

زبان و فرهنگ ایران

۴۳

عباس اقبال

خاندان نوین

Call No. _____

Acc. No. _____

Date _____

CENTRAL LIBRARY
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

0164

S. No 1019

H

**IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR**

Call No.

Acc. No.

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. _____

Call No. _____

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean



زبان و فرهنگ ایران

۴۳

خاندان نوحی

تالیف دانشمند فقید

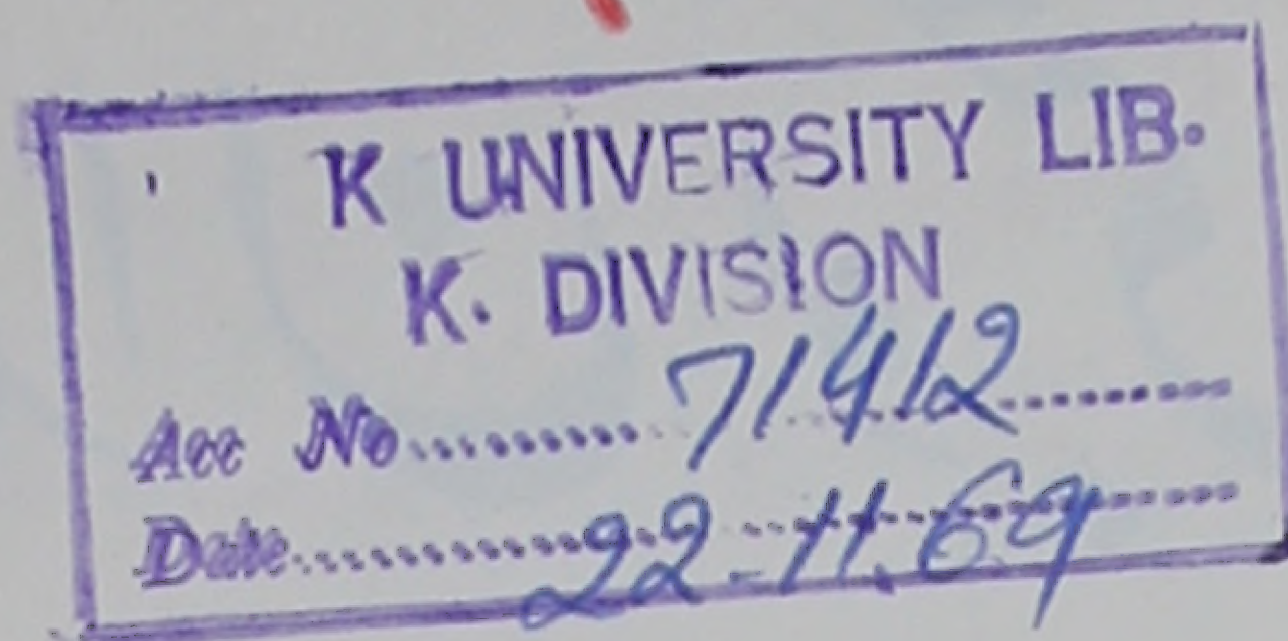
عباس اقبال

« آشتیانی »

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران - خیابان شاه آباد، تلفن: ۳۳۰۴۲
خیابان شاهرضا، مقابل دانشگاه (۲۸۲)



202
200
955
Al 19 k
83

چاپ اول : طهران - مطبعة مجلس - ۱۳۱۱ هجری شمسی
چاپ دوم : طهران - افست رشديه - اردیبهشت ۱۳۴۵ ه. ش.

حق طبع محفوظ است

یادداشت ناشر در چاپ دوم

طبع اول کتاب خاندان نوبختی تألیف ارجمند استاد دانشمند فقید «عباس اقبال آشتیانی» بسال ۱۳۱۱ هجری شمسی در مطبعه مجلس بانجام رسید .
مؤلف فاضل هم در مقدمه کتاب (ص : یه) و هم در چند موضع از متن (از جمله ص : ۱۶۰ و ۱۸۱) با کمال خلوص و انصافی که شیوه خاص رجال علم و اهل تحقیق است به این نکته اشارت فرموده که این رساله را در حکم زمینه ای جهت تحقیق تفصیلی این موضوع می شمارد و از اهل فضل و اطلاع انتظار دارد که در این بحث معلومات مستند کاملتری را که حاصل میکنند منتشر سازند .

پس از نشر نخستین چاپ این کتاب - که در موضوع خود اثری یگانه و تألیفی بیسابقه و از لحاظ تاریخ و ادب ایران بسیار مهم بود - به دعوت مؤلف ارجمند آن کسانی از اهل فضل در تأیید یا توضیح برخی از مطالب، یادداشت هایی در برخی از مجلات منتشر کردند که مطالعه آنها نیز برای خوانندگان دانش پژوه در این زمینه سودمند تواند بود .
بیشک هر گاه تجدید چاپ این کتاب نفیس در زمان حیات مؤلف دانشمند آن مقدر شده بود همه آنچه پس از نشر چاپ اول درباره خاندان نوبختی گفته و نوشته شده بود مورد توجه خاص استاد قرار میگرفت و طبع جدید آن حاوی فواید تازه ای از اطلاعات و تفصیل بعضی از مجملات نیز میبود .

اما تجدید چاپ کتاب بزودی مقدور نگردید و سالها گذشت و نسخ چاپی آن بکلی نایاب شد و چندی پس از اینکه اینجانب آرزوی خود را برای نشر چاپ جدید آن به استاد عزیز ابراز نموده و ایشان وعده تجدید نظر و آماده کردن نسخه را برای چاپ داده بودند ایفای این مأمول با رحلت نا بهنگام و اسف انگیز مؤلف ارجمند دوچار غبن و حیفی جبران ناپذیر گشت .

اکنون پس از اینکه سالهاست نسخ چاپ اول کتاب نایاب است ، جستجوی دانشجویان و علاقه مندان مطالعه این کتاب سبب شد که این کتابخانه با کسب اجازه از خاندان جلیل استاد فقید بنشر چاپ تازه ای از این کتاب عزیز اهتمام کند و چون بصلاحدید اهل علم شایسته تر آن بود که متن کامل نسخه چاپی کتاب بی هیچ تغییر و تصرف و ضمیمه و الحاقی

منتشر گردد برای اینکه در صفحات کتاب نیز تغییری حاصل نشود و رجوع یادداشتهای مضبوطی که در این مدت در مطبوعات و آثار محققان بصفحات آن اشاره شده دشوار نگردد این طبع جدید بطریق عکسی افست بعمل آمد. تنها تفاوتی که این نسخه با چاپ قبلی دارد این است که اغلاط چاپی مشروح در ذیل صفحه ۲۹۷ چاپ ۱۳۱۱ و برخی از اغلاط جزئی دیگر که در آن فهرست ضبط نشده و سیاق عبارت بصحیح آن راهبر بود در این نسخه تصحیح گردیده و غلطنامه قبلی حذف شده. و امید است صنعت چاپ افست که گاه میتواند کار چاپی را از نسخه اصلی نیز واضح تر بسازد توانسته باشد تکثیر نسخ این کتاب را بهمان خوبی چاپ اول بدرستی تعهد کند، و سعی این کتابخانه در تجدید چاپ این کتاب در نظر اهل فضل باحسن قبول مواجه گردد.

ضمناً نظر باینکه بعضی از مقالات انتقادی و توضیحی که درباره خاندان نوبختی در مطبوعات فارسی مقارن زمان نشر چاپ اول کتاب منتشر شده نیز ممکن است برای خوانندگان کتاب مفید باشد امیدوار است در فرصتی که چندان دیر نباشد مجموعه ای از اهم آن نوشته ها را نیز با استخراج از مآخذ گردآوری نموده در جزوه ای جداگانه و مستقل منتشر نماید و از ارباب اطلاع تقاضا دارد ناشر را بمنابعی که در این موضوع بحثی داشته اند رهبری فرمایند.

اول اردیبهشت ۱۳۴۵ - سید عبدالغفار طهروری

«خلخال»

خاندان نوبختی

متضمن شرح حال هریک از افراد این خاندان با فهرست تالیفات و مقام علمی و ادبی و سیاسی هریک از ایشان و تاریخ مختصر ظهور فرق اسلامی و مذهب شیعه و متکلمین اولیه آن و فرقه‌هایی که از میان طایفه شیعه برخاسته‌اند با فهرستی الفبائی از اسامی این فرق و مختصری از مقالات ایشان .

فهرست کتاب

مقدمه

۵ -

۱-۴

۵-۱۰

۱۱-۱۴

۱۵-۲۴

۱۵-۱۸

۱۸

۱۸

۱۸

۱۹

۲۰

۲۰

۲۰-۲۱

۲۱-۲۴

۲۴-۴۸

۳۲-۳۷

۳۷-۴۳

۴۳-۴۸

۴۹-۵۹

۴۹-۵۳

۵۳-۵۸

۵۸-۷۷

۷۷-۸۸

۷۸

۷۹-۸۰

۸۰-۸۱

۸۱

خاندان نوبختی

فصل اول - نوبخت جدّ این خاندان

فصل دوم - ابو سهل بن نوبخت

فصل سوم - پسران ابو سهل بن نوبخت

۱ - اسماعیل

۲ - ابو ایوب سلیمان

۳ - داود

۴ - اسحاق

۵، ۶، ۷ - ابوالحسن علی و هارون و محمد

۸ - ابوالعباس فضل

۹ - عبدالله

۱۰ - سهل و پسرش حسن

ابونواس و آل نوبخت

فصل چهارم - ظهور علم کلام و متکلمین اولیه آن

فرقه معتزله

علم کلام

عقیده بخلق قرآن

فصل پنجم - فرقه شیعه و متکلمین اولیه آن

فرق مختلفه شیعه

مسئله امامت

فرقه امامیه و متکلمین اولیه آن

۱ - ابو جعفر مؤمن الطاق

۲ - هشام بن سالم جوالیقی

۳ - هشام بن الحکم

۴ - ابوالحسن علی بن میثم تمار

۵ - ابو مالک حضرمی

- ۶ - ابو جعفر سكاك ۸۱ - ۸۲
 ۷ - يونس بن عبدالرحمن قمی ۸۲ - ۸۳
 ۸ - ابو حفص حداد نيشابوری ۸۳
 ۹ - ابو الاحوص بصری ۸۳ - ۸۴
 ۱۰ - ابو عيسى وراق ۸۵ - ۸۷
 ۱۱ - ابن الراوندى ۸۷ - ۹۴
 ۱۲ - ابو جعفر بن قبة رازی ۹۴ - ۹۵

فصل ششم - ابو سهل اسماعيل بن علی و برادرش ابو جعفر محمد ۹۶ - ۱۲۴

- ۱ - زندگانی اداری ابوسهل نوبختی ۹۶ - ۱۰۱
 ۲ - زندگانی علمی و ادبی او ۱۰۱ - ۱۰۴
 ۳ - شاگردان ابوسهل نوبختی ۱۰۴ - ۱۰۶
 ۴ - ابو سهل نوبختی و مسئله غیبت ۱۰۶ - ۱۱۱
 ۵ - ابو سهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج ۱۱۱ - ۱۱۶
 ۶ - تألیفات ابوسهل نوبختی ۱۱۶ - ۱۲۳
 ابو جعفر محمد برادر ابوسهل نوبختی ۱۲۵

فصل هفتم - ابو محمد حسن بن موسی ۱۲۵ - ۱۲۶

- ۱ - احوال ابو محمد نوبختی ۱۲۶ - ۱۲۸
 ۲ - تألیفات او ۱۲۸ - ۱۳۴
 کتاب رد بر غلاة ۱۳۵ - ۱۳۶
 کتاب الآراء و الدیانات ۱۳۶ - ۱۴۰
 فرق الشیعه ۱۴۰ - ۱۴۳
 آیا فرق الشیعه موجود از ابو محمد نوبختی است ؟ ۱۴۳ - ۱۶۱
 تعداد فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم ۱۶۱ - ۱۶۵

فصل هشتم - ابو اسحاق ابراهیم ۱۶۶ - ۱۸۰

- عصر مؤلف کتاب الیاقوت ۱۶۸ - ۱۷۰
 انوار الملکوت ۱۷۰ - ۱۷۷
 کتاب الابتهاج ۱۷۷ - ۱۸۰

فصل نهم - ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل و پسرش ابو الفضل یعقوب ۱۸۱ - ۱۹۲

- فصل دهم - ابو الحسن علی بن عباس و پسرش ابو عبدالله حسین ۱۹۳ - ۲۱۱
 ابو الحسن علی ۱۹۳ - ۱۹۶

۱۹۸-۱۹۶	آل نوبخت و بحتری
۱۹۹-۱۹۸	آل نوبخت و ابن الرومی
۲۱۱-۲۰۰	ابو عبدالله حسین
۲۳۹-۲۱۲	فصل یازدهم - ابوالقاسم حسین بن روح
۲۲۴-۲۲۲	حسین بن روح و شلمغانی
۲۲۹-۲۲۴	دعاوی شلمغانی
۲۳۹-۲۲۹	تالیفات شلمغانی و قتل او
۲۳۹	فصل دوازدهم - ابوالحسن موسی بن کبریا
۲۴۲-۲۴۰	فصل سیزدهم - ابو محمد حسن بن حسین
۲۴۵-۲۴۳	فصل چهاردهم - سایر افراد خاندان نوبختی
۲۶۷-۲۴۶	فصل پانزدهم - فهرست فرق شیعه یا منتسبین بایشان
۲۷۲-۲۶۸	فهرست کتبی که بآنها مراجعه شده
۲۷۹-۲۷۳	فهرست تعریفات علمی و اسامی فرقه‌ها
۲۸۴-۲۷۹	فهرست کتب
۲۸۵ تا آخر کتاب	فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی
ضمیمه آخر کتاب	شجره نسب آل نوبخت

مقدمه

یکی از شیرین ترین ودلاویز ترین مباحث تاریخی بلا تردید تاریخ ادیان و مذاهب و احوال ملل و نحل و شرح آراء و مقالات فرق مذهبی است که مثل جمیع شئون و متعلقات زندگانی ادبی و اجتماعی در طی قرون متوالیه معروض تغییر و تبدیل و دستخوش انقلاب و تبدل بوده و بر اثر مقتضیات تاریخی رو بکمال رفته و یا بتبع بعضی پیش آمده های قاطع راه انقراض و زوال سپرده است .

مسامحه میگویند که عقاید دینی انسان زاده بیم و امید است و اختیار آن عقاید چه بتقلید چه بشکل تحمیل آنها بر خود ، برای جلوگیری از غلبه بیم و تقویت حس امید در زندگانی است .

اعم از آنکه این بیان کاملاً صحیح باشد و یا از جهاتی ناقص و قابل تردید بنظر آید يك نکته مسلم است و آن اینکه نوع بشر از قدیم ترین ازمئه ماقبل تاریخی همراه با احتیاجات ضروری زندگانی مادی خود احتیاج بزرگ دیگری نیز داشته که رفع آن کمتر از تهیه غذا و مسکن و لباس و وسایل دفاع خیال او را مشغول نمیکرده است؛ بعبارة آخری همچنانکه هستی بشر در مقابل نامالایمات محیط طبیعی مسکونی او و تعرضات موجودات زنده در خطر بوده و انسان بایستی باتمام قوی در دفع این نامالایمات و بستن راه آن تعرضات بکوشد خاطر حساس و فکر ناتوان و اندیشه چاره جوی او نیز در برابر قوای اسرار آمیز طبیعت، که از هر طرف انسان را احاطه میکرد، و تصور مرگ و بیخبری از عالم فردا بسختی دوچار اضطراب و واهمه بوده است و خواهی نخواهی بهمان طریق که تن خود را بابرانگیختن وسایل و اندیشیدن تدابیر دفاع میکرده جان خویش را نیز بایستی باتدابیری از این حالت قلق و اضطراب بیرون آورد و پیریشانی خاطر را در برابر انقلابات پی در پی و آثار نامعلوم طبیعت و ترس مرگ و فکر فردا بشکلی بآرامش و فراغ بال مبدل سازد و آن راهی نداشته است جز آنکه یا انسان آنچه را که موجب بیم و انقلاب احوال نفسانی او باشد تحت اختیار در آورد و آنها را مطیع امر و اراده خویش

کند و یا آنکه سر خضوع و احترام در پیشگاه قوای حاکمه فرود آورده خود را خدمتگزار فرمانبردار آنها بداند؛ یعنی یا بر اثر حس کنجکاوی و موشکافی و تحقیق که ذاتی افراد بلند نظر است با صرف فکر و بکار بردن هوش و ذوق فطری پرده اسرار عالم نامعلوم را ببرد و با معلوم ساختن علل واقعی آثار آن حتی الامکان طبیعت را بخدمت خود آورد و اضطراب خاطر خویش را تقلیل دهد و یا آنکه راه تحقیق و طلب را مهمل گذاشته در دریای توهم غوطه خورد و برای هر امر مجهول خارجی پیش خود علتی فرض کرده خویشتن را بآن قانع سازد و از زاده های قوای واهمه خود در برابر پریشانی خاطر سدی سدید بکشد و در پناه آن حصار خوشبخت و فارغ البال بنشیند و در سر همین دوراهی است که میزان لیاقت فکری و درجه هوش و ذوق افراد یا اقوام مختلفه بایکدیگر مشخص میشود و بهمان نسبت نیز در مراتب ترقیات مادی و معنوی ایشان تفاوت بروز میکند و در همین مقام است که پویندگان طریق تحقیق یعنی پژوهندگان جواهر معارف و حقایق متعبدین مقلد را در زوایای محصور خود بینی پای بند و گرفتار گذاشته پیش میروند و در مقابل هیچ مانع و رادعی از پای طلب ننشسته بقدر وسع میکوشند تا مگر بیشتر از پیشینیان بر اسرار خلقت واقف شوند و بالنتیجه رنج خاطر خود و دیگران را اندکی کمتر کنند.

هر يك از افراد یا اقوام زیرك با استعداد خواهی نخواهی از این مرحله دوم که باید آنرا «مرحله دینی» نامید گذشته و قبل از آنکه مدعی گشودن راز طبیعت و یافتن حقیقت شوند و در مرحله عقلانی و منطقی قدم گذارند پی سپر این مقام بوده اند حتی از این جماعت آنها هم که بعدها خواسته اند علایق خود را با افکار گذشته قطع کنند و جز با قوای عاقله و اصول مسلمة منطق سرو کاری نداشته باشند چون طبیعت بی پایان و آثار نامعلوم آن بی شمار و معلومات علمی در مقابل دریای بیکران مجهولات ناچیز و متزلزل است بعجز خود اقرار آورده و با انصاف تمام تصدیق کرده اند که با وجود و جوب طلب حقیقت باز هنوز مدتها وقت لازم است تا چشم خرد انسانی چنانکه باید از زیارت جمال شاهد حق فروغ بصیرت بگیرد و

با وصول بآن آستانهٔ قدس کاملاً از رنج باطن و اضطراب خاطر بیاساید و بسعداتی ابدی فائز گردد .

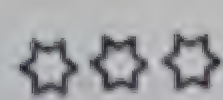
بنابر این مقدمه تا زمانیکه این سعادت بوسیلهٔ علم و عقل میسر نتواند شد و استعداد طبقات مختلفهٔ مردم در درك حقایق بیک میزان نیست مرحلهٔ دینی در طی طریق زندگانی و تحمل شداید و مصائب آن سالمترین مراحل برای تحصیل فراغت و سعادتست بخصوص برای افراد یا اقوامی که قوای دماغی و نفسانی ایشان هنوز اقتضای طرز فکر و حس دیگری را پیدا نکرده است و خوشی و سعادت خود را جز در همین مقام در مرحلهٔ دیگری نمیدانند .

انبیا و مصلحین دینی بهتر از هر کس نبض مردمی را که در میان ایشان بتبلیغ پرداخته‌اند در دست داشته و استعداد ایشان را میشناخته‌اند بهمین جهت با قلبی پراز ایمان و سری پر از شور مصلحت خواهی و خیراندیشی مصالح مردم را از همان راه که بآن عادت داشته‌اند در دماغ ایشان فرو کرده و ریشهٔ ردایلی را که موجب بدبختی بوده بتدبیر و حکمت از میان آن جماعت برکنده‌اند .

درمقابل این طبقهٔ خیرخواه مصلحت اندیش همه وقت جماعتی نیز بوده‌اند که یا بادعای پیشوائی و بیپایانهٔ هدایت عامه و راندن ایشان بسمت شاهراه حقایق و معارف و یا باسم مخالفت با ادیان باسظهار یک مشت معلومات ناقص یا آلودهٔ باغراض قیام کرده و چون خود آن ایمانی را که لازمهٔ طی این طریق است نداشته‌اند توفیق نیافته بلکه تیشه بریشهٔ نیکبختی سواد اعظم مردم زده‌اند و مانند راهزنانی طرار جمعی را که بسادگی ضمیر و صفای باطن و ایمان صادق قلبی بعقایدی تکیهٔ امیدواری داده بوده‌اند باسم رفیق قافله فریفته و در قدم اول زاد و راحلهٔ ایشان را بغارت برده آن بینوایان را در مغاک پریشان روزگاری و نامرادی فرو گذاشته‌اند .

تاریخ ادیان و مذاهب بنظری شرح صفای ضمیر و ایمان قلبی جماعتی از نوع بشر و بیان طراری و مخرقه و نیرنگ سازی جماعتی دیگر است و چون درضمن تصادم بین این دو طبقه از مردم و مناظرات و مباحثات ایشان اقسام آراء و عقاید و اهواء

و نحل از پست ترین درجات تا عالیتین آن ظاهر شده است این قسمت از تاریخ حکم بوستانی دارد که در آن ازهرزه ترین علفهای خودرو گرفته تا زیباترین و خوشبو ترین ازهار انواع گوناگون بدست میآید و ضمناً از مطالعه آن چنین استنباط میشود که نهال بسیاری از افکار و آراء دینی و سیاسی و ذوقی مردم عصر ما در همین بوستان از طرف گذشتگان نشانه شده است و آن نهالها در طی قرونی که بر این باغ گذشته است گاهی رشد و نضج داشته و زمانی در حال پژمردگی تحمل دم نامساعد ایام را میکرده اند .

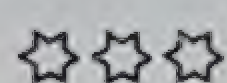


در میان ملل قدیمه گویا مسلمین اولین ملتی باشند که بتدوین و انشاء کتب در باب تاریخ ادیان و مذاهب و فرق دینی و ملل مذهبی پرداخته چه یونانیها بمناسبت آنکه مسائل حکمتی را بکلی مجزا از دین مورد بحث قرار میدادند و مذهب ایشان نیز هیچگونه جنبه اخلاقی و حکمتی نداشت کتبی که در باب عقاید پیشینیان خود نوشته اند بیشتر بشکل تاریخ حکمت و حکماست و کتب عیسویان نیز کمتر حیث عمومی دارد و غالباً در حکم نقض آراء اهل بدعت یا مخالفین مذهبی ایشان است .

در میان مسلمین نوشتن این نوع کتب بعنوان «مقالات» یا «آراء و دیانات» یا «ملل و نحل» اول دفعه از طرف متکلمین فرقه معتزله شروع شده و گویا معتزله این قبیل کتب را بمناسبت آشنائی بفلسفه یونان و احوال و آراء حکمای آن سرزمین بتقلید کتبی که حکما و مورخین یونانی در شرح مقالات حکما و مذاهب مختلفه ایشان داشته اند تألیف کرده باشند .

بعد از معتزله سایر فرق اسلامی نیز بتبعیت از ایشان این کار را پیش گرفته و فضایل شیعی و خارجی و سنی و اشعری و کرامی و صوفی همه کتبی متعدد در باب مقالات و ملل و نحل نوشته اند و غالباً غرض در پرداختن اینگونه کتب رد آراء سایر فرق و بر کرسی نشان دادن حرف «حق» فرقه خود که فقط همان را فرقه ناجئه میدانستند بوده و آراء حکما و ملل غیر اسلامی را بهمین قصد در طی مؤلفات خود میآوردند و معلوم است

که در این نوع تقریر مطالب چون عنان کش قلم تعصب دینی است غالباً نگارندگان کتب مقالات بر مخالفین خود طعن‌ها زده و اقسام تهمت‌ها برایشان بسته‌اند و این حال کمتر از همه در کتب معتزله که بیشتر اهل استدلال عقلی بوده‌اند دیده می‌شود و بیشتر از همه اهل سنت و متکلمین ظاهری و متأخرین اشاعره و امامیه در این راه با قدم تعصب پیش رفته‌اند و همین کیفیت باعث مستور ماندن بسیاری از حقایق تاریخی در زیر اغراض شخصی شده است بخصوص که متعصبین مذهبی در راه خدمت بمذهب خود اخفای هر گونه حقیقت و تزویر و تدلیس را در این راه خدمتی بایمان میدانسته‌اند و از ارتکاب هیچ قسم جنایت تاریخی یا ادبی خودداری نداشته و در حکایتی که از قول مخالفین می‌کرده‌اند جز تشنیع برایشان یا برگرداندن و تأویل صورت اصلی مقالات آنان منظوری را تعقیب نمی‌نموده‌اند. بهمین علل کمتر ممکن است که از مطالعه این نوع کتب غرض اصلی قائلین فرق مختلفه اسلامی و محرک باطنی ایشان را مشخص کرد و مؤمنین حقیقی بعقیده‌ای را از شیادان و طراران تمیز داد و مقالات واقعی هر کدام را دانست.



مغلوبیت ملت متمدن باستانی ایران بدست لشکریان عرب که قبل از ظهور اسلام همه وقت در عرب بچشم حقارت دیده و در میان همسایگان دیگر خود آنها را از همه پست‌تر و خوارتر می‌شمرده‌اند نه چنان ضربه‌ای بود که بآسانی جراحات آن التیام پذیرد و کینه غالبین را از خاطر مغلوبین بیرون ببرد. ایرانی خواهی نخواهی تسلیم شمشیر عرب و دیانت اسلام شد و دولت و سلطنت و استقلال خود را در میدانهای قادسیه و جلولا و حلوان و نهاوند از کف داد ولی عرب نتوانست بهمین سهولت مجرای خیال ایرانی متعصب در حفظ آداب قومی و یادگارهای اجدادی را نیز عوض نماید و او را بر آن دارد که بطرز عرب فکر کند و دارای همان آمال و آرزو و منظور معنوی و عقاید و افکار شود چه بین این دو قوم هم از جهت ساختمان نژادی

و استعداد ذوقی و فکری تفاوتی فاحش وجود داشت و هم درجهٔ معیشت و طرز تمدن ایشان بکلی با هم متباین بود .

همینکه ایام محنت لشکر کشی بایران و قتل و غارتها رو بکوتاهی رفت و هول و اضطراب ایرانیها در مقابل این واقعهٔ هایلہ کاسته شد برای مغلوبین دورهٔ ندبه و تأسف بر ایام شوکت گذشته و چاره اندیشی برای آینده فرا رسید یعنی بعد از مخاصمات نظامی و لشکری که بمغلوبیت قطعی قوم ایرانی منتهی گردید مجادلات فکری بین دو طرز فکر آریائی ایرانی و فکرسامی عرب شروع شد و شمشیر در این مقام تعیین غالب و مغلوب را بحکم تدبیر وا گذاشت .

در نیمهٔ اول قرن دوم هجری یکی از فرزندان ارجمند ایران قدیم که کمال آشنائی بتاریخ و آداب و زبان مملکت باستانی خود داشت و زبان غالبین را نیز بحد کمال میدانست بعلاوه از حکیم ترین و هوشیارترین مردم روزگار بود یعنی داذبه پسر داند جُشَنَش از مردم شهر جور (فیروز آباد) فارس که پس از قبول خدمت مسلمین بنام عبدالله بن المقفع شناخته شده چون میدانست که انقراض يك قوم بمغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه فنای آن مترادف با نیست شدن آداب ملی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است فقط بذوق شخصی آنچه توانست از کتب ایران قدیم را که متضمن این فضایل بود بطریق نقل از زبان و خط فارسی (پهلوی) عبری از انقراض نجات داد و منظور عالی او از این کار آن بود که هم مسلمین غیر عرب را بحشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را بیاد جلال و درخشانی آداب اجداد خود بیندازد و دلایل و شواهدی بدست ایشان دهد تا کمیت همشهریان او در مقابل عرب که بنسب خود و اخبار شجعان و فرسان خویش میبایلدند لنگ نماند بعلاوه افکار و عقاید دینی و حکمتی و اخلاقی ایران عهد ساسانی که ابن المقفع خود تربیت شدهٔ آنها بود و با طبع ایرانیها نیز کمال سازش را داشت در میان ایرانیها دوباره ریشه بدواند و فکر و تدبیر ایشانرا در میدان مبارزات فکری

و مجادلات مذهبی تقویت نماید و بهمین نیت بود که کتب مرقیون و ابن دیسان و مانی را عبری ترجمه کرده در میان مردم انتشار داد^(۱) و باب برزویه طیب را بقصد شك انداختن در دل مردم سست عقیده و تبلیغ مذهب مانی که خود نیز آن کیش را داشت ساخت و بر کتاب کليلة و دمنه افزود^(۲).

انتشار این کتب بتدریج مردم را در باب عقاید دینی بشك انداخت و راه برای کنجکاوی و بحث و جدل باز شد و چون ابن المقفع خود نیز اول کسی بود که کتب منطقی ارسطو را از پهلوی عبری ترجمه نمود و فن استدلال را بمسلمین عربی زبان آموخت و مقارن همان اوقات کتب دیگر ارسطو و حکمای یونان هم عبری نقل گردید کار جدل و مناظره بالا گرفت و افکار جدیدی در میان مسلمین انتشار یافت که چون منشأ آنها يك نفر مانوی (زندیق) یعنی ابن المقفع و طرفداران آنها نیز از همین زناده بودند آنها را بطور عموم زندقه خواندند و اشتها را ابن المقفع در انتشار اینگونه مقالات تا آنجا کشیده شده بود که مهدی خلیفه میگفت من هیچ کتاب زندقه بدست نیاوردم که اصل آن از ابن المقفع نباشد^(۳) بعلاوه هر کتابی را که در این بابها انتشار می یافت مخالفین با ابن المقفع منسوب میداشتند^(۴).

نیم قرن قبل از عبدالله بن المقفع، معبد بن عبدالله یا معبد بن خالد جهنی که در بصره با ایرانیها خلطه و آمیزش داشت از یکنفر از بزرگزان ایرانی از طبقه اسواران (اساوره) بنام سنسویه که گویا همان یونس اسواری از رؤسای اولیه فرقه معتزله باشد^(۵) رأی خود را راجع بقدر آموخته بر ضد جبریه قیام کرد و اوو یونس اسواری (که بهر حال از اساوره ایرانی بوده است) اساس فرقه عظیم الشأن معتزله را

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) کتاب الهند ابوریحان بیرونی ص ۷۶
(۳) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۶۴ (۴) رجوع کنید بر ساله ای که نگارنده در شرح حال ابن المقفع نگاشته است. (۵) در خط مقرر ج ۴ ص ۱۸۱ نام این شخص چنین مذکور است: «ابو یونس سنسویه یعرف بالاسواری» و چون این چاپ بسیار مغلوط است احتمال دارد که تحریفی در این اسم راه یافته باشد.

ریختند و عمر بن عبید قائد دیگر معتزلی نیز در این طریق پیرو معبد گردید .
انتشار کتبی که بدست ابن المقفع ترجمه شده بود وقوت گرفتن فرقه معتزله
بتدریج روح ملت پرستی و تعلق ایرانیها را با فکر و آراء قدیمه بجوش آورد و دوره
قیام و نهضت های دینی این قوم بر ضد خلفا، یعنی کسانی که خود را جانشین پیغمبر اسلام
میدانستند، و برخلاف اصحاب حدیث و سنت که پای ادله عقلیه را بکلی بسته و در
قشر ظاهر پرستی بیحرکت مانده و عقاید بسیار سخیف در اصول دین از خود اظهار
کرده بودند شروع شد و علیرغم ایشان میل قلبی ایرانیها بطرف دشمنان خلفا و
مخالفین اصحاب حدیث و سنت رفت و مقدمات توافق بین افکار ایرانی و عقاید مخالفین
خلفا و اصحاب سنت و روایت فراهم گردید و چون مذهب شیعه که علمداران آن يك
طبقه از فرزندان پرهیز کار و عالم حضرت علی بن ابی طالب پسر عم و داماد حضرت رسول
بودند و خلفا را بعلت غصب خلافت و حرکات ناشایست سزاوار این مقام نمیدانستند
و در اصول عقاید نیز با معتزله فرقی فاحش نداشتند اکثر ایرانیها بمذهب شیعه
گرویدند و از مؤیدین آراء و مقالات پیروان این فرقه گردیدند منتهی در اختیار
این طریق نیز جماعتی بتدبیر و حکمت آراء موروثی اجدادی را که بظاهر نیز چندان
زننده بنظر نمی آمد با مذهب شیعه وفق دادند و بین عقاید مذهبی این فرقه و طبع
خود يك نوع توفیق موفق آمدند ولی جمعی دیگر تقبل عنوان شیعه را آلتی ساخته
علناً بر ضد خلفا و هر گونه فکر عربی حتی در باطن بر ضد اسلام برخاستند و اگر چه
در رفتن این راه عده ای از این فرق بعمد قدم بر نمیداشتند و چنین می پنداشتند که
جميع افکار ایشان عین اسلام است باز محرك اصلی آن جماعت غلیان احساسات ایران
پرستی و بستگی بآراء و افکار اجدادی بوده که اختیار را از کف ایشان بدر میبرد
و در این طریقشان می انداخته است .

فرقی که در آخر این کتاب فهرستی از اسامی و شمه ای از مقالاتشان بدست
داده ایم اکثر از میان ایرانیها برخاسته و غالباً نیز عنوان تشیع را پیش کشیده اند

در صورتیکه مقالات بیشتر ایشان مخالف با اسلام و منافی با اصول مذهب شیعه امامی است و چون غالب اینگونه مقالات ابتدا از طرف ایرانیها که متعصبین عربی نژاد ایشانرا در ولایات اسیر میگردفتند و «موالی» میخواندند شیوع یافته متکلمین اهل سنت خبری جعلی نقل میکردند که: «عموم بدعتها و ضلالتها در ادیان از جانب ابناء اسرا ظاهر میگردد»^(۱) و در باب فرقه سازی ایرانیها و تمایل ایشان بتشیع میگفتند که: «ایرانیها قومی بودند دارای مملکتی وسیع و نفوذ و قدرت بر سایر اقوام و شوکت ذاتی تا آنجا که خود را ابناء احرار (آزادگان) و سایرین را بنده میخواندند. چون به رنج زوال دولت خود بدست عرب که پیش ایشان بیقدرترین اقوام بودند دچار گردیدند این پیش آمد را بسی ناگوار یافتند و این مصیبت را عظیم دیدند ابتدا بقصد اسلام بجنبش برخاستند و بریاست امثال سنباز و استاسیس و مقنع قیام کردند و چون دیدند که این تدبیر مؤثر نیفتاد گروهی از ایشان اظهار اسلام نمودند و با ابراز محبت نسبت بخاندان رسول الله بتشیع گرویدند و ظلمی را که بعلی بن ابی طالب وارد آمده بود شیعیان شمردند و شیعه را ابراههائی مختلف بردند تا ایشانرا از اسلام خارج کردند»^(۲).

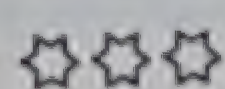


کتاب حاضر که پس از مدتی مطالعه تقدیم قارئین محترم میگردد شرح احوال خانواده ای از ایرانیان اصیل است که صمیمانه در راه توفیق بین آراء خاصه ایرانی و مذهب تشیع کوشیده و در منزله ساختن ساحت این مذهب از تهمتیهائی که سایر فرق بر آن وارد میکرده اند سعی بسیار نموده و با اختیار اصول اعتزال و دفع عقیده بتشبه و تجسیم و رؤیت در باب توحید و داخل کردن باب امامت در مباحث کلامی و دفاع از مسأله غیبت و جلوگیری از بدعت گذاران در این دین و تقویت جامعه شیعه در مقابل قدرت خلفا و عنصر متعصب ترك و اصحاب حدیث و سنت این فرقه

(۱) الفرق بین الفرق ص ۱۰۱

(۲) الملل والنحل ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۵ و خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۹۰

را صاحب شوکت و اقتدار و اسم و اعتبار کرده‌اند. کسانی که در تاریخ ایران دقت کرده باشند دانسته‌اند که همچنانکه قبل از اسلام ایرانی وزردشتی برای خارجی‌ان یک مفهوم بیش نداشته از بعد از اسلام تا زمان حاضر نیز ایرانی و شیعه یک معنی بوده، دشمن شیعه یعنی دشمن ایران و مخالف ایران یعنی خصم شیعه. عبارتی که در فوق نقل کردیم سیاست سلاطین آل عثمان از ابتدای عهد صفویه بعد همه شاهد این نکته است. بنابراین، خدمت خاندان ایرانی نوبختی در راه دفاع استقلال ایرانی و نجات آن از استحاله در جامعه اهل سنت یکی از بزرگترین خدماتی است که تذکر و قدردانی از آن فرض ذمه هر ایرانی ملت پرست است.



هفت سال قبل موقعی که نگارنده در دارالفنون پاریس بادامه تحصیلات خود اشتغال داشتم برای گذراندن درجه «لیسانس» در ادبیات یکی از موضوعاتی را که اختیار کردم تاریخ ادیان و مذاهب بود و چون جهت گرفتن شهادتنامه این قسمت شخص محصل بایستی در باب موضوعی رساله‌ای بنویسد اینجانب نیز باشاره علامه ارجمند حضرت آقای میرزا محمدخان قزوینی دامت ایام افاضاته شرح حال خاندان نوبختی را جهت این کار اختیار کردم و مختصر رساله‌ای بفرانسه در همین خصوص نوشته از تصدیق ممتحنین گذراندم و بتحصیل شهادتنامه نایل آمدم و چون در طی جمع آوری یادداشت جهت تهیه آن رساله مختصر بتدریج با اهمیت موضوع برخوردیم بعدها بیشتر در راه تکمیل آن کوشیدیم و برخی از عمر را در اینکار صرف کردم تا این رساله ناچیز گرد آمد.

سال گذشته موقعی که بفرنگستان رفته بودم دوست دانشمند من آقای استاد لوئی ماسین یون، از مشاهیر مستشرقین فرانسه معلم «کلژ دو فرانسه» و مدیر مجله «تبعات راجع باسلام»^(۱) مرا مشوق شد که این رساله را برای مجله ایشان بزبان

[1] Monsieur Louis Massignon professeur au collège de France et directeur de la Revue des Etudes Islamiques.

فرانسه انشاء کنم . قسمتی از اینکار در پاریس انجام یافت و چون بایران برگشتم بتشویق بعضی از دوستان گرامی متن فارسی آنرا بطبع رساندم و ترجمه فرانسه را نیز بانجام رسانده برای انتشار حاضر کردم .

البته این رساله ناقص است و موضوع آن بقدری بنظر نگارنده مهم است که شایسته تحقیقات و توجه بیشتری است اما متأسفانه با نداشتن فراغت کافی و عدم دسترسی بجمیع نسخ خطی راجع باین مبحث استقصای آن علی العجلاله از عهده این ضعیف خارج مینماید . امید است که ارباب فضل و ادب در عیوب این تألیف بچشم اصلاح وانصاف نگریسته هر قدر بتوانند در تکمیل آن بکوشند و این خدمت بتاریخ ایران و جامعه شیعه را که نگارنده فقط بقصد روشن کردن یکی از مباحث تاریخی و بدون هیچگونه تعصب خاص با قدمی ناتوان و معرفتی ناقص در خط آن داخل شده است ایشان بسر منزل کمال نزدیک کنند .

در پایان این مقدمه وظیفه اخلاقی و فرض ذمه خود میدانم که از دوستان و سروران معظمی که در تهیه وسایل مادی و معنوی این تألیف بنگارنده کمک کرده و بهمت و دانش و تشویق خود در انجام آن مساعی جمیله مبذول داشته اند از صمیم قلب تشکر کنم علی الخصوص از حضرت مخدوم معظم و استاد فرجاد مکرم آقای آقا میرزا محمد خان قزوینی دام اجلاله که در هر دو سفر اینجانب بفرنگستان دربذل انواع راهنمائیها و گذاردن کتابخانه خود باختیار نگارنده مرحمت را بکمال رساندند . من و امثال من هر چه در این راه داریم از برکت هدایت و دانش و فضایل ایشان است متعنا الله بطول بقائه .

فاضل بزرگوار حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی و اخوی دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله مد ظلهمای نیز در تشویق نگارنده ویاری باساس این بنا خالصاً مخلصاً از هیچ قسم عنایت دریغ نفرمودند مخصوصاً آقای شیخ الاسلام را در تألیف این کتاب منتهی برنگارنده ثابت است چه معظم له علاوه بر اظهار مرحمت در نویساندن يك نسخه از کتاب انوار الملکوت بخرج شخصی جهت

خدمت باین کار سه چهار فقره یادداشت گرانها در مکاتیب خود برای نگارنده فرستاده اند که تمام آنها را بنام نامی فاضل محترم ثبت کرده ام و خود را رهین مرحمت ایشان میشناسم .

تشویق و ترغیب آقای استاد لوئی ماسین یون نیز ازمجر کین عمده اینجانب در اتمام این نسخه گردید ، لازم است که در ضمن این مقدمه از آن استاد ارجمند نیز تشکر کنم .

کسانی که در طهران با کتاب و کتابخانه سرو کار دارند میدانند که نفیس ترین گنجینه پربهائی که از این نوع در شهر ما فراهم است بهمت و زحمت و مساعی صادقانه حضرت آقای حاج حسین آقا ملک مد ظله العالی گرد آمده و ایشان در این راه از بذل هیچگونه مال و صرف عمر دریغ نفرموده و در نتیجه سالها زحمت و رنج خزانه الکتبی از کتابهای فارسی و عربی جمع آورده اند که از بسیاری جهات در عالم نظیر ندارد و با این عمل خیر حقیقه حفظ آبرویی از ایران که زاده های طبع و فکر و نوشته های فرزندان آنرا غالباً ایرانی باید در یکی از پایتختهای خارجی تحصیل کند فرموده اند . نگارنده از کتابخانه ذیقیمت ایشان استفاده بسیار کرده و از آن گنجینه نفیس تمتع بسیار بر گرفته ام . بعلاوه حضرت آقای ملک در طبع این کتاب نیز مؤید اینجانب شده و مقداری ازمخارج چاپ آنرا شخصاً مرحمت کرده اند . این مقدمه را باظهار تشکر و مسئلت دوام توفیق ایشان در راه خدمتی که اختیار نموده اند ختم میکنم .

طهران ، آذرماه ۱۳۱۱

عباس اقبال (آشتیانی)

خاندان نوبختی

خاندان ایرانی نژاد نوبختی که در این مختصر رساله مقصود تجدید ذکر و احیای مآثر گذشته ایشانست یکی از جمله خانواده های اصیل ایرانند که با قبول آئین اسلام در خدمت خلفای عباسی و امرای مسلمان داخل شده و از راه نشر علوم و حکمت و آداب و اداره یاره ای مشاغل دیوانی ذکری بنحیر از خود در تاریخ تمدن اسلامی بجا گذاشته و گذشته اند.

اعضای این سلاله بزرگ چنانکه از اشارات مورّخین و شعرا و ادباء بر می آید از نیمه قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری بیشتر در دارالخلافه بغداد مصدر کارهای کشوری و یا در یکی از شعب علوم و ادبیات شاخص و مشارالیه بالبنان بوده اند مخصوصاً چند نفر از ایشان از پیشوایان جلیل القدر فرقه امامیه اثنی عشریه محسوب میشده و يك عدّه هم از افراد این خاندان در جمع اخبار و اشعار سه نفر از بزرگترین شعرای تازی زبای یعنی آبوئواس حسن بن هانی (۱۴۱-۱۹۹) و ابو عباده ولید بن عبید بختری (۲۰۶-۲۸۳) و علی بن العباس بن الرومی (۱۱۲-۲۸۳) رنجهای برده و یادگارهای فکر و ذوق این سه گوینده استاد را مخلد ساخته اند.

جدّ اعلای این خانواده یعنی نوبخت و پسر او ابوسهل و چند تن از پسران ابن ابوسهل از مترجمین زبان فارسی پهلوی عربی و از منجمین و ستاره شناسان آشنا بنجوم ایرانی عهد ساسانی بوده و بوسیله ترجمه کتب چند از زبان اجدادی خود بتازی خدمتی بنشر این علم در میان مسلمین کرده و بسیاری از آداب و معلومات ایرانیان را در باب زایجه و علم احکام نجوم و غیره بمسلمین عربی زبان آموخته اند.

يك عدّه از نوادگان ابوسهل بن نوبخت بواسطه قبول مذهب جعفری از مدافعين جدّی ابن آئین شده و در راه تشدید مبانی مذهب مزبور و ردّ آراء مخالفین از هیچگونه فداکاری مضایقه نکرده و با تألیف رسائل و کتب بسیار اصول عقاید فرقه امامیه را

در میان مردم منتشر ساخته اند بلکه این عده از بنی نوبخت را بشرحیکه بعد خواهیم گفت باید از اولین پیشقدمان متکلمین طایفه امامیه و از بزرگترین استادان علم کلام این فرقه محسوب داشت چه این جماعت بوده اند که قبل از طایفه متکلمین بزرگ شیعه اثنی عشریه با ادله کلامی برد انتقاداتیکه معتزله و عامه و فرق دیگر اسلام بر امامیه وارد میساخته اند قیام کرده و آن اصول علمی را که باید متکلمین دیگر این فرقه بعدها تعقیب کنند مدوّن و بر اساسی استوار پایدار نموده اند.

ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (۲۲۷-۳۱۱) از بزرگترین علما و وجهای شیعه امامیه و از مبرزین متکلمین این طایفه و صاحب تصانیف مهمّه در تأیید این مذهب است و بواسطه مقام علمی و شؤن دنیاوی مشهورترین آل نوبخت بشمار می آید و خواهرزاده او ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (وفاتش بین سنوات ۳۰۰ و ۳۱۰) مؤلف کتاب فِرَقُ الشَّعْبَةِ و کتاب الْأَرَاءِ وَالذِّیَانَاتِ از اولین کسانی است که در باب ملل و نحل بتألیف کتاب پرداخته و این دو نفر بواسطه تبعیّت از معتزله در بعضی از مسائل اصولی و تقریر و تدوین قطعی مسئله امامت مطابق عقائد شیعیان امامی بوسیله ادله عقلیه بر کردن این طایفه منّتی بزرگ دارند.

شیخ ابواسحاق ابراهیم نوبختی از متکلمین اواسط قرن چهارم تا حدّیکه اطلاع داریم قدیمترین کسی است از علمای امامیه که کتابی از او در علم کلام مطابق عقاید این طایفه در دست است و این کتاب که یاثوت نام دارد بواسطه شرحیکه ابتدا عزّ الدین ابو حامد عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶) شارح نهج البلاغه و بعد از او علامه حسن بن یوسف جلی (۶۴۸-۷۲۶) بنام انوار الملکوت فی شرح الیاثوت بر آن نوشته و کتابی که خواهرزاده علامه سید عمید الدین عبدالمطلب حسینی جلی (۶۸۱-۷۵۴) بعنوان شرح کتاب انوار الملکوت برشته تألیف آورده در میان متکلمین امامی مذهب شهرت بسیار پیدا کرده و از معروفترین کتب کلامی فرقه امامیه شده است.

چند نفر دیگر از خاندان نوبختی مثل ابویعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل (متوفی سال ۳۲۲) و پسرش ابوالفضل یعقوب و ابوطالب نوبختی و ابوالحسین علی بی عباس بن اسماعیل

بن ابی سهل بن نوبخت (۲۴۴-۳۲۴) و پسرش ابو عبدالله حسین (متوفی سال ۳۲۶) از کتاب و منشیان خلفای عباسی و امرای ایشان بوده و چند نفر دیگر مانند ابو الحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن پسر ابو عبدالله حسین (۳۲۰-۴۰۲) از مشاهیر علمای اخبار شیعه محسوب و ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) بعقیده شیعه امامیه نایب سوّم حضرت حجّت و از وکلا و نوّاب محمودین امام غایب است.

بطور کلی افراد متعدّدۀ خاندان نوبختی را بشش طبقه میتوان تقسیم کرد بشرح ذیل:

۱ - مترجمین کتب فارسی پهلوی عبری و منجمین مثل نوبخت و پسرش ابوسهل و چند تن از پسران ابوسهل مانند عبدالله و ابوالعبّاس فضل؛

۲ - متکلمین امامی مثل ابو اسحق ابراهیم و ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو محمد حسن بن موسی؛

۳ - اصحاب و خواصّ ائمّه اثنی عشریه مثل یعقوب بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و اسحق بن اسماعیل بن ابی سهل و ابوالقاسم حسین بن روح؛

۴ - ادبا و رواة اشعار مثل اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت و بعضی از برادران او و ابوطالب و محمد بن روح و ابوالحسین علی و ابو عبدالله حسین؛

۵ - کتّاب و منشیان مانند دو نفر اخیر و ابو جعفر محمد بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و ابو یعقوب اسحق و ابوالفضل یعقوب و علی بن احمد بن علی؛

۶ - علمای اخبار امامی مثل ابو الحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن بن حسین و غیر ایشان. این شش طبقه بزرگان نوبختی بتفصیلی که در فصول آینده خواهیم دید هر یک در رشته خود منظور نظر و مشهور خاص و عام بوده و اقوال و نوشته هاشان برای علمای بعد حجّت محسوب میشده چنانکه در نجوم ایشانرا اعلم ناس میگفتند (۱) و در کلام مطابق مذهب طایفه امامیه قول ایشانرا سند میشمردند (۲) و در علم بمقالات و آراء و دیانات کتاب ابو محمد نوبختی را از کتب معتبره این فنّ (۳) و شخص او را نمونه

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۲۲-۱۲۴ (۲) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۳۵۵-۳۵۲ (۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و مروج الذهب مسعودی ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ و کتاب تلخیص ابلیس ابن جوزی در مواضع متعدده.

کامل معرفت بملل و نحل میدانسته (۱) و در اخبار شیعه امامیه و تقریر مذهب ایشان آل نوبخت را در ردیف شیخ مفید و ابن بابویه و پدر اواز ارکان این دین می‌شمرده اند (۲) و در جمع اخبار و اشعار ابونواس و بختی و ابن الرومی آل نوبخت از مهمترین و موثوق ترین مراجع بوده اند و در هنر ترجمه در ردیف مترجمین بزرگ محسوب می‌شده (۳).

نظر باین مراتب نگارنده این سطور از مدتی پیش در صدد نوشتن شرح حال و فراهم آوردن اخبار خاندان جلیل القدر نوبختی بود و بتدریج از مطالعه کتب تاریخ و ادب یاد داشتگاهی در این خصوص کرد می‌کرد اینک که تاحدی این کار بانجام رسیده آنها را با بعضی ملاحظات در چند فصل ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانم. باشد که مفید افتد و طالبان اطلاعات تاریخی و عشاق سرگذشت پر مجد و عظمت نژاد ایرانی را تذکره ای فراهم باشد.



(۱) معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹ (۲) ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۹۷ (۳) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۳۰۹

فصل اول

نوبخت جدّ این خاندان

از خاندان نوبختی اوّل کسی که ذکرش بمیان می آید و در تواریخ باو اشاره میشود نوبخت زردشتی است که در عهد منصور خلیفه دوّم عباسی (۱۳۶-۱۵۸) میزیسته و اعضای این خانواده عظیم عموماً باو منسوبند و همه از فرزندان او بشمار میروند و بهمین مناسبت است که مورّخین و نویسندگان اسلامی ایشان را آل نوبخت یا بنی نوبخت یا نوبختیون نامیده اند.

املای اسم این شخص در اشعار و نوشته های شعرا و ادبای معاصر یا قریب العهد با اوهم نوبخت (با واو) و هم نوبخت (با یاء) ضبط شده و هر دو نیز صحیح بنظر میرسد و آن از کلمات مرکبه فارسی است که جزء اوّل آن نو بمعنی تازه و جدید و جزء دوّم آن بخت بمعنی حظّ عربی است و این دو جزء هر دو امروز هم بهمین معانی در زبان فارسی مستعمل است.

گویا فارسی قدیم تلفّظی داشته است بین تلفّظ یاء ماقبل متحرّک و واو ماقبل متحرّک عربی و چون رساندن آن با الفبای عربی ممکن نبوده آنرا گاهی با یاء ماقبل متحرّک و گاهی نیز با واو ماقبل متحرّک ادا میکرده اند و لابد هیچکدام از این دو صوت هم تلفّظ مزبور را درست نمیرسانده ولی چون از همه بدیتر بآن صوت شبیه میشده آنرا باین دو وضع درمی آورده اند و این کار را مسلمین عربی زبان در باب يك عده از تلفّظهای فارسی که در عربی نظیر آنها وجود نداشته کرده اند که ذکر آن از موضوع ما خارج است. حقیقه امروز هم درست نمیدانیم که کلمه نو را که جزء اوّل يك عده از اسامی

و اعلام هر کبّه فارسی است ایرانیان عهد ساسانی بجه شکل تلفظ میکردند زیرا که اعلام و اسامی مزبور همه بوسیله رسم الخطّ عربی بما رسیده و تلفظ امروزی ما هم برای فهم تلفظهای قدیم این قبیل کلمات چندان مناط اعتبار نیست همینقدر میدانیم که مسلمین عربی زبان در عموم کلماتی که جزء اول آن از این قبیل تلفظ داشته آنرا بهر دو شکل مذکور در فوق نوشته اند مثل نوبخت و نوبخت و نوروز و نیروز و غیره.

آل نوبخت خود را از نژاد کبوتر پسر گودرز پهلوان معروف شاهنامه میدانستند و بختی شاعر مشهور که چند نفر از این خاندان را مدح گفته در دو قصیده از قصاید خود باین نکته اشاره میکند؛ از آن جمله در مدح ابوالفضل یعقوب بن ابی یعقوب اسحق نوبختی میگوید:

و إِذَا أَبُو الْفَضْلِ اسْتَعَارَ سَجِيَّةً	لِلْمَكْرَمَاتِ فَمِنْ أَبِي يَعْقُوبٍ
لَا يَحْتَدِي خُلُقَ الْقَصِيِّ وَلَا يَرِي	مُتَشَبِّهًا فِي سُودِّ بَغْرِي
تُمْضِي صَرِيْمَتَهُ وَ تَوْقِدُ رَأْيَهُ	غَرَمَاتُ جُودَرِزٍ وَسُورَةِ بَيْبِ (۱)
شَرَفٌ تَتَابَعَ كَابِرًا عَنْ كَابِرِ	كَالْرُمَحِ أَنْبُوبًا عَلَى أَنْبُوبِ (۲)
وَأَرَى النَّجَابَةَ لَا يَكُونُ تَمَامُهَا	لِنَجِيبِ قَوْمِ لَيْسَ بِأَبْنِ نَجِيبِ (۳)

و همین شاعر در قصیده دیگر که در مدح پدر ممدوح فوق یعنی ابو یعقوب اسحق بن اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت (مقتول در ۳۲۲ هـ) سروده می گوید:

مَا لِلْمَكَارِمِ لَا تُرِيدُ سِوَى أَبِي	يَعْقُوبَ اسْحَقَ بْنِ إِسْمَاعِيلِ
وَأِلَى أَبِي سَهْلٍ بَنِ نَوْبَخْتٍ أَنْتَهَى	مَا كَانَ مِنْ غُرَرِ لَهَا وَ حُجُولِ

- (۱) جودرز معرب و یکی از اشکال کلمه گودرز ویب شکل دیگر کیواست ، قلب واو و گاف فارسی بپاء در السنّه آریائی بسیار معمول بوده و هست ، گشتاسب رادر کتب و کتیبه های قدیم و اوراق مترجم از پهلوی باشکال هیستاسب و ویشاسب و ویستاسب و یستاسب نوشته اند .
- (۲) این بیت بختی در باب آل نوبخت از امثال سائره گردیده است .
- (۳) دیوان بختی طبع بیروت (۱۹۱۱ م) ص ۱۷۶-۱۷۷ .

نَسَبًا كَمَا أَطْرَدَتْ كُعُوبٌ مُثَقَّفٌ لَدُنِّ يَزِيدُكَ بَسْطَةً فِي الطُّولِ
يُقْضَى إِلَى بَيْتِ بْنِ جَوْذَرِ الَّذِي شَهَرَ الشَّجَاعَةَ بَعْدَ فَرَطِ خُمُولِ
أَعْقَابُ أَمْلَاكِ لَهُمْ عَادَاتُهَا مِنْ كُلِّ نَيْلٍ مِثْلَ مَدِّ النَّيْلِ
الْوَارِثُونَ مِنَ السَّرِيرِ سُرَاتُهُ عَنْ كُلِّ رَبٍّ تَحِيَّةٌ مَأْمُولِ
وَالضَّارِبُونَ بِسَهْمَةٍ مَعْرُوفَةٍ فِي التَّاجِ ذِي الشَّرَفَاتِ وَالْإِكْلِيلِ (۱) .. الخ

نوبخت از معاصرین منصور خلیفه است و چون منصور در میان خلفای عباسی
اول کسی است که بستاره شناسی و احکام نجوم توجه کرده و منجمین را نزد خود
خوانده و اشارات ایشان را بکار برده نوبخت جد آل نوبخت را هم که بآئین زردشتی
سر میکرده جلب نموده و او را بقبول دین اسلام واداشته است. (۲)

تاریخ آشنائی نوبخت با منصور و داخل شدن او در خدمت این خلیفه درست مشخص
نیست. مطابق شرحی که ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳) در تاریخ
بغداد آورده (۳) و سید رضی الدین علی بن طاوس (۵۸۹ - ۶۶۴) آنرا در کتاب فرج المهموم
نقل کرده (۴) نوبخت قبل از آنکه ابوجعفر منصور بخلافت برسد یعنی قبل از سال
۱۳۶ در اهواز محبوس بوده است.

اسماعیل بن علی نوبختی برای حسین بن قاسم کوکبی از شاگردان خود چنین حکایت
کرده که: «جد ما نوبخت در ابتدا کیش زردشتی داشت و در علم نجوم سرآمد اقران
خود بود. موقعیکه در اهواز در حبس میزیست روزی ابوجعفر منصور را دید که
بزدان قدم گذارده؛ نوبخت خود نقل میکند که من او را مردی با هیبت و جلالت و حسن
صورت و دارای اندامی متناسب و سیمائی نیکو دیدم و تا آن تاریخ کسی را بآن هیأت
ندیده بودم. از مکان خود بر خاسته پیش او رفتم دیدم قیافه مردم این بلاد را ندارد،

(۱) دیوان بعثری ص ۱۷۷ - ۱۷۹

(۲) سراج الذهب ج ۸ ص ۲۹۰

(۳) تاریخ خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۵۴ - ۵۵

(۴) نسخه خطی متعلق بکتابخانه آستانه رضوی مشهد.

بر سبیل استفسار از او پرسیدم که اهل کدام شهری؟ گفت از مردم مدینه . گفتم از مدینه النبی؟ گفت آری ، گفتم از فرزندان حضرت رسولی گفت نه بلکه از عرب مدینه ام . باو نزدیکتر شدم و از کنیه او پرسیدم گفت : ابو جعفر . گفتم مژدگانی بده چه بدین بهی قسم که عنقریب مالک مملکتی خواهی شد شامل این نواحی و فارس و خراسان و جبال . از من نپذیرفت ، او را اطمینان دادم و از او خواستم تا بامن عهد کند که اگر این پیشکوئی درست در آمد حق خدمت و جائزه مرا فراموش ننماید . ابو جعفر نوشته ای در این خصوص بمن داد . چون بخلافت رسید پیش او رفتم و نوشته را باو نشان دادم . خدا را شکر گفت و مرا بخدمت خود پذیرفت ، بدست او اسلام آوردم و منجم و مولای او گردیدم .

اگر چه بقرینه نوبخت بایستی بتسنن و مذهب رسمی خلفای بغداد گرویده باشد ولی فرزندان او بعدها بتشیع مشهور و لا اقل بقول ابن الندیم بولایت آل علی بظاهر معروف شده اند (۱) و چنانکه بعد خواهیم دید يك عده از ایشان از بزرگان علمای امامیه گردیده و در این راه بمدارج عالیّه ارتقاء جسته اند .

نوبخت و پدرش ابوسهل از منجمین خاصّه منصور بوده و منصور در موقع بنای دارالخلافه بغداد (شروع بنای آن در سال ۱۴۴) اساس آن شهر را در ساعتی ریخت که نوبخت از روی احکام نجومی اختیار کرده بود (۲)

طبری در تاریخ خود در وقایع سال ۱۴۵ در ضمن تفصیل قتل ابراهیم بن عبدالله المتخص بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب برادر محمد النفس الزکیّه گوید که قبل از رسیدن خبر قتل ابراهیم ، نوبخت بر خلیفه ابو جعفر منصور وارد شد و گفت یا امیر المؤمنین فتح و ظفر ترا خواهد بود . خلیفه این پیشکوئی را نپذیرفت ، نوبخت گفت خلیفه امر بحبس من فرماید و اگر قضیه چنانکه من میگویم انجام نیافت مرا بقتل رساند . در این اثنا خبر هزیمت ابراهیم رسید و منصور بیت ذیل را انشاد کرد :

(۱) الفهرست ص ۱۷۷

(۲) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۶۷ و یعقوبی ص ۲۳۸ ، B. G. A. VII ، de Goeje و الآثار الباقیه ص ۲۷۰ و آثار البلاد فزوینی ص ۲۰۹ و ابن الأثیر ج ۵ ص ۴۲۶ (چاپ لیدن) و کتب دیگر تاریخی و جغرافیائی و Salmon, Introd. à la topog. de Bagdad p. 1,76

فَالْقَتَّ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمَسَافِرُ

چون پیشگوئی نوبخت درست درآمد منصور دوستان جریب از اراضی نهر جوهر را بعنوان اقطاع (تیدول) باو بخشید (۱).

این بیت که منصور پس از اطلاع بر قتل ابراهیم بن عبدالله بدان تمثیل کرده از معمر بن اوس البارقی و جزء قطعه ایست که آنرا ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی آورده است (۲) و بیت مزبور از امثال سائر عرب بوده است که غالباً در این موارد بآن تمثیل میشده چنانکه عایشه پس از قتل علی بن ابی طالب و منصور بعد از کشته شدن ابومسلم خراسانی آنرا انشاد کرده اند (۳).

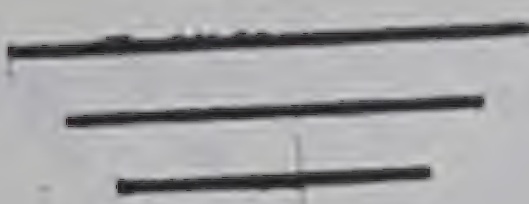
نهر جوهر یکی از نواحی یا باصطلاح جغرافیون قدیم از طسوج های نزدیک بغداد و در جانب غربی شط دجله بوده (۴) و گویا در همین دوهزار جریب زمینی که منصور بنوبخت واگذاشته او و فرزندان او برای خود منازلی ساخته و بناهایی کرده بوده اند چه آل نوبخت چنانکه از قرائن معلوم میشود در بعضی اراضی حومه بغداد و اطراف دجله املاك و خانه هایی داشته و در محله نهر طایق از محلات غربی بغداد (۵) و نوبختیه (۶) و در نزدیکی نعمانیه (از آبادیهای بین بغداد و واسط در ساحل غربی دجله) نیز مالک منازل بوده اند (۷).

غیر از آنچه در فوق نقل کردیم اطلاع دیگری از احوال نوبخت در دست نیست جز اینکه حاجی خلیفه در کشف الظنون در موقع نام بردن مؤلفین کتب احکام نجومی نوبخت را نیز ذکر میکند و کتابی در احکام نجوم باو نسبت میدهد (۸).

- (۱) طبری ج ۳ ص ۳۱۷-۳۱۸ (چاپ لیدن) و ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۵ و کتاب العیون ص ۲۴۸ در جزء قطعات تاریخ عربی. Fragmenta hist. arabicorum طبع دگویه de Goeje و دیونگ de Jong
- (۲) الاغانی ج ۱۰ ص ۴۶ (۳) حیاة الحیوان ج ۱ ص ۷ و ۴۳ و ۶۸ و کتاب الاذکیاء ابن جوزی ص ۵۳ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۰۷
- (۴) ابن خردادبه ص ۷ (۵) الاغانی ج ۳ ص ۱۶۱ (۶) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۱ و ج ۶ ص ۱۹۷ و کتاب الغیة شیخ طوسی ص ۲۵۲ (۷) یعقوبی ص ۲۲۱.
- (۸) کشف الظنون ج ۵ ص ۳۵

بشرط صحّت این نسبت احتمال کُلی دارد که نوبخت این کتاب را از فارسی پهلوی به عربی ترجمه کرده باشد چه نوبخت را بعضی از مورّخین در عداد افراد اوّلی خاندان منسوب باو از مترجمین پهلوی به عربی نام برده اند و پسر نوبخت یعنی ابوسهل چند کتاب از پهلوی به عربی نقل کرده و بگفته ابن النّديم تکیه او در علم نجوم بکتاب ایرانیها در این فنّ بوده است (۱).

نوبخت در همان زمان خلافت منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) پیر بوده و در اواخر بواسطه کهنه‌ت و ضعف نمیتوانسته است چنانکه باید بوظایف خدمت مصاحبت خلیفه قیام کند بهمین جهت بامر منصور پسر خود ابوسهل را بجای خویش گماشته است و گویا نوبخت جز این يك پسر فرزند دیگری نداشته چه نسب عموم بنی نوبخت بهمین ابوسهل منتهی میشود و ذکر فرزندی دیگر جز او از نوبخت در کتب و اشعار نیست.



فصل دوم

ابو سهل بن نوبخت

چنانکه گفتیم بعد از آنکه نوبخت پیر و ضعیف شد و از خدمت منصور باز ماند پسر خود ابو سهل را با اشاره خلیفه بمصاحبت او گماشت.

« ابو سهل خود نقل میکند که پس از رسیدن بحضور منصور خویشان را چنین معرفی کردم: (۱) خُرشاذ ماه (۲) طیماذا مازریاذ (۳) خسرو ابهمشاذ (۴). خلیفه گفت تمام این کلمات که گفتمی اسم تست، گفتم آری. خلیفه را خنده گرفت و گفت یا از آنچه شمردی بر کلمه طیماذ اقتصار کن و آنرا نام خود قرار ده و یا بکنیه‌ای که بتو خواهم داد راضی شو، من شقّ دوم را اختیار کردم و کنیه ابوسهل را از خلیفه پذیرفتم (۵) از آن زمان بی‌بعد پسر نوبخت بابو سهل مشهور شد و اسمش باطل گردید. » (۶)

ابو سهل از قراریکه یاقوت نقل میکند از همان تاریخ بنای بغداد (سال ۱۴۴) در خدمت منصور بوده و در موقع انشاء این شهر با اشاره خلیفه مزبور اختیار طالع نموده و از روی احکام نجومی گفته که شهری که بآن طالع بنا شود بطول بقاء و کثرت آبادی نایل و مورد احتیاج مردم خواهد شد و از فضایل آن یکی نیز این خواهد بود که هیچ خلیفه در آنجا بمرگ عادی نخواهد مرد (۷).

ابو سهل از تاریخ بنای بغداد تا سال فوت منصور (یعنی از ۱۴۴ تا ۱۵۸)

(۱) این کلمات قطعاً تحریف شده و بهمین جهت فهم معانی آنها مشکل است. جزء اول مسلماً خورشید است که در قدیم آنرا خرشید (بدون واو) هم مینوشتند و الف بعد از خاء الف عربی است که آنرا مؤلفین تازی گاهی برای رساندن صوت یاء مجهول فارسی بکار میبرده‌اند.
(۲) خ. ل = خرخشاذ (۳) خ. ل = مازارباد (۴) خ. ل = خسروانپشاه
(۵) شاید اختیار کنیه ابوسهل هم بملاحظه صعوبت تلفظ اسم دراز او بوده و خلیفه در اختیار آن باین نکته نظر داشته.

(۶) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۵۲ و قفطی ص ۴۰۹ و مختصر الدول ص ۲۲۴.
(۷) معجم البلدان ج ۱ ص ۶۸۴ - ۶۸۵. در تاریخ بغداد بنام ابن منجم تصریح نشده و پیشگوئی فوق از یکی از منجمین بدون تصریح باسم منقول است (تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱ ص ۶۷).

همه وقت در خدمت این خلیفه میزیسته و ازنده‌ای او بوده حتی در آخرین سفر حجی که منصور کرده و در همان سفر نیز وفات یافته (۲۴ ذی‌الحجه ۱۵۸) ابوسهل همراه او بوده است .

ابوسهل خود برای پسر خویش اسمعیل چنین نقل کرده که در سفر حج آخری منصور او و ابن‌الجلّاج طبیب مخصوص خلیفه مصاحب منصور بودند و چون خلیفه بر بستر استراحت می‌خوابید این دو تن بایکدیگر بمنادیه می‌نشستند . موقعی ابن‌الجلّاج ابوسهل را بصرف نبیذ دعوت کرد و ضمناً از او پرسید که از عمر منصور چقدر باقیست ابوسهل را این سؤال گران‌آمد از صرف نبیذ دست باز داشت و مصمم شد که دیگر از منادیت ابن‌الجلّاج خود داری کند و تا سه روز از او دوری جست بعد از سه روز باز طریق مصادقت پیش گرفتند و تقار بین اثنین بصلح و صفا مبدّل گردید و بعادت معمول بشرب نبیذ نشستند . ابن‌الجلّاج بر سبیل گله ابوسهل را مخاطب ساخته گفت : یا آنکه من هیچگاه در علم خود بخل نورزیده و در مواقع احتیاج بسؤال تو جواب داده‌ام ندانستم بچه علت در پاسخ سؤال من از بعضی امور بخل پیشه‌کردی و از من دوری جستی؟ منصور را مزاجی گرم است و هر قدر سالخورده تر شود خستگی بدن او رو بتزاید خواهد رفت . در جیره موی سر خود را تراشیده و در جای آن غالیه بکار برده و در حجاز نیز باین کار ادامه میدهد و سخن مرا در ترك این عادت نمی‌پذیرد گمانم آنست که در رسیدن بآبادی قنّه (در وسط راه کوفه بمکه) در دماغ او بیوستی ظاهر شود که من و اطّباء دیگر از علاج آن عاجز آئیم و در این صورت زنده بمکه نخواهد رسید .

ابوسهل میگوید همانطور که ابن‌الجلّاج پیش بینی کرده بود منصور در رسیدن بقید علیل بود و قبل از وصول بمکه جان سپرد و در بئر مِثُون مدفون گردید (۱) .
ابوسهل بن نوبخت بعد از فوت منصور نیز مدّتی حیات داشته و زمان خلیفه هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) را هم درك کرده و در رِیَّ الحِکْمَة یا خِزَانَةُ الحِکْمَة مرکز اجتماع ایرانیها و شعوبیه بسر میبرده است (۲) .

(۱) ابن‌ابی‌اصیبه ج ۱ ص ۱۵۲ (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و طبقات الامم ص ۶۰

از این قرار ابوسهل لا اقل بیست و پنجسال از عمر خود را در خدمت خلفای
اولی بنی عباس میزیسته و گویا در همان اوایل خلافت هارون هم فوت کرده زیرا
که از این تاریخ بعد دیگر از او ذکری بمیان نمی آید و در اشعار ابو نواس که در
خاندان نوبختی میزیسته و با پسران ابوسهل محشور بوده بهیچوجه از پدر ایشان
ذکری دیده نمیشود.

ابوسهل از منجمین ایرانی و از مترجمین کتب فارسی پهلوی است بعربی و در
نجوم نیز مستند او اطلاعات و کتب منجمین ایرانی عهد ساسانی بوده و ابن الندیم
هفت کتاب ذیل را از او اسم میبرد:

۱ - کتاب الیهبطان^(۱) در موالید؛

۲ - کتاب الفال^(۲) التجمی؛

۳ - کتاب التوالید (جدا گانه غیر از کتاب الیهبطان)؛

۴ - کتاب تحویل سنی التوالید؛

۵ - کتاب المدخل؛

۶ - کتاب التسمیه و التمثیل؛

۷ - کتاب المتخل من آقاویل النجمین در اخبار و مسائل و موالید و غیرها^(۲).

گویا مشهورترین این کتب همان کتاب اول یعنی الیهبطان است در موالید که ابن الندیم
فصل بزرگی از آنرا در الفهرست نقل میکند^(۳).

اسم این کتاب در نسخه چاپی الفهرست التهمطان ضبط شده ولی ما شکل فوق
را ترجیح دادیم و باقرب احتمالات بهبطان یکی از هوز وارشهای پهلوی است که
آنرا در عربی بموالید ترجمه کرده اند و الف و نون آخر آن علامت جمع فارسی است.
ابن الندیم و بتقلید او قفطی اسم ابوسهل را فضل نوشته اند و این گویا خطاست
زیرا که اولاً اسم ابوسهل بشرحیکه نقل کردیم بمناسبت درازی از طرف منصور خلیفه

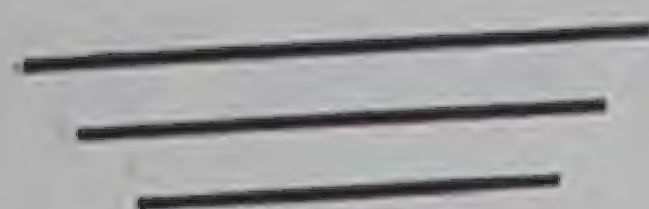
(۱) با اختلاف قراآت: الیهطمان و التهمطان و در نسخه خطی متعلق بفاضل معاصر آقای حاج

میرزا ابو عبدالله زنجانی: الیهبطان مطابق ضبط فوق (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و قفطی ص ۲۵۵

(۳) الفهرست ص ۲۴۸-۲۴۹

باطل و بجای آن کنیه ابوسهل اختیار شد ثانیاً چنانکه خواهیم دید ابوسهل پسری بنام فضل داشته و شاید ابن الندیم ابن پسر یعنی ابوالعباس فضل بن ابی سهل بن نوبخت را با ابوسهل بن نوبخت اشتباه کرده ثالثاً بهمین مناسبت از میان رفتن اسم ابوسهل مؤلفین قرون بعد هیچکدام اسم او را نبرده و در این خصوص در زحمت بوده و حتی معاصرین و مردم قریب العهد با ابوسهل نیز نام او را نمیدانسته اند (۱)

ابوالعباس نجاشی صاحب رجال معروف بتزئید اسم او را طیمارث ذکر میکند (۲) و این کلمه تحریف شده يك جزء از همان اسم درازی است که قفطی و ابن العبری و ابن ابی اصیبعه ذکر کرده اند.



(۱) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۱۵۲ (۲) رجال نجاشی ص ۲۹۰

فصل سوم

پسران ابو سهل بن نوبخت

ابو سهل بن نوبخت پسران متعدّد داشته و اسامی ده پسر از او در کتب و اخبار و اشعار مذکور شده است.

پسران ابو سهل بشرحیکه بعد خواهیم گفت همه با ابونواس شاعر مشهور معاصر و مربوط بوده و این گوینده ظریف القول نامی غالباً بمنزل ایشان وارد میشده و از خوان نعمت آل نوبخت متنعم میگرددیده و آن جمع را باقتضای طبع شاعری مدح یا هجو میگفته است و همین امر باعث بقای نام يك عده از ایشان شده و ذکر جماعت مذکور در اخبار و اشعار ابونواس مانده است.

اسامی این ده پسر ابو سهل و اخبار هر کدام از ایشان بقرار ذیل است :

۱. اسمعیل

مشهور ترین پسران ابوسهل، اسمعیل است که اخبار او با ابونواس فوق العاده مشهور شده و این شاعر تیز زبان او را هجو های رکیک گفته است. چهار قطعه شعر در هجو اسماعیل در دیوان او دیده میشود (۱) که معروفترین آنها دو قطعه ایست که در آنها ابونواس اسماعیل را بدخل و لئامت منسوب داشته و آن دو قطعه اینست :

نَحْبُرُ إِسْمَاعِيلَ كَالْوَشْيِ إِذَا مَا شَقَّ يَرْفَا
عَجَباً مِنْ أَثَرِ الصَّنْعَةِ فِيهِ كَيْفَ يَنْحَفِي
إِنْ رَفَاءَ كَ هَذَا . أَلَطَفَ الْأُمَّةَ كَفّاً
فَإِذَا قَابَلَ بِالنَّصْفِ مِنَ الْجِرَذِ نِصْفَا
أَلَطَفَ الصَّنْعَةَ حَتَّى لَا يُرَى مَطْعَمَ إِشْفَا
مِثْلُ مَا جَاءَ مِنَ التَّنْصُورِ مَا غَادَرَ حَرْفَا

(۱) دیوان ابونواس چاپ قاهره ص ۱۷۱-۱۷۲ و شرح دیوان او ج ۱ (نسخه خطی پاریس)

وَلَهُ فِي الْمَاءِ أَيْضًا عَمَلٌ أَبَدٌ ظَرْفًا
مَرْجُهُ الْعَذْبَ بِمَاءِ الْبَيْتِ كَيْ يَرْدَادَ ضِعْفًا
فَهُوَ لَا يُسْقِيكَ مِنْهُ مِثْلُ مَا يَشْرَبُ صِرْفًا (۱)

ایضاً

عَلَى خُبْرٍ إِسْمَاعِيلَ وَاقِيَةَ النَّحْلِ وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَأَوِي يُرَى ابْنُهُ
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَعَنْقَاءٍ مُغْرِبٍ يُحَدِّثُ عَنْهُ النَّاسُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كُذِّبُ بْنُ وَائِلٍ وَإِذَا هُوَ لَا يَسْتَبِخْ خَصْمَانِ عِنْدَهُ
فَإِنْ خُبْرُ إِسْمَاعِيلَ حَلٌّ بِهِ الَّذِي وَلَكِنْ قَضَاءٌ لَيْسَ يُسْطَاعُ رَدُّهُ
فَقَدْ حَلَّ فِي دَارِ الْأَمَانِ مِنَ الْأَكْلِ وَلَمْ يَرِ آوِي فِي حُزُونٍ وَلَا سَهْلٍ
تَصَوَّرُ فِي بَسْطِ الْمُلُوكِ وَفِي الْمِثْلِ سَوَى صُورَةٍ مَا إِنْ تَمُرُّ وَلَا تُحْلِي
وَمَنْ كَانَ يَحْمِي غِرَّهُ مِنْتَ الْبَقْلِ وَلَا الصَّوْتُ مَرْفُوعٌ بِجِدٍّ وَلَا هَزْلٍ
أَصَابَ كُذِّبًا لَمْ يَكُنْ ذَاكَ مِنْ ذُلِّ بِحِيلَةٍ ذِي مَكْبَرٍ وَلَا فِكْرٍ ذِي عَقْلٍ (۲)

این دو قطعه شعر مخصوصاً قطعه دوم در میان ادبای نازی زبان خیلی مشهور شده و آنها را بر سبیل تمثیل نقل و انشاد میکرده اند چنانکه ابو زید مروزی موقعیکه با ابو حیان علی بن محمد توحیدی بمنزل ذوالکفایتین علی بن محمد بن العمید رفته بودند و حاجب وزیر ایشان را باین عذر که ذوالکفایتین مشغول نان خوردن است بار نداده بقطعه دوم تمثیل جسته است (۳) و مر کلبیوت (۴) طابع معجم الادباء بتصور اینکه این قطعه از

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۵ - ۱۲۷ و شرح دیوان این شاعر تألیف حمزه اصفهانی نسخه کتابخانه ملی پاریس ج ۱ ورق 252b

(۲) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۷ - ۱۲۸ و شرح دیوان اوج ۱ و کتاب الحیوان ج ۳ ص ۴۰

(۳) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۸۲ (۴) Margoliouth

ابوزید مروزی است در ذیل صفحه بمناسبت اسم اسماعیل آنها را در حق صاحب اسماعیل بن عبّاد گرفته است در صورتیکه قطعه فوق از ابونواس است در ذم اسماعیل بن ابی سهل و ابوزید مروزی بتصریح یا قوت آنها را بر سبیل تمثیل خوانده.

هجوی که ابونواس از اسماعیل گفته و او را با وجود اکرام و مهمان نوازی در حق خود بیخلف منسوب داشته مورد ملامت ادبای بعد قرار گرفته چنانکه جاحظ از مذمت رفتار حق شکنانه ابونواس خود داری نتوانسته است (۱)

اتفاقاً میان پسران ابوسهل کسی که بیش از همه بابونواس خدمت کرده و اخبار و اشعار او را ضبط و برای دیگران روایت نموده است همین اسماعیل است و حمزه اصفهانی و دیگران بچند واسطه از او اخبار ابونواس را نقل نموده اند (۲) و ابونواس خود نیز در مدایحی که از اسماعیل گفته مجد و حلم او را ستوده است (۳).

اسماعیل بن ابی سهل مدتها بعد از مرگ ابونواس (بقول اصح سال ۱۹۹) حیات داشته و در حق این شاعر گفته است: «من از ابونواس دانا تر و با حافظه تر هرگز ندیده ام» پس از فوت او خانه اش را جستیم جز صندوقچه ای که متضمن چند پاره نوشته بود مشتمل بر نحو و لغات غریبه چیز دیگر نیافتیم (۴).

اسماعیل لا اقل تا سال ۲۳۲ که سال فوت واثق خلیفه باشد میزیسته و در دستگاه مأمون جزء ندما و ادبای محضر او بوده است (۵) و یکی از شاگردان او یعنی ابوالحسن یوسف بن ابراهیم کاتب از خدمتگزاران ابواسحق ابراهیم بن مهدی (۱۶۳ - ۲۲۴) که در سال ۲۲۵ در دمشق بوده از اسماعیل بن ابن سهل بن نوبخت روایت میکرده (۶). بنا بشهادت طبری در سال ۲۳۲ موقعیکه واثق خلیفه در حال احتضار بوده از جماعتی از اطبا و منجمین در باب حالت خلیفه استشاره شد از آن جمله بودند حسن بن سهل برادر ذوالریاستین فضل بن سهل سرخسی و اسماعیل بن [ابی سهل] بن نوبخت (۷) ابوالفرج بن العبری بین حسن بن سهل سرخسی برادر فضل بن سهل و اسماعیل

(۱) کتاب البخله ص ۷۷ (۲) شرح دیوان ابونواس در مواضع متعدده و اخبار ابونواس ج ۴ (خطی) و ابن خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ چاپ de Slane (۳) دیوان ابونواس ص ۱۰۶ (چاپ مصر سال ۱۳۲۳). (۴) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) تاریخ بغداد ابن طیفور ص ۲۹۹-۳۰۰ (۶) معجم الادباء ج ۲ ص ۱۵۷ (۷) تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۲۶۴

بن ابی سهل بن نوبخت که نام هر دو در روایت طبری هست خلط کرده و گفته است که حسن بن سهل بن نوبخت نیز از جمله منجمینی بوده است که بر بالین واثق خلیفه حضور داشته در صورتیکه مقصود از حسن منجم چنانکه طبری آورده و در ابن الاثیر هم حسن بن سهل المنجم^(۱) قید شده همان برادر فضل ذوالریاستین است که چهار سال بعد از فوت واثق یعنی در سال ۲۳۶ فوت کرده و او در موقع ناخوشی واثق غالباً باحوال پرسی آن خلیفه می آمده و با او از اقسام اغذیه و انواع امراض گفتگو می کرده است^(۲)

تقریباً عین همین اشتباه برای کثیر^(۳) ناشر قسمتی از تاریخ بغداد تألیف احمد بن ابی طاهر طیفور دست داده موقعیکه خواسته است فهرستی الفبائی جهت آن کتاب ترتیب دهد. با اینکه مؤلف کتاب در عموم موارد غرضش از حسن بن سهل برادر ذوالریاستین است چون يك بار هم او را بعنوان منجم ذکر میکند ناشر در فهرست آخر کتاب حسن بن سهل را هم از خاندان نوبختی گرفته و بعضی دیگر نیز دو چار این خبط شده اند^(۴)

۳ - ابویوب سلیمان

ابوایوب سلیمان از ندما و مهمانداران ابونواس و راوی يك قسمت از اخبار و اشعار اوست که بیشتر آنها را حمزه اصفهانی در شرح دیوان ابونواس و ابن منظور مصری در کتاب اخبار این شاعر نقل کرده اند و از يك قطعه از اشعار ابونواس معلوم میشود که سلیمان وقتی نیز حکومت زاب را داشته است^(۵). سلیمان در عداد شعرای کم شعر معدود بوده و بقول ابن الندیم دیوان شعر او پینجاه ورقه میرسیده^(۶)

۳ - داود

داود ناقل يك قسمت از اخبار ابونواس و از معاشرین اوست^(۷).

۴ - اسحاق

اسحاق جد پدری ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف و برادرش ابو جعفر محمد و جد مادری ابو محمد حسن بن موسی است که عنقریب بذکر ایشان خواهیم پرداخت.

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۲۳۲ (۲) کتاب الأوائل تألیف ابو هلال عسکری نسخه کتابخانه ملی پاریس ورق 184 a. (۳) Keller (۴) L. Massignon, Passion d'al - Hallâdj P. 144 و مقدمه کتاب فرق السیعه صفحه - ط - (۵) دیوان چایی ابونواس ص ۱۸۲ (۶) الفهرست ص ۱۶۶ (۷) شرح دیوان ابونواس نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ج ۲ ورق 295 b

۵ و ۶ و ۷ .. ابوالحسین علی و هارون و محمد

علی نیز از معاشرین ابونواس بوده و این شاعر او را مدح می‌گفته است (۱)
وقتی ابونواس بر سبیل مزاح گفت :

أَبُو الْحُسَيْنِ كُنِّيْتُهُ بِحَقِّ فَإِنْ صَحَّفْتُ قُلْتُ أَبُو الْحُسَيْنِ

چون علی در حلم مقام عبدالله و سلیمان و عباس برادران دیگر خود را نداشت
بر ابونواس متغیر شد و بقصد سیاست او را دنبال کرد. ابونواس بخانه هارون بن ابی سهل
برادر دیگر علی گریخت ولی علی باورسید و او را بر زمین کوفته بسختی زد، عاقبت هارون
ابونواس را از چنگ برادر رهائی بخشید و بعضی گفته‌اند که ابونواس بر اثر همین کوفتگی
چندی بعد وفات یافت. (۲)

علامه مجلسی در بحار الانوار بنقل از کتاب فَرَجُ الْهَمُومِ تَأْلِيفُ سَيِّدِ رَضَى الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ
طَاوُسٍ نقل می‌کند که هارون بن ابی سهل و برادرش محمد عریضه‌ای بحضرت امام ابو عبدالله
جعفر بن محمد الصادق (۸۳ - ۱۴۸) نوشته سؤال کردند که ما از فرزندان نوبختیم
و پدر و جدّ ما عمر خود را بتحصيل نجوم می‌گذرانند، آیا اشتغال باین فنّ حلال و
مجاز است یا نه؟ حضرت در جواب فرمودند آری حلال است. (۳)

این روایت از لحاظ تاریخی درست در نمی‌آید زیرا که حضرت صادق در سال
۱۴۸ یعنی ده سال قبل از فوت منصور خلیفه وفات یافته و ابوسهل بن نوبخت پدر
هارون و محمد بشرحیکه سابقاً گفتیم در آن وقت بلکه لااقلّ تا سال ۱۷۰ که سال اوّل
خلافت رشید است حیات داشته. در این صورت چگونه ممکن است که پسران ابوسهل
(از معاشرین امین و ابونواس) قریب سی سال قبل از فوت پدر خود از او مثل يك
شخص مرده نام ببرند. احتمال دارد که پسران ابوسهل این عریضه را بیکی دیگر از
ائمّه عنوان کرده و در باب حلال و حرام نجوم کسب تکلیف کرده باشند.

(۱) شرح دیوان ج ۲ ورق 510b و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۲) اخبار ابونواس ج ۲ (خطی)

(۳) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۲۲

۸ - ابو العباس فضل

ابو العباس فضل ازندمای ابونواس و از منجمین معاصر هارون الرشید و مأمون خلیفه است (۱) که در نجوم تألیفاتی نیز داشته و این همان کس است که مأمون را بخطای منجمین در اختیار ساعت جهت انتخاب حضرت رضا بولایت عهد مسبوق کرده و بقول مشهور مأمون بهمین علت از او مکدر شده و او را زجر نموده است. سید بن طاوس بعضی از تألیفات نجومی او را مطالعه کرده بوده و بمهارت او در این فن شهادت میدهد (۲).

ابونواس او را گاهی مدح و زمانی هجو گفته و در یکی از هجویات خود اشاره میکند که فضل بن ابی سهل دو دختر توأمان داشته است (۳).

۹ - عبد الله

ابونواس او را در قطعه ای هجو گفته و سلیمان برادرش در جواب ابونواس و رد هجو او قطعه ای منظوم ساخته است و این دو قطعه در دیوان ابونواس و شرح آن تألیف حمزه اصفهانی و کتاب اخبار ابی نواس باقی است (۴). قفطی حکایت متنبه ساختن مأمون را در باب خطای منجمین که از آن جمله فضل ذو الریاستین بوده است بعبد الله نسبت میدهد و نام پدر او را باشتباه سهل ذکر میکند (۵) و زنجیری در کتاب ربیع الابرار از او حکایتی نقل مینماید (۶).

۱۰ - سهل و پسرش حسن

سهل ازندمای ابونواس (۷) و پدر حسن از منجمین مشهور است و این حسن صاحب کتابی است در نجوم بنام آلات واء (۸) و يك عدد از مؤلفین او را با حسن بن سهل سرخسی برادر ذوالریاستین اشتباه کرده اند و از آن جمله است ابن العبری که او را بجای برادر ذوالریاستین

(۱) طبقات الامم ص ۶۰ و بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۳ بنقل از فرج المهموم تألیف سید بن طاوس و عیون اخبار الرضا ص ۳۱۹ - ۳۲۰

(۲) فرج المهموم (خطی) (۳) شرح دیوان ابونواس ج ۱ ورق 298b و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

(۴) دیوان جایی ص ۳۴ و شرح حمزه ج ۱ ورق 45b و اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۹۹ - ۲۰۰

(۵) تاریخ الحكماء ص ۲۲۲ (۶) بنقل سید بن طاوس از آن کتاب در فرج المهموم (۷) اخبار ابی نواس ص ۱۱۱ (۸) الفهرست ص ۲۷۵

جزء منجمینی فرض نموده است که در حال احتضار واثق خلیفه بر بالین او بوده‌اند (۱)
از کتاب الأ نواء تألیف حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت اثری باقی نیست ولی
ابو سعید بن منصور بن علی بُندار دامغانی که در اوایل قرن ششم هجری میزیسته کتابی در
احکام نجوم دارد که در آنجا اقوال حسن را نقل میکند و از این کتاب احکام دامغانی
که در سال ۵۰۷ تألیف شده يك نسخه در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران
وجود دارد (۲).

ابونواس و آل نوبخت

ابونواس حسن بن هانی شاعر شیرین زبان فارسی الاصل که لطافت قول و عذوبت الفاظ
و ظرافت و ذوق او را کمتر شاعری در قرون بعد از اسلام داشته چنانکه از دیوان او و
شرح نفیسی که حمزه اصفهانی بر آن نوشته بر می آید با آل نوبخت ارتباط کلی داشته و غالب
ایام خود را در منازل ایشان میگذرانیده، با ایشان پیاله میزده و از خوان نعمت و کرم
و بخشش آن بزرگ زادگان فضل دوست بهره بر میداشته است و خود در اشعار خویش
مکرر باین جمله اشاره میکند و نوبختیان را ندیمان یعنی هم پیالگان خود میخواند (۳)
با این حال شاعر مزبور که طبیعتی هجاء و زبانی تند داشته از ناسزا گفتن بآل نوبخت
و ذم ایشان خود داری نتوانسته و بالفاظ رکیک پسران ابوسهل مخصوصاً اسماعیل را
هجو گفته و حتی بعرض و ناموس ایشان نیز حمله کرده است.

در میان آل نوبخت چون سلیمان بن ابی سهل طبع شعر داشته گاهی هجویات
ابونواس را جواب میگفته و این شاعر خلیع العذار را مذمت و ملامت مینموده است
ولی این ملامتها بجای آنکه ابونواس را متذکر سوابق نعمت بنی نوبخت و حقوق
ایشان نماید بر خلاف او را بغضب می آورده و تند تر و رکیک تر از پدش بهجو پسران
ابوسهل و میداشته است چنانکه در نتیجه همین ترتیب وقتی ابونواس در هجو زرین
زن ابوسهل و جدّه نوبختیان قطعه ای بسیار زشت ساخت و در آخر آن در ردّ جواب
آل نوبخت گفت:

(۱) مختصر الدول ص ۲۴۵ (۲) گاهنامه سال ۱۳۱۱ شمسی ص ۱۶۱

(۳) شرح دیوان ابونواس ج ۱ ورق 253 b

سَيَبْقَى بَقَاءَ الدَّهْرِ مَا قُلْتُ فِيكُمْ وَ أَمَّا الَّذِي قَدْ قُلْتُمُوهُ فَرِيحُ (۱)

در واقع از عجایب روزگار است که این ابیات زشت رکیک همانطور که ابو نواس ادعا کرده هزار و دویست و کسری سال است که باقی است و از عموم تألیفات گرانبهای آل نوبخت جز یکی دو کتاب اثر دیگری بجا نمانده و از این نیز عجیب تر آنکه بیت فوق حکم امثال سائره را پیدا کرده و در زمان حمزه اصفهانی بر سر زبانها جاری بوده است (۲).

خصوصیتی که در آخر کار بین ابو نواس و پسران ابوسهل ظاهر گردید و آن شاعر را بزشت گوئی از ایشان واداشت سبب شده است که بعضی آل نوبخت را بمسموم ساختن ابو نواس متهم ساخته اند. جمعی گفته اند که آل نوبخت بمناسبت قطعه ای که زُبُور کتاب از معاصرین ابونواس در هجو علی بن ابی طالب و پیروان آن حضرت باسم ابونواس ساخته و روایت کرده بود او را مسموم نموده اند جمعی دیگر گفته اند که اسماعیل بن ابی سهل بعثت هجو ابونواس از او و از مادرش و منسوب ساختن او را بر فرض و بخل مرتکب این عمل شده و بعضی دیگر مرگ ابونواس را نتیجه ضربتی میدانند که علی بن ابی سهل در خانه برادر خود هارون با و وارد آورده (۳) بهر حال دخالت آل نوبخت در مرگ ابونواس درست روشن و ثابت نیست و چون بزرگان نویسندگان و مورخین بضبط آن اعتنائی نکرده اند باید آنرا از جمله تهمت‌هایی دانست که دشمنان آل نوبخت بایشان بسته اند.

بعد از مرگ ابونواس پسران ابوسهل در سر کفن و دفن او بر یکدیگر مسابقت می‌جستند و هر کدام میخواستند که افتخار این کار نصیب او شود عاقبت اتفاق کردند که در این عمل همه سهیم باشند (۴) و در مرثیه او ابیاتی نیز منظوم ساختند (۵).

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۲۰۰ (۲) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق 405 b (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۴) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) شرح دیوان ابونواس ج ۳ ورق 208 a

بمناسبت الفتی که ابونواس با فرزندان ابوسهل بن نوبخت داشته و غالباً مهمان ایشان بوده پسران ابوسهل از هر کس بهتر میتوانسته اند اخبار و اشعار شاعر ندیم و مصحبت خود را جمع آوری نمایند بخصوص که همه اهل فضل و ادب بودند و این جنس متاع را بهر قیمت که بود میخریدند و گرد میکردند.

با اینکه ابونواس خود چندان دقتی در ضبط اشعار خویش نداشته و بهمین جهت مقداری از آنها پراکنده و نابود شده (۱) آل نوبخت حتی المقدور شعر او را مدون و اخبار او را ضبط کرده اند و آنرا در خاندان خویش سینه بسینه نقل نموده و بکسانی که در قرون بعد در صدد تدوین اشعار و اخبار ابونواس برآمده رسانده اند. ابو عبدالله حمزة بن حسن اصفهانی (وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰) ادیب و مورخ مشهور که شرح بسیار نفیسی بر دیوان ابونواس نوشته و گفته های او را گرد کرده غالب اخبار و اشعار این شاعر را مستقیماً از بنی نوبخت گرفته و برای این کار سه سفر ببغداد رفته و در سفر سوم یعنی در سال ۳۲۶ نسخه دیوان ابونواس را که آل نوبخت جمع کرده بودند از ایشان خواسته و مطالعه و استنساخ نموده است (۲) و آل نوبخت علاوه بر دادن نسخه خود بحمزه او را پیش کسان دیگری هم که اخبار و اشعار ابونواس را فراهم داشته هدایت کرده اند و یکی از این جماعت که حمزه برهنائی آل نوبخت از او مقداری از اخبار و اشعار ابونواس را گرفته مهلهل بن یوت بن مزرع از شعرای استاد و نواده خواهری جاحظ معروف است که در جمع اشعار ابونواس سعی داشته و گویا غرض او از این کار ترتیب کتابی بوده است در سرقات شعریه و تقلب ابونواس و از این کتاب مهلهل يك نسخه در کتابخانه اسکوریال اسپانیا موجود است (۳).

از آل نوبخت کسانی که اخبار و اشعار ابونواس را از اجداد خود یعنی فرزندان ابوسهل بن نوبخت نقل کرده و بدیگران مثل حمزه اصفهانی و ابوبکر صولی جامعین دیوان این شاعر یا رواة دیگر رسانده اند اسامی اشخاص ذیل در کتب دیده میشود:

(۱) شرح دیوان او ج ۱ ورق 4b (۲) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق 199 b

(۳) Hart, Derenbourg. Mss. ar. d'Escorial II, № 772

- ۱ - ابوطالب نوبختی (۱)؛
- ۲ - محمد بن روح (۲)؛
- ۳ - ابو محمد حسن بن موسی (۲) (وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)؛
- ۴ - یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل (۴)؛
- ۵ - ابوسهل اسماعیل بن علی (۵) (۲۳۷-۳۱۱)؛
- ۶ - ابو محمد حسن بن حسین (۶) (۳۲۰-۴۰۲)؛
- ۷ - علی بن اسحاق بن اسماعیل (۷).

و ما در فصول بعد شرح حال این جماعت را ذکر خواهیم کرد.



-
- (۱) شرح : ان ابونواس ج ۲ ورق 271 b
 - (۲) ایضاً ج ۲ ورق 281 و کتاب الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
 - (۳) الموشح مرزبانی ص ۲۷۴
 - (۴) الموشح ایضاً ص ۲۷۴
 - (۵) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)
 - (۶) تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۷ ص ۴۴۳
 - (۷) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶

فصل چهارم

ظهور علم کلام و متکلمین اولیه

چنانکه در مقدمه این رساله اشاره شد از خاندان نوبختی چند نفر در عداد بزرگان متکلمین فرقه امامیه معدودند و عصر زندگانی ایشان مقارن است با دوره جوش و خروش فرق مختلفه اسلامی در پیش بردن آراء و مقالات خود و مناظره با مخالفین و در همین ایام بوده است که برائتر ترجمه مؤلفات حکمتی و منطقی مردم یونان و کتب مذهبی و مقالات ملل غیر مسلمان مخصوصاً زنادقه یعنی پیروان مانی و اصحاب مرقیون^(۱) و ابن دیصان^(۲)

(۱) - مرقیون Marcion یکی از علمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی بوده است که از طرف عیسویان بعنوان مرتد تکفیر و از حوزه عیسویت طرد شده و او از آن پیغمد بایجاد مذهب جدیدی پرداخته است که اساس آن مقتبس از آئین مسیحی است با این تفاوت که آسمانی بودن قسمت عمده عهد عتیق و یک قسمت از عهد جدید را انکار کرده و بتنویت یعنی دواصل متضاد نور و ظلمت معتقد شده و گفته که چون این دواصل ضد یکدیگرند و اجتماع آنها باهم امکان ندارد اصل ثالث دیگری که از جهت رتبه پست تر از نور و بالاتر از ظلمت است بین آن دو واسطه آمیزش و سازگاری شده و عالم در نتیجه این اختلاط و جمع بوجود آمده است . عالم بعقیده مرقیون بسه طبقه که هر یک روی دیگری قرار گرفته منقسم شده است . طبقه اعلی مقر خداوند رحمان و طبقه اسفل قلمرو ماده و طبقه وسطی که بر فراز زمین است حوزه اقتدار خداوند خالق یعنی ایجاد کننده عدالت و شریعت است که انسان را بصورت خود از ماده بوجود آورده است . پیروان مرقیون که بمرقویت معروفند در مالک ایتالیا و مصر و شام و ایران منتشر و تا مدتها بعد از اودراین نواحی باقی بوده اند . برای مختصری از عقاید این فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۲۲۹ و شهرستانی ص ۱۹۵-۱۹۶ و التنبیه و الاشراف ص ۱۰۱ و ۱۲۷ و ۱۳۵ و ابن حزم ج ۱ ص ۳۶ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۰۸-۱۰۹ و مقالات اشعری ص ۳۳۲ و ۳۳۸ و *Burkitt, Religion of the Manichees 80-84*

(۲) - ابن دیصان (۱۵۴-۲۲۲) Bardesane یکی از حکمای شام است که اصلاً از نژاد یارت بوده و والدین او از ایران بشهر رها (اورفه حالیه) Edesse مهاجرت کرده و ابن دیصان در آنجا تولد یافته و بنهر دیصان رودخانه شهر رها منتسب گردیده است . در سال ۱۷۹ بآئین عیسوی درآمده و از بزرگترین مدافعین آن کیش در مقابل مخالفین و اهل بدعت مخصوصاً پیروان مرقیون شده ولی بعدها از خود آراء و عقایدی ظاهر کرده که مورد قبول ❀❀❀

و سَمْنَه (۱) و براهمه و یهود و نصاری و زردشتیان (با اصطلاح مسلمان مجوس) بازار مباحثه و مجادله و مناظره رواج کلمی داشته و فرق مذهبی در تألیف کتب و رسائل برای رد و نقض عقاید مخالفین و دفاع و تأیید مذهب خود دقیقه‌ای از بای نمی‌نشسته‌اند و باندازه‌ای اذهان متوجه این قضیه بوده که هر کس بقدر وسع و نفوذ و درجه

عیسویان نشده و او را مرتد اعلام کرده‌اند. ابن دیصان که مردی شاعر و اخترشناس و مورخ بوده بنویس عقیده داشته و می‌گفته که نور فاعل خیر است باختیار و ظلمت فاعل شر است باضطرار. نیکی و خیر و نفع و بوی خوش عموماً از نور و زشتی و شر و ضرر و عفونت کلیتاً از ظلمت بعمل می‌آید. نور زنده و دانا و توانا و حساس و دراک است و حرکت و زندگی از اوست و ظلمت مرده و نادان و عاجز و بی حرکت است و قابل عمل و تمیز نیست. دیصانیه در چین و خراسان و اراضی قسمت سفلی فرات یعنی ناحیه بطایح متفرق بوده و در قرن سوم هجری هنوز جماعتی از ایشان در عراق عرب وجود داشته‌اند و یکی از مشاهیر ایشان ابو شاکر یصانی است که خود را بفرقه امامیه بسته بوده و با ابو محمد هشام بن الحکیم (وفاتش در ۱۹۹) از متکلمین بزرگ شیعه در یک عصر میزیسته.

مذهب مانی از عقاید مرقیون و ابن دیصان اقتباسات بسیار کرده و بهمین جهت معمولاً این دونفر را از پیشقدمان مانی میدانند و ذکر هر سه نفر را غالباً در یک ردیف می‌آورند. عبدالله بن المقفع مترجم و کاتب مانوی معروف متهم بوده است که کتب این سه نفر را اول بار بزبان عربی ترجمه و در میان مسلمین منتشر کرده است (مروج الذهب ج ۸ ص ۹۲۳). برای عقاید و احوال ابن دیصان رجوع کنید بالفهرست ص ۳۳۸-۳۳۹ و شهرستانی و الاشراف ص ۱۳۰ و ۱۳۵ و الانتصار ۳۹-۴۳ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۶ و مقالات اشعری ص ۲۰۸ و ۲۳۲ و ۳۲۷ و ۳۳۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و W.Wright, Syriac Literature 28-30 و Burkitt, op cit. 76-79

(۱) سَمْنَه از کلمه سَمَن مشتق است که یا نام مؤسس کیش این فرقه و یا بتعبیر بعضی از افویون اسلامی اسم بت ایشان بوده. این فرقه ابتدا در هند بظهور رسیده و مذهب سمنی گویا اصلاً مستخرج از ادیان هندی است و سمنیه بقدمت عالم و تناسخ ارواح عقیده داشته و منکر نظر و استدلال بوده‌اند و می‌گفتند برای شناختن اشیاء راه دیگری جز بوسیله حواس خمس نیست. این فرقه در چین و هند و خراسان زیاد بوده‌اند و در قرن دوم هجری یکی از مشاهیر ایشان باسم جریر بن حازم آزادی دربصره با عمرو بن عبید (۸۰-۱۴۴) متکلم معروف معتزلی مناظره کرده است (الآغانی ج ۲ ص ۲۴). برای عقاید این فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۴۴۵ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۵ چاپ مصر و الفرق بین الفرق ص ۳۴۶ و شرح مقاصد ج ۱ ص ۳۴.

فهم و تفکر خویش در این مبارزه اظهار حیاتی میکرده و از خلیفه و ارکان دولت گرفته تا کسبه و پیشه‌ورانی که قوه تمیز و درک این گونه مطالب داشتند کسی نبود که از خود راجع بموضوع فوق ابراز علاقه ننماید.

برای دفاع اصول دین اسلام از تعرض مخالفین و یا از نفوذ فکری بعضی تازه مسلمانان سست باطن، که با وجود قبول شریعت محمدی و یا تظاهر بمسلمانی هنوز عقاید آباء و اجدادی را در خاک نکرده و برای توفیق بین معتقدات باطنی خود و اصول اسلام در پی یافتن راهی بودند، مسلمین واقعی بایستی از يك طرف بایرادات و اعتراضات ناقضین جواب مقنع دندان شکن بدهند و از طرفی دیگر بوسیله تقریر منطقی روشن و تألیف کتب متقن اصول دینی اسلام را کاملاً تشریح و توضیح کنند تا هم مسلمین بضالت نیفتند و هم راه اعمال غرض بر اهل بدعت و نومسلمانان متظاهر سد شود و این دفاع کاری بوده است که عموم فرق اسلامی انجام آنرا وظیفه دینی و تکلیف ایمانی خویش میدانستند و با اینکه بین خود بر سر بعضی از همین اصول و فروع دیگر اختلافات کلی داشتند باز همه بنام دفاع از اسلام ورد و نقض ادله اهل خلاف و بدعت در این صحنه قدم می گذاشتند و آل نوبخت بشرحی که خواهیم دید در میدان مبارزه مزبور از علمداران فرقه امامیه اثنی عشریه بشمار میرفته و با قلم و قدم و بیان، اصول دین اسلام را موافق عقاید مذهبی این فرقه دفاع و تأیید میکرده اند و چون در همین دوره بوده است که متکلمین هر يك از فرق اسلامی پس از مناظرات بسیار و بحث و جدل با خصم و تدقیق نظر و تکمیل کار اصطلاحات و تعیین حد و رسم هر يك از موضوعات مورد خلاف بالاخره عقاید خود را منقحاً مدوّن کرده و کار تمام شده را برای پیروان خلف خود بیادگار گذاشته اند بخوبی اهمیت مقام متکلمین نوبختی در تقریر و تدوین اصول مذهبی شیعه واضح میشود و اگر چه متأسفانه از کتب کلامی این جماعت تا حدی که نگارنده اطلاع دارد بغیر از یکی دو کتاب اثری دیگر بزمان ما نرسیده ولی این مؤلفات تا مدتها بعد از ایشان در دست علمای امامیه میگذشته و برای این طایفه مأخذ و منبع کسب معرفت بوده است.

چند نفر از بزرگان متکلمین شیعه و علمای امامیه مثل شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰) و سید اجل عَلمُ الهَدی ابو القاسم علی بن حسین مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) و شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶-۴۱۳) و ابو الجیش مظفر بن محمد بلخی (متوفی ۳۶۷) و ابو الحسن علی بن وصیف الثاشی الأصغر (۲۷۰-۳۶۵) و ابو الحسن محمد بن پسر سوسنجردی مستقیماً یا بواسطه از ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۷-۳۱۱) اخذ علم کرده اند. شیخ طوسی شاگرد سید مرتضی و سید مرتضی شاگرد شیخ مفید و شیخ مفید شاگرد ابو الجیش و ابو الجیش شاگرد ابوسهل اسماعیل بوده است. (۱) علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶) از علمای بزرگ امامیه و عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۵) از ادباء و متکلمین بزرگ و از معتزله بغداد که در بسیاری از عقاید نزدیک بشیعه بوده هر دو کتاب کلامی مشهور شیخ ابوسحق نوبختی یعنی کتاب الباقوت را شرح کرده و آراء مؤلف آنرا بتفصیل و بسط منتشر ساخته اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین فصلی از کتاب التنبیه ابوسهل اسماعیل را نقل مینماید و ابن ابی الحدید و علامه حلی و مجلسی در مؤلفات خویش باقوال کلامی آل نوبخت استشهاد مینمایند.

بمناسبت آنکه در ترجمه احوال متکلمین نوبختی و تعداد تألیفات ایشان و اشاره بمسائلی که بر سر آنها این فضلای مخالفین فرقه امامیه اختلاف موجود بوده بسیاری از موضوعات و اصطلاحات کلامی تصادف میشود برای روشن ساختن مطلب خود را ناگزیر دیدیم که در این فصل از تاریخ ظهور علم کلام در میان مسلمین و احوال مشاهیر متکلمین اولیه شیعه کلمه ای چند بر سبیل توضیح بیاوریم و غرض از تمهید این مقدمه تنها تقریر نکات تاریخی است چه نه بحث در مسائل کلامی موضوع رساله فعلی است و نه نگارنده ناچیز آن از عهده انجام این کار خطیر بیرون تواند آمد بهمین علت از خوانندگان بصیر مستدعی است که در این مرحله اگر بخط و خطائی برخوردند در آن بچشم گذشت و اغماض بینند و نگارنده این سطور را که خود بیمایگی و قصور اطلاع خویش معترف

(۱) روضات الجنات ص ۳۱

است بیدگمانی مورد ملامت قرار ندهند .

در زمان حیات حضرت رسول اکرم بعلت نفوذ و اقتدار کلمی پیغمبر اسلام و شور و شوق مسلمین در انتشار شریعت و احکام دینی قرآن و انحصار جامعه اسلامی بعنصر عرب بین مسلمین هیچگونه اختلافی که باعث بحث و نزاع شود و گروندگان بآن حضرت را بفرق مختلفه منقسم نماید بروز نکرد چه صاحب شریعت عموم مشکلات را حل میکرد و دستور عالی او متبع و اطاعت از آن بر هر مسلمی واجب بود و هیچکس حق نافرمانی و سرپیچی از آن نداشت . اما همینکه پیغمبر اسلام رحلت یافت هنوز امر کفن و دفن آن حضرت بانجام نرسیده بود که بین صحابه و مسلمین بر سر امامت یعنی تعیین جانشین حضرت رسول و پیشوای مسلمانان اختلاف حاصل شد و با این که صحابه بزرگ سعی کردند که از پیش آمد این موضوع ، که بتدریج اهمیت بسیار پیدا کرد و از بزرگترین موارد خلاف بین مسلمین گردید ، جلو گیری کنند ممکن نشد .

غیر از مسئله امامت که عنقریب بشرح آن خواهیم پرداخت باره ای اختلافات دیگر هم در فروع دین و امور دنیائی بظهور رسید که رفع آنها بمناسبت اقتدار کلمی صحابه بزودی میسر گردید و راه حل این گونه اختلافها در آن ایام فقط استشهاد بآیات قرآنی و سنن نبوی یعنی احادیث مرویه از حضرت رسول بود . همینکه یکی از صحابه حدیثی از حضرت رسول نقل میکرد و در باب موضوع مورد خلاف آنچه را از حضرت شنیده یا دیده بود روایت مینمود دیگر برای کسی مجال بحث باقی نمیانداست چه در آن ایام یکی بعلت محدود بودن مسلمین بعنصر عرب و معرفت کامل و آشنائی ایشان بدقایق و رموز زبان عربی و لحن قرآن و عدم اطلاع بطرز فکر مردم غیر عرب و مخلوط نشدن بامتدنین سایر ممالک ، دیگر بعلت نهی شدید صحابه از تأویل آیات متشابه قرآن و تفسیر برائی ، عموم مسلمین بیک شکل فکر میکردند و هنوز راه شبهه و تفکر در مسائل دینی بر ایشان باز نشده بود بخصوص که مسلمین گرفتار جهاد و فتح بلاد و گرفتن ایمان از مخالفین بودند و هنوز آن آرامش و سکونتی که جهت این

قبیل تفکر ها و بحث ها مجال فراهم سازد در جامعه اسلامی بر قرار نکر دیده بود. بهمین علل اختلافاتی که پیش می آمد هم بیشتر در باب فروع دین و عبادات و معاملات بود و هم حل آنها بوسیله مراجعه بصحابه و استشهاد بآیات قرآنی و سنن نبوی بسهولت دست میداد.

در عصر خلافت ابوبکر و مرتد شدن جماعت کثیری از مردم عربستان و ظهور مدعیان پیغمبری برای تمیز مسلمین حقیقی از اهل ردّه و کسانی که سر از اطاعت احکام اسلام پیچیده بودند اول بار احتیاج بتعریف کامل ایمان و اسلام حس شد تا معلوم شود که يك نفر بار عایت چه اصولی مؤمن و مسلمان واقعی است و بار تکاب چه خطایا و گناهانی در زمره مرتدین و کفار معدود خواهد شد و این مسئله پس از بروز يك رشته اعمال ناپسند از عثمان خلیفه سوّم و قیام طلحه و زبیر و عایشه بر حضرت علی بن ابی طالب و ظهور خوارج و حکومت غیر قانونی معاویه و حرکات خلاف او کسب اهمیت فوق العاده کرد و بین مسلمین ایجاد تفرقه و انقسام نمود.

بعد از قتل عثمان و بیعت اکثریت مردم با حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۳۵) مسلمین بسه فرقه منقسم گردیدند:

۱ - يك فرقه در ولایت امیر المؤمنین علی ماندند و مطیع اوامر و نواهی آن حضرت شدند.

۲ - فرقه دیگر بیطرفی اختیار کرده کنار رفتند و این جماعت که قلیلی بیش نبودند نه حاضر شدند که در جنگهای بین مسلمین بطرفداری آن حضرت قیام کنند و نه طرف مخالفین را بگیرند و بقول خود از فتنه اعتزال کردند و بهمین جهت معتزله نامیده شدند و این فرقه کوچک بیطرف را نباید با فرقه عظیمی که بعدها ظهور نمود اشتباه کرد. و از این فرقه بیطرف بودند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر بن الخطاب و محمد بن مسلمة آنصاری و اسامة بن زید بن حارث کلبی و آخف بن قیس و غیرهم.

۳ - فرقه سوّم بخونخواهی عثمان و مخالفت با امیر المؤمنین قیام کردند و این فرقه که عثمانیه خوانده میشوند ریاستشان با طلحه و زبیر و عایشه دختر ابوبکر و زوجه

حضرت رسول بود. حضرت علی بن ابی طالب این جماعت را در وقعه جَمَل (سنه ۳۶) مغلوب کرد. طلحه و زبیر بقتل رسیدند و بقیه یاران ایشان گریخته جمعی از آنان پناه معاویه رفتند و با اهل شام بمخالفت امیر المؤمنین برخاسته معاویه را پیشوای خود اعلام نمودند و جنگ صفین (سنه ۳۷) بروز کرد و آن وقعه چنانکه میدانیم بحکم حکمین منتهی گردید. بعد از اعلان نتیجه حکم جماعتی از مسلمین که در بیعت حضرت علی بن ابی طالب بودند قبول حکمیت را صحیح نشمرده از بیعت آن حضرت بیرون رفتند و بعنوان خوارج قیام کردند و با اینکه در وقعه نهروان (سنه ۳۹) جمع کثیری از ایشان بقتل رسیدند باز دست از عقاید خود برنداشته روز بروز بر عده خود افزودند و در مقابل اهل سنت و جماعت و فرقه شیعه فرقه بزرگی شدند که بعدها اسباب زحمت کلمی مسلمین گردیدند و در میان ایشان فرق چند بظهور رسید.

بعد از شهادت حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۴۰) غیر از فرقه کوچک شیعه که با امامت آن حضرت بعد از پیغمبر اسلام ایمان داشتند و این حق را نصیب آل علی می دانستند بقیه مسلمین و اتباع طلحه و زبیر و عایشه با اصحاب معاویه که سواد اعظم مسلمین میشدند دست یکی کرده بفرقه مرجئه موسوم شدند و این فرقه مشتمل بود بر درباریان و ریزه خواران خوان معاویه و طرفداران کسانی که غلبه یافته بودند یعنی جمعیتی که گرد معاویه جمع آمده و عقیده ایشان این بود که جمیع اهل قبله همین که بظاهر اقرار میکنند مؤمنند. ارتکاب گناه بایمان ضرری وارد نمی آورد چنانکه بطاعت کفر زایل نمیشود. هیچکس حق ندارد که در دنیا در باب جهنمی یا بهشتی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند حکم دهد. باید حکم این اشخاص را بروز قیامت موکول کرد و عذاب ایشان را تا روز حشر بتأخیر انداخت و این تأخیر را ارجاء (بتأخیر انداختن) میگفتند.

عقیده مرجئه در باب امام یعنی جانشین حضرت رسول این بود که پس از انتخاب شخصی باجماع باین مقام باید هر چه را او میگوید و امر میدهد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد و عصمت او را از خطا لازم نمیدانستند و این عقیده کاملاً بمنفعت معاویه

و جانشینان او بود بهمین علت مرجئه را فرقه حکومتی بنی امیه می گویند و چون شیعه و خوارج بواسطه حرکات ناپسند امویان و دخالت دادن عیسویان در کارها از ایشان تنفر شدید داشتند مرجئه اسباب تقویت کار بنی امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند آن فرقه نیز اعتباری داشتند ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد مرجئه هم از اهمیت افتادند و ابوحنیفه نعمان بن ثابت که یکی از این فرقه و از مرجئه عراق بود شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را درست کرد.

فرقه معتزله

در اواسط دوره بنی امیه بتدریج تفکر در اصول مذهب و اظهار شبهه و تأویل آیات قرآن از طرف جمعی از مسالمین غیر عرب یا کسانی که با ملل غیر مسلمان خارجی حشر و از ایشان اقتباس بعضی آراء و عقاید کرده بودند قوت گرفت و موضوع بسیار مهمی که طرف توجه شد مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار بود و اول شبهه‌ای که در این باب ظاهر گردید در عهد خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) بروز کرد و اظهار کنندۀ این مقاله معتد بن عبدالله جهنی بود و او بر خلاف مجتره یا جتریه برخاست و قوی آورد که نقطه مقابل عقیده اهل جبر بود.

مجتره می‌گفتند بندگان خدا قادر بر هیچ فعلی نیستند بلکه مجبور و مقهورند، خداوند در موقع بروز فعل از بنده آنرا احداث میکند و نسبت افعال خیر و شر با افراد ناس نسبت مجازی است همانطور که مجازاً می‌گوئیم نهر جریان میکند و آسیا می‌گردد بانسان نیز از راه مجاز نسبت فعل می‌دهیم و برای اثبات دعوی خود بعضی از آیات قرآنی را نیز از همین نظر تأویل میکردند.

معتد جهنی که رأی خود را از يك نفر ایرانی بنام سنویه فرا گرفته بود نسبت افعال خیر و شر را بقضاء و قدر انکار کرد و گفت که افراد مردم قبل از آنکه از ایشان فعلی سرزند کاملاً توانا و قادرند و در افعال خود مختار و مستطیعند و خداوند افعال و اعمال بندگان را بنحود ایشان وا گذاشته و این معنی همانست که تفویض خوانده میشود. پیروان معتد جهنی بنام قدریه معروف شده‌اند ولی معتزله که بعدها این رأی معتد

را پذیرفته از قبول این لقب تبرّی بسته اند و میگفتند چون ما منکر قدریم و نسبت آنرا بخدای تعالی خطا میدانیم باید مخالفین ما یعنی جبریه که بقضاء و قدر عقیده دارند باین اسم خوانده شوند ولی جبریه هم زیر بار قبول این عنوان نمیرفتند و هر دو فرقه مخالف از شهرت باین صفت جداً بیزار بودند چه حضرت رسول قدریه را لعنت کرده و فرموده بود: **الْقَدَرِيَّةُ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ (۱)**.

معبد جهنی را در سال ۸۰ بقولی حبّاج بن یوسف ثقفی در بصره و بقولی عبدالملك بن مروان در دمشق بقتل رسانید.

غیر از معبد جهنی چند نفر دیگر مثل غیلان دمشقی و یونس اسواری و جعد بن درهم نیز همین عقیده را اظهار داشتند و برای تأیید این رأی آیاتی از قرآن را بزعم خود تأویل کردند ولی این مقاله تازه چیزی نبود که بزودی پذیرفته شود و مورد اعتراض اصحاب حدیث و سنت قرار نگیرد بهمین علت يك عده از صحابه که هنوز حیات داشتند از این فرقه تبرّی جستند و اخلاف خود را توصیه کردند که بر قدریه سلام ندهند و بر جنازه های ایشان نماز نگزارند و بیعتات مرضای آن طایفه نروند (۲).

غیلان دمشقی را خلیفه هشام بن عبدالملك (۱۰۵-۱۲۵) و جعد بن درهم را هم خالد بن عبدالله القسری (مقتول در سال ۱۲۶) والی عراق و خراسان بقتل آورد ولی رأی ایشان از میان نرفت و روز بروز عده گروندگان بآن زیادتر شد بخصوص وقتی که ابو حذیفه و اصل بن عطا (۸۰-۱۳۱) از موالی ایرانی و از شاگردان حسن بن یسار بصری (۲۱-۱۱۰) بتأیید آراء معبد و غیلان برخاست و محرّک نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید.

در ایامی که حسن بصری در بصره بتعلیم و وعظ اشتغال داشت و مردم بسیار از فصاحت و علم و مواعظ او در ذمّ دنیا و لزوم عبرت اندوزی از کار عالم استفاده میکردند و حسن بواسطه زهد و تقوی توّجه و ارادت جمع کثیری از مسلمین را جلب کرده بود يك فرقه از خوارج با اسم آزاریه که پیروان نافع بن آزرّ بودند در تحت سرکردگی قطری بن الفجاءه بر بنی امیه شوریدند و قطری با لقب امیر المؤمنین بجمع آوری خوارج

(۱) کنز الفوائد کراچکی ص ۴۹ (۲) الفرق بین الفرق ص ۱۵

از ارقه و تهیج ایشان بر ضد بنی امیه مشغول شده اهواز را گرفت و مدتها در حوالی بصره و شط کارون باعمال امویان زد و خورد میکرد تا آنکه بالاخره در اوایل حکومت حجاج بن یوسف بر عراقین بدست مهلب بن ابی صفرة از آن حدود رانده شد.

در زمان فتنه از ارقه بین مسلمین بر سر حکم گناهکاران اختلاف شدید بروز کرد و هر دسته در این خصوص رائی داشتند بشرح ذیل:

۱ - از ارقه میگفتند که هر کس، چه مسلم چه غیر مسلم، مرتکب گناهی شود اعم از آنکه گناه او از گناهان صغیره باشد یا کبیره مشرک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم میآید.

۲ - طایفه دیگر از خوارج که صُفَرِیّه خوانده میشدند قول از ارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشتند فقط قتل اطفال ایشان را جایز نمیشمردند.

۳ - فرقه دیگر از خوارج بنام نَجْدَاتِ میگفتند اگر کسی مرتکب گناهی شود که حرام بودن آن مسلم باشد و عموم مسلمین در آن باب اجماع کرده باشند مشرک محسوب میشود ولی اگر از کسی گناهی سرزند که مسلمین در باب تحریم آن اتفاق ندارند چون میتوان گفت که مرتکب بحرام بودن آن علم نداشته باید تا موقع بدست آوردن دلیل و حجت قاطع از دادن حکم در باب او خودداری کرد و امر را برای علمای فقه و گذاشت.

۴ - مرجئه و اکثر علمای تابعین میگفتند که مرتکب گناهان کبیره را چون بانبیای مرسل و کتب آسمانی و بحقائیت احکام الهی اقرار دارد باید مؤمن شمرده ولی چون ارتکاب کبیره کرده فاسق محسوب میشود و فسق منافی با ایمان و اسلام نیست.

۵ - حسن بصری و پیروان او میگفتند که مرتکبین کبائر منافق بشمار میروند و منافق از کافری که علناً اظهار کفر میکند بمراتب بدتر است.

و اصل بن عطار ای هیچیک از این فرق را که یا بکفر و شرک گناهکاران حکم میکردند و یا بایمان و اسلام ایشان نپذیرفت و رأیی آورد که حد وسط این دو محسوب میشد و گفت که مرتکبین کبائر نه کافر مطلقند و نه مؤمن درست بلکه مقام ایشان بین این دو طبقه مردم قرار دارد چه ایمان عبارت از یک سلسله خصلت های نیکوست که چون در مرد جمع آمد او را

بلفظ مؤمن میستایند و فاسق چون جامع این خصال نیست نمیتوان او را بنام مؤمن خواند ولی باین علت که خصال نیک دیگر در او موجود است و منکر شهادتین نیست انکار این خصال و اطلاق نام کافر بر او صحیح نمیباشد و در حقیقت مرتکبین کبائر از صف کفار و مؤمنین هر دو خارجند و از ایشان کناره گیری (اعتزال) بسته اند و در عداد هیچکدام محسوب نمیشوند ولی اگر مرتکب کبیره ای بدون توبه از دنیا خارج شود در آخرت در زمره اهل جهنم معدود است چه در آن دنیا مردم دو گروه بیش نیستند یا اهل جهنمند یا مستحق بهشت باین تفاوت که عذاب او تخفیف خواهد یافت و قرار گاه او از قرار گاه کفار بالاتر خواهد بود

عقیده واصل بن عطا از این تاریخ بنام الْمَنْزِلَةُ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ و اِغْتِزَال معروف شده و پیروان او را هم اَهْلُ اِغْتِزَال یا مُعْتَزِلَه خوانده اند و چون این عقیده از او بروز کرد حسن بصری او را از حلقه درس خود راند و واصل موافق شد که یکی دیگر از شاگردان حسن یعنی عمرو بن عبید بن باب (۸۰-۱۴۴) را که او نیز از موالی ایرانی بود با خود یار کند و بدستگیری یکدیگر فرقه بزرگ معتزله را تأسیس نمایند.

غیر از عقیده بتفویض و اعتزال و انکار قدر واصل بن عطا و عمرو بن عبید در باب توحید و عدل و وعد و وعید نیز آراء مخصوصی اظهار داشتند و عقاید ایشان در این مسائل از طرف عموم معتزله پذیرفته شده و باوجود اختلافاتی که بعدها در باب فروع در میان این فرقه بروز کرده و آنرا بفرق چند منقسم ساخته است اصول عقاید واصل بن عطا و عمرو بن عبید که با اصول خمس معروفست محفوظ مانده و کسی استحقاق عنوان معتزلی پیدا نمیکرده است که باین اصول معتقد باشد (۱) و آن اصول این است:

۱ - **توحید**: «خداوند عز و جل نه جسم است و نه عرض و نه عنصر و نه جزء و نه جوهر بلکه خالق اجسام و اعراض و اجزاء و جواهر است. هیچیک از حواس نمیتواند او را دریابد نه در دنیا و نه در آخرت. مکان و اقطار قابل گنجایش و محصور کردن او نیست بلکه خداوند لم یزلی است و زمان و مکان و نهایت و حد ندارد. خالق اشیاء است

و مانند اشیاء نیست و هر چه غیر از اوست مُخَدَّت است .

۲ - **عدل** : خداوند شر و فساد را دوست نمیدارد و از این جمله بری است و افعال بندگان را خلق نمیکند بلکه مردم بقدرتی که خداوند بایشان داده بآنچه بآن امر شده یا از آن نهی بعمل آمده مبادرت مینمایند . او امر ایزدی جهت اجرای اموری است که مصلحت خلق در آنها و پسندیده خداست و نواهی او برای جلوگیری از ارتکاب بامور ناپسند و فساد انگیز است . خداوند بندگان را تکلیف باعملی که از حد توانائی ایشان بیرون است نمیکند و از ایشان کاری که ساخته نیست نمیخواهد . مبادرت بفعل یا خود داری از آن بقدرتی است که خداوند آنرا بندگان خود داده و مالک این قدرت اوست اگر بخواهد میتواند آنرا سلب کند یا باقی بگذارد . خداوند قادر است که مردم را بطاعت خود مجبور سازد و یا ایشان را از راه اضطرار از معصیت باز دارد ولی اراده او برای آنکه از بندگان خود رفع محنت کند و باب هرج و مرج را مسدود سازد باین ترتیب قرار نگرفته . معتزله را بمناسبت اصرار در باب تعریف و تقریر توحید و عدل و مناظره در این خصوص با طرفداران تجسیم و تشبیه و مجبره و غیره اهل توحید و عدل نیز میگویند .

۳ - **وعد و وعید** : « خداوند در احکام خویش تغییر نمیدهد و در وعد و وعید خود صادق است و مرتکب گناهان کبیره را نمی آمرزد مگر آنکه در حیات این دنیا توبه کند » .
 ۴ - **المنزلة بین المنزلتین** : که شرح آن در فوق گذشت .

۵ - **امر بمعروف و نهی از منکر** : « بر هر مسلمانی بقدر وسع و استطاعت او واجب است که احکام خداوند را بر هر کس راه عصیان رفته و از او امر و نواهی الهی سرپیچی کرده ، چه کافر باشد چه فاسق ، عرضه دارد و در پیش بردن آن با شمشیر یا وسایل مادون آن جهاد کند و بین کافر و فاسق در این مرحله تفاوت نگذارد » (۱) .

بعد از واصل بن عطا و عمرو بن عبید شاگردان و پیروان ایشان مثل ابوالهذیل محمد بن هذیل علاف (۱۳۱ - ۲۳۵) و ابوسهل بشار بن معتمر (متوفی سال ۲۱۰)

و ابواسحق ابراهیم بن سَیَّار نَظَّام (وفاتش بین ۲۲۱ و ۲۳۱) و ثُمَامَةُ بن اَسْرَس (از معاصرین هارون و مأمون) و هِشَام بن عَمْرٍو قَوَطِی (از معاصرین مأمون) و ابوالحسین عَبْد الرَّحِیم بن مُحَمَّد خِیَاط (نیمه دوم قرن سوم) و ابوموسی عِیسی بن صَبِیح المَرْدَار (از معاصرین بشر بن معتمر) و ابومُحَمَّد جَعْفَر بن مُبَسَّر (وفاتش در ۲۳۴) و ابوالفضل جَعْفَر بن حَرَب (وفاتش در ۲۳۶) و ابوعُثْمَان عَمْرٍو بن بَحْر جَاحِظ (وفاتش در ۲۵۵) اصول خَمْسَه معتزله را با شرح و تفصیل در بصره و بغداد که دو مرکز عمده ایشان بود منتشر نمودند و با اینکه با استادان اوّلی خود و با یکدیگر اختلافات زیاد پیدا کردند باز در مقابل فرق دیگر اسلامی و مخالفین غیر مسلمان همه با هم معتزله شناخته میشدند و جمیعاً اصول خَمْسَه را با مختصر تفاوت هائی که گاهی ایشان را بشیعه و گاهی با صاحب سنت و مرجئه نزدیک مینمود دفاع میکردند.

در زمان خلافت یزید بن وَکَید بن عبدالمَلِک (سال ۱۲۶) یعنی موقعیکه واصل بن عطا و عمرو بن عبید اصول خَمْسَه را اظهار کرده بودند این خلیفه عقاید ایشان را پذیرفت و معتزله دور او را گرفتند و او را در میان بنی امیّه در دیانت حتّی بر عمر بن عبد العزیز نیز ترجیح دادند و یزید اوّل خلیفه ای بود که جانب اهل اعتزال را گرفت و بعد از او در عهد بنی عبّاس چند نفر دیگر از خلفا نیز این سیره را تعقیب کردند.

علم کلام

پس از تأسیس دولت عبّاسی و توجّه بترجمه کتب ملل غیر عرب و انتشار مؤلّفات حکمتی و منطقی یونانی و مقالات مذهبی ملل غیر مسلمان افکار خارجی و یک نوع طرز فکر و استدلال تازه در میان مسلمین شیوع یافت و این عامل مهمّ که حتّی در آخر دوره بنی امیّه هم بوسیله معاشرت مسلمین با ملل غیر مسلمان و بحث و مناظره با ایشان بروز کرده بود در این دوره بتدریج قوّت گرفت و مخالفت فرق اسلامی را بایکدیگر بیش از پیش شدّت داد.

از یک طرف کتب مانّی و مرقیون و ابن دیصان در ایام خلافت مهدی (۱۵۸) — (۱۶۹) در دست مردم منتشر شد و چند نفر از زنادقه مثل عبد الکَرِیم بن اَبی العَوجاء و

حماد عَجَرَد و یحیی بن ز یاد و مُطیع بن آیهس کتبی چند در تأیید مذاهب مانوی و مرقیونی و دبصانی تالیف کردند (۱) و از طرفی دیگر از مسلمین کسانی که بمطالعه فلسفه یونانی پرداختند و در اصل و مبدأ هر چیز بتحقیق و استدلال مشغول شدند ذات باری تعالی و صفات حضرت احدیت را نیز مورد بحث قرار دادند و گفتند که برای نجات از نك عوامی و تقلید از اقوال اسلاف و توقف در حد ظواهر شرع باید در این مرحله هم بقدم نظر و استدلال پیش رفت و از فلاسفه که مردمانی بی نهایت هوشمند و روشن فکر بوده اند تبعیت کرد. (۲)

بطور کلی احکام شرعی اسلام یا متعلق بعمل و طاعت است یا متعلق بمعرفت و اعتقاد، قسمت اول را احکام فرعی یا عقلی و قسمت دوم را احکام اصلی یا اعتقادی میگویند. بحث در مسائل مربوط بعبادات و احکام عملی جزء فروع و بحث در اعتقادات و معرفت جزء اصول شمرده میشود. کسی که در معرفت و توحید بحث کند اصول و کسی که در طاعت و شریعت تحقیق نماید فروعی بشمار می رود. (۳)

در اوایل از برکت وجود حضرت رسول یا نزدیکی بزمان بعثت بواسطه امکان سماع اخبار از صاحب شریعت و قلت اختلافات و سهولت مراجعه بصحابه و ثقات، مسلمین از تدوین احکام شرع و ترقیب آن بفصول و ابواب و تقسیم آن بفروع و اصول بی نیاز بودند ولی همینکه اختلاف آراء بروز کرد و میل ببدعت و اظهار رأیهای مختلف ظاهر و فتاوی و آراء گوناگون زیاد شد احتیاج بتدقیق نظر و التفات بامر تدوین و تقریر احکام شرعی محسوس گردید و ارباب استدلال و نظر باستنباط احکام و بذل جهد در تحقیق عقاید دینی و تمهید اصول و قوانین و حجج و براهین آن و تدوین مسائل با ادله و تهیة جواب جهت رفع شبهات شروع کردند. علمی که از این راه بدست آمد فقه خوانده شد و قسمتی از آن که باعتقادات اختصاص داشت بعنوان فقه اکبر موسوم گردید. غالباً عملیات را فقه و اعتقادات را بمناسبت مشهورترین و عالی ترین مباحث آن که مبحث توحید و صفات باشد علم التوحید و الصفات

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) تلبیس ابلیس ص ۵۲ و ۸۷

(۳) شهرستانی ص ۲۸ و شرح مقاصد تفتازانی ص ۶

میگفتند و این علم درم را چون مباحث آن باجمله « کلام در ذکر فلان مبحث یا فلان » شروع میشد علم کلام نیز خواندند و کلام در این مورد بمعنی شرح و بیان و استدلال عقلی است (۱) بعلاوه مشهور ترین موضوعات خلافي این علم جدید بحث در کلام الله بود که آیا قدیم است یا محدث . علمای کلام میگفتند که همانطور که علم منطق بر قدرت شخص در تحقیق فلسفیات می افزاید علم کلام نیز در تحقیق شرعیات با و توانائی می بخشد . گذشته از این ، کلام در بحث در شرعیات ورد مخالفین پیش از هر مورد دیگر محل احتیاج واقع میشود چنانکه گوئی استدلال در این مقام بهمان کلام انحصار می یابد و میان دو کلام آنرا که قوی تر و قاطع تر بود بطور مطلق کلام میخواندند (۲) .

علم کلام در فاصله مابین خلافت مهدی و عصر مأمون (مابین ۱۵۸ و ۲۱۸) در میان مسلمین نضج گرفت چه مهدی پس از انتشار مقالات پیروان مانی و مرقیون و ابن دیسان اهل جدل و بحث را بتألیف کتب در رد عقاید ایشان و اقامه براهین بر نقض شبهات آن جماعت و توضیح حق جهت مردم متزلزل و اهل شک و تردید واداشت (۳) و مأمون که خود بعقاید معتزله اظهار تعلق میکرد با اهل کلام مجالست داشت و از اطراف ارباب جدل و مناظره را پیش خود میخواند و مردم را بآموختن آداب بحث و مجادله و صنعت استدلال تشویق مینمود (۴) .

علم کلام در اصطلاح واضعین آن علمی است که در آن از ذات باری تعالی و صفات او و احوال ممکنات از مبدأ و معاد موافق قانون اسلام بحث میشود و این قید اخیر برای آن است که کلام با علم الهی که در فلسفه موضوع بحث است مشتبّه نگردد (۵) . کسی که باین علم اشتغال میورزید متکلم خوانده میشد .

ظهور علم کلام که شروع آن را باید از متکلمین معتزلی مخصوصاً از ابواسحق ابراهیم بن سیار نظام از فریفتگان فلسفه یونان دانست فقهای اصحاب حدیث و سنت را بمخالفت شدید با آن واداشت . این جماعت اخیر میگفتند که مباحثات متکلمین بالاخره

(۱) برای شواهد این معنی رجوع کنید بکتاب الانتصار ص ۷ (۲) شرح مقاصد ص ۶

(۳) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۲ (۴) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۵

(۵) تعریفات جرجانی ص ۸۰

بخروج از اسلام و شك و الحاد منتهی میشود بهمین جهت باید شدیداً از اشتغال بکلام احتراز داشت و در امر ایمان بقرآن و سنت پیغمبر مراجعه کرد. شافعی میگفت که اگر بنده ای بغیر از شرك مرتکب عموم منهیّات شود از آن بهتر است که در کلام نظر کند و احمد بن حنبل علمای کلام را زناده میشمرد و مشتغلین بآن را رستگار نمیدانست (۱).

۱ - مخالفین اهل کلام یعنی اصحاب حدیث و سنت میگفتند که آنچه از آباء و اسلاف بطریق نقل بما رسیده مسلمین را در هدایت بایمان و دفع ضلالت کافی است و معرفت اعتقادیات نیز باید با ادله سمعیه یعنی ادله ای که سابقین ما از قرآن و احادیث نبوی استخراج کرده و بما رسانده اند میسر گردد بعلاوه اجماع مسلمین نیز در هر امر حجّت است و اطاعت و تبعیّت از آن واجب. عقیده این جماعت این بود که در باب اصول دین و بحث در آن هیچوجه نباید از عقل استعانت جست چه عقل از فهم این مسائل قاصر است. احکام و اصول دین را باید همانطور که بما منتقل شده پذیرفت و ذره ای از آن کم یا بر آن زیاد نکرد و در بیان صفات خداوند از ذکر چگونگی و تشبیه ذات باری تعالی بچیزی احتراز جست. با تمام این سه شدید باز جماعتی از متکلمین در تأویل آیات قرآنی و بیان صفات و ذات خداوند تعالی کلماتی استعمال کردند که از آن رایحه تشبیه و تجسیم استشمام شد و فرقه مزبور که مشبهه و مجسمه خوانده شدند مورد اعتراض عامّه مسلمین و ارباب نظر و استدلال قرار گرفتند چه این جماعت مخالف میگفتند که خداوند در هیچیک از صفات خود بینندگان شباهت ندارد و هر صفتی که در خداوند موجود است با همان صفت در انسان مخالف است مثلاً علم و قدرت و اراده الهی بکلی با علم و قدرت و اراده بشری تفاوت دارد. این جماعت اخیر را اهل تنزیه می گویند.

۲ - بر خلاف اصحاب سنت و حدیث معتزله پای استدلال عقلی را در

(۱) تلخیص ابلیس ص ۸۸

مباحثات اصولی باز کردند و ادله عقلیه یا یقینیه را برای معرفت اعتقادیات لازم شمردند و باهمین وسیله اثبات صفات را بعنوان مخالفت با توحید و عقیده بقدر را بعنوان منافات با عدل رد کردند و اصول معتقدات خود را با نظر و استدلال تقریر و مدّون نمودند.

۳ - هر مقابل طرفداران ادله سمعیه و عقلیه فرقه دیگری در میان زهاد و عبّاد و پشت پا زنندگان با سبب دنیائی پیدا شد که طریقه ایشان در معرفت ذات باری تعالی تصفیه باطن و ترکیه نفس از راه ریاضات (۱) و مجاهدات (۲) بود و وسیله آنرا خطرات (۳) و وساوس (۴) میدانستند (۵) و خلاصه عقیده این جماعت که اهل کشف یا متصوّفه خوانده میشوند رعایت چهار اصل ذیلست: ریاضت نفس، مجاهده طبع، منع آن از اخلاق رفیله و واداشتن آن با اخلاق حمیده مثل زهد و حلم و صبر و اخلاص و صدق که تحصیل آن در دنیا باعث نام نیک و در آخرت وسیله جلب ثوابست (۶)

این اصول را در ابتدا غالب مسلمین رعایت میکردند چه متصوّفه اول مدّعی معرفت خداوند بر ریاضت و مراقبت و تفکر بودند ولی همینکه بعد ها مقالات دیگری

(۱) - ریاضت عبارت است از تهذیب اخلاق نفسانی و غرض از تهذیب در این مورد فارغ ساختن آن است از آایشها و انگیزشهای طبع (تعریفات جرجانی ص ۵۰ و اصطلاحات فتوحات مکیّه ضمیمه آن کتاب ص ۱۱۷).

(۲) - مجاهده واداشتن نفس است با اعمال شاقّه بدنی و مخالفت با هوی در هر حالتی (تعریفات ص ۸۱ و اصطلاحات فتوحات مکیّه ص ۱۱۷).

(۳) - خطرات و خاطرات رخواطر جمع خطرّه و خاطره و خاطر و بهمنی خطاب هائی است که بقلب برسد بدون آنکه شخص در آنها دخالتی داشته باشد و آن خطاب هر چهار قسم است ربّانی که اولین رخواطر است و آن هیچگاه خطا نمیکند و بواسطه قوّت و تسلّط و عدم امکان جلوگیری از آن شناخته میشود؛ ملکّی و آن خطابی است که شخص را بانجام خدمتی یا ادای فریضه ای واد میدارد و آن الهام خوانده میشود؛ نفسانی یا هاجس خطابی است که در آن حظّ نفس باشد و شیطانی که انسان را بمخالفت با حق و ارتکاب فجشا و معاصی واد میدارد (تعریفات ص ۴۳ و اصطلاحات الصوّفیه ص ۱۵۷).

(۴) - وسوسه کلامی است خفی که قلب بی وسیله شنیدن مفهوم آنرا در می یابد (مجمع البحرین ص ۲۵۲).

(۵) تلبیس ابلیس ص ۱۷۴ و الفهرست ص ۱۸۳ و معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹.

(۶) تلبیس ابلیس ص ۱۷۴، اولین کسیکه بمذاق متصوّفه در بغداد بعلم کلام پرداخته ابو حمزه محمد بن ابراهیم صوفی (متوفی سال ۲۶۹) است (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۴۹۳).

از ایشان ظاهر شد و عقیده بجلول و وحدت وجود و علاقه بسمع و رقص و غیره در میان آن فرقه نفوذ یافت جماعتی از علما و متکلمین بر عقاید ایشان پرداختند و موجبات آزار متصوفه در بسیاری از بلاد اسلام فراهم آمد.

معتزله در ایام بین خلافت مأمون و متوکل (از ۹۸۱ تا ۲۳۲) باوج اقتدار و اعتلای خود رسیدند چه مأمون شخصاً آشنا بعلم کلام و از دوستداران بحث و جدل در مسائل مذهبی بود. با معتزله رفاقت کلی داشت. متکلمین را از نقاط مختلفه بیغداد میخواست و در باب اعتقادات بمناظره و مباحثه وادار میکرد. کتب حکمتی یونان را از خارج بیغداد می طلبید و مترجمین را بترجمه و شرح آنها تشویق مینمود و غالب ایام خویش را با ابواسحق ابراهیم بن سیار نظام و ابوالهذیل علاء و ثمامه ابن اشرس و ابوعبدالله احمد بن ابی دؤاد ایادی (متوفی ۲۴۰) از رؤسای بزرگ معتزله میگذراند و در نتیجه این معاشرت بفرقه معتزله تعلق قلبی پیدا کرد و طرفدار عقاید ایشان گردید ولی در این راه هم چندان تعصبی از خود ظاهر نمیکرد بلکه بیشتر میل او این بود که متکلمین فرق مختلفه با یکدیگر مباحثه کنند و با اقامه برهان و حجّت حقانیت عقاید خود را بثبوت برسانند و خود او میگفت که من دوست دارم که غلبه بر خصم بحجّت باشد تا بقدرت چه غلبه بقدرت همینکه قدرت از میان رفت دوره حکومت آن نیز بیابان می رسد ولی غلبه بحجّت را هیچ چیز نمیتواند از میان ببرد (۱).

مأمون که بقول بتوسط ثمامه بن اشرس بعقیده معتزله گرویده بود (۲) احمد بن ابی دؤاد را که در عداد شعرا و متکلمین و فصحای معتبر محسوب میشد بخود نزدیک کرد و سمت قضا داد و باندازه ای او را محترم و مقرب میداشت که بمعتمد برادر خود وصیت کرد که احمد بن ابی دؤاد را در جمیع امور شریک مشورت خویش قرار دهد و جزا و وزیری دیگر اختیار نکند.

نفوذ احمد بن ابی دؤاد که از شاگردان واصل بن عطا بود در بغداد در دستگاه مأمون و تمایل این خلیفه باعترزال زمام امور خلافت را تقریباً در کف فرقه معتزله

(۱) تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۱۸۶ (۲) الفرق بین الفرق ص ۱۵۷

قرارداد و فرقه مزبور در صدد بر آمدند که از قدرت احمد بن ابی دؤاد قاضی و نمایل خلیفه نسبت بخود استفاده کرده بوسیله ایشان و بدست عمال دولتی عقاید خود را بر مخالفین تحمیل نمایند و این ترتیب از سال ۲۱۸ تا ۲۳۲ که متوکل بخلافت نشست دوام داشت.

عقیده بخلق قرآن

در ربیع الاول سال ۲۱۸ هـ مأمون بدستیاری احمد بن ابی دؤاد و مشاورین معتزلی دیگر خود حکمی صادر کرد که قضاة و محدثین را عمال دولتی تحت آزمایش که آنرا میخنه میگفتند بیاورند. از این جماعت کسانی را که بمخلوق بودن قرآن عقیده دارند بر سر کار خود باقی بگذارند و شهادت ایشان را بپذیرند و از قبول شهادت کسانی که با این عقیده مخالفند خود داری کنند و حکم آنها را مقبول نشمارند. خلیفه و ابن ابی دؤاد در تأیید و تنفیذ این حکم مراسلات متعدّد بولایات تحت فرمان خود نوشتند و بحکام در اجرای آن تأکید بسیار کردند.

فرق مختلفه مسلمین در باب قرآن با یکدیگر اختلاف کلی داشتند و در عین اینکه جمیع ایشان خداوند تعالی را متکلم یعنی متّصف بصفّت کلام میدانستند در معنی کلام و حدوث و قدم آن هر يك دارای رأی خاصّی بودند.

اصحاب حدیث و سنت میگویند که کلام خدا قدیم و ازلی است و مخلوق نیست و امام احمد بن حنبل مروزی (۱۶۴ - ۲۴۱) امام اهل حدیث در عصر مأمون و معتصم و واثق اگر چه مثل معتزله و شیعه کلام خدا را حروف و اصواتی میدانست که بقصد افهام با یکدیگر ترکیب شده اند باز میگفت که این ترکیب حروف و اصوات بهمین شکل در عالم ازل ثابت و بذات باری تعالی قائم بوده و صوتی که امروز از آواز قُرّاء قرآن شنیده و رؤیتی که از سطور آن حاصل میشود عین همان کلام قدیم خداوند است حتی بعضی از پیروان او هر يك از نسخ قرآن بلکه جلد و غلاف آنرا هم ازلی می پنداشتند^(۱) و خود امام احمد بن حنبل

اصلاً بحث در این موضوع را صلاح نمیدانست و مخالف با سیره اسلاف می‌شمرد و اتباع خود را از تفوّه بآن نیز نهی میکرد (۱).

معتزله و شیعه این عقیده را سخیف شمرده گفتند که کلام فعل خداوند است و بهمین جهت نمیتوان آنرا قدیم و ازلی دانست بلکه قرآن مخلوق و محدث است و معنی متکلم بودن خداوند این است که او در بعضی اجسام ایجاد و خلقت کلام میکند. ابوالحسن خیاط معتزلی میگوید من اطمینان دارم که اگر حضرت رسول در عهد معتزله میزیست عقیده بخلق قرآن را جهت ائمت خود بنص صریح بیان مینمود (۲).

بحث در باره کلام الله که بعد ها ظهور فرقه اشعری بر شدت آن افزود از اولین و مهمترین مباحثی بود که بین مسلمین موضوع گفتگو و جدل واقع شد و چون این مبحث از مباحثی است که قبل از انتشار کتب حکمتی یونانیها در میان فرق اسلامی مورد نظر قرار گرفته و اساساً حکما زیاد بآن توجه نکرده اند عقیده جماعتی این است که علم کلام را هم بهمین علت باین اسم موسوم ساخته اند. عقیده بقدمت یعنی ازلی بودن قرآن در اواخر دوره بنی امیه تقریباً رأی عمومی بود و کسی جرأت نداشت که با آن مخالفت کند. اول کسی که بمخالفت با آن برخاست و مخلوق بودن قرآن را اظهار کرد جعد بن درهم بود که بهمین مناسبت هم بشرحیکه سابقاً گفتیم در ایام خلافت هشام بن عبد الملك (۱۰۵ - ۱۲۵) بقتل رسید.

در زمان خلافت هارون الرشید بواسطه قوّت گرفتن معتزله عقیده بخلق قرآن رواج کثیری پیدا کرد ولی قدرت و تعصب این خلیفه مقتدر مانع از آن بود که معتزله علناً این رأی خود را اظهار کنند مخصوصاً که رشید هر کس را که باین عقیده تظاهر میکرد بسختی میکشت.

در عصر مأمون چنانکه در فوق گفتیم عقیده بخلق قرآن علنی شد و این خلیفه

جانب گروندگان باین مقاله را گرفت بلکه در این مرحله بخصوص بسختی و تعصب قدم برداشت و او وزیردستان همفکرش موجب آزار مخالفین را فراهم آوردند و کار « محنه » یعنی تحقیق و آزمودن عقیده قضاة و شهود و محدثین را بسختی و زجر کشاندند. کسی که پیش از همه در نگاهداری عقیده قدیم خود و مخالفت با رأی مأمون و معتزله یا فشاری کرد امام احمد بن حنبل بود^(۱) و او با وجود سختگیریهای عمال مأمون زیر بار این قول نرفت تا آنجا که او را با غلّ و زنجیر پیش مأمون که در شام بود روانه کردند ولی قبل از آنکه امام احمد بن حنبل بحضور مأمون برسد خبر مرگ خلیفه در راه رسید و گماشتگان مأمون امام را ببغداد مراجعت دادند.

در خلافت معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) برادر مأمون در باب عقیده بقرآن همان سیره سابق تعقیب شد و احمد بن ابی دؤاد که در این دوره بمقام قاضی القضاتی رسیده بود قدرت خود را پیش از پیش در این راه بکار برد و تعقیب « محنه » در عصر این خلیفه بیشتر از اّیام مأمون بالا گرفت تا آنجا که معتصم امام احمد بن حنبل را که کماکان در حفظ عقیده خود یا فشاری میکرد در سال ۲۱۹ مدّت سه روز در حضور جمعی بترك رأی خود مجبور کرد و با مخالفین بمنظره و سؤال و جواب وا داشت چون دید که ترك عقیده نمیگوید امر داد که او را تازیانه بزنند. عمال خلیفه امام را سی و هشت تازیانه زدند و بقدری در این عمل بیرحمانه سختی کردند که بیچاره امام احمد بن حنبل بیهوش افتاد و پوست بدن او بر آمد سپس چون خلیفه از اجتماع و شورش فرقه حنبلی و مخالفین دیگر بیم داشت امر داد او را محبوس کردند. در زمان خلافت واثق (۲۲۷ - ۲۳۲) پسر معتصم نیز همان روش مأمون و معتصم تعقیب شد و واثق که مثل مأمون با حکما و معتزله و اهل بحث و جدل می نشست و احمد بن ابی دؤاد و جعفر بن حرب همدانی (متوفی سال ۲۳۶) از رؤسای بزرگ معتزله از خواصّ او بودند بتفتیش عقاید دینی مردم و ادامه « محنه » پرداخت و بهمین علت بسیاری از مردم را از خود رنجاند و زبان طعن و لعن ایشان در او دراز شد و بقدری

(۱) برای تفصیل یا فشاری و عذاب چهار نفر از علمای اهل مرو در این قضیه رجوع کنید بتاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۷۷

عمال او در طی این مسلك تعصب بخرج میدادند که در سال ۲۳۱ موقمیکه کماشتکان خلیفه اسرای مسلمان را بآبادن فدیہ ازرو میان میگرفتند نماینده‌ای ازطرف قاضی القضاة احمد بن ابی دؤاد بسرحد روم آمد تا عقیده اسرار را بپرسد. نماینده مزبور کسانی را که بخلق قرآن ونفی رؤیت از حق تعالی عقیده داشتند ازچنگ رومیان خلاص میکرد و مورد نوازش قرار میداد بر خلاف کسانی را که حاضر باین اقرار نمیشدند همچنان باسیری باقی میگذاشت و در این امتحان جماعتی از مسلمین زیر بار تکلیف نماینده قاضی القضاة نرفتند و ببلاد عیسوی نشین برگشتند (۱)

در سال ۲۳۲ چون متوکل بر کرسی خلافت نشست بمخالفت با سیره مأمون و معتصم و واثق قیام نمود. مجادله و مناظره را موقوف کرد و بر خلاف ایشان مسلك تقلید و روش ارباب حدیث و سنت را پیش گرفت و امام احمد بن حنبل را محترم داشت و او را طرف مشورت خود قرار داد و دوره محنت باین ترتیب بانتهای رسید.

از زمان متوکل بعد قدرت معتزله رو بتنزل گذاشت چه ازطرفی اصحاب حدیث و سنت مجدداً قوت گرفتند و بفکر دفاع از عقاید خود و رد آراء و مقالات معتزله افتادند و ازطرفی دیگر فرقه شیعه بواسطه ظهور چندین نفر از متکلمین قادر بمخالفت با معتزله و نقض بعضی از عقاید ایشان برخاستند و این فرقه را بتدریج از شوکت و اعتبار اولی انداختند.

علم کلام که ابتدا وسیله پیشرفت کار معتزله و شیعه بود و اصحاب حدیث و سنت با آن کمال عناد و مخالفت را داشتند کم کم مورد توجه عموم مسلمین قرار گرفت چه این فرقه اخیر دیدند که برای رد اعتراضات مخالفین چاره‌ای ندارند جز آنکه بهمان ادله کلامی ایشان متمسک شوند و همان روش استدلال و تکلم مخالفین را پیش بگیرند و این استعانت از ادله کلامی ابتدا از طرف اصحاب حدیث و سنت منحصرأ بعنوان دفاع اصول عقاید خود بود و تغییر مبانی مذهبی این فرقه قدیمی دیگر چندان سهولت نداشت ولی در اوایل قرن چهارم هجری اکثریت

علمای حدیث و سنت کلام را در اثبات و تقریر عقاید خود نیز پذیرفتند و این در موقعی بود که هنوز چند نفر از بزرگان رؤسای معتزله مثل ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی (۲۳۵ - ۳۰۳) و پسرش ابو هاشم عبدالسلام جبائی (متوفی ۳۲۱) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی (وفاتش در ۳۱۹) و ابوبکر احمد بن علی بن اخشید (۱) (۲۷۰ - ۳۲۶) در بصره و بغداد بانتشار عقاید فرقه خود اشتغال داشتند و در گرد هر کدام نیز شاگردان متعدّد جمع بودند.

یکی از شاگردان ابو علی جبائی بنام ابوالحسن علی اسغری (۲۶۰ - ۳۲۴) بعد از آنکه مدتها در حلقه درس استاد خود از عقاید معتزله پیروی میکرد بر بعضی از آراء استاد خویش اعتراض کرده از او جدا شد و علناً از اعتزال توبه نمود و با قبول احکام امام شافعی در باب فروع ادله کلامی را با وجود نهی اسلاف در تحقیق اعتقادات بکار برد و اصول آنرا با عقاید اهل سنت وفق داد و واضع و ناشر علم کلام در میان این فرقه اخیر گردید.

ابوالحسن اشعری که بمخالفت با استاد خود برخاسته بود بعد از آنکه اصول عقاید خویش را مدوّن کرد بمنظره با معتزله و ردّ مقالات ایشان دامن مجاهدت بکمر بست و چون هم در کلام قویدست بود و هم بر حدیث و سنت اطلاع کامل داشت در این میدان مبارزه کاملاً موفق آمد و او و شاگردانش از یک طرف و متکلمین شیعه بشرحیکه خواهیم دید از طرفی دیگر معتزله را در میان گرفتند و تقریباً بساط ایشان را برچیدند چنانکه بعد از ابو علی و ابو هاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی جز یکی دو سه نفر دیگر مرد نامی بزرگی از میان ایشان برنخواست که اهل

(۱) ابو بکر احمد بن علی بن بیفجور [یا اجور یا معجور] (ابن حزم ج ۴ ص ۲۰۳ و الفهرست ص ۱۷۳) [بن اخشید (یا اخشاذ) یکی از مشهورترین متکلمین و مصنفین و صلحای فرقه معتزله است و او یکی از سه نفری است که ریاست معتزله بایشان ختم میشود و بعد از این سه نفر تفرقه در میان آن فرقه می افتد. دو نفر دیگر عبارتند از ابو هاشم جبائی و ابوالقاسم کعبی بلخی (برای شرح حال و عقاید و تألیفات ابو بکر بن اخشید رجوع شود بکتاب الفصل تألیف ابن حزم ظاهری ج ۴ ص ۲۰۲ و الفهرست ص ۱۷۳ و تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۴ ص ۳۰۹).]

مناظره و بحث باشد و در مقابل اشعری به مخصوصاً قد علم کند. آخرین دوره اعتبار معتزله مقارن ایامی است که صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عباد (۲۲۶ - ۳۸۵) وزیر آل بویه از شاگردان ابوهاشم جبائی نفوذ و ریاست داشته و دیالمه بمناسبت دشمنی با خلفا و اهل تسنن از ایشان تشویق میکرده اند.

معتزله معتبر این دوره اخیر عبارتند از قاضی القضاة ابوالحسن عبدالجبار بن احمد اسدآبادی همدانی (نیمه دوم قرن چهارم) و ابوالحسن محمد بن علی بصری (وفاتش در ۴۳۶) و ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی خراسانی (۲۹۷ - ۳۸۴) از بزرگان کتاب و ادب که عقاید معتزلی او بشیعه نزدیک بوده و او کتابی داشته است بنام الاوائل در اخبار ایرانیهای قدیم و اهل عدل و توحید (معتزله) و ذکر بعضی از مجالس ایشان در هزار ورقه تقریباً (۱).

عقیده باعتزال با اینکه تا استیلای مغول بر بلاد اسلامی و اواسط قرن هفتم هجری هنوز پیروانی داشت و علامه بزرگ جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری (۴۶۷ - ۵۳۸) و ادیب مورخ مشهور عبد الحمید بن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۵) شارح ۳ج البلاغه در قرون ششم و هفتم هجری هنوز از این مذهب تبعیت میکردند بتدریج از میان رفت و امروز تقریباً دیگر اثری از آن بجا نیست.

فصل پنجم

فرقه شیعه و متکلمین اولیه آن

بعد از ظهور معتزله مسلمین بپنج فرقه بزرگ تقسیم میشدند از اینقرار :
 اهل سنت یعنی اصحاب حدیث و روایت ، شیعه ، خوارج ، معتزله و مرجئه (۱).
 بعد ها این فرق هر کدام بفرقه های چند منقسم گردیدند و از میان بعضی از آنها
 فرق دیگری بیرون آمد که بمناسبت اختلاف مقالات با یکدیگر هر کدام فرقه
 علیحده ای محسوب شدند . در باب متصوفه و باطنیه و بعضی فرق دیگر بین ارباب
 ملل و نحل اختلاف بوده عدّه ای ایشان را در عدد فرق اسلامی می آورده اند و
 عدّه ای دیگر آن فرقه ها را بعثت بعضی از عقایدشان از اهل اسلام نمیشردند .
فرق مختلفه شیعه

عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت حضرت رسول
 امامت را حقّ حضرت علیّ بن ابی طالب میدانستند و با وجود اجماع سواد اعظم
 مسلمین در بیعت ابوبکر باز در مودّت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند این عدّه را
 بهمین نظر شبهه علی یعنی اتباع آن حضرت میگفتند و از این جماعت بودند مقداد بن الاسود
 و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و ایشان اولین کسانی هستند که در ملت اسلام
 بنام تشیع معروف شده اند و شیعه در این مورد بمعنی مجموع گروندگان بحضرت
 علیّ بن ابی طالب است و همین جماعتند که اصل و منشاء عموم فرق شیعه محسوب
 میشوند (۲) چه عموم طبقات شیعه که بعد ظاهر شدند مانند این جمعیت کوچک امامت
 را حقّ آل علی دانستند فقط در باب اینکه بعد از هرامامی جانشین او کیست و این
 جانشین چه مقامی دارد و آیا امامت باو ختم میشود یا نه با یکدیگر اختلاف حاصل
 کردند و در نتیجه این گونه اختلافات شیعه بفرق بسیار تجزیه شده . ذکر نام جمیع
 این فرق و عقاید ایشان در باب امامت از موضوع بحث ما خارج است ، برای مزید

(۱) انصار ص ۱۳۹ و ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۱ و فرق الشیعه ص ۱۵ (۲) فرق الشیعه ص ۶ و ۱۶

اطلاع ممکن است بکتاب ملل و نحل و مقالات مخصوصاً دو کتاب فرق الشیعه منسوب به ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و مقالات الاسلامیین تألیف ابوالحسن اشعری مراجعه شود.

فرق شیعه را در ابتدا بسه صنف بزرگ که هر کدام از آن اصناف نیز بعدها مجزاً بفرقه های متعدد شده تقسیم میکردند:

۱ - غلاة یا غالیه: یعنی کسانی که در حق حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او راه غلو رفته و بالوهیت ایشان قائل شده اند این جماعت در حقیقت جزء شیعه محسوب نمیشوند، یا خود را باین طایفه بسته و یامعاندین شیعه ایشان را در عداد فرقه مزبور آورده اند.

۲ - امامیه: یعنی کسانی که نصب حضرت علی بن ابی طالب را بامامت از جانب حضرت رسول میدانند و میگویند که رسول اکرم پسر عم خود را با اسم و رسم در حیات خویش باین مقام برگزیده و این اختیار خود را بمسلمین اظهار و اعلان کرده. کسانی که برخلاف امر و دستور آن حضرت با ابوبکر و عمر بیعت نموده اند راه ضلالت رفته و خلاف رأی پیغمبر اسلام رفتار کرده اند. امامت بعقیده امامیه باید بنص و توقیف نصیب بستگان حضرت رسول شود و امام در هر عصر باید افضل مردم باشد. مخالفین شیعه این طبقه را چون امامت ابوبکر و عمر را رد کرده و آن دو خلیفه را رها نموده اند رافضه میگویند و این نسبت را از سر دشمنی بر ایشان بسته اند.

۳ - زیدیه: یعنی کسانی که بعد از حضرت سجاد در کوفه با فرزند او زید (در امامت خلافت هشام بن عبدالملک) بیعت کرده اند. زید چون از شاگردان و اصل بن عطاء معتزلی بود در اصول پیرو اعتزال گردید و پیروان او همه معتزلی شدند.

بعد از وقعه کربلا و شهادت حضرت حسین امامیه بدو فرقه بزرگ منقسم شدند، یک دسته حضرت علی بن حسین را که جدّه اش حضرت فاطمه زهرا بود بر خود امام اختیار کردند و زیدیه از همین فرقه بیرون آمدند. دسته دیگر امامت را حق محمد حنفیه پسر دیگر حضرت علی بن ابی طالب که مادرش دختر حضرت رسول

نبود اعلان کردند و باو گرویدند و این فرقه را کِیسانیّه میگویند و کیسان لقب مختار بن ابی عقیّد ثقفی بود که بر این فرقه ریاست داشت و بخونخواهی حضرت امام حسین قیام کرد. کیسانیّه محمد حنفیه را وصی پدر خود و مختار را عامل او میشمردند.

پس از فوت محمد بن حنفیه در سال ۸۱ هجری يك فرقه از کیسانیّه با ابو هاشم عبدالله پسر او بیعت کردند و چون وی در سال ۹۸ وفات یافت جماعتی از اصحاب او باین عنوان که ابو هاشم جانشینی خود را بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن - عبدالمطلب وا گذاشته دور محمد بن علی را گرفتند و ایشان که در تبلیغ و پیشرفت عقیده خود سعی بسیار میکردند از این تاریخ بنام شیعه آل عباس یا راوندیه معروف گردیدند و همین جماعت هستند که بالاخره بنی عباس یعنی فرزندان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب را بخلاف رساندند. فرقه امامیه را از تاریخ ظهور شیعه آل عباس برای تمیز از ایشان شیعه علویه گفتند.

شیعه علویه بعد از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و دو فرزند او، حضرت زین العابدین ابو محمد علی بن حسین را بر خود امام دانستند و پس از وفات آن حضرت در سال ۹۴ در مقابل زیدیه که با زید فرزند آن حضرت بیعت کردند امام ابو جعفر محمد بن علی (۵۹-۱۱۴) فرزند دیگر امام چهارم را که باقر العلم لقب داشت بعنوان امام پنجم و پس از آن حضرت فرزندش امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) را بعنوان امام ششم بامامت شناختند.

بعد از وفات امام ششم شیعیان علوی بشش فرقه انقسام یافتند و يك فرقه از ایشان بعدها اهمیت اسم و رسم بسیار پیدا کرد؛ جماعتی گفتند که امام ششم وفات نیافته بلکه غیبت کرده و باید بازگشتن آن حضرت را بعنوان مهدی انتظار کشید. این فرقه را ناووسیه میگویند.

فرقه دیگر گفتند که اسماعیل فرزند آن حضرت که در حیات پدر فوت کرده بود نمرده است و جانشین حقیقی امام ششم اوست و او نخواهد مرد مگر آنکه دنیا را در

تحت امر بیاورد و امور مردم را اداره نماید. این فرقه را اسماعیلیه و یا بنام آبی الخطاب محمد رئیس ایشان خطایه خواندند و ایشان منشاء فرق عمده اسماعیلی هستند که بعدها ظاهر شدند.

فرقه سوم بعد از رحلت حضرت صادق دور محمد بن اسماعیل نواده آن حضرت را گرفتند و چون ریاست ایشان با مبارک از غلامان امام ششم بود آن فرقه را مبارک نام داده اند و ظهور این فرقه باعث آن شد که جماعتی از اسماعیلیه نیز در سلك ایشان در آمدند.

از مبارک و خطایه جماعتی گفتند که روح امام ششم بیدن ابی الخطاب و بعد از او بیدن محمد بن اسماعیل انتقال یافته و امامت بعد از محمد بن اسماعیل حق اولاد اوست. چون ریاست ایشان با شخصی بود قرمطویه نام ایشانرا قرمطه خواندند.

فرقه چهارم یکی دیگر از فرزندان امام ششم یعنی محمد بن جعفر را بامامت برگزیدند و چون رئیس ایشان یحیی بن آبی الشبیط نام داشت این فرقه را سبیطه می گویند.

فرقه پنجم فرزند ارشد امام ششم یعنی عبدالله بن جعفر افطح را بامامت برداشتند و این فرقه را افطحیه میخواندند.

فرقه ششم از شیعیان علوی کسانی هستند که حضرت موسی بن جعفر (۱۲۸-۱۸۳) فرزند دیگر امام ششم را امام شناختند و امامت عبدالله افطح را انکار کردند و این فرقه مشتمل بود بر بزرگان اصحاب امام ششم و علما و متکلمین شیعه مثل ابو جعفر مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و هشام بن الحکم و هشام بن سالم. بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر ملقب بکاظم که امام هفتم شیعیان امامی محسوب است باز مابین پیروان آن حضرت اختلاف بروز کرد و پنج فرقه از ایشان بیرون آمد که مشهور ترین آنها دو فرقه است اول جماعتی که رحلت امام هفتم را انکار کردند و آن حضرت را قائم و مهدی دانسته امامت را بآن حضرت ختم کردند و گفتند که امام هفتم زنده است و تا دنیا را اراعدل برنماید رحلت نخواهد کرد،

این فرقه را واقفه میگویند.

دوم جماعتی که برخلاف واقفه برحلت امام هفتم قطع کردند و امامت را بعد از آن حضرت حق امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵ - ۲۰۳) دانستند و بهمین مناسبت با اسم قطیّه مشهور شدند.

بعد از درگذشتن حضرت رضا اگر چه باز شیعه بفرق چند منقسم گردیدند مخصوصاً بعد از رحلت حضرت امام ابو محمد حسن بن علی (۲۳۲ - ۲۶۰) چهارده فرقه از میان ایشان بیرون آمد اما از این فرق هیچکدام اهمیتی نیافتند و تمام شهرت و اعتبار از آن شیعیانی شد که بعد از امام هشتم علی بن موسی الرضا فرزندش امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵ - ۲۲۰) را امام نهم و بعد از امام نهم فرزندش حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) را امام دهم و فرزند او امام ابو محمد حسن بن علی العسکری (۲۳۲ - ۲۶۰) را امام یازدهم شناختند. بعد از رحلت امام یازدهم چنانکه گفتیم شیعه بچهارده فرقه تقسیم شدند ولی هیچکدام مقابل فرقه ای که امامیه خوانده میشوند دوام نکردند و همگی از میان رفتند.

بعقیده فرقه امامیه دنیا هیچوقت از وجود امام خالی نیست و خداوند مختار است که امام را در میان خلق ظاهر نماید و یا از انظار ایشان غایب نگاه دارد چه زمین هیچگاه از حجت خالی نیست و حجت خداوند بعد از امام یازدهم فرزند اوست که در حال غیبت است و هر وقت که مشیت الهی تعلق گیرد ظاهر خواهد شد و این بعد از آنی است که دنیا را ظلم و جور فرا گیرد و قیام امام دوازدهم را برای پر کردن عالم از عدل و قسط ایجاب نماید و ما شرح غیبت امام دوازدهم و عقیده فرقه امامیه را در این خصوص در فصول بعد ذکر خواهیم کرد.

مسئله امامت

بزرگترین اختلافی که در اسلام بین مسلمین بر سر مسائل دینی بروز کرده مسئله امامت یعنی جانشینی حضرت رسول است چه باندازه ای که مسلمین در این

خصوص با زبان و قلم و شمشیر با یکدیگر مناظره و مجادله و کشمکش کرده و جدّ و جهد و حرارت بخرج داده اند در هیچیک از موارد دیگر از ایشان تا این حدّ اختلاف و نزاع دیده نشده و علت این امر اینست که مسئله امامت بیشتر جنبه سیاسی داشته و با پیشرفت عقیده يك فرقه یا فرقه دیگر زمام اداره امور دنیائی مسلمین نیز مثل امور دینی ایشان در کف پیشوای فرقه غالب قرار میگرفته است و این خلاف که از زمان رحلت حضرت رسول بروز کرده همه وقت بین مسلمین باقی بوده و هست. کلمه امام در زبان عربی بمعنی کسی است که مردم باو بگرایند و از او تبعیت و اخذ دستور کنند و راه را نیز بهمین مناسبت امام میگویند چه خلق بسمت آن میگرایند و در رسیدن بمقصد آنرا پیروی میکنند^(۱) و در اصطلاح امامت ریاست بر عامه است در امور دین و دنیا بنیابت از حضرت رسول.

در باب اینکه چه کسانی استحقاق مقام امامت دارند و امام بچه ترتیب باید تعیین شود و اینکه آیا امامت واجب است یا نه و در آن واحد يك امام کافی است یا ائمه متعدّد بین فرق مختلفه اسلامی اختلاف است.

عموم فرق اسلامی غیر از يك فرقه از خوارج و دو نفر از رؤسای معتزله امامت را واجب میدانستند. فرقه نجدات از خوارج میگفتند اصلاً امامت واجب نیست مردم خود باید برسبیل حقّ و بحکم قرآن با یکدیگر معامله کنند. ابوبکر اصمّ از قدمای معتزله میگفت در مواقعه که عدل و انصاف بین مردم حاکم است بوجود امام احتیاجی نیست فقط وقتی که ظلم بروز کند امامت واجب میشود. هشام قوطی (از معاصرین مأمون خلیفه) یکی دیگر از معتزله برخلاف عقیده داشت که امامت در موقع حکومت عدل در بین مردم واجب است تا امام شرایع الهی را اظهار نماید، در موقع ظهور ظلم ممکن است ظلم کنندگان از او اطاعت نکنند و وجود او موجب مزید فتنه شود^(۲).

(۱) بحم البحرین ص ۵۲۵ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۳ و مقالات اشعری ص ۴۶۰ و ابن حزم ج ۴ ص ۸۷ - ۸۸ و کتاب الفتن علامه ص ۸

اما در طریق وجوب امامت متکلمین بر سه رأی بودند :

متکلمین اشعری و اهل سنت و جماعت و عده ای از معتزله بطریق نقل یعنی با ادله سمعیّه وجوب امام را ثابت میکردند و جاحظ و ابوالقاسم کعبی و ابوالحسن بصری با ادله سمعیّه و عقلیّه و اسماعیلیّه و شیعه امامیه فقط با ادله عقلیّه .

متکلمین امامیه میگویند نصب امام عقلاً بر خداوند تعالی واجب است و علت وجوب عقلی آن این است که امامت لطف است و هر لطفی برحق تعالی واجب است و لطف هر چیزی است که بندگان را بطاعت نزدیک و از معصیت دور نماید و این معنی در امامت حاصل است چه همینکه رئیسی مطاع و راهنما در میان مردم باشد ستمکار را از ستم و متجاوز را از تجاوز باز میدارد و داد مظلوم را را از ظالم میستاند و ایشان را با احکام عقلی و وظایف دینی آشنا مینماید و از مفاسدی که موجب اختلال نظام امور زندگی و قبیاحتی که بخیران اخروی منتهی میشود باز میدارد و ترس از باز خواست او مردم را بصلاح نزدیکتر و از فساد دور تر میکند و چون مقصود از لطف همین معانی است و امامت موجب تحصیل آن میشود پس امامت نیز لطف است (۱).

اسماعیلیّه نیز مثل امامیه نصب امام را عقلاً بر خداوند واجب میشمرند ولی نصب امام را مانند امامیه از لحاظ لطف نمیدانستند بلکه میگفتند چون نظر عقل برای معرفت خداوند تعالی کافی نیست امام باید در این راه جهت خلاق معلّم باشد (۲) و مردم معلومات را از راه تعلیم از او فرا بگیرند و بهمین جهت است که این فرقه را تعلیمیّه نیز میگویند (۳).

عقیده علمای امامیه اینست که هر چه بروجوب نبوت دلالت دارد بر وجوب امامت نیز دالّ است چه امامت قائم مقام نبوت میباشد مگر در تلقی وحی الهی بلا واسطه ولی امامت لطف عامّ است و نبوت لطف خاصّ چه ممکن است روزگار از پیغمبری زنده خالی بماند در صورتیکه خالی ماندن آن از امام امکان ندارد (۴) و بهمین

(۱) شرح باب حادی عشر ص ۵۲-۵۳ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۲ (۳) تلبیس ابلیس ص ۱۱۲

(۴) شرح باب حادی عشر ص ۵۳ و کتاب الفین ص ۳

نظر است که فرقه امامیه مبحث امامت را از فروع و توابع مبحث نبوت و از اعظم ارکان دین میشمارند و ایمان را بدون عقیده بامامت پایدار نمیدانند و کسیرا مطلقا مؤمن میگویند که بعقیده امامیه باشد (۱) در صورتیکه فرق دیگر اسلامی آنرا در عدد فروع دین بشمار میآورند (۲) و متکلمین اهل سنت فقط برای رد عقاید شیعه در این باب این مبحث را در علم کلام خود داخل کرده اند (۳).

بعد از رحلت حضرت رسول بین مسلمین چنانکه پیش نیز گفتیم بین مهاجر و انصار بر سر تعیین امام اختلاف حاصل شد، غیر از فرقه کوچک شیعه که امامت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانستند اکثریت قریش با ابوبکر بیعت کردند و انصار که این مقام را برای خود دعوی میکردند مغلوب شده بتدریج از میان رفتند و از این تاریخ راه بحث در اینکه چه کسانی صلاحیت مقام امامت دارند باز شد. جمیع فرق شیعه و اهل سنت و بعضی از فرق معتزله و اکثریت مرجئه امامت را در غیر قبیلۀ قریش صحیح نمیدانند ولی تمام خوارج و اکثریت معتزله و بعضی از مرجئه میگویند هر کس باقائه احکام قرآن و سنت پیغمبر قیام کرد خواه قرشی باشد خواه از سایر قبایل عرب خواه از بنده زادگان میتواند بمقام امامت برسد. شیعه امامت را بالاخصاص حق بنی هاشم میدانند و طرفداران دیگر امامت قریش غیر بنی هاشم را هم سزاوار این مقام میشمارند. راوندیه یعنی شیعه آل عباس بامامت فرزندان عباس بن عبدالمطلب عم حضرت رسول و علویه بامامت اولاد علی قائلند. اختلاف زیدیه و کیسانی و اسماعیلیه را نیز در این باب سابقاً ذکر کردیم.

در باب تعدد ائمه در آن واحد عده ای وجود بیشتر از یک امام را در یک زمان صحیح نمیدانستند، جمعی دیگر میگفتند باید در آن واحد دو امام باشد یکی ناطق دیگری صامت و چون امام ناطق وفات کرد امام صامت جای او را بگیرد و پاره ای دیگر حتی وجود سه امام را هم در یک زمان جایز میدانستند.

(۱) مجمع البحرین ص ۷۲ (۲) شرح باب حادی عشر ص ۵۱ و آلفین ص ۱۰ (۳) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۱.

در باب ترتیب تعیین و تثبیت امام جماعتی می گفتند که امامت ثابت میشود با اتفاق و اختیار یعنی هر کس را که عموم مسلمین یا جمعیت معتبری از ایشان بر امامت او اتفاق کردند و او را باجماع باین مقام اختیار نمودند امام شناخته میشود این عده را اهل اجماع میخوانند و ایشان امامت خلفای راشدین و معاویه و مروان بن الحکم و اولاد او را بهمین نظر صحیح میدانند. فرقه دیگر میگویند امامت از مهمترین مسائل دینی است و ممکن نیست حضرت رسول در حیات خود بآن توجه نکرده و امور دینی و دنیائی مسلمین و دفاع از اسلام را بدون تعیین جانشینی مهمل گذاشته باشد بلکه بر خلاف این تصور آن حضرت پسر عم خود حضرت علی بن ابی طالب را در حیات خویش صریحاً باین مقام تعیین و منصوص کرده و این جماعت را اهل نص میگویند و امامیه و کیسانیه و اسماعیلیه جزء این دسته اند.

راوندیه عباس بن عبدالمطلب را وارث حضرت رسول می پنداشتند و بهمین تصور امامت را برای بنی عباس ارثی میدانستند. خوارج در هر زمانی یکی از خود را باجماع بامامت بر می گزیدند و با او شرط میکردند که بر وفق عقاید ایشان و راه و رسم عدالت برود و اگر از این طریق سر می پیچید او را خلع میکردند و گاهی نیز میکشتند بعقیده زیدیه هر شخص فاطمی که خروج کند بشرط داشتن علم و زهد و شجاعت و سخاوت اگر چه از فرزندان امام حسن نیز باشد امام و پیروی از او واجب است.

یکی از شرایط امامت بعقیده فرقه امامیه این است که امام باید فاضلترین مردم زمان خود باشد ولی زیدیه و بیشتر معتزله با این عقیده همراه نیستند و میگویند همانطور که ممکن است در میان رعیت پادشاهی کسی پیدا شود که از او بهتر و فاضلتر باشد در میان اتباع امام هم وجود همین کیفیت امکان دارد بهمین جهت امامت مفضول اشکالی ندارد چنانکه عده ای از معتزله مخصوصاً معتزله بغداد با اینکه حضرت علی بن ابی طالب را از ابوبکر افضل میدانستند باز امامت ابوبکر را که باصطلاح نسبت بحضرت علی بن ابی طالب مفضول محسوب میشود صحیح میشمرند.

اگر چه در ضمن سطور فوق باصول عقیده فرقه امامیه اثنی عشریه در باب

امامت اشاره کردیم ولی برای آنکه مطلب روشن تر شود خلاصه رأی ایشان را ذیلاً نقل میکنیم:

۱ - امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم این است که با وجود قدرت هیچ داعیه ای از دواعی برای ترك طاعت و ارتکاب معصیت عمداً یا سهواً در او موجود نباشد و در این قول اسماعیلیه نیز با امامیه شریکند.

۲ - امام باید منصوص^۱ علیه باشد زیرا که عصمت از امور باطنی است که هیچکس جز خداوند بر آن آگاه نیست. یا باید خداوند که بر عصمت او داناست بامامت او بنص^۲ حکم کند و یا بر دست امام معجزی صادر شود که صدق دعوای او را برساند؛ تنصیص باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد.

۳ - امام باید افضل مردم زمان خود باشد.

۴ - امام بر حق بعد از حضرت رسول بنص^۳ صریح حضرت علی بن ابی طالب و بعد از آن حضرت یازده فرزند او باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلائق بوده و همه بنص^۴ صریح امام قبل باین مقام تعیین شده اند. (۱)

فرقه امامیه و متکلمین اولیه آن

فرق شیعه اعم از غلاة وزیدیه و کیسانیه و امامیه در عهد بنی امیه نسبت بفرق دیگر اسلامی (اصحاب حدیث و سنت، خوارج، مرجئه و معتزله) که در اواخر عصر اموی بظهور رسیدند) هم از جهت عدد قلیل بودند و هم بمناسبت آزار بنی امیه و قدرت فرق دیگر اهمیت سیاسی چندانی نداشتند بلکه در نقاط دور از حوزه اقتدار امویان مخصوصاً در حجاز و یمن و افریقیه و از همه بیشتر در کوفه (پایتخت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و از مراکز عمده اقامت ایرانیان تازه مسلمان) و در بصره و الجزیره و حدود ری و خراسان در گرد رؤسای دینی خود که مدعیان جدی بنی امیه محسوب میشدند مجتمع بودند و از ترس ولایه و عمال سخت کش اموی غالباً مختفی میزیستند و اجتماعات خود را از آن جماعت پنهان میکردند و در ابتدا اسرار

دینی خویش را نیز مکتوم میداشتند مخصوصاً طایفه امامیه بدستور ائمه هدی در کتمان اسرار و اظهار تقیه در مقابل غلبه مخالفین بیش از سایر فرق شیعه جهد میکردند تا معرض آزار عمال اموی قرار نگیرند و کینه ایشان را در برانداختن اساس این دین و قتل عام رؤسای امامیه که ممکن بود بعواقب وخیم منتهی گردد تحریک نکنند.

با وجود این حال باز شیعه هر وقت که بنی امیه را ضعیف میدیدند و یا فرصتی جهت اظهار دعاوی خود بدست میآوردند علناً حکومت جائزانه این خلفا را مورد اعتراض و انتقاد قرار میدادند و از اعمال فاسقانه معاویه و پسرش یزید که با وجود غصب خلافت و موروثی کردن آن از ارتکاب منهیات و فسق خود داری نداشتند تبری می جستند و برانداختن چنین دودمانی را بسایر مسلمین توصیه میکردند.

مردن معاویه و روی کار آمدن پسرش یزید یکی از همین مواقع فرصت بود که نه تنها شیعیان طرفدار امامت اولاد علی را بر خلاف او واداشت بلکه فرزندان و پیروان صحابه دیگر حضرت رسول را نیز بمخالفت علنی با او برانگیخت مخصوصاً جمع کثیری از مردم یمن و حجاز و الجزیره و کوفه و بصره که در ولایت حضرت علی بن ابی طالب باقی مانده و از اعمال زشت امویان تنفر داشتند دست توسل بطرف مخالفین یزید دراز کردند و شیعیان آل علی بشرحیکه میدانیم حضرت امام حسین را بکوفه دعوت نموده در آن شهر و بصره مقدمات قیام بریزید و اعلان خلافت حضرت امام حسین را فراهم ساختند.

عمال یزید بوسیله کثرت عدد و تهدید و آزار سخت مردم بصره و کوفه و تطمیع ایشان بزودی بر مشکلات فایق آمدند و رؤسای قیام را در این دوشهر یا مطیع خود کردند و یا از میان بردند و در وقعه الیم کربلا (محرم سال ۶۱ هجری) حضرت امام حسین بن علی را با کسان آن حضرت شهید نمودند و امید شیعیان و مخالفین بنی امیه از این جانب مقطوع گردید.

واقعه جانسوز کربلا و مظلومیت شهدای آن از طرفی و اعمال زشت دیگر یزید از طرفی دیگر روز بروز کینه دشمنان خاندان اموی را قوت داد مخصوصاً در میان

این مخالفین عنصر بسیار مهمی بود که در منتهای پربشانی فکر سر میکرد و برای اعلای شأن از دست رفته بلکه هستی نیست شده خود چاره‌ای می‌اندیشید و سمندوار در آتش حرمان میسوخت و آن عنصر مظلوم ایرانی بود که نه تنها در بنی‌امیه بچشم بغض و عداوت می‌نگریست بلکه عرب را نوعاً دشمن میداشت و هنوز جراحاتها و ضربتهائی که در استیلای خانه بر انداز این قوم برپیکره استقلال و تمدن و آداب او وارد آمده بود چندان التیامی نیافته بود که کینه ویران‌کنندگان کاخ بلند ساسانیان را از دل بیرون کند و در عرب که در این دوره بنی‌امیه پیشوایان سیاسی و قائدین آن بودند و غیر عرب را بسختی خوار و در عداد بندگان (موالی) می‌شمردند بدیده برابری و برادری بینند.

این قوم که بعدها باید محور گردش کارهای خلافت و سیاست و تمدن اسلام شوند و بقوه فکر و تدبیر زمام مهمترین مشاغل را در دست بگیرند در ولایات دور دست مثل طبرستان و جرجان و خراسان و ماوراءالنهر سالم و از قبول نفوذ عرب تقریباً فارغ مانده بودند ولی بهمین مناسبت دوری از مرکز خلافت و محصور نبودن با عرب چندان از اوضاع حقیقی دارالخلافت و سیر وقایع اطلاع نداشتند و نمیتوانستند با بصیرت کامل مستقیماً در امور دخالت کنند. برخلاف ایشان ایرانیهای الجزیره و دو مرکز مهم کوفه و بصره که با وجود کثرت عرب مهاجر در این نواحی هنوز بفارسی تکلم میکردند و نیش ذلت و جفای عمال عرب را بیشتر از دیگران می‌چشیدند با تذکر شوکت ایران قدیم که ایشان در قلب آن مقیم بودند زودتر از ایرانیان دیگر از جور عرب بتنگ آمدند و علی‌رغم بنی‌امیه مظلوم‌کش با مظلومین دیگر همدرد شده نجات خود را در آن دیدند که با هر کس که از امویان ستم دیده و برای قیام برایشان منتظر فرصت است دست یکی کنند تا مگر ریشه این خاندان ظالم متعصب را براندازند و در این گیر و دار راه خلاصی جهت خود بیندیشند.

واقعه کربلا که در پیش چشم این جماعت اتفاق افتاد و جماعتی از ایرانیان بصره و کوفه را که در دعوت حضرت امام حسین بخلافت شرکت کرده معرض آزار عمال

یزید قرارداد و حکومت سخت عبیدالله بن زیاد بیشتر از پیشتر دل این طایفه را بر بنی امیه شوراند و زمینه برای قیام برامویان و کارکنان ایشان کاملاً مستعد گردید. بعد از مرگ یزید بن معاویه (در سال ۶۴ هـ) واستغفای پسر ضعیف النفس او از خلافت جماعتی از مردم کوفه که با مخالفین حضرت امام حسین ساخته و در جنگ برخلاف آن حضرت شرکت کرده بودند از کرده پشیمان شده توبه کردند و نام خود را تَوَّابین گذاشتند و قسم خوردند که بخونخواهی آن حضرت قیام کنند و حق را بیکى از اهل بیت پیغمبر اسلام برسانند و یکى از رؤسای ایشان بمکاتبه با شیعیان سایر بلاد مشغول شد و نیات شیعه کوفه را با اطلاع کسانی که در این راه با آن جماعت همفکر و همقدم محسوب میشدند رساند و از همه طرف در جواب اظهار موافقت شنید و این پیش آمد مقارن شد با ایامی که ابواسحق مختار بن ابی عیث ثقفی بر بنی امیه قیام کرد (۱). مختار پسر ابوعبید ثقفی سردار معروف اسلام از کسانی بود که هنگام مأموریت مسلم بن عقیل از جانب حضرت امام حسین بکوفه در زمره گروندگان باو درآمده بود و چون مسلم بدست عبیدالله بن زیاد بقتل رسید مختار گرفتار شد و عبیدالله او را بخروج از کوفه امر داد. مختار از کوفه بمکه رفت و بعبدالله بن زبیر مدعی خلافت یزید که در این ایام در حجاز و یمن و عراق قدرت فوق العاده بهمرسانده بود گروید ولی چون از عبدالله رنجید بکوفه که در این موقع در دست عمال او بود برگشت و چون از جنبش و استعداد مردم کوفه برای خونخواهی قتل کربلا اطلاع داشت نمایندگان پيش شیعیان آن شهر و بلاد مجاور آن فرستاد و بایشان وعده داد که بخونخواهی حضرت امام حسین قیام کند بعلاوه شیعه را بامامت محمد بن الحنفیه خواند و بتدریج اساس مذهب کیسانیه را ریخت.

قیام مختار بهترین موقعی بود برای ایرانیان کوفه و بصره و الجزیره که جانب او را علی رغم بنی امیه بگیرند و مك کار کسی شوند که بخونخواهی مظلومین برخاسته و اگر چه در این نیت خود صدیق نیست باز چون دشمن بنی امیه شمرده میشود

معاونت با و کمک می است در برانداختن دوات ظلمه و دشمنان متعصب مسلمان غیر عرب. مختار و سردار شهیر او ابراهیم بن مالک الاشتر نیز بخوبی قیمت معاونت ایرانیان را دریافتند و مختار در قدم اول قریب ۲۰,۰۰۰ هزار نفر از ایشان را که در کوفه ساکن و الحمران خوانده میشدند بخود نزدیک و در انجام مقاصد خود بآن طایفه تکیه کرد (۱) و این اول موقعی بود که در دولت اسلام دو عنصر غالب و مغلوب عرب و عجم در دو صف مخالف قرار می گرفتند و جمع کثیری از ایرانیها برای کشیدن انتقام از دشمنان با شمشیر بجنگ با متسلطین عرب بر میخواستند.

مختار بعد از آنکه قاتلین شهدای کربلارا کشت و خانه های ایشان را در کوفه ویران کرد امر داد که اموال آن جماعت را بین ایرانیان یاور خود تقسیم کردند (۲) و بعد ها برای آن طایفه و فرزندان ایشان وظایفی مقرر نمود، با ایرانیها نشست و برخاست میکرد و عرب را برخلاف از خود میراند و این مسئله بر آن باعث شد که اشراف عرب مختار را در این باب مورد عتاب قرار دادند. او در جواب گفت من شما را محترم داشتم اما شما سرکشی کردید و چون بحکومت منصوب کردم باعث کسر عایدات شدید ولی ایرانیها از شما مطیع تر و در انجام اوامر من صدیقتر و فرمان بردارترند (۳). قشون ابراهیم بن الاشتر سردار مختار همه از ایرانیها مرکب بود و موقعیکه سرداران عبدالملک بن مروان خلیفه با ۴۰,۰۰۰ سپاهیان شامی بجنگ او آمدند یکی از ایشان که برای مذاکره با ابراهیم بملاقات او مأمور شده بود بابراهیم گفت که من از وقتی که داخل اردوی تو شدم تا این موقع که بخدمت تو رسیدم کلمه ای از سپاهیان تو بعربی نشنیدم و این مسئله موجب تأسف و اندوه من است و نمیدانم که امیر چگونه میخواهد با این جماعت بریهلوانان و گردان شام فایق آید. ابراهیم گفت قسم بخدا که اگر همراه من جز مور نبود با شامیان میجنگیدم تا چه رسد باین قوم که از هر کس بهتر در جنگ بامردم شام بصیرت دارند و همه فرزندان مرزبانان و آسوارانند (۴).

(۱) الاخبار الطوال ۲۹۶ و ۳۰۶ (۲) ایضاً ص ۳۰۰ (۳) ایضاً ص ۳۰۶ (۴) ایضاً ص ۳۰۲

اتکای مختار بر ایرانیها باعث نفرت عرب از او گردید و جماعتی از ایشان پیش مصعب بن زبیر گریختند و باو شکایت بردند که مختار خاندان ما را بر انداخته و ایرانیان را بر ما مسلط و اموال ما را بر آن طایفه حلال کرده و او را بجنگ با مختار تشویق نمودند (۱) و مصعب نیز پس از غلبه بر مختار بهمین نظر قریب ۴۰۰۰ نفر از ایرانیان طرفدار او را گردن زد (۲).

با از میان رفتن مختار شیعیان و ایرانیها نیز موقتاً از اعتبار افتادند مخصوصاً چون مختار در خونخواهی از شهدای کربلا و طرفداری از شیعیان صمیمی نبود و بتدریج کار ادعای او بالا گرفت و دعوی تزول وحی بر خود کرد و بعضی مواعید دروغ داد اتباع او نیز بکذب و طرفداری از باطل معروف شدند و کار ایشان پیشرفت نکرد. خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۵) و دوره حکومت عمال ستم پیشه او یعنی حجاج بن یوسف ثقفی و قتیبه بن مسلم باهلی زمان شدت تعصب عربی و دوره محنت و خواری مسلمانین غیر عرب است مخصوصاً عبدالملک که از ایرانیها و تسلط یافتن ایشان تنفر و وحشت داشت از جمیع خلفای بنی امیه بیشتر در محو آثار غیر عرب و ترویج تعصب عربیت سعی میکرد. دیوانهای عراق و شام در عهد او از پهلوی و رومی بعربی مبدل گردید و مسکوکات را نیز او امر داد بخط عربی نوشتند. وقتی بسرکشی حلقه های درس وارد مسجد الحرام شد و چون دانست که مدرّسین این حلقه ها همه ایرانی و از ابناء احرارند اندیشه ناک شده بمنحانه برگشت و بزرگان قریش را طلب کرده از راه دلسوزی بایشان گفت: « شما دین اسلام را تا این حدّ خوار شمردید که ابناء فرس بر شما غلبه یافتند. من نظیر این ایرانیها ندیده ام، از اوّل روزگار تا ظهور اسلام پادشاهی کردند و ساعتی بما محتاج نشدند. امروز هم که ما بر ایشان حکومت میکنیم ساعتی از آن قوم بی نیاز نیستیم » (۳). همین خلیفه چون اطلاع یافت که بیشتر حکام و فقهای شهرها و ولایات تابعه از موالی (مسلمانین غیر عرب) هستند متغیر شد و بر خود ناگوار دانست که موالی بر عرب سیادت یافته بر منابر بنام ایشان خطبه بخوانند و عرب در پای منبر آن خطبه ها را بشنوند (۴).

(۱) الاخبار الطوال ص ۳۱۰ (۲) ایضاً ص ۳۱۵ (۳) کتاب الف باء ج ۱ ص ۲۴ (۴) حیوة الحیوان ج ۲ ص ۷۸

مظالم بیست ساله حجاج بن یوسف در دوره حکومت بر عراقین (۷۵ - ۹۵) و خونریزیها و خانمانسوزی های قتیبه در خراسان و ماوراءالنهر تسلط عرب یعنی بنی امیه را که هنوز درست در این نواحی ریشه ندوانیده بود قوت داد و بسیاری از ایرانیها و آثار و کتب ایشان را یا باسم ملت پرستی و ایران دوستی و یا بنام طرفداری از مخالفین بنی امیه نابود ساخت ولی در عوض باین ملت زنده دل فهماند که ایرانی با وجود قبول اسلام از تعرض متعصبین در امان نیست و تا خود زمام کار را در دست نگیرد و حکومت آزادی فکر و حجت عقل را بر عصیّت بدوی مسلط نکند روی خوشی نخواهد دید. این بود که بلافاصله بعد از سپری شدن ایام سیاه حکومت حجاج و قتیبه خراسان و ماوراءالنهر مرکز اجتماعات سری برضد بنی امیه شد و شیعیان و ایرانیها در جمیع نقاط پراکندن تخم خصومت امویان مشغول گردیدند. قیام زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب پیشوای فرقه زیدیه در ماه صفر سال ۱۱۸ بار دیگر محالی جهت شیعیان کوفه برای شوریدن بر بنی امیه فراهم کرد و بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر از ایشان بزید گرویدند و غیر از این جماعت جمع کثیری از ایرانیان مداین و بصره و واسط و موصل و ری و جرجان و خراسان در بیعت او در آمدند ولی این بار هم کاری از پیش شیعیان نرفت و یوسف بن عمر حکمران کوفه مخالفین بنی امیه را تار و مار کرد و زید که در جنگ پافشاری سخت میکرد شهید شد و یوسف جسد او را پس از آویختن بدار سوخت و خاکستر آنرا بآب فرات داد. در ایام قیام زیدیه فرقه دیگری از شیعه یعنی بقایای کیسانیه که بعد از فوت ابو هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه در سال ۹۸ با محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بیعت کرده و بشیعه آل عباس یا راوندیه مشهور شده بودند در ولایات مختلفه مخصوصاً بلاد شرق اسلامی نفوذ فوق العاده یافته و آن بآن انتظار سرنگون شدن دولت اموی را داشتند و چون گمان ایشان این بود که با انجام مائه اول هجرت دولت امویان نیز باید سپری شود و پس از صد سال حق بمقدار برسد در سال ۱۰۱ هجری نمایندگان پیشت محمد بن علی که لقب امام اختیار کرده و

در قریه حُتَیة از قراء شام ساکن بود فرستادند و با او بامامت و خلافت بیعت نمودند. محمد امام نیز بزودی مبلغین و دعائی بعراق و خراسان فرستاد تا زشتی رفتار بنی امیه و سوء سیرت و حکومت ایشان را بعامه بفهمانند و مردم را بطرف بنی عباس بخوانند. در عهد محمد امام و پسرش ابراهیم امام دعاة بنی عباس در عراق و خراسان که بیش از هر يك از ولایات دعوت ایشان را اجابت کرده بودند فعالیت مهمی بر ضد بنی امیه از خود نشان دادند و با وجود اینکه خلفاء و عمال اموی جمعی از طرفداران ابراهیم را کشتند باز بقلع ماده شیعیان راوندی موفق نیامدند و این طایفه که در خراسان پس از وفات محمد بن علی امام (در ۱۲۴) جامه های خود را سیاه کرده و باسم مسوَدَة معروف شدند و اکثرشان از دهقانان خراسان و نجیب زادگان ایرانی بودند بدستیاری ابو مسلم خراسانی و ابو سلمة حفص بن سلیمان خلال همدانی بالاخره دولت اموی را در سال ۱۳۲ هجری برانداختند و در وقعه زاب غلبه عنصر ایرانی را بر عرب ثابت و افتتاح دوره جدیدی را در تاریخ خلافت و تمدن اسلامی اعلان کردند. اما فرقه شیعه علویه که بعد از ظهور کیسانیه و زیدیه بمناسبت گرویدن اکثریت شیعه باین دو مذهب چندان زیاد و از حیث عدد مهم محسوب نمیشدند در عهد بنی امیه در مدینه گرد ائمه خود مجتمع بودند و در ولایات دور دست متفرق و غالباً در خفا میزیستند و فعالیت ایشان بیشتر منحصر بود باحتجاج با مخالفین مخصوصاً با فرق دیگر شیعه مثل غلاة و کیسانیه و زیدیه و بعد ها با واقفه و رد دلایل آنان و اثبات حقانیت مذهب خود.

در موقع قیام مردم عراق و خراسان بر بنی امیه بهوا خواهی بنی عباس معدودی از شعیان که بزرگ ایشان ابوسلمه خلال بود برای خلافت آل علی را در نظر گرفتند و این در زمان امامت حضرت امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) امام ششم شعیان علوی بود. ابوسلمه بسه نفر از بزرگان آل علی یعنی بامام ششم و بعبدالله المحض بن الحسن بن الحسن بن امیر المؤمنین علی و بعمر الاشرف بن امام زین العابدین سه دعوتنامه نوشت و آنها را همراه یکی از غلامان خود فرستاد و او را مأمور کرد

که بدو بخدمت حضرت صادق رود و اگر از آن حضرت جوابی گرفت دو دعوتنامه دیگر را باطل کند و الا یدش عبدالله المحض شتابد و در صورت گرفتن جواب از او مراسله عمرالاشرف را محو نماید و در صورت خلاف بخدمت عمرالاشرف رود. حضرت صادق مراسله ابوسامه را نخوانده سوخت و بدعوت او جوابی نداد. رسول ابوسامه پیش عبدالله رفت و نامه او را رساند. عبدالله دعوت ابوسامه را پذیرفت و بخدمت حضرت صادق شتافت و گفت که ابوسامه او را بخلاف دعوت کرده و نامه ای بردست یکی از شیعیان خراسانی ما ارسال داشته. حضرت صادق عبدالله را با احتیاط توصیه فرمود و گفت: «مردم خراسان که تو نه ایشان را دیده و شناخته ای و نه ایشان تو را چگونه پیرو تو محسوب میشوند؟ آیا ابومسلم را تو بخراسان فرستاده ای؟ خدا میداند که من بر خود آگاه کردن هر مسلمی را واجب شمرده ام و از تو نیز نصیحت را دریغ نمیدارم. نفس خود را دستخوش اباطیل مکن و بدان که این دولت بر همانها که برای آن قیام کرده اند قرار خواهد گرفت». عبدالله دلگران از خدمت حضرت صادق رفت و عمرالاشرف نیز بدعوت ابوسامه جوابی نداد و نقشه ابوسامه بنتیجه ای نرسید بلکه افشای آن موجب تغییر منصور خلیفه بر او و بکشتن آن مرد که اول وزیر بنی عباس شمرده میشود منتهی گردید (۱) بهمین وجه ابومسلم نیز در این خصوص بحضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب او نوشت که نه تو از یاران منی و نه زمان زمان من، ابومسلم مأیوس شده با ابوالعباس سقّاح بیعت نمود (۲). در ایام ضعف بنی امیه و دعوت شیعیان آل عباس اگرچه تا حدی از ظلم و جور این خلفا کاسته شده و دسته ای از شیعیان قوت گرفته بودند ولی چون بنی عباس علویان را مدعیان مستقیم خود میدیدند و از زیاد شدن شوکت و عدد ایشان وحشت داشتند ائمه علوی همه وقت اصحاب و پیروان خود را بمیان روی و تقیه و کتمان اسرار مذهبی اهل بیت توصیه میفرمودند.

از حضرت صادق مروی است که: «زحمت کسیکه با فروختن جنک برضد ما

(۱) کتاب الفخری ص ۱۱۱-۱۱۲ (۲) شهرستانی ص ۱۱۵

پیردازد زیاده تر از زحمت شخصی که اسرار ما را فاش کند نیست . کسیکه سر ما را پیش نا اهل افشا نماید از دنیا خارج نخواهد شد مگر آنکه از دم تیغ بگذرد و یا در بند بمیرد « (۱) و یکی از اصحاب حضرت باقر که جابر بن یزید الجعفی نام داشت و مدّعی بود که ۵۰۰۰۰ حدیث در حفظ دارد روزی بحضرت گفت : « امام مرا در نقل اسرار اهل بیت مورد مرحمتی عظیم قرار داده و دستور فرموده است که احدی را بر آنها آگاه نسازم . کتمان این اسرار چنان خاطر مرا بجوش و سینه ام را درخروش افکنده که عنقریب دستخوش جنون خواهم شد . حضرت باقر فرمود : « هروقت این حال بر تو عارض میشود رو بصحرا آور و گودالی بکن و سر در آن کن بعد بگو که محمد بن علی (یعنی حضرت امام محمد باقر) چنین و چنان روایت کرد « (۲) .

اما ایرانیان مخصوصاً کسانی که از خاندانهای اصیل دهقانان و شهرگانان و مرزبانان و آسواران عهد ساسانی بودند و نیاکان ایشان در دوره ساسانیان عموم مشاغل کشوری و لشکری را در دست داشتند در زمان بنی عباس با وجود قبول مذهب اسلام و زبان عرب باز میکوشیدند که موافق آداب قدیم ایرانی و خواہش تمایلاتی ذاتی خود رئیسی جهت خویش بیابند و ایشان که عموم مقامات اداری خلفا از اداره دواوین کوچک تا وزارت را باختیار خود گرفته و در تحت سرپرستی دودمانهای اصیلی مثل برامکه و آل نوبخت و آل سهل و غیره در بغداد و بلاد عمده دیگر زمامدار امور اداری و کشوری بودند چون اصول دینی مذهب شیعیان علوی را با یادگارهایی که از عهد ساسانی در خاطر داشتند موافق یافتند بمیل قلبی بآن گرویدند و پیرو و مدافع مذهب امامیه گردیدند چه مذهب فرقه امامیه مخالف غصب حق و مبني بر اثبات اولویت و افضلیت کسانی است که از جانب خدا و رسول بامامت و خلافت منصوبند و در این مذهب جامعه شیعی در حکم خاندان بزرگی است که امام معصوم رأس و رئیس آن شناخته میشود و اوامر و نواهی او بخواص صحابه و از ایشان بشیعه بترتیب مقام از طبقه ای بطبقه دیگر میرسد . ایرانی ها با ایمان باین اصل بخوبی

(۱) رجال کشی ص ۲۴۲ (۲) رجال کشی ص ۱۲۸ و مجمع البحرین ص ۲۶۰

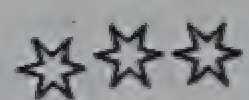
میتوانستند وضع طبقه بندی خاندانهای عهد ساسانی را که بآن خو گرفته بودند و آن سلسله را که شاهنشاه یعنی نماینده و سایه خدا حلقه اول آن محسوب میشود محفوظ دارند.

عقیده امامیه در باب امامت اگرچه بعد از حضرت امیرالمؤمنین علی و امام حسن هیچوقت صورت خارجی نیافت و هیچیک از ائمه بخلافت نرسیدند و همه یا درجه شهادت یافتند و یا در حبس و قید ظالمانه خلفای عهد دار دنیا را وداع کردند باز بمناسبت استحکام مبانی اخلاقی و اتکاء آن بر مظلومیّت خاندان رسول و تذکر سرگذشتهای جانگذار هر يك که بظلم شهید شده یا مورد شکنجه و عذاب غاصبین قرار گرفته بودند محکم و جهت مردم منصف غیر قابل انکار بود و مسلمین عموماً نام این شهدای مظلوم را احترام میکردند و قبور ایشان را زیارت میکردند.

از خلفای عباسی بعضی مثل متوکل و معتضد فرقه امامیه را فرقه سیاسی میشماردند و عقیده ایشان را در باب امامت توطئه‌ای بر ضدّ خاندان خود میدانستند و سعی میکردند به هر وسیله باشد آن فرقه را از میان بر دارند ولی بعضی دیگر از خلفای تربیت یافته این سلسله مانند مأمون و ناصر عقیده امامیه را عالی‌ترین عقاید دینی دانسته باطناً از بابت حکمفرما نشدن آن بر عالم در زحمت فکری بودند و بعضی هم مثل مقتدر خلیفه که خلافت عباسی را غاصبانه میدانست قلباً بعقیده امامیه اعتقاد داشتند.

از قسای فرقه امامیه کسانی که در دستگاه خلفای عباسی راه مییافتند خاندانهای اشرافی ایرانیان باستان را با دادن مقامات ممتاز در کارها داخل میکردند و امامیه در عهد بعد از عاصم دار فرقه مخالف اوضاع زمان محسوب میشدند که با قدرتی اخلاقی و معنوی با اضطلاح خود "سلطان" یعنی خلیفه زمان را دائماً مورد ملامت قرار میدادند و به سببه تهدیدی که از حدّ تحذیر کلامی نیز تجاوز نمیکرد او را بواگذاری مقامات و درجات بخود و میداشتند و هیچوقت نیز راضی و ممنون نبودند (۱).

(۱) L. Massignon, Passion d'al-Hallâdj p. 141-142.



فرقه امامیه در ابتدا یعنی قبل از ظهور علم کلام مثل سایر فرق اسلامی آن زمان در اصول و فروع بکلام الله و سنت نبوی استناد میکردند و در این مورد فرق ایشان با سایر فرق اسلامی در این بود که امامیه در تفسیر و تأویل آیات قرآنی و سنن نبوی همیشه با ائمه معصومین مراجعه میکردند و بیانات ائمه که همانها نیز برای امامیه حکم احکام دینی و دستور متبّع داشت مشکلات آیات و سنن را حلّ مینمود.

انشعاب شیعه بفرق چند و اصرار اهل سنت و خوارج در مخالفت با امامیه ائمه علوی و پیروان ایشان را با احتجاج با آن جماعت و داشت دستور علمای امامیه در ابتدا در این راه بمناسبت مقصور بودن مباحثات بعبادات و فروع همان استدلال بآیات قرآن و سنن منقوله از حضرت رسول و پیروی از احتجاجاتی بود که حضرت امیرالمؤمنین علی مخصوصاً در مقابل مدعیان خود مثل خلفای اوّلیه و معاویه و خوارج و یهود و نصاری بکار برده بود و در این احتجاجات و خطب دیگر حضرت امیرالمؤمنین علی ریشه استدلال با ادله عقلیه و براهین یقینیّه موجود است و با اینکه قصد حضرت در این راه تکلم بوضع متکلمین نبوده بعد ها معتزله و شیعه تا حدّی از بیانات آن حضرت سرمشق گرفته و در اثبات اصول و اعتقادات دینی و ردّ اقوال خصم بآنها استناد جسته اند.

در زمان امامت حضرت صادق از يك طرف معتزله قوّت گرفتند و علم کلام را بشکلی که در فصل پیش ذکر کردیم مدوّن کردند و از طرف دیگر زناده (مانویه) و اصحاب مرقیون و ابن دیصان و فرق خارجی دیگر مقالات خود را منتشر نمودند و فرقه امامیه علویه که بر اثر ظهور کیسائیّه و زیدیه و اسماعیلیّه و فرق دیگر شیعه در اقلیت و زحمت افتاده بودند مجبور شدند با این ملل جدید مخصوصاً معتزله که بیشتوانی قوی مثل ادله عقلیه کلامی اتّکاء داشتند و باطرز استدلال و اصطلاحاتی تازه قدم در میدان مجادله گذاشته بودند بمنظره بپردازند و عقاید مذهبی خود را از حملات و تعرض ایشان محفوظ دارند بعلاوه در همین ایام ابوحنیفه نعمان بن ثابت

(۸۰-۱۵۰) از مرجئه عراق و از موالی زادگان ایرانی مذهب حنفی را ظاهر کرد و برخلاف اصحاب حدیث که جمیع تو جهشان معطوف بتحصیل احادیث و نقل اخبار و بناء احکام بر نصوص بود مذهب خود را بر اساس قیاس جلی و خفی^(۱) و استنباط معانی از احکام گذاشت و پیروان او که باصحاب رأی و قیاس معروفند گاهی قیاس جلی را حتی بر «خبر واحد» نیز مقدم میداشتند و ابوحنیفه غالباً میگفت این رأی من است و این بهترین رأیی است که من بر آن دست یافته ام اگر کسی برای دیگر قادر آید من بر رأی خویش میمانم و او بر رأی خود و همین اظهار بر آن باعث آمد که اصحاب ابوحنیفه بر اجتهاد امام خود اجتهادات دیگری بیفزایند و در پاره ای از احکام اجتهادی با او اختلاف حاصل کنند (۲).

دوره امامت حضرت باقر (از ۹۵ تا ۱۱۴) و حضرت صادق (از ۱۱۴ تا ۱۴۸) امام پنجم و ششم فرقه امامیه مقارن بوده است با دوره شروع نهضت های دینی و احتجاجات و مناظرات مذهبی و فرقه امامیه در این عصر ناچار بودند از طرفی با فرق مختلفه شیعه مثل کیسانیّه و زیدیه و غلاة و اسماعیلیّه مناظره و دعاوی ایشان را رد کنند و از طرفی دیگر باصحاب حدیث و سنت و طرفداران ابوحنیفه و زنادقه و دهریون و از همه سخت تر بامعتزله مخاصمه و مجادله نمایند و این کار در ابتدا بعلت مدون نبودن حدیث مطابق روایت فرقه امامیه و قلت عدد علمای این مذهب

(۱) قیاس بمعنی سنجش است و در اصطلاح اصول عبارت از آشکار ساختن شبیه حکم و علت یکی از دو گفته است در گفته دیگر. ذکر آشکار کردن بجای اثبات برای آن است که قیاس هیچ حکمی را باثبات نمیرساند بلکه آنرا ظاهر مینماید و ذکر شبیه حکم و علت برای احتراز از بیان انتقال اوصاف یکی از دو گفته است بگفته دیگر. قیاس هم ممکن است بین دو شیئی موجود صورت بگیرد و هم بین دو معدوم و آن بر دو قسم است: جلی و خفی. قیاس جلی آن است که فهم آن را باسانی دریابد و بپذیرد و خفی برعکس آن و این نوع دوم جزء استیخسان شمرده میشود (تعریفات جرجانی ص ۷۸) و از احادیث مرویه از ائمه معصومین است که: «گرویدن بدین خدا بوسیله هوی و رأی و اقسام قیاس امری ایزدی نیست» و ذکر اقسام قیاس در این حدیث بعد از ایراد رأی از قبیل ذکر امر خاص است بعد از ایراد امر عام و آن برای رساندن اهمیت مطلب است (مجمع البحرین ص ۳۴۶ - ۳۴۷) (۲) شهرستانی ص ۱۶۰ - ۱۶۱

چندان آسان نمی نمود و ایشان چاره‌ای نداشتند جز آنکه بائمه خویش مراجعه کنند و چون بموجب عقیده امامیه امام داناترین و پرهیزکارترین مردم عهد خود و بر جمیع مصالح ناس آگاه است متکلمین بمذهب امامی در جمیع موارد ائمه هدی را مرجع خود قرار میدادند و از ایشان اخذ دستور میکردند و دعاوی خصم را بهدایت پیشوایان خویش نقض می نمودند و اخباری را که از ایشان می شنیدند گرد می‌آوردند مخصوصاً از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق بیدش از جمیع ائمه حدیث و اخبار در این موارد مروی است و اخبار شیعه امامیه غالباً بامام پنجم و ششم بخصوص بحضرت صادق منتهی میشود و اصول اربعه امامیه بیشتر از حضرت صادق مروی است. بنا بگفته شیخ مفید علمای امامیه از زمان حضرت امیر المؤمنین علی تا عهد امام یازدهم چهارصد کتاب تألیف کرده بودند که آنها را اصول میخوانند.

اصل در اصطلاح علمای حدیث، مجرد کلام ائمه معصومین است در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه از خود مؤلف نیز بیاناتی هست (۱) و مؤلفین کتب رجال در ابتدا اصحاب اصول را از مصنفین جدا میکردند و اول کسی که این کار را بحمد استیفا انجام داده بود ابوالحسن احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری از مؤلفین نیمه اول قرن چهارم هجری است که دو کتاب یکی در ذکر مصنفات دیگری در ذکر اصول تألیف کرده بود ولی این دو کتاب او بزودی از میان رفته و شمیخ طوسی کتاب فهرست خود را بعد از او در جمع بین مصنفین و اصحاب اصول گرد آورده است (۲).

اما چون این اخبار و احادیث تا مدتی مدّون نبوده و فقط در مائه دوم هجری تدوین شده است (۲) بعدها مخصوصاً بعد از وفات حضرت صادق و در عهد امام هفتم بسبب ظهور فرق جدیدی از شیعه از قبیل اسماعیلیه و فطحیه و واقفه هر فرقه‌ای این اخبار و احادیث را مطابق غرضی خاص تأویل کردند و بسیاری نیز اخبار و احادیث دروغ از پیش خود جعل و بنام ائمه روایت نمودند و این کار جتنی در حیات حضرت صادق شروع شده بود و حضرت خود میفرمود: «مردم حرصی دارند

(۱) رجال ابوعلی ص ۱۱ (۲) فهرست طوسی ص ۱ - ۲ (۳) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۶۲

بر اینکه بر ما دروغ ببندند . من حدیثی برایشان نقل میکنم ، هنوز از پدش من خارج نشده آنرا برخلاف حقیقت تأویل میکنند و علت این امر آنست که ایشان در سماع حدیث و اظهار دوستی بما طالب احکام خدا نیستند بلکه دنیا را خواستارند ، (۱)

از جمله کسانی که بجعل اخبار و داخل کردن آنها در احادیث مرویه از ائمه مشهور شده اند اسامی این اشخاص زیاد برده میشود : ابوعلی عبدالله بن بُکیر شیبانی (از فطحیه) ، سَمَاعَةُ بن مهران (از واقفه) ، ابوالحسن علی بن حمزة بَطَّائِنی (از واقفه) ، أَبُو عَمْر عثمان بن عیسی (از واقفه) ، بُنُو فَصَّال (از واقفه) ، و مُعِیْرَةُ بن سَعید (از غلّاة) ، أَبُو الْخَطَّاب محمد (از اسماعیلیّه) ، طَاطِرِیّه یعنی اصحاب علی بن حَسَن طَاطِرِی و بُنُو سَمَاعَةَ (همه از واقفه) و غیره (۲) . بطور عموم بسیاری از مصنفین و اصحاب اصول امامیه در اوایل امر عقاید و مذاهبی داشته اند که علمای بعد آنها را فاسد شمرده و بجرح و تعدیل و بیان حق و ناحق آنها پرداخته اند (۳) .

فرق مختلفه شیعه حتی کسانی که جعل اخبار میکردند برای آنکه غرض خود را بکرسی بنشانند تمام روایات خویش را بائمه منتهی میساختند و این مسئله اسباب زحمت کلمی جهت مردم و منتهی بلعن رواة اخبار ضعیف جعلی از طرف ائمه میشد و میدان در ایراد طعن بدست مخالفین شیعه می افتاد و بعدها معتزله و اهل سنت این پیش آمد را برای تخطئه شیعه و حمله بایشان دست آویز قرار دادند (۴) .

بعد از ظهور علم کلام بتدریج علمای فرقه امامیه نیز برای رد ادله خصم و دفاع عقاید خویش خود را ناگزیر دیدند که با اصطلاحات و طرز استدلال متکلمین متمسک شوند و با اینکه در ابتدا اکثریت شیعه از کلام نفرت داشتند (۵) و احادیثی نیز در نهی استدلال و نظر در مسائل مذهبی روایت میکردند متدرجاً بفرا گرفتن اصول این علم توجه نمودند و جماعتی از اصحاب حضرت صادق بشرحیکه خواهیم گفت طبقه اوّل متکلمین فرقه امامیه محسوب میشوند و حضرت ایشان را در مناظره

(۱) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۹۵ (۲) ایضاً ج ۱ ص ۱۹۶-۱۹۸ (۳) فهرست طوسی ص ۳

(۴) الانتصار ص ۱۳۴ و تلبیس ابلیس ص ۱۰۵ (۵) الانتصار ص ۴

با خصم و ابطال دعاوی مخالفین و اثبات حقایق مذهب شیعه تشویق میفرمود . با این حال در این فرقه هم مثل فرق دیگر بین اخباریون و متکلمین اختلاف شدید موجود بود و هر طایفه طایفه دیگر را رد و تکفیر میکردند (۱) ولی احتیاج بدفاع از عقاید دینی با ادله کلامی و مبارزه با معتزله روز بروز بر اهمیت متکلمین افزود و ایشان برای نمودن درستی این راه با احتجاجات ائمه و بیانات حضرت امیرالمؤمنین علی استشهاد جستند مخصوصاً متکلمین این دوره چنانکه گفتیم اعم از معتزله و امامیه در ضمن مطالعه و تشریح خطابه‌ها و بیانات حکیمانه حضرت امیرالمؤمنین علی بسیاری از مطالبی که بوسیله ادله عقلیه استنباط کرده و آنها را جزء اصول مذهب خود قرار داده بودند برخوردند و همانها را مؤید خویش در اشتغال بکلام دانسته حضرت را در این مورد استاد و رئیس خود شمردند (۲) و در میان متکلمین امامیه شیخ مفید در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب الکامل فی علوم الدین و کتاب الاذکار فی دعائم الدین ترجمه حال متکلمین فرقه امامیه و تألیفات ایشان و شرح ستایش ائمه را از آن جماعت بتفصیل ذکر نموده و نقل کرده بوده است که فقهای امامیه و رؤسای دینی ایشان مناظره را بکار میبرده و بصحت آن ایمان داشته اند (۳) بعلاوه احتجاجات ائمه مخصوصاً حضرت صادق و حضرت رضا با زنادقه و دیصانیه و اصحاب ابوحنیفه و زیدیه و ملل عیسوی و یهود و زردشتی برای متکلمین امامیه سر مشق بوده و ایشان هم بدستور و تشویق پیشوایان خود این طریقه را پیش میگرفته اند .

اما طبقه اول متکلمین شیعه در ابتدا بمناسبت عدم تدوین این علم موافق عقاید فرقه مزبور و معین نبودن حد و رسم قطعی اصطلاحات و مباحثات کلامی با یکدیگر در این موارد توافق کامل نداشتند و چون زنادقه و بعضی دیگر از نومسلمانان مغرض نیز تازه روی کار آمده و بواسطه کینه با معتزله که بسختی و با ادله محکم عقاید ایشان را نقض میکردند با امامیه متمایل شده و مقالات خود را با مقالات

(۱) شهرستانی ص ۱۳۱

(۲) احتجاج طبرسی ص ۱۰۲ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۲۰ و ۱۲۸

(۳) بحار الانوار ج ۴ ص ۳۷۵

شیعه مخلوط کرده بودند از بعضی از متکلمین امامیه مقالانی ناشی شد که با اصول دینی این مذهب اختلاف کلی داشت و لازم شد که ائمه هدی و نزدیکان ایشان آنها را رد کنند و این متکلمین را بخطای خود در اقتباس و ترویج آنها آگاه سازند. تا زمان حضرت صادق چون هنوز علم کلام در میان امامیه رواج نیافته بود علمای این فرقه همه در اصول پیرو ائمه بودند ولی بعد ها بین ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف بروز کرد و طبقه متکلمین از اخباریه جدا شده با اصول اعتزال گرویدند (۱) مخصوصاً جماعتی از ایشان در ابتدا از مشبهه بودند و بعد ها بمناسبت هی ائمه و خلطه و آمیزش با معتزله از این عقیده برگشتند (۲) و بتدریج کلام فرقه امامیه اگر چه در ابتدا اساس آن مقتبس از معتزله بود بمناسبت هدایت ائمه اطهار و ظهور يك عده از فضلاء بزرگ اساسی خاص پیدا کرد و بین متکلمین امامیه و معتزله بر سر بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده حاصل شد و مناظرات سخت در گرفت و هر طایفه بر رد طایفه دیگر کتابها نوشتند.

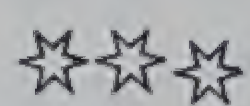
با این حال باز دو فرقه معتزله و شیعه در باب اصول بایکدیگر تفاوت زیاد ندارند مخصوصاً بعضی از طبقات شیعه بمعزله و بهمین شکل بعضی از رؤسای معتزله از جهت عقیده بشیعه تقرّب جسته اند و همین نکته باعث آن شده است که تشخیص عقاید عده ای از ایشان برای بعضی از مورّخین مشکل گردیده گاهی آنها را در ردیف معتزله و گاهی در عداد شیعه ذکر کرده اند و اصحاب رجال سنت غالب اوقات شیعه و معتزله را باهم خلط کرده و هر دو را در يك شمار آورده اند. بخصوص که یکی از فرق بزرگ شیعه یعنی زیدیه بمناسبت آنکه زید بن علی بانی آن شاگرد واصل بن عطاء معتزلی بوده از اعتزال پیروی میکرده و ائمه معتزلی را حتی از ائمه اهل بیت هم بزرگتر میشمرده اند و بهمین نظر هم بوده است که جماعتی از شیعیان کوفه بعد از آنکه شنیدند که زید بتبعیت از معتزله با امامت مفضول قائل و منکر تبّری از دو خلیفه اول است از او کناره

(۱) شهرستانی ص ۱۲۴ و ۱۲۱ (۲) شهرستانی ص ۱۳۲ و بحار الانوج ۴ ص ۳۷۵

گرفتند و حضرت امام محمد باقر با برادر در این خصوص مناظره و او را در اقتباس علم از کسیکه جد او را در قتال با شکنندگان بیعت بخطا منسوب میدارد و بر خلاف مذهب اهل بیت بقدر معتقد است و خروج بسیف را از شرایط امام میدانند ملامت نمود. (۱)

عمده مناظرات معتزله و شیعه امامیه و مخاصمات ایشان در باب مسائل ذیل بود:

در باب شرایط امام و کیفیت نصب آن و اجماع و نص، غیبت، رجعت، بداء، تقیه، تشبیه و رؤیت و مقالات غلاة مثل حلول و تناسخ که امامیه بطور کلی آنها را رد و معتزله بمناسبت تکلم بعضی از متکلمین اولیه شیعه بآنها عموم امامیه را بداشتن این عقاید متهم میکردند، حکم در باب صحابه، احادیث منسوب یا مروی از حضرت رسول و مقدار قرآن (۲) و عقیده بقدر که امامیه نه حکم مجبّر را در این خصوص قبول داشتند و نه حکم معتزله را بلکه حضرت صادق فرموده بود: لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِیَصَ وَلَٰكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ (۳) و پاره ای مسائل دیگر.



در میان متکلمین امامیه گویا اوّل کسی که بتألیف کتابی در باب امامت پرداخته و در این باب با مخالفین این فرقه مناظره کرده است عیسی بن رَوْضَة از موالی و مصاحبین منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸) است (۴) و اوّل متکلمی که بر حسب اصول عقاید امامیه و با ادله کلامی با مخالفین بمناظره و تکلم پرداخته ابوالحسن علی بن اسمعیل بن میثم تمار از متکلمین نیمه اوّل قرن سوم هجری است و مناظرات او با ابوالهذیل علاّف و ابو اسحق نظام و ضرار بن عمرو ضبّی معروف است.

از بزرگترین دعوای بین امامیه از طرفی و معتزله و اهل سنت از طرفی دیگر دعوای نصّ جلی است در باب امامت. معتزله و اهل سنت میگویند که امامیه قبل از ابو عیسی و راق و ابن الرّاوندی و هشام بن الحکم باین نکته بر نخورده بودند و این سه نفر اوّل کسانی هستند که دعوای فوق را طرح کرده اند (۵) ولی متکلمین امامیه

(۱) شهرستانی ص ۱۱۶-۱۱۷ و ۱۲۱ (۲) الانتصار ص ۱۰۴-۱۰۵ و ۱۲۵-۱۳۶

(۳) اصول کافی ص ۵۵ و شهرستانی ص ۱۲۵ و مجمع البحرین ص ۳۷۲ (۴) رجال نجاشی ص ۲۰۹

(۵) شافعی سید مرتضی ص ۹۸ بنقل از مغنی قاضی عبد الجبار و شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۸۵

این عقیده را رد میکنند و میگویند که قول بنص جلی از قدیمترین عقاید شیعه است و چون مخالفین قبل از زمان ابن الرّاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم در این خصوص از شیعه کلامی مجموع نیافته اند و اوّل بار در مؤلفات سه نفر فوق بشرح و بسط این مطلب برخورد کرده چندین پنداشته اند که ابن الرّاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم واضعین آن بوده (۱)

چون نزاع عمده بین متکلمین امامی و اهل کلام سایر فرق بر سر امامت بوده از عهد حضرت صادق بعد عموم متکلمین فرقه قطعیه امامیه هر یک در این باب کتاب یا کتب متعدده نوشته و با ادله سمعیّه و عقلیه عقاید خود را تقریر و تشریح کرده اند و در جزء مؤلفات طبقه اوّل از متکلمین امامیه مثل ابو الحسن علی بن اسمعیل تمّار و هشام بن الحکم و ابو جعفر محمّد بن نعمان مؤمن الطاق و ابو جعفر محمّد بن خلیل سگاک و ابو محمّد یونس بن عبدالرحمن قمی کتبی چند در باب امامت مذکور شده و سگاک کتابی بر رد عقاید کسانی که وجوب امامت را بنص منکر بوده اند تألیف کرده بوده است (۲)

انتشار مؤلفات این جماعت در باب امامت و سعی شیعه امامیه در تقریر و رساندن اهمّیت این موضوع بتدریج مبحث امامت را در ردیف مهمترین مباحث موضوع علم کلام آورد مخصوصاً در طبقه دوّم متکلمین امامیه یا منتسبین بایشان مؤلفین بزرگی مثل ابو عیسی محمّد بن هارون وراق و احمد بن یحیی بن الرّاوندی و ابو الاحوص داود بن اسد بصری و ابو محمّد حسن بن موسی نوبختی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی پیدا شدند که عقاید متکلمین سابق را مشر و حتر منتشر کردند و با ادله یقینیّه بر ردّ آراء معتزله و فرق دیگر در این خصوص پرداختند و کتب این جماعت در باب امامت مطابق اصول مذهب امامیه از معتبرترین مؤلفات شیعه است و در نتیجه انتشار آنها بوده است که مبحث امامت در علم کلام شیعه وارد شده و اوّل کسی که مبحث امامت را جزء اصول شمرده و در آن باب احتجاج کرده ابوسهل

(۱) شافعی سید مرتضی ص ۹۸ (۲) الفهرست ص ۱۷۶

اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵ - ۳۱۱) است (۱) بعدها متکلمین دیگر باو تأسی و مبحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کرده اند.

بعد از طبقه و راق و ابن الراوندی و بنی نوبخت و شاگردان مستقیم ایشان علم کلام شیعه بسط و تفصیل پیدا کرد و متکلمین جدید کتب متعدد با ترتیب و اسلوبهای مختلف تألیف نمودند و باینکه اصول عقاید همه یکی و جمعاً پیرو اصول تدوین شده بتوسط متکلمین قدیم بودند باز در بسیاری از موارد جزئی باهم اختلاف و هر کدام مذاقی خاص پیدا کردند و همین مختلف شدن آراء متکلمین در باب مسائل کلامی حربه ای شد برای اخبار یون امامی که باستناد همانها بر ایشان بتازند و بگویند که طریقه کلام در معرفت احکام دینی طریقه ای مطمئن و خالی از شبهه نیست و قطب الدین ابوالحسین سعید بن هبة الله راوندی (متوفی سال ۵۷۳) شارح نهج البلاغه برای اثبات این رأی رساله ای در ذکر موارد خلاف بین شیخ مفید و سید مرتضی تألیف کرده و نود و پنج مورد آنرا یاد آور شده و در آن رساله گفته بوده است که اگر میخواستیم در این باب استیفا کنم این کتاب بدر از می کشید. (۲)

پس از ذکر این مقدمات اینک میپردازیم بذکر مجمعی از احوال متکلمین اولیه فرقه امامیه یا منتسبین بآنها که قبل از آل نوبخت در این راه قدم میزده و متکلمین نوبختی واسطه بین ایشان و متکلمین بزرگ قرون چهارم و پنجم محسوب میشوند:

۱ - ابو جعفر مؤمن الطاق

(اواسط قرن دوم)

ابو جعفر محمد بن نعمان از موالی کوفه است که چون در طایق معامل در کوفه دکان صرافی داشته او را مؤمن الطاق و مخالفین بمناسبت احوال بودن او را شیطان الطاق لقب داده اند و او از معاصرین امام اعظم ابوحنیفه (۸۰ - ۱۵۰) و از اصحاب حضرت امام جعفر صادق (۱۳ - ۱۴۸) است و از قدمای شیوخ شیعه و از متکلمین اولیه این فرقه محسوب میشود و با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج

(۱) نخبه المقال ص ۱۴۲ (۲) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۵۵ - ۱۵۶ و روضات الجنات ص ۳۰۱

مناظرات بسیار داشته . ابو جعفر از جمله قدمای متکلمین شیعه است که بعقیده تشبیه متهم بوده مخصوصاً معتزله در این خصوص بر او تاخته اند (۱) و چون او از قدیمترین کسانی است از امامیه که در باب ذات و صفات باری تعالی بتکلم پرداخته و هنوز علم کلام مطابق مذهب این فرقه مدوّن نشده بوده متکلمین دیگر امامیه یاره ای از عقاید او را نپذیرفته اند و از آنجمله ابو محمد هشام بن الحکم کتابی بر ردّ بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۲) وفات ابو جعفر بعد از وفات حضرت صادق اتفاق افتاده . ابو جعفر در تأیید مذهب شیعه و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی برای این فرقه وردّ آراء خوارج و معتزله در این خصوص و حکم در باب جنک جمل و طلحه و زبیر و عایشه کتابها نوشته بوده . اصحاب او را ثعلبیه و مخالفین شیطانیّه میخوانده اند . برای احوال و عقاید او رجوع شود برجال کشی ص ۱۲۲ - ۱۲۶ و رجال نجاشی ص ۲۲۸ و فهرست طوسی ص ۳۲۲ و فرق الشیعه ص ۶۶ و فهرست ص ۱۷۶ چاپ آلمان و ص ۸ از ضمیمه چاپ مصر و شهرستانی ص ۱۴۲ - ۱۴۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۷ و ۴۲ و الانتصار ص ۶ و ۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

۳ - هشام بن سالم جوالیقی (نیده دوم قرن دوم)

أَبُو الْحَكَمِ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ جَوَالِیْقِیُّ از موالی کوفه و اصلاً از اسرای جوزجانان بوده و در جزء اصحاب امام جعفر صادق (۸۳ - ۱۴۸) و امام موسی کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳) معدود است و او نیز از کسانی است که در ابتدا در توحید بتشبیه و صورت قائل بوده و در باب استطاعت و معصیت آرائی داشته که مورد قبول سایر متکلمین شیعه واقع نشده و هشام بن الحکم کتابی بر ردّ بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۳) .

برای احوال و عقاید او رجوع کنید برجال کشی ص ۱۸۱ - ۱۸۴ و رجال نجاشی ص ۳۰۵ و فهرست طوسی ص ۳۵۶ و فرق الشیعه ص ۶۶ و اصول کافی ص ۳۷ و مقالات اشعری ص ۳۴ و شهرستانی ص ۱۴۱ - ۱۴۲ الانتصار ص ۶ و ۵۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۱ - ۵۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۳ - ۱۴۵ و غیره .

(۱) الانتصار ص ۵۸ (۲) الفهرست ص ۱۷۶ (۳) الفهرست ص ۱۷۶

۳ - هشام بن الحکم (وفاتش در ۱۹۹)

آبومحمد هشام بن الحکم از موالی کوفه است که در واسط نشو و نما یافته و بعدها از آنجا بعنوان تجارت ببغداد رفته است و او در ابتدا از مرجئه و از پیروان جهّم بن صفوان رئیس مرجئه خراسان (مقتول در ۱۲۸) بوده ولی بعد از این فرقه روگردان شده و بدلائل نظری موافق عقیده شیعه بامامت قائل و از اجلّه اصحاب حضرت صادق گردیده است.

هشام بن الحکم از بزرگترین متکلمین امامیه است و اوّل کسی است که با ادّله کلامی و نظری مبحث امامت را مورد بحث قرار داده و حجج سهل بر اثبات این موضوع یافته است و با بزرگان متکلمین مخالف در عصر خود مناظره و احتجاج کرده مخصوصاً چون از شیعه قطعیه یعنی از کسانی بوده که بر خلاف واقفه بر حلت حضرت امام موسی کاظم قطع نموده و بعد از او امام علی بن موسی الرضا را امام میدانسته اند با واقفه و خوارج و معتزله دائماً در مناظره بسر میبرد و مردی حاضر جواب و در علم کلام حاذق بوده.

مسعودی نقل میکند که هشام بن الحکم با عبد الله بن یزید کوفی از خوارج اباضیه در دگانی خرازی شرکت داشتند و شاگردان و اصحاب ایشان غالباً برای اخذ معلومات پیش استادان خود می آمدند و با اینکه هر دو در يك دگان سر میبردند و در مذهب مخالف یکدیگر بودند هیچوقت از طریق عقل و راه شرع و احکام نظر و سیر خارج نمیشدند و از ایشان نسبت بهم امر سوئی سر نمیزد و کار موافقت ایشان تا آنجا کشید که وقتی عبد الله بن یزید دختر هشام بن الحکم یعنی فاطمه را بزوجهیت خواست هشام بن الحکم گفت او مؤمنه است. عبد الله دیگر از این موضوع با او چیزی نگفت تا مرگ بین آن دو جدائی افکند (۱).

هشام بن الحکم از مصنفین شیعه است و در موضوعات دینی و تاریخی و ادبی مؤلفات بسیار داشته و او در جزء ملازمین یحیی بن خالد برمکی معدود بوده و در

مجالس مناظره که این وزیر در بغداد تشکیل میداده هشام همیشه حضور داشته است. هشام بن الحکم نیز از کسانی است که در ابتداء بجهت و قول بتجسم و تشبیه قائل بوده و بعد ها در نتیجه صحبت حضرت صادق و حضرت امام موسی کاظم در عقاید خود تغییراتی داده و معتزله از جهت عقیده داشتن او بتجسم و تشبیه و حدوث علم و بداء بر او تاخته اند از آن جمله جاحظ و خیاط و کعبی و ابن ابی الحدید و کسی که بیش از همه این اقوال را از او نقل میکرده جاحظ بوده است (۱) حتی بعضی از مصنفین اولیه شیعه مثل ابو محمد حسن بن موسی نوبختی نیز در کتاب الآراء و الدیانات این آراء را بهشام نسبت داده اند (۲) ولی مؤلفین امامی قرون بعد مخصوصاً سید مرتضی در کتاب شافی و مؤلف تبصرة العوام این نسبتها را بهشام تهمت دانسته و شدیداً آنها را رد کرده اند (۳). طرفداران عقاید هشام بن سالم و هشام بن الحکم را در قول بصورت و تشبیه و تجسم ارباب ملل و نحل هشامیه میخواندند.

برای شرح حال و عقاید و تألیفات هشام بن الحکم رجوع شود برجال کشی ص ۱۶۵-۱۸۱ و رجال نجاشی ص ۳۰۵-۳۰۶ و فهرست طوسی ۳۵۵-۳۵۶ و فهرست ص ۱۷۵-۱۷۶ از چاپ آلمان و ص ۷ از ضمیمه چاپ مصر و فرق السیعة ص ۶۶ و مقالات اشعری ص ۲۱-۵۵ و شهرستانی ۱۴۱-۱۴۲ و اصول کافی ص ۲۷ و کمال الدین ص ۲۰۶-۲۰۹ و الفرق بین الفرق ص ۴۸-۵۱ و تبصرة العوام ص ۴۱۹-۴۲۰ و الانتصار ص ۴۰ و ۴۱ و ۱۲۳-۱۲۴ و ۱۰۸-۱۰۹ و ۱۲۵-۱۲۶ و ۱۵۷-۱۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و ۱۵۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴-۲۹۵ و مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۷ چاپ مصر و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۲-۱۴۵ و غیره.

۴ - ابو الحسن علمی بن میثم تمار (نیمه دوم قرن دوم)

أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ شُعَيْبِ بْنِ مَيْثَمَ تَمَّارٍ از موالی زادگان کوفه است و جدّ او ابوسالم میثم از ایرانیهای کوفه و از اجلّه اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی بوده و او را

(۱) الانتصار ص ۴۱ و ۶۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و مقالات اشعری ص ۳۱-۳۴

(۲) بنقل ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ از آن کتاب

(۳) شافی سید مرتضی ص ۱۲ و تبصرة العوام ص ۴۱۹

عبدالله بن زیاد ده روز قبل از آنکه حضرت امام حسین بعراق وارد شود در کوفه بقتل رساند .

ابوالحسن میثمی جزء طبقه اول متکلمین شیعه امامیه و از معاصرین دوهشام و رؤسای بزرگ معتزله مثل ابوالهذیل علاّف (وفاتش در ۲۲۷ یا ۲۳۵) و ابواسحق ابراهیم نظام (وفاتش مابین ۲۲۱ و ۲۳۱) و علی اسواری است و او با معتزله عصر خود مناظرات بسیار کرده و اول کسی است که مطابق عقاید امامیه بتکلم یعنی با ادله عقلی و براهین نظری با مخالفین باحتجاج پرداخته (۱) و تألیفاتی داشته است که مشهور ترین آنها یکی کتابی است در امامت باسم کامل دیگری مجالس هشام بن الحکم که او گرد آورده بوده .

برای احوال و اسامی تألیفات او رجوع کنید بالفهرست ص ۱۷۵ و رجال نجاشی ص ۱۷۶ و فهرست طوسی ۲۱۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۹۹ و ۱۴۲ و ۱۷۷ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۵۴ و کتاب فصول سید مرتضی (خطی) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

۵ - ابو مالک حصرمی

(او اسط قرن دوم)

أَبُو مَالِكٍ صَحَّاحُ حَصْرَمِيٍّ از اعراب کوفه و از اصحاب حضرت صادق یا امام موسی کاظم و از متکلمین ثقه صاحب کتابی است در توحید بروایت علی بن حسن طاطری فقیه واقفی معروف .

برای احوال و عقاید او رجوع شود بر رجال نجاشی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۴۳ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و غیره .

۶ - ابو جعفر سکاکی

(نیمه اول قرن سوم)

أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلٍ مشهور بسكاك شاگرد ابو محمد هشام بن الحکم (وفاتش در حدود ۱۹۹) و از معاصرین چند نفر از مشاهیر معتزله مثل ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (۱۶۰ - ۲۵۵) و ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی (وفاتش در ۲۴۰) و ابوالفضل جعفر بن حرب (وفاتش در ۲۳۶) است و با این دو

(۱) الفهرست ص ۱۷۵ و فهرست طوسی ۲۱۲

نفر اخیر مناظراتی نیز داشته (۱) و او از رجال مشهور شیعه و از مصنفین کتب ایشان است (۲).

لقب او در غالب کتب قدیم بتحریف شکال و سكال ضبط شده ولی بلا شبهه این کلمه سگاک است بمعنی کسی که کار او ساختن سگه یعنی گاو آهن باشد (۳) و مصحف آن سگاک است (۴).

ابو جعفر سگاک از شاگردان هشام بن الحکم است و علم کلام را از او فرا گرفته و با آنکه در بعضی مسائل با او اختلاف حاصل کرده باز در اصل امامت پیرو عقیده هشام بوده است. از جمله تألیفات او کتاب المعرفة، کتابی در باب استطاعت، کتابی در امامت، و کتابی بنام کتاب التوحید که در آن سگاک بتشبیهِ قائل شده و بهمین جهت بعضی بر کتاب او ردّ نوشته اند و کتابی در ردّ کسانی که منکر وجوب امامت بنصّ شده اند.

برای شرح حال او رجوع شود بر رجال نجاشی ص ۲۳۱ و الفهرست ص ۱۷۶ و فهرست طوسی ۲۹۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۴۲ و ۱۷۸ و مواضع متعدده از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۴ از چاپ فرنک و غیره.

۷ - یونس بن عبدالرحمن قمی (وفاتش در ۲۰۸)

ابو محمد یونس بن عبدالرحمن قمی از بزرگترین رجال شیعه و از مصنفین مشهور این طایفه است (۵) که در عهد خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵) تولّد یافته و از معاصرین حضرت صادق و امام موسی کاظم و از وکلا و خواصّ امام علی بن موسی الرضا (۱۴۸ - ۲۰۳) بوده و قریب بسی کتاب در مواضع مختلفه از جمله در باب امامت و ردّ بر غلاة تألیف داشته و او را شیعه در آن عصر مانند سلمان فارسی در عصر حضرت رسول میشمردند (۶). یونس بن عبدالرحمن و اصحاب او یعنی یونسیه را هم مخالفین شیعه از مشبّهه میشمارند.

(۱) الانتصار ص ۱۱۰ و ۱۴۲ (۲) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات الاسلامیین ص ۶۳ (۳) رجال نجاشی ص ۲۳۱ (۴) ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۲۹ (رجوع کنید بحکایتی خوشمزه که ابن ابی الحدید از او و از جاحظ نقل مینماید). (۵) مقالات اشعری ص ۶۲ و شهرستانی ص ۱۴۵ (۶) رجال کسّی ص ۳۰۲

برای احوال او رجوع شود برجال کشتی ص ۳۰۱ - ۴۱۱ و رجال نجاشی ص ۳۱۱ - ۳۱۲ و فهرست طوسی ص ۳۶۶ - ۳۶۷ و الفرق بین الفرق ص ۵۲ - ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۵ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و غیره .

۸ - علی بن منصور

(نیمه اول قرن سوم)

أبو الحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان و اصحاب ابو محمد هشام بن الحکم و از اقران ابو جعفر سگاک و از شیوخ متکلمین و مؤلفین شیعه است (۱) و او از کلام استاد خود هشام کتابی جمع آورده بوده است در امامت و توحید بنام کتاب التذییر (۲) . برای احوال و عقاید او رجوع کنید برجال نجاشی ص ۱۷۶ و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۲ از چاپ فرانک والانتصار ص ۶ و ۱۷۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در مواضع متعدده و غیره .

۹ - ابو حفص حداد نیشابوری

(وفاتش در ۲۵۲ یا ۲۶۵ یا ۲۷۰)

أبو حفص عمرو بن سلمة صوفی نیشابوری از کسانی است که مثل ابن الرائوندی و ابو عیسی وراق بزندقه متهم بوده و معتزله او را هم مثل دونفر دیگر بشیعه بسته و از شیوخ این طایفه دانسته اند (۳) در صورتیکه شیعه او را بهیچوجه از خود نمی دانسته چه نه از او عقیده ای ظاهر شده که انتساب او را باین فرقه برساند و نه در باب امامت کلامی از او منقول است (۴) . سمعانی مختصر شرح حالی از این شخص در کتاب الانساب در ماده حداد ذکر کرده . ابو حفص حداد از یونس بن عبدالرحمن قمی روایت میکرده است (۵) . برای شرح حال او رجوع کنید بتذکره الاولیاء شیخ عطار در طبقه بایزید بسطامی و غیره .

۱۰ - ابو الاحوص بصری

(او اوسط قرن سوم)

أبو الاحوص داود بن أسد بصری (۶) از متکلمین و فقهای اصحاب حدیث شیعه است و او در باب امامت تألیفاتی داشته و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی در نجف اشرف موقعیکه بقصد زیارت آمده بود ابو الاحوص را ملاقات کرده و از او اخذ علم نموده .

(۱) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۶۳ (۲) رجال نجاشی ص ۱۷۶ و ۳۰۴
(۳) الانتصار ص ۹۷ و ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) کتاب شافعی سیدمرتضی ص ۱۳ (۵) رجال کشتی ص ۱۶۷
(۶) در مقالات الاسلامیین اشعری ص ۶۲ اسم پدر این شخص را شد ضبط شده و آن گویا تحریف است .

برای احوال او رجوع کنید بر رجال نجاشی ص ۱۱۲ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و شافعی سید مرتضی ص ۱۴ و غیره

۱۱ - ابو عیسی وراق

(وفاتش در ۲۴۷)

أَبُو عِيسَى مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ وَرَاقُ اسْتَادَ ابْنِ الرَّائِوْنَدِيِّ اسْت و از کسانی بوده که مثل ابن الرّائوندي و يك عدّه دیگر از فضلاي آن عصر چندان عقیده دینی پابرجائی نداشته‌اند بلکه در تحت تأثیر تعالیم زنادقه (مانویّه) و مطالعة کتب ایشان که در آن ایام بمقدار زیاد بعربی ترجمه شده و در دست مردم افتاده بوده در حال شك و تردید سر میکرده و هر چند روز یکی از فرق مخصوصاً بدو فرقه معتزله و شیعه اقبال میکرده و باوجود تظاهر باسلام همچنانکه ابن النّديم میگوید در باطن مانوی بوده است (۱).

ابو عیسی از مؤلفینی است که از يك طرف در تأیید مذهب مانوی و ثنویّه کتاب مینوشته (۲) و از طرفی دیگر بشیعه اظهار تمایل مینموده و از بعضی از عقاید ایشان دفاع و برای آن فرقه تألیف کتاب میکرده است (۳) و در دفاع از عقاید شیعه در باب امامت کتابی تألیف کرده و گویا این کتاب را ابو عیسی بررد عقاید ابو عمرو عثمان بن بحر جاحظ (۱۶۰ - ۲۵۵) در خصوص مسئله امامت تألیف نموده بوده است.

جاحظ که از نویسندگان بزرگ معتزلی بصره است و کتب ادبی و لغوی و بلاغت انشاء او ضرب المثل شده از مؤلفینی است که در باب امامت از خود عقاید متضادّ ظاهر کرده و چند کتاب در این خصوص نوشته که هر کدام از آنها در دفاع از عقاید یکی از فرق اسلامی است در موضوع امامت (۴) از آن جمله کتابی است بنام امامت فرزندان عباس یا عباسیه در تأیید شیعیان راوندیه و طرفداران بنی عباس و باینکه مضمون آن با عقاید شخصی او وفق نداشته آنرا برای خوش آمد بنی عباس برشته تألیف آورده ، دیگر کتابی است بنام عثمانیه در طرفداری از هواخواهان

(۱) الفهرست ص ۳۳۸ (۲) الاقتصار ص ۱۴۹ (۳) مقالات اشعری ص ۶۴ (۴) برای تفصیل این موضوع رجوع کنید بکتاب شافعی سید مرتضی ص ۱۳ و مروج الذهب ج ۱ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ چاپ مصر .

عثمان بن عفان و انکار فضائل حضرت علی بن ابی طالب ، دیگر کتابی باسم مروآت در طرفداری از آل مروان و معاویه و دشمنی با علی بن ابی طالب و دفاع از امامت بنی امیه ، دیگر کتابی بنام التسائل العثمانیه در تکمیل کتاب العثمانیه که سابقاً تألیف کرده بوده و کتب دیگری مثل القیاس و کتاب الرافضه و کتاب الزیدیه . این کتب متضادّ جاحظ اسباب تحریک حسّ غضب فرق دیگر مخصوصاً شیعه و معتزله بغداد شده و ایشان بر غالب آنها ردّ نوشته و از جمله کسانی که این کتب را نقض کرده اند از معتزله بغداد ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی (۱) (متوفی سال ۲۴۰) و از شیعه یا منتسبین بایشان ابن الراوندی و ابو عیسی وراق و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابوالحسن محمد بن ابراهیم کاتب شافعی و شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان و غیره . بعد از انتشار ردودی که شیعه بر کتب جاحظ در باب امامت نوشته بودند معتزله طرفدار جاحظ نیز در صدد معارضه بمثل بر آمده کتب ابن الراوندی و ابو عیسی را نقض و انتقاد کردند و مشهورترین ایشان یکی ابوالحسن عبدالرحیم بن محمد خیط استاد ابو القاسم کعبی صاحب کتاب الاختصار است (۲) دیگر قاضی القضاة عبد الجبار بن احمد آسد آبادی همدانی (وفاتش در ۴۱۵) صاحب کتاب الغنی و همین کتاب المغنی قاضی عبد الجبار است که علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۶۶) بر ردّ آن کتاب الشافعی را تألیف کرده و در آن تهمت‌هایی را که معتزله بر ابن الراوندی و ابو عیسی بسته اند ردّ نموده (۳) و یکی از این جمله تهمت‌ها این بوده است که معتزله می‌گفتند که ابو عیسی وراق در عین اینکه از امامت حضرت امیر دفاع می‌کرده در خلوت می‌گفته که : من بیاری از کسی دوچار شده ام که از تمام مردم بیشتر مرتکب قتل شده و من از او بیش از هر کس تنفر دارم بعلاوه معتزله می‌گفتند که ابو عیسی چون مانوی بوده قتل هیچ چیز و تلف کردن موجودات حیّه را جایز نمیشمرده است (۴) .

ابو عیسی وراق غیر از کتابی که در باب امامت نوشته تألیفات دیگری نیز

(۱) مروج الذهب ج ۱ ص ۱۵۸ چاپ مصر و ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹
(۲) الانتصار ص ۹۷ (۳) شافعی ص ۱۳ (۴) بنقل از کتاب مغنی در کتاب شافعی ص ۲ و کتاب الانتصار

داشته از آن جمله کتاب السَّقِیْفَه و کتاب اختلاف السَّیْقَه و کتاب الحُکْم علی سُوْرَه لَمْ یَکُن و کتاب المقالات (۱) و کتاب مجالس (۲).

دو کتاب الامامة و السَّقِیْفَه ابو عیسی و راق موافق عقیده امامیه بوده و علمای این فرقه در مؤلفات خویش آنها را ستوده اند و در همین کتب بوده است که راق برای تقریر و تأیید نصّ جلیّ و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی از این راه دلایل عقلیّه صریح آورده و بوسیله آنها بر معتزله و اهل سنت در این دعوی تاخته است.

کتاب السَّقِیْفَه و راق را شیخ مفید در دست داشته و آنرا مکرّر وصف نموده و آن قریب بدویست ورقه بوده و شیخ مفید در کتاب الإفصاح در امامت میگوید که راق در کتاب السَّقِیْفَه هیچ نکته را فرو نگذاشته و فساد اقوال اهل سنت و کذب طرفداران ایشانرا بخوبی روشن ساخته است (۲).

از مؤلفات و راق از همه مشهور تر کتاب مقالات اوست که تاریخ ملل و نحل و شرح آراء و عقاید فرق مختلفه بوده و این کتاب و راق از معتبرترین و مشهورترین کتب قدیمه در این خصوص محسوب میشده و در ردیف کتاب مقالات زُرْقَان معتزلی و شرح آن تألیف ابوالقاسم کعبی و مقالات محمد بن الهیثم کرامی و مقالات الاسلامیین ابوالحسن الاشعری و کتاب الآراء و الدّیانات ابو محمد نوبختی و کتاب المقالات ابوالحسن مسعودی صاحب مروج الذهب برای مؤلفین بعد از منابع مهمّه بوده است.

وراق بشهادت سیّد مرتضی در کتاب المقالات خود در تقریر شبهات و مقالات تنویریه راه تأکید و اطناب رفته بوده و همین مسئله یکی از اسباب جلب سوء ظنّ در باب مانوی بودن او شده است. کتاب مقالات ابو عیسی را غالب مؤلفین بعد از او مثل مسعودی و ابوالحسن اشعری و ابوریحان بیرونی و سیّد مرتضی و شهرستانی و عبدالقاهر بغدادی و ابن ابی الحدید در دست داشته و از آن مطالب بسیار نقل کرده اند

(۱) رجال نجاشی ۲۶۳ (۲) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۲۶ (چاپ فرنک).
(۳) نقل از مکتوبی که حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی مدّ ظله بنگارنده مرقوم داشته اند.

سید مرتضی دو کتاب دیگر نام میبرد یکی باسم الْمَشْرِقِي دیگری باسم التَّوْحُّ عَلَى الْبَهَائِمِ و میگوید که صحت نسبت این دو کتاب بابوعیسی و راق ثابت نیست و بعید نمیداند که یکی از ثنوییه آنها را از زبان و راق ساخته باشد و معتقد است که چون ابوعیسی باین قبیل عقاید متظاهر نبوده و در اظهار ایمان نسبت بآنها تبجهر نمیکرده نمیتوانیم آن دو کتاب را از او بدانیم (۱).

کتاب اول که شاید موضوع آن دفاع از يك قسمت از افکار ثنوییه بوده است همان است که در الفهرست و فهرست شیخ طوسی باسم کتاب الغریب المشرقی چاپ شده و ابو محمد نوبختی بر آن نقض نوشته (۲) و در رجال نجاشی نقض دیگری از ابو محمد نوبختی بر کتابی از ابوعیسی مذکور است بنام ردّ بر اهل تعجیز (۳) و ما در شرح حال ابو محمد نوبختی از این موضوع گفتگو خواهیم کرد.

یکی دیگر از تألیفات ابوعیسی کتابی بوده است بنام فی الردّ علی الفرق الثلاث من النصاری که آنرا یحیی بن عدی (۲۸۳ - ۳۶۴) فیلسوف عیسوی معروف ردّ کرده و این ردّ یحیی بن عدی باقی است و یحیی تمام کتاب ابوعیسی را در تألیف خود جزء بجزء نقل کرده است (۴).

برای شرح حال او رجوع شود بمنابعیکه در ذیل صفحات این قسمت بآنها اشاره شده است.

۱۲ - ابن الراوندی (۲۴۵ یا ۲۹۸)

أبو الحسن أحمد بن یحیی بن محمد بن إسحق مشهور بابن الراوندی یا ابن الروندی اصلاً از مردم مرو الرود خراسان بوده و او یکی از معروفترین متکلمین است که بمناسبت نداشتن عقیده پابرجا و چند بار تغییر مسلک دادن و تزلزل در ایمان و اظهار الحاد و زندقه درست نمیتوان گفت جزء کدام فرقه معدود است و کلمه ملحد یا زندیق (بمعنی اعم این کلمه که مترادف باملحد است) که مورّخین متعصب ابن الراوندی را بآن عنوان خوانده اند برای تشخیص عقاید دینی او کافی نیست.

(۱) شافعی ص ۱۲ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ (۳) رجال نجاشی ص ۴۷

(۴) L. Massignon, Recueil des textes. p 182 - 183

شاید بتوان گفت که ابن الرّاوندی هم مثل جماعتی دیگر از معاصرین خود در پی یافتن عقیده ثابت دلنشینی همه عمر را در تشکیک و طلب و بحث و اجتهاد بسر میبرد و هر چند روز بفرقه‌ای می‌گرویده و پس از آن بامی معدود از خود آرائی ظاهر میکرده که مقبول جمهور آن فرقه نمی‌افتاده و او را از میان خود طرد مینموده اند و یا اینکه چون قلمی شیوا و قدرتی کامل در کلام داشته تاحدی مانند جاحظ موافق خوشامد این فرقه یا آن فرقه برای ایشان تألیف کتاب مینموده و با گرفتن جوائزی عمری را بی‌ایمانی می‌گذرانده و ضمناً در عقاید مردم خلل وارد میکرده است و بهترین شاهد این مطلب نقضهائی است که او خود بر تألیفات خویش نوشته و عقاید سابق خود را رد کرده است.

شرح حال و عقاید ابن الرّاوندی بعلل مذکور در فوق درست روشن نیست و مورّخین و اصحاب کتب ملل و نحل از او آراء و مقالات بسیار نقل کرده اند و چون عقاید در باب او مختلف است وصحت نسبت آرائی که باو منسوب شده مسلم نیست قطعاً نمیشود از آنها نتیجه‌ای گرفت بخصوص که مؤلفین متعصب و دشمنان ابن الرّاوندی و امثال او موافق معمول آن ایام باینگونه مردم همه وقت نهمتها می‌بسته و با تحقیر و لعنت ذکر ایشانرا در کتب خود می‌آورده‌اند.

امر مسلم اینکه ابن الرّاوندی در ابتدا مثل وراق و برادر و عم خود از معتزله بوده (۱) و پس از آنکه از جمع آن فرقه طرد شده مدتی نیز علی رغم اهل اعتزال بمذهب تشیع اظهار تمایل کرده و در ردّ معتزله و تأیید فرقه شیعه و عقاید گروندگان بآن کتبی چند نوشته و چون کاملاً بآراء معتزله آشنا و در کلام و انشاء نیز استاد بوده در این راه بخوبی از عهده برآمده و حس انتقام بزرگان معتزله قریب بعهد خود از قبیل ابو هاشم جبائی و ابوعلی جبائی و ابوالحسین خیاط و کعبی را بجنبش آورده و بواسطه تألیف کتابهای بالنسبه متقن و جمع آوری ادله و آراء کلامی در تأیید عقیده اهل تشیع مخصوصاً مسئله امامت برای پیشرفت کار این فرقه در آن ایام کمک بزرگی شده است.

بهین مناسبت قیام ابن الرّاوندی بر معتزله و دفاع از عقاید فرقه شیعه متکلمین و مؤلفین معتزلی و سنی از او بزشتی تمام در کتب خود ذکر کرده اند مخصوصاً در میان معتزله ابوالحسین خیاط و ابو هاشم جبائی و ابوعلی پسر او و در میان اهل تسنن ابوالوفاء بن عقیل و ابوالفرج عبد الرحمن بن الجوزی و ابوسپار تاخته و ابن الجوزی او را از بزرگان ملاحده (۱) و یکی از سه نفر زندیق بزرگی میداند که در میان اهل اسلام ظاهر شده اند (۲).

اما عقیده مؤلفین شیعه در باب او مختلف است بعضی او را ستوده و بعضی دیگر بدم او پرداخته اند و از این میان کسیکه بیش از همه علی رغم معتزله از بعضی از تألیفات و عقاید ابن الرّاوندی دفاع کرده علم الهدی سید مرتضی است. با این حال باز چون تمام عقاید ابن الرّاوندی با مذهب متکلمین امامی نمی‌ساخته و بسیاری از آنها پیش ایشان ملعون و مطرود بوده است جمعی از اهل کلام شیعه در نقض پاره ای از مؤلفات و آراء ابن الرّاوندی کتبی نوشته اند و مشهورترین این اشخاص یکی ابو محمد حسن بن موسی نوبختی دیگری خال او ابوسهل اسماعیل بن علی است حتی سید مرتضی هم در کتاب شافی خود بنقض بعضی از ادله ابن الرّاوندی در باب امامت اشاره کرده است.

باری چون ابن الرّاوندی بدفاع از عقاید امامیه قیام نموده و برای ایشان بتألیف کتبی پرداخته است مخالفین این فرقه با وجود زندیق و ملحد شمردن ابن الرّاوندی او را در عداد متکلمین شیعه آورده اند و ما بعلت نامی که از این شخص و از ابو عیسی و راق در شرح حال متکلمین نوبختی و شرح نص جلی و غیره برده میشود در این مقام باحوال و تألیفات او مختصر اشاره ای کردیم.

پدر ابن الرّاوندی را نوشته اند که از یهود بوده و در توراۃ تحریفاتی وارد کرده است، این نسبت هم باید یکی از جمله تهمت‌هایی باشد که بر ابن الرّاوندی بسته‌اند

(۱) تلخیص ابلیس ص ۱۱۸

(۲) دو نفر دیگر: یکی ابو حیان علی بن محمد صوفی مشرب معاصر ابن العمید و صاحب بن عبّاد دیگری ابوالعلاء احمد بن سلیمان معری شاعر مشهور (بغیة الوعاة ص ۳۴۹ و روضات الجنات ص ۵۴)

چه او و بعضی از کسانی چنانکه دیدیم از معتزله بوده اند و جدش محمد بن اسحق نام دارد و بهمین ملاحظات صحت این نسبت بعید مینماید.

ابن الراوندی از معاصرین ابو عیسی و راقست و بگفته ابوالحسین خیاط شاگرد او بوده و در نتیجه تعلیمات و راق از اعتزال رو گردان و بکفر و الحاد منتقل شده (۱) و در این راه برای او استادان دیگری نیز از زنداقه مثل ابو شاکر دینانی و نعمان بن طالوت و ابوالحفص حداد شمرده اند (۲).

بگفته مسعودی، ابن الراوندی ۱۱۴ مجلد کتاب تألیف کرده بوده (۳) که امروز از آنها اثری باقی نیست جز بعضی فقراتی که ابوالحسین خیاط در کتاب الانتصار برای رد مضمون آنها از کتاب فضیحة المعتزلة تألیف ابن الراوندی نقل نموده است و از این کتب که بعضی از آنها در تقریر عقاید معتزله و عده‌ای در تأیید عقاید امامیه و بعضی دیگر در رد بر اسلام و دفاع از عقاید ثنوییه یا یهود و غیره بوده است درست نمیدانیم که از آنها کدامها تألیف ابن الراوندی است و کدامها تألیف کسانی که مشربشان نزدیک بمشرب ابن الراوندی بوده و یا کسانی که از سر غرض و دشمنی آنها را ساخته و باسم ابن الراوندی انتشار داده اند.

شهرت ابن الراوندی بزندقه و الحاد تا آنجا رسیده بوده که او را مثال کامل این نسبت میشمرده اند و بهمین جهت غالب نوشته هائی را که از آنها رایحه کفر و الحاد استشمام میشده و مؤلفین آنها لابد از ترس جان نام و نشان خود را پنهان میکرده دیگران از راه مشاکله باین الراوندی نسبت میداده اند.

اینک اسامی تألیفات منسوب باین الراوندی و موضوع هر یک از آنها:

۱ - ۷ - کتابهای: الْأَسْمَاءُ وَالْأَحْكَامُ، الْأَبْتَدَاءُ وَالْأَعَادَةُ، خَلْقُ الْقُرْآنِ، الْبَقَاءُ وَالْفَنَاءُ، لَأَسْبَى إِلَّا مَوْجُودٌ (۴)، الْأَطْبَائِعُ، اللَّوْثُوءَةُ (در تناهی حرکات) تمام در تقریر عقاید معتزله و این کتب را ابن الراوندی در ایامیکه هنوز جزء جمع معتزله بوده تألیف

(۱) الانتصار ص ۱۵۵ (۲) ایضاً ص ۱۴۲ (۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۷ از چاپ فرنگ

(۴) برای شرح مختصری از این موضوع و عقیده ابن الراوندی در آن باب رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۰۲

کرده بوده و آنها را بهمین جهت مؤلفین معتزلی جزء « کتب صلاح » او میدانند.

۸ - کتاب الْإِمَامَةِ موافق عقیده فرقه امامیه و این همان کتابی است که

ابن الرّاوندی پس از ترك معتزله بجهت تقرّب بشیعه موافق مذهب ایشان تألیف کرده و گفته اند که در ازاء آن از رؤسای امامیه سی دینار جایزه گرفته است.

۹ - کتاب فَضِيحَةُ الْمُعْتَزَلَةِ در ردّ کتاب فَضِيلَةُ الْمُعْتَزَلَةِ تألیف جاحظ و

ابن الرّاوندی در این کتاب بسختی بر معتزله و جاحظ و شیوخ معتزلی او تاخته و از امامیه دفاع کرده است.

این کتاب در میان متکلمین فرق مختلفه و ارباب ملل و نحل کسب استشهار

فوق العاده نموده است ، از يك طرف معتزله برّد آن پرداخته و کتب چند در نقض

مطالب آن ساخته اند که یکی از آنها کتاب الانتصار ابو الحسن خیاط است و از طرفی

دیگر دشمنان معتزله مخصوصاً امامیه و متکلمین اشعری غالب مطالب آنرا در کتب

خود نقل کرده و آنها را برای حمله بمعتزله سند و دستاویز قرار داده اند.

مؤلفین امامی. کتاب الامامه ابن الرّاوندی و کتابی دیگر از تألیفات او را

که الْعُرُوس نام داشته از « کتب سداد » او میشمارند (۱) و ذکر این کتاب دوم فقط

در کتب مؤلفین امامی دیده میشود و احتمال دارد که مقصود از آن کتاب فَضِيحَةُ الْمُعْتَزَلَةِ

یا کتاب دیگری باشد که ابن الرّاوندی در تأیید عقیده امامیه نوشته بوده.

قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی در کتاب المغنی بر ابن الرّاوندی و ووراق و امثال

ایشان حمله ها کرده و در باب ابن الرّاوندی میگوید که غرض او از اظهار الحاد و تألیف

کتب در این خصوص انداختن شك در دلها بوده و بسی اوقات هم برای کسب شهرت

و منفعت کتاب مینوشته است.

سید مرتضی در دفاع از ابن الرّاوندی میگوید: « ابن الرّاوندی این کتبی را

که اسباب بد نامی او شده بقصد معارضه با معتزله و زور آزمائی با ایشان ساخته

چه معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت کردند و او را بقصور فهم و غفلت متهم

نمودند و این جمله او را بر آن داشت که این کتب را منتشر نماید تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از آن فرقه بگیرد و الا ابن الرّاوندی از این تألیفات علناً تبرّی می‌جسته و نسبت تألیفات آنها را بخود انکار می‌کرده و بدیگری منسوب میداشته است و شکی نیست که او در این عمل خطا کار بوده خواه بآنها اعتقاد داشته و خواه معتقد نبوده است و کاری که ابن الرّاوندی در این راه کرده نظیر عمل جاحظ یا نزدیک بآن است و اگر کسی کتب عثمانیه و مروائیه و ثنیه و عباسیه و امامیه و رافضیه و زیدیه را که همه تألیف جاحظ است جمع آورد می‌بیند که مؤلف آنها بر اثر اظهار آراء متضاد و رنگ بر رنگ سخن گفتن بچه درجه عظیمی از شک و الحاد و قلت تفکر در دین رسیده بوده است و هیچکس نمیتواند مدعی شود که جاحظ بمحتویات این کتب عقیده نداشته و بگوید که چون او مقالات مردم و احتجاجات ایشانرا نقل کرده بر او در این عمل جرمی وارد نیست چه اگر با این قبیل گفته ها بتوان مخالفین را قانع کرد نظیر آنرا در حق ابن الرّاوندی نیز میتوان گفت در صورتیکه ابن الرّاوندی در کتبی که نام او را در پیش مردم زشت کرده هیچگاه نمیگوید که من باین مذاهبی که حکایت کرده ام معتقدم و بصحت آنها ایمان دارم بلکه میگوید دهریه یا موحدین یا براهمه یا مؤمنین باصل رسالت چنین و چنان میگویند. اگر میشود گفت که بر جاحظ در دشنام گفتن بصحابه و ائمه و شهادت دادن بگمراهی و خروج ایشان از دین گناهی نیست و کلام او در این موارد بمنزله نقل قول و حکایت است بهمین ترتیب ابن الرّاوندی هم مجرم نیست و بنابر قرینه فوق تهمت‌هایی که بر او وارد ساخته اند از او زایل میشود... (۱)

۱۰ - کتاب القصب یا قضیب الذّهب در اثبات حدوث علم باری تعالی ؛

۱۱ - التاج که از مشهور ترین کتب اوست و موضوع آن اثبات قدمت عالم واجسام و رد ادله مخالفین بوده (۲) و چون معتزله و امامیه بخلاف آن معتقدند جماعتی از متکلمین این دو فرقه در نقض آن کتبی نوشته بوده اند از آن جمله از معتزله

(۱) شافعی سید مرتضی ص ۱۳ (۲) الانتصار ص ۱۷۲ - ۱۷۳

ابوالحسین خِیاط و از امامیه ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی آنرا نقض کرده اند و کتاب ابوسهل در ردّ کتاب التّاج ابن الرّاوندی کتاب السّبک نام داشته . این کتاب التّاج گویا در دست ابن ابی الحدید بوده و او میگوید که ابن الرّاوندی مقاله قدمت عالم را از فلاسفه اقتباس و در کتاب التّاج خود گنجانده است (۱)؛

۱۲ - کتاب نَعْتِ الْحِکْمَةِ یا عَبَثُ الْحِکْمَةِ در ذکر یاوه بودن تکلیف امر و نهی بمردم از طرف خداوند تعالی ؛

۱۳ - کتاب الزّمرد در ابطال موضوع رسالت و ردّ معجزات منسوب بابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول و بقول ابوالحسین خِیاط در این کتاب ابن الرّاوندی بابی بعنوان ردّ بر محمّد^ص به معنی مسلمین مخصوصاً منعقد کرده و در آن بر قرآن مجید تاخته بوده است (۲) و گویا ظهور همین کتاب هم باعث طرد او از میان معتزله شده است (۳) و ابوالقاسم کعبی نقل کرده است که ابن الرّاوندی در علّت تسمیه این کتاب بزمرّد چنین میگوید که چون خاصیت زمرّد این است که هرگاه چشم مار بر آن افتد در حال از حدقه بیرون جهد و ذوب شود (۴) کتاب خود را باین اسم خواندم تا چون خصم در آن بنگرد دستخوش هلاک گردد . این کتاب را ابن الرّاوندی خود و ابوالحسین خِیاط نقض کرده اند ؛

۱۴ - کتاب الفرّند در طعن بر پیغمبر اسلام که بر آن هم ابوالحسین خِیاط و ابوهایم جبائی نقض نوشته اند ؛

۱۵ - کتاب الدامغ در ردّ بر قرآن و ترتیب آن که از طرف خِیاط و ابوعلی جبائی ردّ شده و این کتاب را گویا ابن الرّاوندی برای یهود نوشته بوده (۵) و خود نیز بعدها آنرا نقض کرده است (۶)

۱۶ - کتاب التّوحید که بگفته خِیاط ابن الرّاوندی بعد از آنکه از طرف مسلمین

(۱) شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۹ (۲) الانتصار ص ۲ - ۳ (۳) ایضاً ص ۱۷۳

(۴) شعرای قدیم مکرر در اشعار خود باین افسانه اشاره میکنند از آنجمله منجیک میگوید :

شنیده ام بحکایت که دیده افعی برون جهد چو زمرّد براو برند فراز . . الخ

(۵) البداية والتهایة ابن کثیر (خطی) (۶) ضمیمه الفهرست چاپ مصر ص ۵

- مورد تعقیب قرار گرفته بود از ترس جان آنرا برای تقرّب باسلام تألیف کرده (۱)؛
 ۱۷ - کتابی در موضوع اجتهاد رای که آنرا ابوسهل اسماعیل نوبختی نقض کرده (۲)؛
 ۱۸ - کتاب الترجّان در اختلاف اهل اسلام و کتب دیگر.

وفات ابن الرّاوندی را بعضی از مؤلّفین کمی پس از مرگ وراق یعنی اندکی پس از سال ۲۴۷ و بعضی دیگر در ۲۴۵ و عده ای هم در ۲۹۸ نوشته اند.
 برای شرح حال و تألیفات و عقاید او رجوع کنید بکتاب الانتصار خیطاط که صفحه ای از آن از ذکر ابن الرّاوندی خالی نیست و مقدّمه نفیس آن بقلم نیرک (۳) و الفهرست ص ۴-۵ از ضمیمه چاپ مصر و مروج الذهب ج ۷ ص ۲۴۷ از چاپ فرنگ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۸ چاپ طهران و البداية والتهایة ابن کثیر (خطّی) و المنتظم ابن الجوزی (خطّی) و تلبیس ابلیس ص ۷۲ و ۱۱۸ و تبصرة العوام ص ۳۹۸ و ۴۴۰ و مواضع متعدّده از مقالات اشعری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و الفرق بین الفرق و شهرستانی و ابن حزم و کتاب شافعی و فصول سیدمرتضی و روضات الجنّات ص ۵۴ و رساله ابن القارح در جزء مجموعه رسائل البلغا چاپ مصر ص ۲۰۱ و کنز الفوائد کراچکی ص ۵۱ و غیره.

۱۳ - ابو جعفر بن قبه رازی (اوایل قرن چهارم)

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی از بزرگان متکلمین شیعه است که در ابتداء جزء معتزله بوده و بعد از آن فرقه روگردانده و بمذهب شیعه امامیه گرویده است و او از شاگردان ابو القاسم کعبی بلخی بوده سپس از معارضین او گردیده و در ردّ برریدیه و اثبات امامت موافق عقیده امامیه کتب چند تألیف کرده است و مشهورترین تألیفات او کتابی است در امامت بنام کتاب الانصاف که فضلالی بعد از آن مطالب بسیار نقل کرده اند از آن جمله شیخ صدوق در کمال الدین و سید مرتضی در شافعی و فصول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و غیره.

ابو الحسن محمد بن بشر سوسنجردی از شاگردان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی نقل میکند که پس از زیارت مزار امام علی بن موسی الرضا از طوس ببلخ پیش ابو القاسم کعبی رفتم و کتاب الانصاف ابو جعفر بن قبه بامن بود او را مطالعه کرد و کتابی بنام المُسترشد در نقض آن نوشت، بری برگشتم و مستر شد را بر ابو جعفر

نمودم ، ابو جعفر کتابی بنام المُسْتَبْت در ردّ آن تألیف کرد . چون این کتاب را پیش کعبی برگرداندم او کتابی دیگر باسم نَقْضُ الْمُسْتَبْت در ردّ بر آن نوشت و چون بری برگشتم ابو جعفر وفات یافته بود (۱) بنابراین وفات ابو جعفر بن قبه قبل از وفات کعبی یعنی پیش از سال ۳۱۹ هجری اتفاق افتاده .

برای شرح حال او رجوع کنید بر رجال طوسی ص ۲۹۷ - ۲۹۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۶-۲۶۵ و الفهرست ص ۱۷۶ و کمال الدین ص ۳۱ و ۳۶ و کتاب شافعی سید مرتضی ص ۱۰۰ و فصول او (خطی) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۶۹ و غیره .



فصل ششم

ابوسهل اسماعیل بن علی

(۲۳۷ - ۳۱۱)

یکی از بزرگترین افراد خاندان نوبختی با آنکه مشهورترین ایشان ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت است که در زمان خود که مقارن ایام غیبت صغری است از بزرگان رؤسای شیعه و از مشاهیر متکلمین فرقه امامیه و از شعرا و مصنفین و مشوقین ادب و شعر و مصدر مشاغل اداری بوده و در دیوان خلافت مقامی قریب بمقام وزارت داشته و در تأیید مذهب شیعه امامیه و رد مؤلفات مخالفین این فرقه کتب بسیار تألیف کرده بوده است.

ابو سهل اسماعیل یکی از آل نوبخت است که نسبت از احوال او اطلاعات مفصلتری در دست است چه بهمین مناسبت اهمیت مقام و کثرت تألیفات مورخین قدیم و علمای اخبار و رجال بضبط احوال و اسامی تألیفات و نقل اقوال او بیشتر توجه کرده اند.

اگرچه ابو سهل کاتبی بلیغ و شاعر نیز بوده (۱) و در دستگاه خلافت مقامات اداری مهم داشته ولی اعتبار و اشتہار عمده او بهمان اشتغال بعلم کلام و احتجاج با مخالفین امامیه و سعی در وارد کردن مسئله امامت است در جزء اصول و بیشتر کتب او نیز راجع بهمین موضوع هاست بخصوص که اگر گفته بختی شاعر مقرون بغرض نباشد شعر او لطفی نداشته و مطابق حکمیت این گوینده در حکم مضغ آب و خالی از طعم و معنی بوده (۲) و در مشاغل اداری نیز از او اثری نمانده است که چندان مهم و موجب بلند نامی او شده باشد.

۱. زندگانی اداری ابوسهل نوبختی

آنچه از زندگانی اداری او اطلاع داریم وقایعی است که در ششماه آخر از دوره

(۱) تاریخ الاسلام ذہبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس

(۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۷۰

حیات هفتاد و چهار ساله او اتفاق افتاده و مسلم است که ابوسهل قبل از این تاریخ نیز در دستگاه خلافت مصدر مشاغل و یا در بعضی ولایات از طرف رؤسای دواوین مأمور و عامل بوده بخصوص در ایام خلافت مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰) و انقلابات عهد او (۱) چه از طرفی این خلیفه و آل فرات که در دوره او مدتی وزارت و مهمات دیگر اداری را در دست داشتند حامی شیعیان و تمایل بایشان بودند و ابوسهل در آن اوان ریاست فرقه شیعه را در بغداد داشت و از طرفی دیگر بعضی از مؤلفین مقام او را در امور دنیائی و در میان کتاب تالی تلو مقام وزراء نوشته اند (۲) و این جمله میفهماند که ابوسهل لا اقل در قسمت اول از خلافت مقتدر خلیفه و وزارت های ابن الفرّات در دربار نفوذی فوق العاده داشته و فرقه امامیه در آن دوره یعنی ایام غیبت صغری که از آل نوبخت مردمانی دیگر مثل ابوالحسین علی بن عباس (۲۴۴ - ۳۲۴) و ابوالقاسم حسین بن روح (متوفی سال ۳۲۶) در بغداد صاحب ریاست و قدرت بوده اند در تحت توجه و هدایت ابوسهل اسماعیل بن علی بعزت و شوکت بسیار عزیزت میکردند.

دوره خلافت مقتدر یکی از ادوار نکبت آمیز ایام حکمداری بنی عباس است چه در عهد این خلیفه که مردی ضعیف النفس و شهوت ران و بی تصمیم و متردد بود اختیار عموم کارها در دست نسوان حرم سرا و عمال دیوانی و منشیان و غلامان و رؤسای لشکری قرار داشت و ایشان که جماعتی مغرض و طماع و جاه طلب بودند پیوسته در شکست کار یکدیگر میکوشیدند و یکی از جمله مسائلی که رقابت بین آنانرا شدت میداد موضوع اختلاف بین شیعه و سنی بود چه مقتدر مثل مأمون بنی هاشم و آل علی تمایل داشت و آل فرات که چندبار در عهد او وزارت و مشاغل مهمه دیگر دیوانی را در دست گرفتند جدا از این فرقه طرفداری میکردند، بنی عباس و آل ابی طالب را وظایف مرتب

(۱) بودن او در اهواز و مباحثات او در آن شهر با ابوعلی جبائی (۲۳۵ - ۳۰۳) قبل از ۳۰۳ که تاریخ فوت ابوعلی است (فهرست طوسی ص ۵۸ و رجال نجاشی ص ۲۳) و مناظره با حلاج در اهواز قبل از ۳۰۱ و دوری از بغداد مؤید همین حدس است (۲) رجال نجاشی ص ۲۳

میدادند و چنانکه بعد خواهیم دید عده مخالفین اهل تسنن عموماً و طایفه امامیه خصوصاً در سایه حمایت آل فرات رو بافزایش گذاشت و همین کیفیت رقبای سنی مذهب آل فرات را در مواقعی که از ضعف نفس خلیفه استفاده کرده روی کار می آمدند بشدت عمل و سخت گیری نسبت بفرقه امامیه و منتسبین بایشان و امیداشت و مهمترین این کشمکشهای سیاسی و مذهبی خصومت بین دو خاندان آل جراح و آل فرات بود که عمال خلیفه و شخص او و طرفداران این دو خاندان وزارت طلب برای تحصیل اموال و تشفی اغراض دیگر آتش آنرا دامن میزدند و مایملک و آبروی کسانی را که خود بر سر کار آورده بودند بیکبارگی از میان میبردند و باز ایشانرا استمالت کرده بار دیگر همین بازی را تجدید مینمودند .

مقتدر خلیفه در ۲۱ ربیع الاول سال ۲۹۶ وزارت خود را بابو الحسن علی بن محمد بن الفرّات داد ولی پس از سه سال و هشت ماه و سیزده روز یعنی در تاریخ ۴ ذی الحجه سال ۲۹۹ ابن الفرّات را محبوس کرد و اموال او و یارانش را بغارت برده بهتک احترام حرم او اقدام نمود و ابوعلی محمد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان را بوزارت برگزید و چون این خاقانی بصیرتی نداشت و کارها بیش از پیش مختل گردید خلیفه در تاریخ ۱۰ محرم سال ۳۰۱ مصمم شد که بار دیگر ابو الحسن بن الفرّات را بشغل سابق برگرداند ولی بعضی از امرا او را از این عمل منع کردند و مقتدر ابو الحسن علی بن عیسی بن داود بن جراح را شغل وزارت داد و خاقانی را دستگیر کرده بکشیدن حساب و مصادره اموال او پرداخت .

وزارت علی بن عیسی تا سال ۳۰۴ طول کشید و چون فساد کارها با وجود نفوذ امرا و عمال دیوانی و طمع ورزی سران لشکری و بی کفایتی خلیفه بسهولت اصلاح پذیر نبود مقتدر با اینکه ابو الحسن بن الفرّات را محبوس کرده بود همه وقت با او شور میکرد . علی بن عیسی چون دید طرفداران ابن الفرّات غلبه دارند از وزارت کناره جست و مقتدر در ۸ ذی الحجه ۳۰۴ بار دیگر ابو الحسن بن الفرّات را وزیر خود قرار داد و ابن الفرّات بدعوت خلیفه عین همان رفتار را که اسلاف او

نسبت بیکدیگر در حبس و بند و مصادره اموال هم معمول میداشتند نسبت بابو الحسن علی بن عیسی بن جراح تکرار کرد.

وزارت دوم ابو الحسن بن الفرات نیز طولی نکشید و خلیفه پس از يك سال و پنج ماه و نوزده روز مقام او را در جمادی الاخری سال ۳۰۶ بحامد بن العباس وا گذاشت. حامد چون از کار وزارت اطلاعی نداشت ابو الحسن علی بن عیسی را بنیابت خود برگزید و در حقیقت تمام امور وزارت در دست علی بن عیسی بن جراح قرار گرفت و حامد بهمان اسم وزارت و عهده داری خراج و مالیات ولایت واسطه که آنها را در ضمان خود گرفته بود قانع شد.

ابو محمد حامد بن العباس که مردی لئیم و سفیه و متعصب و کینه ورز بود بدستیاری علی بن عیسی در کشیدن حساب ابو الحسن بن الفرات و کسان او مرتکب اقسام رذالتها شد چنانکه کسان او ابو الحسن بن الفرات را دشنام دادند و آزار کردند و او را بپرداخت مالی عظیم مجبور ساختند و پسر او مُحَسِّن و یارانش را بضرر چوب عذاب نمودند و همین حامد بن العباس است که در سال ۳۰۹ حسین بن منصور حلاج را در بغداد مصلوب کرده و در اواخر وزارت خود ابو القاسم حسین بن روح نوبختی نایب سوّم امام غایب را در دار الخلافه بحبس انداخته است.

در ربیع الآخر سال ۳۱۱ مقتدر خلیفه حامد بن العباس و علی بن عیسی را که حامیان جدّی اهل سنت و دشمنان مخالفین این فرقه محسوب میشدند از وزارت و ریاست دواوین خلع کرد و ابو الحسن علی بن محمد بن الفرات را خلعت داده در دفعه سوّم بوزارت خود منصوب نمود.

ابن الفرات حامد بن العباس را که از اّیام وزارت خاقانی مالیات و خراج واسطه را در عهده و ضمان خود داشت بر سر آن اعمال باقی گذاشت ولی طولی نکشید که دشمنان حامد بن العباس، وزیر را بمطالبه مالی که حامد در عهده داشت واداشتند و ابن الفرات که در تاریخ ۲۱ ربیع الآخر سال ۳۱۱ بار سوّم بوزارت برقرار شده بود اندکی بعد از تصدّی این مقام ابو العلاء محمد بن علی البزوفری و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی

یعنی رئیس فرقه امامیه را در بغداد که در دیوان نیز مقامی داشت مأمور نمود که بواسطه رفته حساب مالی را که حامد بدیوان مدیون است از او بخواهند.

ابوسهل با حامد بن العباس در این عمل بطریقه منشیان و اصحاب دفتر رفتار نمود و از طریق رفق و مدارا خارج نشد ولی بزور فری بعکس با او بسختی معامله کرد و با خطاب درشت و عتاب تمام از او مطالبه مال نمود (۱) و با وجود تمام این کیفیات باز بمناسبت قدرتی که حامد در واسط پیدا کرده بود نتوانست از او مال باقی را بگیرد خلیفه مجبور شد که برای تقویت او و ابوسهل نوبختی عده ای از غلامان و لشکریان خود را بکمک بفرستد اما حامد بامید زندهار خلیفه با لباس مستعار از واسط فرار کرده ببغداد آمد ولی خلیفه او را گرفته بدست ابوالحسن بن الفرات سپرد و پسر ابوالحسن یعنی محسن که مردی قسی و ظالم و بدکردار و بنحیث بن طیب معروف بود حامد را سخت عذاب کرد و همراه بعضی از یاران خود بواسط فرستاد تا حساب او را بکشند و ضمناً دستور داد تا او را در رمضان سال ۳۱۱ مسموم نمودند.

چون دوره مأموریت محمد بن علی البرزوفری بواسط تا تاریخ مرگ حامد بن العباس هنوز خاتمه نیافته و باقرب احتمالات ابوسهل نوبختی نیز کما فی السابق با او همراه بوده است احتمال میرود که ابوسهل تا تاریخ فوت حامد (رمضان ۳۱۱) هنوز در واسط بمأموریت سر میکرده و اندکی بعد از این تاریخ در شوال همین سال بسن هفتاد و چهار وفات یافته است (۲).

اما رفق و مدارای ابوسهل نوبختی با حامد بن العباس که مردی متعصب و باقرار خود دشمن رافضه و ابن الفرات (دوست و حامی ابوسهل و امامیه) محسوب میشده شاید جهات سیاسی داشته چه ابوسهل بشرحیکه خواهیم دید در قضیه دعوت حسین بن منصور حلاج چه در عهد وزارت ابن الفرات و چه در ایام حامد بن العباس با این داعی جدید که اساس تشکیلات دینی فرقه امامیه را تهدید میکرد و نزدیک

(۱) تاریخ الوزراء ص ۳۴ - ۳۵ و تکملة تاریخ الطبری f. 24 b (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

(۲) تاریخ الاسلام ذهبی f. 60b (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

بوده است که ریشه نفوذ ایشانرا در دستگاه خلافت از بیخ بر کند بسختی در افتاده و نگذاشته است که دعوت حلاج در بغداد و در بار قوام بگیرد و همین کیفیات یکی از اسباب دستگیری حلاج و قتل او بدست حامد بن العباس در سال ۳۰۹ بوده است . احتمال کُلی می‌رود که در قضیه قتل حلاج ابو سهل نوبختی با حامد بن العباس موافق و شاید از محرّکین او بوده و همین سابقه اتحاد مسلک سیاسی ابوسهل را در مأموریت بواسط برعایت حقوق دیرین و ا داشته باشد .

۲ - زندگانی علمی و ادبی او

دوره زندگانی ابو سهل اسمعیل بن علی نوبختی از يك طرف مقارن است با قسمت عمده ایام غیبت صغری و از طرفی دیگر با زمانی که فرقه امامیه بر اثر مجاهدات طبقه اول متکلمین امامی و مساعی طرفداران این فرقه در دستگاه خلافت نضج گرفته و با وجود جمیع مخالفت‌های سیاسی و دینی فرق دیگر و احتجاجات ورد و نقضهای معتزله بر اساسی مستحکم استوار شده و اصول و مبانی مذهبی و کلامی آن مدوّن و بر قواعدی که تقریباً پیش جمیع شیعیان امامی متفق علیها بشمار میرفت پایدار گردیده بود .

اما مخالفین امامیه در این تاریخ باز هنوز قدرت کامل داشتند و از انتقاد و نقض عقاید و مقالات فرقه امامی دست نکشیده بودند بعلاوه در دوره غیبت صغری بواسطه بروز اختلافات کثیر و ظهور فرق چند در میان شیعیان قطعیه ، فرقه امامیه دوچار بحران بزرگی شد و ابوسهل که در این عصر ریاست فرقه مزبور را در بغداد یافته و شوکت دنیائی و مقام علمی او نیز محرز بود بکمک سایر افراد خاندان نوبختی و بعضی از خاندانهای دیگر از يك طرف از مجاری سیاسی برفع تفرقه فرقه امامیه و دفع مخالفین ایشان پرداخت و از طرفی دیگر بوسیله استعمال حربه کلام و بذل مجاهدات علمی در این مرحله باخذ نتایج بسیار موّفق آمد و خدمات شایان بحفظ و تأیید و تثبیت اصول دیناتی مذهب شیعه اثنی عشریه کرد که ذکر او را در تاریخ این مذهب مخلّد کرده و او را در این فرقه شایسته لقب « شیخ المتکلمین » نموده است .

اگر چه ابوسهل نوبختی در علم کلام شاگرد متکلمین اولیه شیعه است و مسائلی را که دفاع کرده پیش از او دیگران مطرح و پس از مباحثات بسیار در تألیفات خود مدون ساخته بودند ولی ابوسهل چنانکه از ملاحظه فهرست مؤلفات او و بعضی اشارات دیگر بر می آید در تکمیل علم کلام مطابق مذهب امامیه دوکار کرده است که از اهم مسائل و از هر جهت قابل توجه و یادداشت است :

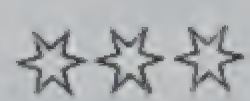
۱ - در اصول یعنی اعتقادیات ابوسهل علاوه بر دفاع از عقایدی که يك عده از متکلمین امامی قبل از او آنها را بنابر تصویب ائمه هدی و قبول جمهور امامیه مدون کرده بودند پیروی از اصول اعتزال را پیش از پیش در تقریر مسائل کلامی مطابق عقیده امامیه پذیرفته مخصوصاً فرقه قطعیه را از بعضی تهمتها که در باب رؤیت و تشبیه و تجسیم و غیره دامنگیر يك عده از متکلمین اولیه فرقه امامیه شده بود خلاص کرد و صریحاً مثل معتزله خود را طرفدار محال بودن رؤیت خدای تعالی و « حدوث عالم » و مخالف با جبریه در باب « مخلوق » و « استطاعت » اعلان نموده است و در باب « انسان » و رد « اصحاب صفات » نیز مملکت معتزله را پیش گرفته و از این تاریخ دو مذهب معتزلی و امامی زیاد تر از سابق بهم نزدیک شد و شاگردان ابوسهل هم بعد از او همان عقاید را تقریباً بدون تغییرات زیاد در میان امامیه منتشر ساختند.

۲ - در باب مسئله امامت که از اهم مسائل مختلف فیها بین فرق اسلامی بود متکلمین امامی قبل از ابوسهل بشرحیکه دیدیم هر يك مقالاتی یا کتبی پرداخته و بیشتر با ادله سمعیه و نقلیه موضوع نص جلی و خفی و اثبات خلافت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و حقانیت امامت فرزندان آن حضرت را پیش کشیده بودند ولی ابوسهل نوبختی و دو نفر از معاصرین او یعنی خواهر زاده اش ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابو الاحوص داود بن اسد بصری (۱) اولین کسانی هستند که بتبعیت از ابو عیسی و راق و ابن الرائوندی در اثبات وجوب امامت و بیان اوصاف امام ادله عقلیه

(۱) رجوع کنید به صفحه ۸۳ از همین کتاب

را بکار برده و اگر هم بادلّه سمعیّه استظهار جسته اند فقط برای تأیید ادلّه عقلیه و تصرف در استدلال بوده است و سید مرتضی که کتب ابوسهل و ابو محمد نوبختی را در دست داشته در ردّ بر قاضی عبدالجبار معتزلی مینویسد که مؤلفات ابوسهل و ابو محمد در باب امامت بر مطلبی که در فوق نقل کردیم شاهد است و مطالب آنها نه تنها مؤید شروحاتی است که ابو عیسی و راق و ابن الرّاوندی در خصوص امامت نوشته اند بلکه بیشتر اعتماد ابو محمد و ابوسهل بر ادله ای است که وراق و ابن الرّاوندی آورده و ایشان در طیّ طریق امامت همان راهی را رفته اند که وراق و ابن الرّاوندی رفته بودند (۱).

همین احتجاج وراق و ابن الرّاوندی و ابوالاحوص و ابو محمد و ابوسهل در اثبات وجوب امامت و تقریر صفات امام با ادله عقلیه بتدریج مسئله امامت را هم پیش امامیه مثل توحید و عدل و نبوت در جزء اصول وارد و در مباحث کلامی داخل کرده است و کسی که بمطلب مزبور صورت قطعیت داده و ادله و احتجاجات پیشقدمان خود را در این خصوص جمع آوری کرده و بدست او مسئله امامت در ذیل موضوع نبوت از مسائل کلامی مذهب امامیه شده است ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است (۲) و ابوسهل چنانکه عنقریب بیاید در موضوع امامت کتب متعدّد نوشته و عمر خود را در دفاع از عقاید امامیه در این باب وردّ غلاة و واقفه و اصحاب سنت صرف نموده است و میتوان گفت که کتب و آراء او در باب امامت جمیع مؤلفات متکلمین سابق را تحت الشعاع قرار داده است و همانها هم برای متکلمین امامی بعد از او مقتدی و مرجع قرار گرفته و این علاوه بر مقام علمی و نفوذ و اعتبار و شوکت شخصی ابوسهل تاحدی نیز از برکت شاگردان متعدّدی است که در زیر دست او تربیت یافته و مؤلفات و عقاید شیخ و استاد خود را منتشر کرده اند.



گذشته از مقامات سیاسی و علمی ابوسهل از ادبا و شعرا نیز بوده و با دو نفر

(۱) شافعی سید مرتضی ص ۱۴ - ۱۵ (۲) نخبه المقال ص ۱۳۲

از بزرگان گویندگان عرب یعنی بختی (۲۰۶-۲۸۳) و ابن الرومی (۲۲۱-۲۸۳) حشر داشته است . حکمت بختی را در باب درجه شاعری ابوسهل سابقاً نقل کردیم و بختی که مداح ابوسهل و پسرش ابویعقوب اسحق (مقتول در ۳۲۲) و بعضی دیگر از افراد خاندان نوبختی است در مدح ایشان قصاید چند دارد که ما پیش از این چند شعر از آنها را شاهد آورده ایم .

علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مشهور ، پرورده خوان بنی نوبخت مخصوصاً ابوسهل و برادرش ابوجعفر محمد ؛ داستانهای داشته است که مسعودی فقط بآنها مختصر اشاره ای میکند (۱) و از جمله این اخبار یکی آنکه وقتی ابن الرومی در قطعه ای آل نوبخت را ستوده و ایشانرا در نجوم اعلم ناس گفته بوده ، ابوسهل بن علی در قطعه ای از این ثناخوانی ابن الرومی سپاسگزاری کرده و گفته است که آل نوبخت از نظم جواب گفته های آبدار ابن الرومی عاجزند (۲) .

بعلاوه ابوسهل با بسیاری از علما و متکلمین و شعرا و ادبای عصر خود معاشرت و مکاتبات شعری داشته و جماعتی از ادبا و رواة شعر از او اخذ ادب کرده اند . ذکر مجالس او بابوعلی جبائی در اهواز و باحکیم ریاضی معروف ثابت بن قره و مدیحه ابوالحسین علی بن العباس نوبختی (متوفی سال ۳۲۴) از او در کتب رجال و تواریخ هست و ما جمیع آنها را در مقام خود نقل خواهیم نمود .

گذشته از این مراتب ابوسهل خود از رواة اشعار است و قسمتی از اخبار ابو نواس از او مروی است (۳) و او شاگردان متعددی نیز داشته که همه از کتب و شعرا و متکلمین معروفند و ایشان چنانکه در ذیل مذکور میشود از ابوسهل ادب و شعر و کلام اخذ و در تعلیم این فنون پیش او شاگردی میکرده اند .

۳ - شاگردان ابوسهل نوبختی

ابوسهل در کلام و ادب يك عده شاگردانی داشته که بعد از او آراء و عقاید

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۳۳ (چاپ فرنك) (۲) آن دو قطعه هر دو در دیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۲۲-۱۲۳ (چاپ مصر سال ۱۹۲۷ میلادی) مندرج است . (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

استاد خود را در میان فرقه امامیه و طلبه علم و ادب انتشار داده اند و اسامی شش تن از ایشان در کتب ادبی و تاریخی مذکور است بقرار ذیل :

۱ - علی بن اسمعیل، پسر او که علاوه بر اخذ علم و ادب از پدر^(۱) پیش ابوالعبّاس احمد بن یحیی ثعلب (۲۰۰-۲۹۱) عالم نحوی و لغوی مشهور نیز شاگردی کرده بوده. کنیه این شخص را خطیب بغدادی یک مرتبه ابوالحسن و یک بار هم ابوالحسن مینویسد و این علی بن اسمعیل از پدر خود ابوسهل و از ثعلب شعر روایت میکرده و ابومحمد حسن بن حسین بن علی بن عبّاس بن اسمعیل بن ابی سهل بن نوبخت (۳۲۰-۴۰۲) از او پاره‌ای از اشعار ثعلب را شنیده و ضبط نموده بوده و خطیب بغدادی بیک واسطه از این ابومحمد نوبختی که شرح حالش بیاید یک قطعه از اشعار ثعلب را روایت میکند که آنرا ابومحمد از علی بن اسمعیل نوبختی فرا گرفته بوده است^(۲)؛

۲ - ابوالحسن علی بن عبدالله بن وصیف النّاشیء الاَصغر (۲۷۱-۳۶۵) (۳)، شاعر و متکلم معروف که از مشاهیر مدّاحان اهل بیت اطهار و از مصنفین معروف فرقه امامیه است و او در کلام شاگرد ابوسهل نوبختی است^(۴) و در امامت کتابی تألیف کرده بوده^(۵).

ناشیء اصغر شیخ روایت و استاد شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان است^(۶) و شیخ مفید از دو طریق یکی از راه شاگردی نزد ناشیء اصغر دیگر از طریق تعلّم پیش ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی (متوفی ۳۶۷) شاگرد دیگر ابوسهل بیک واسطه شاگرد ابوسهل نوبختی محسوب میشود^(۷)؛

(۱) ذهبی در تاریخ الاسلام fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس (۲) تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۴۷
(۳) یا: ۲۶۶ (۴) ابن خلّکان ج ۱ ص ۳۸۹ (۵) فهرست طوسی ص ۲۳۳ و رجال نجاشی ص ۱۹۳ (۶) فهرست طوسی ص ۲۴۲

(۷) مقصود از ناشیء اکبر در مقابل ناشیء اصغر، ابوالعبّاس عبدالله بن محمد ملقب بابن شریدر و النّاشیء الاکبر شاعر و متکلم مشهور است که از اهل آثار بوده و بسال ۲۹۳ وفات یافته و عمده اشتها او بمخالفتی است که با اهل منطق و شعرا و علمای عروض کرده و عموم معانی مسلمّه پیش ایشان را منکر شده و او کتابی در نقض منطق و قصیده نویته‌ای داشته است قریب بچهار هزار بیت که در آن اهل آراء و نحل و مذاهب و ملل را ذکر نموده بوده (برای احوال او رجوع کنید بمروج الذهب ج ۲ ص ۲۶۶ چاپ مصر و ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴ و تاریخ بغداد خطیب ج ۱۰ ص ۹۲-۹۳)

- ۳ - ابوالحسن محمد بن بسر سوسنجردی ، صاحب کتاب الانقاذ در امامت (۱) ؛
 ۴ - أبو علی حسین بن قاسم کوکبی کاتب (متوفی ربيع الاول سال ۳۲۷) (۲) ؛
 ۵ - ابوالجیش مظفر بن محمد بن احمد بلخی (متوفی سال ۳۶۷) صاحب کتابی در امامت و استاد شیخ مفید (۲) ؛

۶ - ابوبکر محمد بن یحیی صولی (متوفی سال ۳۳۵) کاتب و ادیب مشهور (۴) .

بزرگان متکلمین امامیه در قرون چهارم و پنجم مثل شیخ مفید و نجاشی و سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر هم همه بیکی دو واسطه شاگردان ابوسهل نوبختی بوده اند و بهمین علت عقاید ایشان در باب امامت و مسائل دیگر کلامی تقریباً همان عقایدی است که ابوسهل در کتب متعدده خود آنها را تشریح و تدوین کرده بوده است .

۴ - ابوسهل نوبختی مسئله غیبت

ابوسهل نوبختی در سال ۲۳۷ یعنی در ایام امامت امام دهم حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (از ۲۲۰ تا ۲۵۴) تولد یافته و در وقت رحلت امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی العسکری یعنی در سال ۲۶۰ قریب ۲۳ سال داشته است و چون وفات او بسال ۳۱۱ و در سن ۷۴ اتفاق افتاده بنا بر این ۵۱ سال از عمر او در ایام غیبت صغری صرف شده و در دوره نیابت نایب سوم حضرت قائم یعنی در عصر وکالت و سفارت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که با او از يك خاندان بوده در گذشته است .

این دوره پنجاه و يك ساله از عمر ابوسهل نوبختی که در قسمت اخیر آن ابوسهل بر فرقه امامیه اثنی عشریه ریاست داشته و تقریباً هدایت این فرقه در آن ایام با او و سایر افراد خاندان نوبختی بوده است بزرگترین دوره های بحرانی برای فرقه قطعیه اثنی عشریه محسوب میشود چه در همین مدت بوده است که دشمنان فرقه مزبور از طرفی و خلیفه از طرف دیگر برای برچیدن بساط امامیه کمال مجاهدت

- (۱) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب و الفهرست ص ۱۷۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۶
 (۲) تاریخ الاسلام ذهبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس و تاریخ بغداد خطیب ج ۸ ص ۸۷
 (۳) الفهرست ص ۱۷۸ و رجال نجاشی ص ۲۹۹ و روضات الجنات ص ۳۱
 (۴) تاریخ الاسلام fol. 60b

را بکار برده و از هیچگونه آزار و سختگیری دریغ نکرده اند و امری که بیشتر ایشان را در این مرحله محرّک شده وفات امام یازدهم و نماندن فرزندی بظاهر از آن حضرت بوده و این پیش آمد در آن دوره نه تنها مخالفین طایفه امامیه را در مخالفت جسور کرد بلکه مؤمنین باین مذهب را هم دوچار اضطراب و حیرت عجیبی نمود و چنان اختلافی در میان ایشان بروز کرد که بچهارده فرقه منشعب شدند و هر فرقه فرقه دیگر را تکفیر و لعن کردند و نزدیک شد که بر اثر این اختلافات و سعی دشمنان امامیه يك باره اساسی که در نتیجه سالها زحمت و محنت قوام گرفته بود در هم فرو ریزد و دنیا بکام مخالفین این فرقه و خلیفه عباسی شود که از دست تحکّم کتاب و منشیان و عمّال ایرانی امامی مذهب و زخم زبان و ملامتهای متواتر رؤسای امامیه بجان آمده بود و خلاص خود را از این معرکه بعموم وسائل می اندیشید.

امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری بروایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بعد از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت در سرّمن رأی وفات یافت در حالیکه ظاهراً از آن حضرت فرزندی در مشهد و مرآی عامّه باقی نبود و خلیفه عصر یعنی المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹) بهمین جهت امر داد خانه امام و حجرات آنرا تفتیش کردند و جمیع آنها را مهر نمودند و عمّال او در پی یافتن فرزندان حضرت کوشیدند و زنان قابله را بتحقیق حال کنیزکان امام یازدهم گماشتند و چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزکی از آن امام حامله است او را در اطاقی مخصوص منزل دادند و خادمی را با کسان او و چند زن بر او موکل کردند و برادر خلیفه ابو عیسی بن متوکل بر جنازه آن حضرت نماز گزارد و از بزرگان علوی و عباسی و رؤسای لشکری و کتاب و قضاة و فقهاء و معدّین تصدیق گرفت که حضرت بمرک طبعی وفات یافته. پس از آنکه جنازه امام یازدهم را در خانه ای که امام دهم نیز در آنجا مدفون بود بخاک سپردند خلیفه و یاران او دریافتن فرزند امام یازدهم جهد بسیار بکار بردند و چون بنتیجه ای نرسیدند و کنیزکی که در حق او توهم حمل رفته بود پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیاورد رأی خلیفه

بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت و بر سر این کار بین حدیث مادر آن حضرت و جعفر برادرش نزاع بروز کرد و با آنکه حدیث پیش قاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم اوست جعفر معارض او شد و نزد خلیفه از او سعایت کرد و در طلب میراث برادر از او استعانت جست تا بالاخره بحکم خلیفه ماترک امام یازدهم را بعد از هفت سال توقف بین حدیث و جعفر تقسیم نمودند (۱).

جعفر که مردی دنیا دوست و عشرت طلب و طالب مقام برادر بود برای آنکه باین سمت شناخته شود باقسام وسایل تشبث می جست و غالباً از کسان و طرفداران امام یازدهم که فرزند صغیر غایب آن حضرت را امام دوازدهم و حجت حق بر خلق میدانستند پیش معتمد خلیفه سخن چینی میکرد از آن جمله خلیفه را وا داشت که صیقل جاریه امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید و از او حضرت قائم را مطالبه نماید (۲). صیقل برای بازداشتن عمال خلیفه از تفحص در امر امام دوازدهم وجود چنان فرزندی را انکار کرد و مدعی حمل شد. معتمد او را در حرم خود نگاه داشت و زنان و کنیزکان خلیفه و برادرش موفق و خدمه و زنان ابن ابی الشوارب قاضی (۳) بتعهد و مراعات حال او قیام کردند و این حال دوام داشت تا آنکه امور خلافت در سال ۲۶۳ بر اثر پیش آمد های سخت چند از قبیل استیلای یعقوب بن لیث صفار بر اهواز و خیال حمله ببغداد و فتنه صاحب الزنج و مرک نا گهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر خلیفه تزلزل یافت و بهمین علت صیقل را فراموش کردند و او از چنگ عمال خلیفه نجات یافت (۴) و بین طرفداران جعفر و صیقل اختلاف و دشمنی شدید بروز کرد و ارباب دولت و عمال خلیفه جمعی جانب جعفر را گرفتند و گروهی طرف صیقل را تا آنکه کار فتنه بالا گرفت و یکی از اعضای خاندان نو بختی یعنی حسن بن جعفر کاتب صیقل را در خانه خود پنهان کرد. عاقبت معتضد خلیفه (۲۷۹-۲۸۹) که مثل متوکل

(۱) کمال الدین ص ۲۵-۲۶ و ۳۴ و ۴۷ و ۲۶۱-۲۶۲ و فرق السیعه ص ۷۹ و غیبت طوسی ص ۱۴۱-۱۴۲ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ (۲) اسم مادر امام دوازدهم را رواة و مؤلفین باختلاف روایت صیقل و ریحانه و سوسن و نرجس ضبط کرده اند (۳) مقصود علی بن ابی الشوارب محمد است که در سال ۲۶۲ بمقام قاضی القضاتی منصوب شد (۴) کمال الدین ص ۲۶۲ و ۲۶۳

مخالف جدی طایفه امامیه بود او را بعد از بیست سال و اندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون آورد و صیقل در قصر معتضد بود تا در عصر مقتدر خلیفه (۲۹۵ - ۳۲۰) وفات یافت (۱).

رحلت امام یازدهم و غایب بودن فرزندش یعنی حضرت قائم و دعاوی برادرش جعفر که امامیه او را کذاب لقب داده اند چنانکه پیش هم اشاره کردیم از طرفی میدان را برای تاختن بدست مخالفین امامیه مخصوصاً معتزله و زیدیه و اصحاب حدیث و سنت و خلیفه عباسی داد و از طرفی دیگر آن فرقه را بشعب بسیار منقسم ساخت و چهارده فرقه از آن میان برخاست که جمعی منکر فرزند داشتن امام یازدهم و گروهی در این باب متردد و طایفه ای معتقد بختام امامت و جماعتی مدعی غیبت امام یازدهم و رجعت آن حضرت بودند و از این فرقه دسته ای نیز جعفر برادر امام یازدهم را امام میشمردند ولی ایشان هم در باب امامت جعفر توافق نداشتند چه فرقه ای او را جانشین امام یازدهم و جماعتی او را منصوب برادر دیگرش محمد که در حیات پدر فوت کرده بود و گروهی هم او را منتخب امام دهم میشمردند و در دعوی امامت جعفر جماعتی از فطحیه و محمدیه (طرفداران امامت محمد بن امام علی بن محمد هادی که در حیات پدر فوت کرده بود) نیز علی رغم امامیه اثنی عشریه بطرفداری او قیام کردند و جمعی از متکلمین زبردست فطحی و خواهر فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی از اصحاب امام دهم که بواسطه اظهار غلو و فساد امام او را لعن و طرد کرده و جعفر بر خلاف بتبرئه و تزکیه او پرداخته بود (۲) دور جعفر را گرفتند و اسباب تقویت او و زحمت شیعیان اثنی عشری گردیدند.

در عصر بروز این هنگامه که از عهد معتمد خلیفه تا زمان مقتدر طول کشید و در آن مدت فرقه امامیه از هر طرف معرض آزار و تعرض قرار گرفتند خاندان امامی نوبختی همه وقت بواسطه داشتن املاک و ثروت و اعتبار شخصی و مقامات علمی و اداری در بغداد نفوذ کلمی داشتند و چشم امید فرقه مزبور در رد مخالفین

(۱) ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ - ۹۴ (۲) فرق الشیعہ ص ۸۲ و کمال الدین ص ۳۴

و دفاع از خود بایشان بود ریاست آل نوبخت و هدایت طایفه امامیه را در يك قسمت از این عصر متکلم و شاعر و ادیب معروف ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی داشت. ابوسهل که جزء عمده زندگانی خود را در تحصیل علم کلام و احتجاج و مناظره با مخالفین فرقه امامیه گذرانده و مردی زیرک و فهیم بود البته نمیتوانست در چنان موقع پر خطری ساکت بنشیند و از مسئله امامت که خود صورت کامل آنرا بر طبق اصول مذهبی امامیه مدوّن کرده بود دفاع نکند و در حالیکه هر کس در خصوص « غیبت » رأیی از خود اظهار میداشت و باعث تشّت جمعیت طایفه اثنی عشریه میشد عقیده ایرا که حقّ میدانست ظاهر ننماید.

تشّت امامیه در این عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حدّ رسیده بود که حتّی در تعداد شمار ائمه نیز بین ایشان موافقت نبود. جماعتی باستناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی (۱) از اصحاب حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده بود ائمه را سیزده میشمردند و از روی همین حدیث ابونصر هیثم الله بن محمد کاتب از رجال اّیام غیبت صغری و از معاصرین ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که ذکرش بیاید زید بن علی بن حسین بانی فرقه زیدیه را هم در شمار ائمه آورده بود (۲) و حسین بن منصور حلاج صوفی معروف که بدوازده امام بیشتر عقیده نداشته میگفته است که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت نزدیک است. (۳)

ابن النّدیم در الفهرست در باب غیبت بابوسهل رأی خاصی که هیچکس نیز قبل از او باظهار آن نپرداخته بوده نسبت میدهد و آن اینکه ابوسهل میگفته است که من بامامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت قائم معتقدم ولی میگویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین او گردیده و این ترتیب یعنی انتقال

(۱) برای شرح خال او که راوی اولین کتاب شیعه است رجوع کنید بالفهرست ص ۲۱۹ و کتب رجال معتبر.

(۲) رجال نجاشی ص ۳۰۸ (۳) Louiz Massignon, Passion d'al-Hallâdj p. 151

امامت از پدر بفرزند در غیبت دوام خواهد داشت تا آنکه مشیت الهی باظهار امام غایب قرار بگیرد (۱).

صحت نسبت این رأی باین شکل بابوسهل شاید محل تردید باشد چه علاوه بر آنکه در هیچیک از کتب شیعه ذکر آن نیست قطعه‌ای که شیخ صدوق در کمال الدین از کتاب التنبیه ابوسهل که در باب امامت بوده نقل می‌نماید با رأی علمای امامیه اثنی عشریه در خصوص غیبت تفاوتی ندارد (۲) بلکه میتوان گفت که ابوسهل که از شهادت دهندگان بولادت و رؤیت و غیبت امام دوازدهم (۳) و از تصویب کنندگان مقام نیابت و وکالت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بوده (۴) از بزرگترین کسانی است که مسئله غیبت را موافق عقیده امامیه دفاع و تقریر و در کتب خود مدون کرده و بعد از او علمای دیگر این فرقه در این طریق هم از او پیروی نموده اند و اگر هم چنان عقیده ایرا که ابن الندیم باو نسبت میدهد در اول کار اظهار نموده بوده باقرب احتمالات بعدها بتصحیح آن پرداخته و رأی را که جمهور امامیه پذیرفته اند بیان و دفاع کرده است.

۵. ابوسهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج

در ایام غیبت صغری یعنی در دوره ای که طایفه امامیه منتظر انجام زمان غیبت و ظهور امام غایب بودند و زمام اداره امور دینی و دنیائی ایشان در دست نواب و وکلا بود حسین بن منصور حلاج بیضائی صوفی معروف در مراکز عمده شیعه مخصوصاً در قم و بغداد بتبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود پرداخت و در نتیجه چند سال مسافرت و وعظ عده‌ای از شیعیان امامیه و رجال درباری خلیفه را بعقیده خویش در آورد.

حلاج بشرحیکه مصنفین امامیه نقل کرده‌اند در ابتدا خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی میکرده و بهمین جهت هم ایشان ذکر او را در شمار « مدعیان باییت » آورده‌اند (۵) و در موقعیکه بقم پیش رؤسای امامیه آن شهر رفته بوده و ایشان را بقبول عنوان فوق میخوانده است رأی خود را در باب ائمه بشرحی

(۱) الفهرست ص ۱۷۶ (۲) کمال الدین ص ۵۳-۵۵ (۳) غیبت طوسی ص ۱۷۵-۱۷۶ (۴) ایضاً ص ۲۲۵ (۵) ایضاً ص ۲۶۲

که در فوق نقل کردیم اظهار داشته و همین گونه مقالات باعث تبری شیعیان امامی قم از او و طرد حلاج از آن شهر شده است.

دعوی حلاج در خصوص باییت و اظهار رأی مخصوص او در باب شمار ائمه در حکم اعلان خصومت صریح با خاندان نوبختی بود چه يك تن از ایشان یعنی ابوالقاسم حسین بن روح از سال ۳۰۵ مقام وکالت و باییت امام غایب را داشت و قبل از آن نیز در عهد وکیل دوم، ابوجعفر محمد بن عثمان، از خواص و محارم او بود و يك تن دیگر از آن خانواده هم که ابوسهل اسماعیل بن علی باشد در تاریخ قیام حلاج رئیس امامیه در بغداد شمرده میشد و بتفصیلی که دیدیم ابوسهل علاوه بر این مقام ریاست و نفوذ در میان وزراء و عمال و کتّاب درباری حافظ اصول مذهبی فرقه امامیه و مدافع آن بود و گذشته از لحاظ سیاسی و دنیائی از نظر دینی نیز اوقات خود را در ردّ و دفع مخالفین فرقه ای که ریاست آن بر عهده او بود و در احتجاج و مناظره با ایشان میگذارند.

حلاج که از او مقالاتی در باب حلول و ادّعی معجزه و رسالت و ربوبیت ظاهر شده بود مصمم شد که ابوسهل اسماعیل نوبختی را در سلك یاران خود درآورد و بتبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او و سایر بنی نوبخت بودند بعقاید خود برگرداند بخصوص که جماعتی از درباریان خلیفه نسبت بحلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند و اگر آل نوبخت هم ازین جماعت تبعیت میکردند دیگر برای حلاج مانعی در پیش باقی نمی ماند و با تکی کثرت اصحاب و نفوذ بزرگان و عمال و منشیان درباری میتوانست برای دین جدید خود دستگاهی مهم ترتیب دهد.

اما ابوسهل که پیری مجرب و عالمی زیرک و فعال بود نمیتوانست ببیند که يك نفر داعی صوفی با مقالاتی تازه از يك طرف بسیاری از عقایدی را که متکلمین امامیه و شخص او بخون دل آنها را از تعرض مخالفین حفظ و بر اساسی استوار قائم کرده بودند پایمال دعاوی خود کند و از طرفی دیگر خود را معارض حسین بن روح

وکیل امام غایب و مدّعی مقام او اعلان نموده در دستگاه خلافت که سالها بود شیعه امامیه و آل نوبخت مهمّات خطیر آنرا در مقابل قدرت رؤسای لشکری ترک و امیرالامراها برای خود حفظ کرده بودند ریشه بدواند.

در کار دفع حلاج و قلع مادّه دعوت او ابوسهل نوبختی منتهای تدبیر و فراست و فعالیت را ظاهر کرده چه محکوم کردن چنان شخصی که پیش از همه کار مدّعی امامیه و آل نوبخت بوده آن هم بدست قضاة وائمه و وزرای سنی مذهب و در پایتخت خلفا که قضاة و علمای امامی در قطع و فصل دعاوی هیچگونه مداخله ای نداشته اند، باوجود کینه های مذهبی و خصومت های سیاسی، کاری چندان آسان نبوده و جز با نهایت عقل و دوراندیشی و باریک بینی میسر نمیشده است.

آنچه در این خصوص میتوان بحسب گفت آنکه فرقه امامیه شاید برای قطع و فصل دعاوی چون فقه امامی از طرف خلفا بر سمیت شناخته نشده بود در میان مذاهب اهل تسنن اضطراراً «مذهب ظاهری» را که بانی آن ابوبکر محمد بن داود اصفهانی (متوفی سال ۲۹۷) بود پذیرفته و بعضی از فقهای دوزمذهب امامی و ظاهری در فروع و فقه عقاید یکدیگر را قبول کرده بودند چنانکه ناشی از متکلمین امامی و شاگرد ابوسهل نوبختی در فقه پیرو مذهب اهل ظاهر بوده است (۱).

رؤسای امامیه احتمال دارد که در مراجعت حلاج ببغداد و شروع بدعوت عموم (در سال ۲۹۶) بابوبکر محمد بن داود امام اهل ظاهر متوسل شده و او را بصورت فتوائی که او در سال ۲۹۷ اندکی قبل از فوت خود در وجوب قتل حلاج انتشار داده واداشته باشند بعلاوه دوستی شخصی ابوسهل نوبختی بابوالحسن علی بن الفرات که در این تاریخ وزیر مقتدر خلیفه بود (در ایام وزارت او بین ۲۱ ربیع الاول ۲۹۶ و ۴ ذی الحجه ۲۹۹) و طرفداری این وزیر از امامیه نیز در تسهیل کار انجام نقشه ابوسهل دخالت داشته است (۲).

بهر حال دراینکه ابوسهل امر حلاج را در بغداد فاش کرده و عامه را از او

بر گردانده و کذب دعاوی و مخرقه او را نقل مجلس صغیر و کبیر نموده است شکی نیست.

حلاج در سال ۲۹۶ بیعداد آمد و بدعوت مردم پرداخت. ابوالحسن بن الفرات او را تعقیب کرد و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود. حلاج از بغداد گریخت و بشوستر و اهواز پناه برد. در سال ۳۰۱ بار دیگر عمال خلیفه بتعقیب او اقدام و او را گرفته در عهد وزارت علی بن عیسی بیعداد آوردند و او هشت سال در حبس ماند تا بالاخره در ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ پس از هفت ماه محاکمه بفتوای قضاة و ائمة دین و امر مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس بدار آویخته شد.

در ایام دعوت حلاج دوبار بین او و ابوسهل نوبختی مناظره دست داده است و در این دوبار حلاج ابوسهل را بتبعیت از خود خوانده و مطابق روایات باقیه ادعای معجزه کرده است. ابوسهل با جواب های دندان شکن و تقاضا هائی که حلاج از انجام آنها عاجز آمده او را در دعوت خود مجاب بلکه مفتضح نموده و بهمین علت کار او رونق نگرفته است. اینک عین دو روایتی که در این باب باقیست :

۱ - ابو جعفر طوسی در کتاب الغیبة بدو واسطه از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب چنین نقل میکند که چون خداوند تعالی خواست امر حلاج را مکشوف و او را رسوا و خوار سازد او را بر آن داشت که ابوسهل اسماعیل بن علی را باقبول دعاوی دروغ بکمک خود بخواند و بهمین خیال کسی را پیش ابوسهل اسماعیل فرستاد و او را بخود خواند و از فرط جهل چنین گمان برده بود که ابوسهل نیز مثل ساده لوحان دیگر بسهولت مسخر رأی و از پیروان او خواهد شد و با فریفتن ابوسهل بر دیگران تسلط خواهد یافت و بیچارگان را باین وسیله ببند حیل و کجروی خود گرفتار خواهد ساخت چه ابوسهل در نفوس مردم نفوذ داشت و در علم و ادب دارای مقامی شامخ بود. حلاج در مراسله ای که بابوسهل نوشته بود باو پیغام داد که من وکیل حضرت صاحب الزمانم و این اولین عنوانی بود که او بدان جهال را

می فریفت سپس از آن ادعا قدم فرا تر میگذاشت و چنین گفت که من از طرف امام غایب مأمورم که بتو مراسله بنویسم و آنچه را که امام اراده کرده جهت نصرت و تقویت نفس تو بنمایانم تا بآن ایمان آری و دوچار شك و ریب نشوی. ابوسهل در جواب او گفت که من از تو تقاضا دارم که در انجام امری سخت كوچك بر من منت گذاری و آن امر که در جنب عظمت دلایل و براهینی که بدست تو آشکار شده واقعی ندارد آنکه من گرفتار محبت کنیزکام و بایشان عشق میورزم و عده ای از آن طایفه را در تملك دارم و قادر بچیدن میوه ای از بستان وصل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی خویش را بخضاب رنگین نکنم پیری من آشکار گردد و کنیزکان از من گریزان شوند و از این بابت سخت در زحمتم چه اگر پرده از رازم بر افتد قرب ببعد و وصل بهجران مبطل شود. اگر کاری کنی که از رنج خضاب برهم و موی سفید من بسیاه بدل گردد دست اطاعت بسمت تو دراز کنم و بعقیده تو در آیم و از مبلغین مذهب تو شوم و آنچه را که از مال و خبرت در اختیار دارم در راه تو صرف نمایم. چون حلاج بر آن جواب و قوف یافت دانست که در دعوت ابوسهل و بیان سر مذهب خود باو راه خطا رفته است بهمین علت از او صرف نظر کرد و جوابی بمسئول او نداد و ابوسهل بالنتیجه حلاج را در هر محفلی سخریه و زبان زد عموم کرد و سر او را بین خرد و بزرگ مکشوف کرد و همین قضیه باعث دریده شدن پرده اسرار حلاج و نفرت عامه از او گردید (۱).

۲ - جماعتی از پیروان جاهل حلاج چنین عقیده داشتند که او از نظر ایشان غایب میشود و اندکی بعد از هوا آشکار میگردد. روزی حلاج در بین جمعیتی که ابوسهل نوبختی نیز در میان ایشان بود دست خود را حرکت داده از آن مقداری درهم در جمع مردم پرا کند. ابوسهل حلاج را مخاطب ساخته گفت از این کار در گذر و بمن درهمی بده که بر آن نام تو و پدرت نقش باشد تا من و خلق کشیری که با منند بتو ایمان آوریم. حلاج گفت من چگونه چیزی که ساخته نشده بتو بنمایانم. ابوسهل گفت کسی که

(۱) غیت طوسی ص ۲۶۱-۲۶۲ و نشوار المحاضرة تنوخی ص ۸۱ و الفهرست ص ۱۹۰-۱۹۱ و قسمتی از کتاب المنتظم تألیف ابن الجوزی در حاشیه ص ۱۰۵ و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۴

چیز غیر حاضر را حاضر میسازد باید بساختن چیز ساخته نشده نیز قادر باشد (۱). از قراین چنین معلوم میشود که این مناظره اخیر حلاج و ابوسهل در حدود سنین ۲۹۸ و ۳۰۱ در اهواز و حوالی آن اتفاق افتاده چه در همین ایام بوده است که حلاج در اهواز و دهات اطراف آن جهت مردم طعام و شراب حاضر میساخته و میان ایشان دراهمی که آنها را دَرَاهِمُ الْقُدْرَةِ نامیده بوده می پراکنده است و کسیکه در این تاریخ غیر از ابوسهل نوبختی در اهواز بکشف حیل او پرداخته و او را بترك اهواز مجبور ساخته است متکلم معتزلی معروف ابوعلی جبائی است (۲) که گویا در همین ایام هم با ابوسهل نوبختی ملاقات میکرده و با او در اهواز مجالسی داشته است.

۶ - تالیفات ابوسهل نوبختی

ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی در تأیید مذهب فرقه امامیه وارد اعتراضات مخالفین و بیان مسائل کلامی کتب متعدده داشته که عدد آن بر چهل کتاب و رساله بالغ میشده و از این جمله بدبختانه جز یکی دو فقره نقلی که از بعضی از مؤلفات او در کتب مؤلفین بعد باقیست امروز اثر دیگری دیده نمیشود. کتب ابوسهل از مراجع عمده علماء و متکلمین امامیه و اقوال کلامی او شاهد و مؤید قول ایشان و شخص او در عداد رجال شیعه و مصنفین معتبر این فرقه معدود بوده است (۳).

اینک اسامی تالیفات او از روی الفهرست و فهرست طوسی و رجال نجاشی و بعضی کتب دیگر:

الف - کتب او در امامت و ردّ بر مخالفین در همین باب

۱ - الاستیفاء (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۲ - التنبیه (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛ این کتاب را نجاشی صاحب رجال پیش استاد خود شیخ مفید خوانده بوده (۴) و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه باسم و رسم مقداری از آن را که قریب بسه صفحه خشتی است نقل کرده (۵) و گویا فقره دیگری را هم که مؤلف مزبور در همان کتاب و شیخ طوسی در کتاب الغیبه از ابوسهل نقل مینمایند از همین کتاب التنبیه باشد (۶)؛

(۱) صلة عریب ص ۶۲-۹۵ (۲) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۵ و نشوار المحاضرة ص ۸۷ (۳) شهرستانی ص ۱۴۵ (۴) رجال نجاشی ص ۲۳ (۵) کمال الدین ص ۵۳-۵۶ (۶) ایضاً ص ۲۶۲ و غیبت طوسی ص ۱۸۰

۳ - کتابی در ردّ بر غلاة (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۴ - ردّ بر طاطری در موضوع امامت؛

ابوالحسن علی بن محمد طائی کوفی طاطری از فقها و شیوخ و بزرگان فرقه واقفه است و او معاصر با حضرت امام موسی کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳) بوده و با اینکه در حدیث و فقه ثقه شمرده میشود در دفاع از مذهب واقفی ورد عقاید شیعیان قطعیه تعصب و عناد شدید ظاهر میساخته و کتب متعدّد که عدد آنها بسی میرسیده در تأیید عقاید خود تألیف کرده و یکی از آن جمله کتابی بوده است در امامت و گویا همین کتابست که ابوسهل نوبختی بر آن ردّ نوشته (برای احوال طاطری رجوع شود بالفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۲۱۶ - ۲۱۷ و رجال نجاشی ص ۱۷۹)؛

۵ - ردّ بر واقفه (طوسی - نجاشی)؛

۶ - الانوار در تاریخ ائمه (طوسی - نجاشی)؛

۷ - کتاب الجمل در امامت (نجاشی)؛

۸ - ردّ بر محمد بن الازهر در امامت (نجاشی).

این محمد بن الازهر معلوم نشد کیست گویا مقصود از او ابو جعفر محمد بن الازهر کاتب (۲۰۰ - ۲۷۹) از اخبار بین اهل تسنن است که بسنّ هشتاد در جمادی الاولی سال ۲۷۹ فوت کرده است (۱).

ب - ردّ بر اهل سنت و جبریه و اصحاب صفات

۹ - ردّ بر عیسی بن ابان در موضوع قیاس (۱) (الفهرست) :

(۱) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۸۳-۸۴ (۲) رجوع کنید بصفحه ۷۵ از همین کتاب ، فرقه امامیه و فقهای اهل ظاهر از اصحاب حدیث و سنت در فقه ابتدا قیاس را بر خلاف اصحاب ابوحنیفه و زیدیه نقی و ابطال میکردند و امامیه احادیث بسیار از ائمه هدی در ابطال قیاس نقل می نموده اند از آن جمله از حضرت صادق مروی است که : « قیاس از دین من خارج است » (رجال کشی ص ۱۲۵) و « اصحاب قیاس از راه سنجش طلب علم کرده و بهین جهت از حقیقت دور افتاده اند چه دین خداوند با قیاس درست در نمی آید » (اصول کافی ص ۲۱). در میان شیعه اولین کسانی که بقیاس و اجتهاد پرداخته اند ابوعلی محمد بن احمد بن حنبل اسکافی (اواسط قرن چهارم) و حسن بن ابی عقیل عثمّانی (نیمه اول قرن چهارم) هستند که در میان فقهای امامیه آن دو را قدیمین میخوانند (روضات الجنّات ص ۱۶۸ و ۵۶۰ و ۵۹۰)

۱۰ - نقض مسئله عیسی بن ابان در باب اجتهاد^(۱) (طوسی - نجاشی) ،

ابو موسی عیسی بن ابان بن صدقه بن عدی بن مردانشاه (متوفی محرم سال ۲۲۱) از اهل فسای فارس از قضاة و فقهای اصحاب رأی و قیاس و از پیروان امام اعظم ابوحنیفه است و او تألیفات چند داشته که از آن جمله است دو کتاب اثبات القیاس و اجتهاد الرأی^(۱) و بر این دو کتاب است که ابوسهل ردّ نوشته بوده ؛

۱۱ - کتابی در ابطال قیاس (الفهرست) :

۱۲ - کتابی در ردّ بر اصحاب الصفات^(۲) (الفهرست - طوسی) .

(۱) رجوع کنید بملل و نحل شهرستانی ص ۱۵۳ و مقالات اشعری ص ۴۷۹-۴۸۵
(۲) ترجمه از کتاب الملل و النحل شهرستانی : « جماعت زیادی از قدما برای خداوند تعالی صفاتی بعنوان صفات ازلیّه مثل علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و کلام و جلال و اکرام و جود و انعام و عزّت و عظمت اثبات میکردند و بین صفات ذات و صفات فعل فرقی نمیکذاشتند بلکه در هر دو باب يك شکل سخن میراندند و در نتیجه این ترتیب صفاتی نیز بعنوان صفات خبریه مثل دو دست و صورت برای خداوند تعالی اثبات مینمودند و بتأویل آنها نمی پرداختند و میگفتند چون این صفات در شرع وارد شده ما آنها را باسم صفات خبریه میخوانیم . چون معتزله از خداوند نفی صفات میکردند و قدمای اهل حدیث و سنت در اثبات آنها سعی داشتند این طایفه اخیر را بهمین نظر صفاتیّه و معتزله را مُعْظَلَه خوانده اند . کار بعضی از اثبات کنندگان صفات بآنجا کشید که حتی صفات ایزدی را بصفات مُحْدَثَه نیز تشبیه نمودند و جمعی نیز بهمان صفاتی اقتصار کردند که افعال بر آنها دار است و در خبر نیز وارد شده و در این مرحله بدو فرقه منقسم گردیدند : جماعتی آن صفات را از روی احتمالاتی که از لفظ آنها برمی آمد تأویل می نمودند و جماعتی دیگر می گفتند که مقتضای عقل بما چنین میفهماند که هیچ چیز بخدای تعالی مانند نیست و هیچیک از مخلوقات باو شباهت ندارد و از این رو یقین حاصل میشود که ما از ادراک معنی بعضی الفاظ که در این باب وارد شده عاجزیم و نباید در تأویل آنها بکوشیم مثلاً در باب قول خداوند که : « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » ، و « خَلَقْتُ يَدَيَّ » و « جَاءَ رَبُّكَ » و امثال اینها ما مکلف نیستیم که تفسیر این آیات را بدانیم و آنها را تأویل کنیم بلکه تکلیف ما اعتقاد داشتن است باینکه برای خداوند شريك و مانندی نیست و این جمله از راه یقین بر ما مبرهن گشته است . جمعی دیگر از متأخرین بر آنچه اسلاف ایشان در باب صفات گفته بودند زوائدی آورده گفتند باید آیات را همانطور که ظاهر آنها حاکیست گرفت و بدون گردیدن کرد تأویل آنها را بشکلی که وارد شده تفسیر کرد و بدانند در حدّ ظاهر نیز اکتفا ننمود ؛ این طایفه برخلاف عقیده اسلاف گرفتار تشبیه صرف شدند و تشبیه صرف حتّی در میان یهود هم عمومیت نداشت بلکه يك دسته از ایشان که قرائین خوانده میشدند چون بالفاظ زیادی در توراة برخوردند که بر آن دلالت داشت بآن پرداختند . اما در میان مسلمین از شیعه جماعتی راه غلو رفتند و عده ای راه تقصیر ، ❀❀❀

- ۱۳ - کتاب الصفات (الفهرست - طوسی) :
- ۱۴ - کتابی در ردّ بر جبریه در باب مخلوق و استطاعت (۱) (طوسی) ، در
الفهرست : الردّ علی من قال بالمخلوق ، و در نجاشی : الردّ علی المجبره فی المخلوق ؛
- ۱۵ - کتابی در صفات (نجاشی) یا در صدقات (؟) (طوسی) که گویا
همان کتاب مذکور در نمره ۱۳ باشد ،
- ج - ردّ بر یهود و منکرین رسالت
- ۱۶ - کتاب تئیت الرسالة (الفهرست - طوسی) ؛
- ۱۷ - کتابی در احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام (نجاشی) ؛
- ۱۸ - کتابی در ردّ بر یهود (۲) (طوسی - نجاشی) ؛
- د - ردّ بر مخالفین دیگر
- ۱۹ - کتاب مجالس ابوسهل با ثابت بن قرّة (نجاشی - طوسی) ؛

*** باین شکل که طایفه اول بعضی از ائمه خود را در صفات خداوند تعالی تشبیه کردند و طایفه دوم خداوند را بیک تن از مخلوق مانند ساختند و چون معتزله و متکلمین اولیه ظاهر شدند بعضی از شیعه از راه غلو و تقصیر برگشتند و باعثزال گرویدند و در تفسیر بظاهر از جماعتی از اسلاف تبعیت کرده گرفتار تشبیه شدند . اما از اسلاف کسانی که بتأویل نپرداختند و دستخوش تشبیه نشدند یکی مالک بن انس است که در باب آیه « الرحمن علی العرش استوی » میگفت معنی استواء معلوم است ولی کیفیت آن معلوم نیست و ایمان بآن واجب و سؤال از آن بدعت است و احمد بن حنبل و سفیان و داود اصفهانی و پیروان ایشان ، تا آنکه دوره بعد الله بن سعید کلابی و ابوالعبّاس قلابی و حارث بن آسد محاسبی رسید و این جماعت که بهمان عقاید اسلاف بودند بعلم کلام دست زدند و عقاید سلف را با حجاج کلامی و براهین اصولی تقریر نمودند و از ایشان بعضی کتاب نوشتند و بعضی نیز درس گفتند و چون ابوالحسن اشعری با استاد خود در باب « صلاح » و « اصلح » اختلاف پیدا کرد و پس از مناظره و محاصمه با او از او جدا شد باین طایفه گروید و با ائله کلامی بتأیید اقوال ایشان پرداخت و آراء آن دسته را جزء مذهب اهل جماعت و سنت قرار داد و عنوان صفاتیّه لقب پیروان اشعری شد و چون مُسَبِّهَة و کَرَامِیَة نیز از اثبات کنندگان صفاتند ایشانرا هم ماجزه صفاتیّه بشمار آوردیم . » (شهرستانی ص ۶۴-۶۵) و مقالات اشعری ص ۵۸۲ بعد .

(۱) برای دانستن اختلاف بین مجبره و امامیه در باب مخلوق و استطاعت رجوع کنید بکنز الفوائد کراچکی ص ۴۰-۴۱ (۲) عمده احتجاجات مسلمین بایهود بر سر مسائل ذیل بود : تشبیه خالق بمخلوق ، قول باینکه عزیر پسر خداوند است ، نسخ شرایع که یهود منکر آن بودند و یاره ای مسائل دیگر (تلبیس ابلیس ص ۷۵-۷۶ و شهرستانی ص ۱۶۲-۱۶۷ و ابن حزم ج ۱ ص ۹۸ بعد و غیره)

أَبُو الْحَسَنِ ثَابِتُ بْنُ قُرَّةَ حَرَانِي صَاحِبِي (۲۲۱ - ۲۸۸) فیلسوف و عالم منطق و ریاضی معروف که در بغداد در عهد معتضد خلیفه در عداد منجمین او معدود بوده با ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و خواهر زاده اش ابو محمد حسن بن موسی دوستی و معاشرت داشته است و چنانکه در شرح حال ابو محمد خواهیم دید او از جمله کسانی بوده که غالباً در خانه ابو محمد نوبختی بامترجمین و فضلاء دیگر انجمن میکردند و ابو محمد و ابوسهل در محضر او سؤالاتی طرح مینمودند و در سر پاره ای مسائل فلسفی و دینی با او بتکلم و مناظره می پرداختند و غیر از کتاب مذکور در فوق که اشاره ای بهمین نکته است در جزء تألیفات ثابت بن قره کتابی است بعنوان جوابهای او بمسائلی که ابوسهل نوبختی از او پرسیده است (۱).

۲۰ - مجالس او با أَبُو عَلِيٍّ جُبَّانِي در اهواز (۲) (نجاشی - طوسی)؛

۲۱ - نقض مسئله أَبُو عَيْسَى وَرَاقَ در باب قَدَمَتِ أَجْسَامُ (نجاشی) و اثبات أغراض (۳) (طوسی)؛

۲۲ - ردّ بر ابن الراوندي در باب إِنْسَانُ (۴) (نجاشی - طوسی)؛

۲۳ - کتاب السَّبْكُ در نقض کتاب التَّاجُ ابن الراوندي (۵) (الفهرست - طوسی)

۲۴ - نقض کتاب ابن الراوندي در باب إِجْتِهَادُ الرَّأْيِ (الفهرست - طوسی)؛

۲۵ - نقض عَبُّ الْحِكْمَةِ تألیف ابن الراوندي (۶) (الفهرست - طوسی)؛

۲۶ - نقض رساله تألیف شافعی (۷) (الفهرست - طوسی)؛

۲۷ - ردّ بر أَبُو الْعَتَاهِيَةِ در باب توحید در اشعار او (طوسی - نجاشی)؛

ابو اسحاق اسماعیل بن القاسم ملقب و مشهور بابو العتاهیه (۱۳۰ - ۲۱۱ یا

(۱) تاریخ الحكماء قفطی ص ۱۱۸ (۲) رجوع کنید بنیل صفحه ۹۷ و صفحه ۱۱۶ از همین کتاب

(۳) الانتصار ص ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) برای اختلاف متکلمین در باب انسان و رأی ابن الراوندي

در آن خصوص رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۳۲۹ - ۳۳۳ (۵) رجوع کنید بصفحه ۹۲

از همین کتاب (۶) ایضاً صفحه ۹۲ از همین کتاب (۷) مقصود از این کتاب رساله است

که امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴) در اصول فقه مطابق رأی خود

تألیف کرده و این کتاب که بهمان عنوان «رسالة امام الشافعی» معروفست اولین کتابی است که در

باب اصول علم فقه تألیف شده و مکرر نیز بطبع رسیده است (معجم المطبوعات العربیة ستون ۴۷۰)

(۲۱۳) از شعرای غزلسرای معروف عهد هارون و پسرانش امین و مأمون است که پس از مدتی غزلسرائی و مداحی و هجائی طریق زهد و وعظ را پیش گرفته و بتدریج بمشرب متصوّفه نزدیک شده است و چون شاعری قادر و صاحب کلامی سهل و دور از تکلف بوده بزودی اشعار زهد و وعظ او در میان مردم انتشار یافته و بوسیله آنها افکار صوفیانه و جبریه او در ذهن عامّه جای می گرفته است .

ابوالعتاهیه در فروع مذهب امامیه داشته ولی در اعتقاد جبری و دشمن قدریه بوده است (۱) و بهمین علت در باب اعتقادات و مسائل راجع بتوحید در اشعار خود افکاری را بنظم آورده بوده که با عقیده امامیه نمی ساخته و کتاب ابوسهل نوبختی ردّ بر همین گونه عقاید اوست . صاحب تبصرة العوام میگوید :

« جملة امامیه بر آنند که خدا را نتوان دید نه در دنیا و نه در آخرت و ایشانرا بر این دلیلهای قاطع است از عقل و قرآن و خبر رسول و خصم گوید که قومی از شیعه گفتند که خدا حکم بیاطل کند و ظلم و کفر و فواحش و سفه آفریند چنانکه مجبّره و مشبّه گویند . گوئیم این دروغ است اهل امامیه این سخن نگفته اند و در کتب امامیان نیابی و هر کس را که از اسلام بهرمای باشد رواندارد که این بر خدا بندد بلی ابوالعتاهیه در فروع مذهب امامیه داشت و در اعتقاد جبری بود و او نه فقیه بود و نه عالم با اصول دین و هر چه شعرا گویند از سخنان فاسد بر دیگران عیب نباشد و هیچ قوم از فرق اسلام نیابی الاّ که در میان ایشان جمعی اعتقاد فاسد دارند علی الخصوص اصحاب شافعی و ابوحنیفه که امروز اغلب کتب از اصول و کلام و فقه که میخوانند بفلسفه و اصطلاحات آن آمیخته ، عبارت اهل اسلام بنادر توان یافت و العجب که راغب که از کبار متقدّمان اصحاب شافعی است و فخر رازی که از متأخران هر یک تفسیری کرده اند و در آنجا چیزها گویند که هیچ مسلمان اطلاق آن بتفسیر قرآن رواندارد و اصحاب ایشان این دوتن را از محققان دانند و سخن ایشانرا حقایق خوانند پس بنا بر این لازم آید که هیچ کس را بر اهل اسلام آن منت نباشد که ابوعلی سینا و ابونصر فارابی را چه اینان که از متأخرین فلاسفه اند منبع

آن حقایقند و از جمله القاب که اصحاب شافعی فخر رازی را بآن خوانند حجّة الله علی الخلائق است اینها هیچ برایشان عیب نیست و جهل ابوالعتاهیه جبری بر اهل امامت عیب است، (۱)

از جمله اخیر این عبارت معلوم می شود که اهل تسنّن عقاید جبری ابوالعتاهیه را بامامیه منسوب داشته و باستناد آنها بر این فرقه تاخته بوده اند و ابوسهل لازم دانسته است که آنها را ردّ و انتساب آن آراء را بشیعیان امامی که ابوالعتاهیه در فروع مذهب ایشان را پذیرفته بوده دفع کند.

آقای لوثی ماسین یُن در کتاب نفیسی که در شرح حال حسین بن منصور حلاج نوشته نقض ابوسهل را از کلام ابوالعتاهیه، که مدّت ها قبل از زمان او فوت کرده بوده و چندان هم با اصطلاحات فلسفه آشنائی نداشته، فقط وسیله ای میداند که ابوسهل آنرا برای حمله بمتصوّفه و حلاج که با شعار ابوالعتاهیه استناد می جسته بکار برده است تا از انتشار این گونه افکار جلوگیری نماید (۲). این حدس اگر هم صحیح باشد فرعیست و گویا اساس مقصود ابوسهل در ردّ افکار ابوالعتاهیه در باب توحید چنانکه از عبارت تبصرة العوام مفهوم میشود همان دفع اتهامات اهل تسنّن است در انتساب افکار ابوالعتاهیه بفرقه امامیه.

۵ - اصول و مسائل کلامی

۲۸ - کتاب الخواطر (۳) (الفهرست - طوسی)؛

۲۹ - کتاب المعرفة (۴) (الفهرست - طوسی)؛

۳۰ - کتاب حدّث العالم (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۳۱ - کلام در باب انسان (۵) (الفهرست)؛

(۱) تبصرة العوام ص ۴۲۱

(۲) Passion d'al-Hallâdj, p. 149.

(۳) در باب اختلاف متکلمین در خصوص « خواطر » رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۴۲۷-۴۲۹

(۴) مقالات اشعری ص ۵۱-۵۳ و ۴۷۱-۴۷۲ و ابن حزم ج ۵ ص ۱۰۸-۱۱۹

(۵) رجوع کنید بصفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۳۲۹-۳۳۳ و ارشاد الطالبین ص ۱۸۶-۱۹۰

- ۳۲ - الْحِكَايَةُ وَالْمَحْكِيَّةُ (۱) (الفهرست - طوسی) ؛
- ۳۳ - الْخُصُوصُ وَالْعُمُومُ وَالْأَسْمَاءُ وَالْأَحْكَامُ (۲) (نجاشی - طوسی) ؛
- ۳۴ - کتابی در تَوْحِيد (طوسی - نجاشی) ؛
- ۳۵ - کتاب الارْجَاء (۳) (طوسی - نجاشی) ؛
- ۳۶ - نفی وَ اثبات (۴) (طوسی - نجاشی) ؛
- ۳۷ - کتابی در محال بودن رؤیت خدای تعالی (۵) (طوسی - نجاشی) ؛
- از این کتب ابوسهل نوبختی بدبختانه جز دوسه فقره‌ای که دیگران از آنها نقل کرده و ما نیز سابقاً آنها را یاد آور شده ایم دیگر مطلبی بدست نیست ولی چون ابوسهل در عصر خود رئیس متکلمین امامیه و منزل او محلّ اجتماع ایشان بوده (۶) و اقوال او برای علمای دیگر این فرقه حکم حجّت را داشته غالباً در کتب خود بآنها استشهاد میکرده‌اند و اگر کسی کتب کلامی امامیه را باین قصد مورد مطالعه قرار دهد البتّه مقداری از آنها را میتواند باین وسیله التقاط نماید . از آن جمله علامه در انوارالملکوت و فاضل مقداد در ارشاد الطالبین (۷) برآی ابوسهل نوبختی راجع بانسان که کتابی نیز در آن باب تألیف کرده بود (۸) اشاره میکنند و موافقت او را در این باب با جمهور فلاسفه و معتزله می‌رسانند .
- (۱) در میان متکلمین فرق مختلفه چند نفر کتابهایی باین عنوان داشته‌اند و از آن جمله است ابو محمد جعفر بن مبشر معتزلی متوفی ۲۳۴ (الانتصار ص ۸۱) و ابو الفتح عثمان بن جتی نحوی معروف (متوفی ۳۹۲) که علم الهدی سید مرتضی بر آن ردّ نوشته (فهرست طوسی ص ۲۲۰ و روضات الجنّات ص ۴۶۶) و ابن قُتَيْبَةَ عَبْدَ اللَّهِ بن مسلم دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶) که شیخ مفید آن را ردّ کرده (فهرست طوسی ص ۳۱۵ و نجاشی نقضی در همین باب از کتاب عتبی بشیخ مفید نسبت میدهد ص ۲۸۶ و آن شاید اشتباه باشد) و مقصود از حکایت در این مورد گویا نقل قول غیر است بهمان شکلی که او آورده است بر سبیل حکایت بدون افزایش یا نقصانی (مجمع البحرین ص ۲۲) و در این صورت بر حکایت کننده (حاکی) راجع بمضمون و مطلب حکایت بحثی وارد نیست و اگر حرجی باشد بر کسی است که حکایت از او نقل شده (محکی) چنانکه سید مرتضی ابن الرّاوندی را در نقل حکایت اهل مذاهب چون او آنها را فقط بر سبیل حکایت آورده است مقصّر نمیشمارد ولی جاحظ را برخلاف او چون اظهار تعلق و عقیده بحکایات خود کرده خطا کار میداند (شافی ص ۱۳)
- (۲) مقالات اشعری ص ۴۴۵-۴۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۸-۱۷۴ و ۴۸۴ و کنز الفوائد ص ۱۹-۲۹ (۳) رجوع کنید بصفحه ۳۱ از همین کتاب (۴) مقالات اشعری ص ۴۴۶-۴۴۷
- (۵) صفحه ۱۰۲ و ۱۲۱ از همین کتاب (۶) الفهرست ص ۱۷۶ (۷) صفحه ۱۸۷
- (۸) نمره ۳۱ از تألیفات ابوسهل

ابو جعفر محمد
(برادر ابوسهل نوبختی)

ابو سهل نوبختی برادری داشته است که او نیز در عداد متکلمین و مؤلفین شیعه بشمار می آمده و در علم کلام از برادر خود ابوسهل پیروی میکرد و دارای تألیفاتی نیز بوده است که بدبختانه یا صاحب الفهرست موفق به پیدا کردن اسامی آنها نشده و یا آنکه از نسخه ای از آن کتاب که نسخ دیگر از روی آن نوشته شده افتاده بوده است (۱).

این شخص که أَبُو جَعْفَر مُحَمَّد بن علی بن اسحق نام دارد از رجالی است که در ایام غیبت صغری از جانب سفرای امام غائب توقیعاتی در حق او صادر شده (۲) و مثل برادر خود ابوسهل مردی ادیب و شاعر پرور و از عمال دیوانی و از مرّبان و منعّین ابن الرّومی گوینده معروف بوده و ابن الرّومی با او مکاتبات شعری میکرده و از او درخواست صله و کساء مینموده است و از یکی از مدایح ابن شاعر در حق ابو جعفر چنین برمی آید که ابو جعفر مدّتی نیز حکومت قریّة الثّعمان را داشته است. در دیوان ابن الرّومی سه قطعه شعر در حق ابو جعفر نوبختی هست که در آنها شاعر مزبور از ابو جعفر طلب کساء میکند و اکرام آل نوبخت را در حق خود و دوستی و خدمتگزاری خویش را نسبت بایشان یاد آور میشود و ابو جعفر را در نوشتن جواب مورد عتاب قرار میدهد (۳).

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) غیبت طوسی ص ۲۷۲

(۳) رجوع کنید بدیوان ابن الرّومی ج ۱ ص ۱۲۸ و ۱۴۲ (از چاپ قاهره در ۱۹۲۷ میلادی) و ص ۱۸۱ و ۱۸۶ و ۲۰۰ (از چاپ کامل کیلانی)

فصل هفتم

ابو محمد حسن بن موسی

(وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)

علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت پدر ابوسهل اسماعیل که متأسفانه شرح حالش بدست نیامد و در فصل پیش شرح زندگانی دوپسرش ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد مذکور گردید سر سلسله يك شعبه از خاندان نوبختی است که مثل شعبه دیگر آن خانواده یعنی نوادگان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (بنی اعمام علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت) معاً لوای شهرت و نفوذ و اقتدار این سلاله بزرگ را در دست داشته و باستظهار هم در پیش بردن يك مقصود قدم برمیداشته اند.

علی بن اسحاق بن ابی سهل علاوه بر ابوسهل اسماعیل متکلم معروف و ابوجعفر محمد ممدوح ابن الرومی دختری نیز داشته است که نام و نشان او معلوم نیست ولی بواسطه فرزندی که از او بوجود آمده ذکر آن دختر نیز در تاریخ باقی مانده است و آن فرزند ابو محمد حسن بن موسی است که خواهر زاده ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد محسوب میشود.

۱ - احوال ابو محمد نوبختی

شرح احوال پدر ابو محمد حسن یعنی موسی در دست نیست و نمیدانیم که او نیز از خاندان نوبختی بوده و یا آنکه ابو محمد حسن پسرش فقط از راه نسبت مادر نوبختی خود که خواهر ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد است نوبختی محسوب میشود.

در میان آل نوبخت يك نفر موسی نام هست و آن ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت یعنی ابن کبریاء نوبختی است که از منجمین و مصنفین است و او که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از رجال اواخر غیبت صغری و از معاصرین ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار حسین بن

روح نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) است (۱) که در ۴۰۰ هجری هنوز زنده بوده (۲).
فاضل معاصر آقای سید هبة الدین شهرستانی در مقدمه ای که بر کتاب فرق الشیعه
منسوب بهمین ابو محمد حسن بن موسی نوشته ابو محمد نوبختی را پسر ابوالحسن
موسی بن حسن ملقب بابن کبریاء شمرده است. بنظر نگارنده این نسبت صحیح
نمی آید چه علاوه بر آنکه هیچیک از اصحاب کتب رجال و مؤلفین با وجود علم
باحوال ابو محمد حسن بن موسی و ابوالحسن موسی بن کبریاء متعرض چنین نسبتی
نشده و همه ابو محمد حسن بن موسی را بهمان خواهر زادگی ابوسهل شناسانده اند
ملاحظه بعد زمانی ایشان نیز چنین حدسی را سست و بعید می نماید چه ابو محمد حسن
بن موسی با اتفاق مورخین در دهه اول از قرن چهارم هجری یعنی بین ۳۰۰ و ۳۱۰
فوت کرده و بیشتر اتمام حیات او در نیمه دوم قرن سوم یعنی در عهد خالش ابوسهل
نوبختی گذشته است در صورتیکه ابوالحسن موسی بن کبریاء تا مدتها بعد از دوره وکالت
ابوالقاسم حسین بن روح (بین ۳۰۵ و ۳۲۶) نیز میزیسته و قسمتی از اخبار وکیل
سوم امام غایب را برای دیگران از جمله برای ابونصر هبة الله بن محمد کاتب نقل کرده
و باین ترتیب از رجال واسطه بلکه اواخر قرن چهارم بوده است.

چنین تصور می رود که ابو محمد حسن بن موسی یعنی مؤلف کتب فرق الشیعه
و الآراء و الدیانات و مؤلفات دیگر نیز مثل شیخ ابوالقاسم حسین بن روح فقط از
طرف مادر بخاندان نوبختی انتساب داشته و اگر هم پدر او از افراد این خانواده بوده
کسی بذکر او نپرداخته است و ما را از احوال او اطلاعی در دست نیست.

ابو محمد حسن بن موسی از متکلمین و فلاسفه و ادبا و آشنایان بآراء و دیانات
و ملل و نحل است و او مثل بسیاری از علمای جامع عصر خود بتحصیل فنون
مختلفه عشق داشته و در جمع کتب و نسخ نفیسه عمر خود را میگذرانده و کتب بسیار
بخط خود نوشته بوده است و بر اثر همین عشق و علاقه بتحصیل علم و ادب منزل او
محل اجتماع علما و فضلا محسوب میشده و جماعتی از مترجمین کتب قدیمه مثل

(۱) غیث طوسی ص ۱۹۰ و ۲۴۲ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۲۰۸

أَبُو عُثْمَانَ سَعِيدُ بْنُ يَعْقُوبَ دِمَشْقِيٌّ وَ أَبُو يَعْقُوبَ إِسْحَاقُ بْنُ حُنَيْنٍ (متوفی ۲۹۳) و ابوالحسن ثابت بن قرّة (۲۲۱-۲۸۸) و غیرهم در خانه او دور هم گرد می آمده و در مسائل علمی بحث میکرده اند (۱).

ابو محمد خود برای ثابت بن ابراهیم صابی (۲۸۳-۳۶۹) طبیب معروف چنین نقل کرده بوده است که روزی در حدّاث سنّ از ثابت بن قرّة حکیم ریاضی معروف مسئله ای پرسیده و ثابت از جواب گفتن بآن در مقابل جمعیت خود داری کرده و ابو محمد دو بیت ذیل را بر سبیل تمثّل خوانده است :

أَلَا مَا لِلَّيْلِ لَا تُرِي عِنْدَ مَضْجَعِي بَلِيلٍ وَلَا يَجْرِي بِهَالِي طَائِرُ
بَلَى إِنَّ عَجَمَ الطَّيْرِ تَجْرِي إِذَا جَرَتْ بَلِيلِي وَلَكِنْ لَيْسَ لِلطَّيْرِ زَاجِرُ

روز بعد ثابت بن قرّة ابو محمد را در راه می بیند و بسؤال او جواب شافی میدهد و تمثّل او را بدو بیت فوق بیاد او میآورد، ابو محمد سرافکنده معذرت میخواهد و ثابت بن قرّة اطمینان میدهد که در ایراد آن دو بیت غرض او تعریض بثابت نبوده است (۲).

از این حکایت و ذکر اینکه ثابت بن قرّة در اواخر عمر خود در ردیف ابو عثمان دمشقی و اسحاق بن حنین در منزل ابو محمد نوبختی اجتماع میکرده اند خوب معلوم میشود که ابو محمد با وجود اختلاف سنّی که با امثال ثابت بن قرّة داشته بزودی چنان در فضل و کمال ترقّی و شهرت یافته که مثل ثابت بن قرّة مردمانی که در ابتدا بواسطه کمی سنّ چندان بشأن ابو محمد اعتنا نمیکرده اند در اواخر بحضور در منزل او برای بحث در مسائل علمی سرفروود می آورده اند. ابو محمد نوبختی غیر از فضلائی که ذکرشان در فوق گذشت با ابوالاحوص داود بن اسد بصری و خال خود ابوسهل اسماعیل بن علی (۲۳۷-۳۱۱) و ابوعلی محمد بن عبدالوّهّاب جبّائی (۲۳۵-۳۰۳) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی (متوفی سال ۳۱۹) و ابن الراوندی و ابو عبدالله

محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی و ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی معاصر بوده ؛ از بعضی مثل ابوالاحوص بصری و ابوسهل اسماعیل اخذ علم کرده و با بعضی دیگر مانند ابوجعفر بن قبه و ابن مملک اصفهانی و ابوالقاسم بلخی و جبائی بطریق سؤال و جواب بحث مینموده و عقاید عده‌ای از ایشانرا که بامذهب فرقه امامیه نمیداشته نقض میکرده است .

در میان آل نوبخت ابو محمد با وجود متکلم بودن کسی است که از همه ایشان بیشتر بمذاهب فلاسفه توجه کرده و علاوه بر آموزش بامترجمین کتب حکمتی قدیم و مطالعه کتب ارسطو بعضی از آنها را مختصر نموده و در ردّ بعضی از آراء فلاسفه و اهل منطق نیز کتبی پرداخته است .

در کلام هم مثل خال خود ابوسهل بمعزله مخصوصاً بمعزله بغداد نزدیک شده و بهمین جهت بین شیعه و معتزله برسر عقیده وانتساب او یکی از این دو فرقه نزاع بوده است (۱) با این حال امامی بودن او مسلم است چه علاوه بر آنکه غالب مؤلفین قدیم مثل ابن الندیم و مسعودی و اشعری و خطیب بغدادی و ابن ابی الحدید و ذهبی و اصحاب رجال شیعه او را در این ردیف آورده اند عقایدی را که او در کتب کلامی خود دفاع کرده همگی همان عقاید فرقه امامیه و نظیر عقاید خال جلیل القدرش ابوسهل نوبختی است .

۲ - تالیفات ابو محمد نوبختی

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی علاوه بر آنکه از ادبا و رواة اشعار بوده (۲) در کلام و فلسفه و نجوم و علم بملل و نحل و عقالات در عهد خود استاد شمرده میشده و در این فنون قریب چهل کتاب تألیف کرده بوده که از آن جمله حتی یکی نیز در دست نیست مگر يك کتاب که در انتساب آن بنوبختی شك است و آن یعنی فرق الشیعه اگر ثابت شود که از ابو محمد است یکی از دو کتاب مستقلى است که از خاندان نوبختی بیادگار مانده است .

اینک اسامی تالیفات ابو محمد و موضوع هر يك از آنها از روی الفهرست و فهرست

طوسی و رجال نجاشی و کتب دیگر :

الف - کتب او در باب امامت

- ۱ - الْجَامِع (۱) (طوسی - نجاشی) ، در الفهرست عنوان کتاب نیست :
 - ۲ - الْحُجَج (۱) (نجاشی) ؛
 - ۳ - رَدِّ بَرِّ وَاقِفَه (نجاشی) ؛
 - ۴ - رَدِّ بَرِّ یَحْيٰی بْنِ اَصْفَح (۲) در باب امامت (نجاشی) ؛
 - ۵ - رَدِّ بَرِّ جَعْفَرِ بْنِ حَرْبٍ مَعْتَزَلِي در باب امامت (نجاشی) ؛
 - ۶ - الْمَوْضِع در باب جنگهای حضرت امیرالمؤمنین علی (نجاشی) .
- ب - کتب او در باب مسائل کلامی و فلسفی

- ۷ - اِخْتِصَارُ كِتَابِ الْكُونِ وَالْفَسَادِ تَأْلِيفِ اَرِسْطُو (الفهرست و نجاشی) ؛

این کتاب ارسطو را حنین بن اسحاق از یونانی بسریانی و دو نفر از معاصرین و رفقای ابو محمد نوبختی یعنی اسحاق بن حنین و ابو عثمان دمشقی بعربی ترجمه کرده بودند و ابو محمد نوبختی با قرب احتمالات ترجمه یکی از این دو نفر مترجم را مختصر نموده است چه ذکری از اینکه او یونانی نیز میدانسته و از روی متن یونانی این اختصار را پرداخته بوده است در هیچیک از کتب نیست .

- ۸ - حُجَجٌ طَبِيعِيٌّ مُسْتَخْرَجٌ اَزْ كِتَابِ اَرِسْطُو بررد کسانیکه آسمان را حی و ناطق می پنداشته اند :

این عقیده در میان يك عده از فلاسفه دهري و اصحاب فلك و نجوم پیروانی داشته ، صاحب تبصرة العوام در این خصوص از قول ایشان مینویسد : « گویند کواکب هر چه بالای ایشان است بینند و علت اولی را بینند و حرکت کواکب در افلاك تمام و دائم است و ایشان همه زنده اند و تغییر بدیشان روا نیست و جمله را يك حيوۃ است

(۱) لابد در یکی از این کتب بوده است که ابو محمد نوبختی کتب جاحظ را در باب امامت نقض نموده بوده و مسعودی بدون اینکه در این باب شرح و تفصیلی بدست دهد چون خود او نیز یکی از ناقضین کتب جاحظ در خصوص امامت است ابو عیسی و راق و ابو محمد نوبختی را هم در ردیف نقض کنندگان مؤلفات جاحظ راجع بامامت نام میبرد (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۵۸ چاپ مصر) (۲) ابوزکریا یحیی بن اصفح از رجال خوارج است (شهرستانی ص ۱۰۴) .

و گویند مشتری فاعل عالم ارضی است و مدبر اوست بقوتی که درویش از علت اولی و گویند کواکب و زمین ذوات عقولند و گویند آفتاب و جمله کواکب بینند و شنوند آنچه در زیر ایشانست و گویند زمین حس دارد و شنود و بیند و آشاهد اگر چه بآن ما نماند (۱). قول این فرقه را ابو محمد نوبختی در کتاب دیگر خود الآراء والذیانات نیز آورده بوده و ابن الجوزی قسمتی از آنرا از کتاب مزبور در تلبیس ابلیس نقل کرده است (۲).

۹ - الارزاق والآجال والآسعار (۳) (نجاشی)؛

۱۰ استطاعت بر حسب مذهب هشام بن الحکم که ابو محمد نوبختی نیز در این باب بعقیده او بوده (۴) (نجاشی)؛

۱۱ - الاعتبار و التمييز والاختصار (نجاشی)؛

۱۲ - کتابی در باب انسان (۵) (طوسی - نجاشی)؛

۱۳ - تئزیه و ذکر متشابه قرآن (نجاشی)؛

۱۴ - حدث العالم (۶) (الفهرست - طوسی - ذهبی)؛

۱۵ - توحید صغیر (نجاشی)؛

۱۶ - توحید کبیر (نجاشی - الفهرست - طوسی)؛

۱۷ - کتاب بزرگی در باب جزء لا یتجزأ (نجاشی)

بحث در باب جزء لا یتجزأ (۷) از وقتیکه کتب یونانی بعربی ترجمه و مقالات

فلاسفه قدیم مثل ذیمقراطیس (۸) و ابیقورس (۹) در دست مردم انتشار یافت در میان

(۱) تبصرة العوام ص ۳۶۰ و ابن حزم ج ۵ ص ۳۶ - ۳۷

(۲) تلبیس ابلیس ص ۸۲ - ۸۳ (۳) برای شرح این موضوع رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۵۶ -

۲۵۸ و شهرستانی ص ۲۶ و الفرق بین الفرق ص ۳۳۰ - ۳۳۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۶۵

و ارشاد الطالبین ص ۱۴۲ - ۱۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۰ - ۱۶۴ و بحار الانوار ج ۳ و غیره

(۴) رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۲۹ بعد و ابن حزم ج ۳ ص ۲۶ - ۴۲ و کنز الفوائد ص ۴۰ - ۴۸

و برای مذهب هشام در این خصوص رجوع شود بمقالات اشعری ص ۴۲ - ۴۳ و شهرستانی ص ۱۴۱

(۵) صفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۲۲۹ - ۳۳۳ و ارشاد الطالبین ص ۱۸۶ - ۱۹۰

(۶) در الفهرست (ص ۱۷۷) و فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب توحید و حدث العالم

(در الفهرست بقلط نام این دومی حدث العلل (؟) چاپ شده) بیکدیگر چسبیده ولی از تاریخ الاسلام

ذهبی (fol. 45 a) چنین برمی آید که حدث العالم کتابی علیحده بوده است.

(۷) atome (۸) Democrites (۹) Epicures

متکلمین معمول شد و از اولین کسانی که در این خصوص عقیده ای اظهار کرده اند ابو محمد هشام بن الحکم متکلم معروف امامی است و او بمتابعت فلاسفه قدیم میگفته است که هر جزئی از اجزاء اجسام قابل تجزیه است و نهایی در این تجزیه نیست جز از جهت مساحت چه مساحت جسم را نهایی هست ولی برای اجزاء آن در تقسیم بجزء های دیگر حدی نمیتوان قرار داد (۱)

این عقیده را که نظام معتزلی نیز پذیرفته و در این مقاله تابع هشام بن الحکم شده بوده است (۲) جمیع متکلمین امامی قبول نکرده اند بلکه فرقه ای از ایشان برخلاف هشام و فلاسفه قدیم و نظام عقیده داشتند که اجزاء جسم را در تقسیم بجزء های کوچکتر حدی است چه جسم دارای اجزاء معینی است که از اجتماع آنها درست شده و هرگاه که مشیت الهی از جسمی حال اجتماع را سلب کند اجزاء معدود آن بدون اجتماع یعنی جدا از یکدیگر می مانند و هیچیک از آنها قابل تحمل تقسیم و تجزیه نیستند (۳). احتمال کلی دارد که ابو محمد نوبختی که بمقالات و مشرب فلاسفه آشنائی تمام داشته و در بعضی از عقاید هم از هشام بن الحکم پیروی میکرده است در این کتاب خود مقالات مختلفه مردم را در باب جزء لایتجزأ ذکر و ضمناً از عقیده هشام در آن خصوص دفاع کرده بوده است.

۱۸ - مختصر کلام در باب جزء (نجاشی) :

۱۹ - الخصوص و العموم (۴) (نجاشی) :

۲۰ - رد بر اصحاب المنزله بین المنزلتین در باب وعید (نجاشی)

۲۱ - انکار رؤیت باری تعالی ورد بر کسانی که آنرا ممکن می پنداشته اند (۵)

(۱) مقالات اشعری ص ۵۹ (۲) الفرق بین الفرق ص ۵۰ و ۱۱۳ (۳) مقالات اشعری ص ۵۹ و ابن حزم ج ۵ ص ۹۴-۱۰۸ و شرح اشارات خواجه نصیر، نمط اول، و شرح مقاصد ج ۱ ص ۲۹۳ - ۳۱۴ و غیره (۴) مقالات اشعری ص ۴۴۵ - ۴۴۶ و عده الاصول شیخ طوسی ص ۱۳۱ - ۱۵۲ (۵) برای این موضوع رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۱۳ - ۲۱۷

(نجاشی - ذهبی)؛

۲۲ - کتابی در مرایا وجهت رؤیت در آنها (نجاشی)؛

۲۳ - ردّ بر ابو عیسی و راق و نقض کتاب التریب المشرقی تألیف او (۱)

(الفهرست طوسی)؛

۲۴ - ردّ بر اهل تعجیز (۲) و آن نقض کتاب ابو عیسی و راق است (۳) (نجاشی)؛

۲۵ - ردّ بر ابو الهذیل علاّف در باب نعیم اهل جنت (۴) (نجاشی - ذهبی)؛

۲۶ - نقض بر ابو الهذیل علاّف در باب معرفت (۵) (نجاشی)؛

(۱) صفحه ۸۷ از همین کتاب

(۲) تعجیز در این مورد نسبت عجز دادن بخداوند تعالی است و اهل تعجیز باصطلاح مخالفین کسانی بوده اند که خداوند را فقط بر جواهر قادر میدانستند نه بر جواهر و اعراض کلاً و در میان معتزله مخصوصاً ابو عمرو و معمر بن عبّاد سلمی از معاصرین ابراهیم نظام و علاّف طرفدار این عقیده بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹۲ و ۵۴۸ و تعریفات جرجانی ص ۹۷) و معمر میگوید که اعراض از قبیل رنگ و طول و عرض و طعم و بو و خشونت و نرمی و حسن و قبح و صوت و قوت و ضعف و مرگ و زندگی و رستخیز و مرض و صحت و عافیت و کوری و کری و بینائی و شنوائی و فصاحت و فساد و صحت میوجات کار خداوند نیست بلکه ساخت اجسامی است که این اعراض در آنها وجود دارد و دهریون نیز با او در این عقیده که نهایتی برای اشیاء موجود نیست موافقت داشتند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴) و ابن الرّائوندی باینکه بر بسیاری از عقاید معمر طعن میزده در «افعال طبائع» با او همعقیده بوده و مثل معمر میگوید که آنچه را که فلك بر آنها شامل است مثل حرکت و سکون و تألیف و افتراق و تماس و مابینت فعل خداوند نیست (الانتصار ص ۵۴). احتمال کلی دارد که ابو عیسی و راق نیز مثل ابن الرّائوندی در پاره‌ای از این عقاید با معمر اشتراك داشته و کتابی در آن خصوص نوشته بوده که ابو محمد آنرا نقض کرده است. (۲) صفحه ۸۷ از همین کتاب.

(۴) در باب اختلاف متکلمین در خصوص «نعیم اهل جنت» و رأی علاّف در آن خصوص رجوع کنید بشهرستانی ص ۳۵ و تبصرة العوام ص ۴۳۰ و مقالات اشعری ص ۴۷۵ و الفرق بین الفرق ۱۰۲ و غیره (۵) برای اختلاف متکلمین در باب معارف رجوع شود باین حزم ج ۵ ص ۱۰۸ - ۱۱۹ و برای رأی علاّف در این مسئله رجوع شود بکتاب الفرق بین الفرق ص ۱۱۱ - ۱۱۲ و برای رأی حسن بن موسی نوبختی رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۲.

۲۷ - نصرت مذهب عمر بن عباد (۸) و احتجاج در آن خصوص (الفهرست - طوسی)؛

۲۸ - کتابی در باب خبر واحد و عمل بآن (۱) (نجاشی)؛

ج - مناظرات و مسائل او بامعاصرین

۲۹ - جوابهای او بابو جعفر بن قیه (۲) (نجاشی)؛

۳۰ - جوابهای دیگر باو (نجاشی)؛

۳۱ - ردّ بر ردّیکه ابوعلی جبائی بر منجمین نوشته بوده؛ نجاشی میگوید که

ابوعلی جبائی در ردّ خود تجاهل کرده بوده (۳) و این کتاب را سید بن طاوس در دست داشته است (۴)

۳۲ - مسائل او با جبائی در موضوعات مختلفه (نجاشی)؛

۳۳ - ردّ بر منجمین (۵) (نجاشی)؛

(۸) بعد از تفحص بسیار ندانستم عمر بن عباد کیست و گمان میکنم چهل نسخ این اسم را از صورت اصلی برگردانده و غرض همان ابو عمرو معمر بن عباد سلمی معتزلی معروف است که در بعضی کتب دیگر هم نام او را ناسخین تحریف کرده اند از آنجمله در ارشاد الطالبین چاپی ص ۱۸۷ در صورتیکه مسلماً گفتگو از معمر و رأی مخصوص او در باب انسان است نام او عمر بن عبادة السلمی المعتزلی طبع شده. اما آن مذهب از مذاهب معمر که نوبختی از آن دفاع کرده گویا عقیده اوست در باب «انسان» که غالب متکلمین شیعه بتبعیت از او و از جمهور معتزله و فلاسفه بر آن بوده اند، از آن جمله ابواسحق بن نوبخت مؤلف یاقوت و ابوسهل نوبختی و شیخ مفید و سید مرتضی و خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی، و گویا همین احتجاج ابو محمد نوبختی در نصرت رأی معمر یکی از اسباب معتزلی شمرده شدن او بوده است. برای مقایسه بین رأی معمر و متکلمین شیعه رجوع شود بمقالات اشعری ص ۴۴۱ - ۴۴۲ و انوار الملکوت علامه (خطی) و ارشاد الطالبین ص ۱۸۷.

(۱) در باب خبر واحد رجوع کنید بالانتصار ص ۵۲ - ۵۳ و تعریفات جرجانی ص ۴۴ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۷ و در باب شرایط عمل بآن مطابق عقیده علمای امامیه رجوع کنید ببهار الانوار ج ۱ ص ۱۹۸ و کتاب غده الاصول تألیف شیخ طوسی ص ۴۰ - ۶۳ و رجال استرآبادی ص ۱ - ۴ و روضات الجنات ص ۵۶۱ و ۵۹۰ و تبصرة العوام ص ۴۲۸ (۲) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب (۳) رجال نجاشی ص ۴۷ (۴) بهار الانوار ج ۱ ص ۱۴۳ (۵) در باب اختلاف قول منجمین و ردّ اقوال ایشان از طرف متکلمین رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۷۲ - ۷۵ و بهار الانوار ج ۱ ص ۱۳۸ - ۱۴۰ و کتاب الیاقوت ابواسحق نوبختی و شرح آن بتوسط علامه حلی (خطی)

۳۴ - ردّ بر ثابت بن قُرّة (۱) (نجاشی)؛

۳۵ - شرح مجالس او با ابو عبدالله بن مملّک (۷) (نجاشی)؛

۳۶ - مجالس او با ابوالقاسم بلخی (نجاشی)؛

د - کتب او در باب ملل و نحل

۳۷ - فَرْقُ الشَّيْعَةِ (نجاشی - فصول سیّد مرتضی - منهاج السنّة ابن تیمیّه)؛

۳۸ - الآراء والذیانات (طوسی - الفهرست - مسعودی - ذهبی - ابن ابی الحدید -

معجم الأدباء یا قوت - منهاج السنّة)؛

۳۹ - ردّ بر اصحاب تناسخ (الفهرست - طوسی ذهبی)؛

۴۰ - ردّ بر غلاة (نجاشی - طوسی (۲) - خطیب بغدادی)؛

۴۱ - ردّ بر فرق شیعه بجز فرقه امامیه (نجاشی)؛

۴۲ - ردّ بر اهل منطق (نجاشی - ذهبی)؛

(۱) گویا در باب ردّ عقیده او در حقّ و ناطق پنداشتن افلاک و کواکب که ابو محمّد نوبختی کتاب دیگری هم در همین خصوص تألیف کرده بوده ، ناصر خسرو میگوید :

« ثابت بن قُرّة الحرّانی که مرکّب فلسفی را ترجمه کرده است از زبان و خطّ یونانی زبان و خطّ تازی ، بر آنکه افلاک و کواکب احیا و نُطقاً اند برهان کرده است و گفتست که مردم را حیات و سخن بدانست که جسد او شریفتر جسدست و اندر شریفتر جسدی کان جسد مردمست شریفتر نفس فرود آمدست و آن نفس زنده و سخنگوی است و این مقدمه صادق است . آنگاه گفتست و افلاک و انجم را اجساد ایشان بغایت شرف و لطافت و بنهایت پاکیزگی است و این مقدمه دیگرست صادق ، نتیجه از این دو مقدمه آنکه مر این افلاک و انجم را نفس ناطقه است و ایشان زندگان و سخنگویانند و این برهانی است که این فیلسوف کرده است بر آنکه فرشتگان افلاک و کواکبند و زنده و سخنگویند . » دیوان ناصر خسرو ص ۵۷۲ چاپ کتابخانه طهران (۷) ابو عبدالله محمّد بن عبدالله بن مملّک اصفهانی از متکلمین بزرگ شیعه و از معاصرین ابوعلی جبائی است و او ابتدا از معتزله بوده و بعد بعقیده امامیه گرویده است و در امامت و مسائل دیگر کلامی مؤلفاتی داشته است (الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و رجال نجاشی ص ۲۶۹ و مقالات اشعری ص ۳۵۸) .

(۲) در فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب ردّ بر تناسخیه و غلاة بهم چسبیده در صورتی که از فهرست و رجال نجاشی و تاریخ بغداد و تاریخ الاسلام ذهبی صریحاً بر می آید که ردّ بر غلاة کتابی غایب بوده است .

۴۳ - ردّ بر مُجَبَّته (نجاشی)؛

کتاب ردّ بر غلاة

این کتاب ابو محمد نوبختی در تقریر مقالات غلاة و ردّ بر ایشان بوده (۱) و خطیب بغدادی در شرح حال ابویعقوب اسحاق بن محمد بن احمد بن آبان النخعی الاحمر الکوفی (متوفی سال ۲۸۶) رئیس فرقه اسحاقیه از فرق غلاة که با ابو محمد نوبختی در يك عصر میزیسته مقداری از این کتاب نقل مینماید و خلاصه مطالبی را که خطیب بغدادی از کتاب ابو محمد اقتباس نموده بوده ابن الجوزی در تلخیص ابلیس و ابن کثیر در البدایة والنهاية از خطیب اقتباس کرده اند.

اسحاق بن محمد نخعی کوفی را چون برص داشته و آنرا بماده ای که رنگ آنرا بر میگردانده می پوشانده است احمر می گفته اند و او و طرفدارانش یعنی اسحاقیه که در عهد خطیب جماعتی از ایشان در مدائن سکنی داشته اند بالوهیت حضرت علی بن ابی طالب معتقد بوده و اسحاق که از متکلمین محسوب میشده مصنفاتی نیز در باب عقاید خود برشته تألیف آورده بوده که یکی از آنها صراط نام داشته است (۲).

خطیب بغدادی میگوید: کتابی از تصنیف ابو محمد حسن نوبختی (۳) بدستم افتاد در ردّ بر غلاة و این نوبختی از متکلمین شیعه امامیه است و در آن کتاب اصناف مقالات غلاة را ذکر میکند تا آنجا که میگوید: «یکی از کسانی که در عصر ما مرکب جنون را بجولان آورده اسحاق بن محمد معروف باحمر است که بالوهیت علی بن ابی طالب معتقد است و چنین می پندارد که آن حضرت در هر وقت ظاهر میشود چنانکه در عصر امام حسن بنام حسن و در زمان امام حسین با اسم حسین ظهور کرده

(۱) مسعودی این کتاب را در دست داشته و نام آنرا الرّدّ علی الغلاة و غیرهم من الباطنیة ذکر میکند (التنبیه والاشراف ص ۳۹۶) (۲) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۷۸-۲۸۱ و شهرستانی ص ۱۴۵ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶ و رجال نجاشی ص ۵۳ و تلخیص ابلیس ص ۱۰۳ و البدایة والنهاية (وقایع سال ۲۸۶) (۳) خطیب نام پدر ابو محمد را یحیی نوشته در صورتیکه باتفاق اصحاب کتب رجال و مورخین نام پدر او موسی است شاید خطیب را در این مورد اشتباهی دست داده باشد و یا آنکه یحیی نام یکی از اجداد ابو محمد بوده.

و در هر حال یکی است و بعثت پیدمبر اسلام بامر آن حضرت انجام گرفته و در یکی از کتب خود میگوید : اگر هزار نفر بیایند همه عین علی بن ابی طالب اند و ابن اسحاق راوی حدیث نیز بوده و کتابی ساخته و مدعیست که آن کتاب توحید است و در آن بقدری جنون و تخلیط بکار برده که بتوهم در نمی آید تا چه رسد که قابل ذکر باشد و از آنجمله می گفته است که مقصود از نماز ظهر حضرت رسول است که اظهار دعوت کرده چه اگر مقصود از آن همان رکوع و سجود بود قول خداوند که إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ معنی نداشت باین دلیل که نهی باید از جانب شخص زنده و قادر صورت بگیرد . بعد از نقل عبارت کتاب ردّ بر غلاة خطیب میگوید که نوبختی در کتاب خود از اسحاق مطالبی که او در اثبات مقاله خود آورده بوده نقل میکند و آن جمله چیزهایی است که کمترین آنها موجب خروج از ملت اسلام است (۱).

کتاب الآراء و الدیانات

مشهورترین و بزرگترین مؤلفات ابو محمد حسن بن موسی نوبختی که یکی از اجله کتب نفیسه بوده و بدبختانه تا کنون مفقود الاثر است کتاب الآراء و الدیانات نام داشته و آن شرح مقالات ملل و نحل قدیمه و عقاید و آراء فرق دینی و مذاهب حکمتی مسلمین بوده است .

این کتاب از قراریکه نجاشی نقل میکند کتابی بزرگ و خوب و محتوی بر معلومات بسیار بوده و نجاشی آنرا پیش شیخ مفید خوانده و از او اجازه روایت آنرا گرفته است (۲) ولی بقرار نوشته ابن الندیم و شیخ طوسی و ذهبی ابو محمد بنام کردن آن موافق نشده بوده (۳).

ابو محمد نوبختی از رجال و فضلاء نیمه دوم قرن سوم و آخر قرن چهارم هجری است و دوره او عصر غلیان افکار و آراء مختلفه و مناظرات و احتجاجات فرق

(۱) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۸۰-۲۸۱ (۱) رجال نجاشی ص ۴۶ (۲) الفهرست ص ۱۷۷

و فهرست طوسی ص ۹۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 45a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

کوناگون بایکدیگر است و مقارن همین ایام بوده است که جماعتی از متکلمین فرقه‌های مختلف در شرح آراء و مقالات مذاهب و ملل کتبی جمع آورده و با دفاع از عقاید فرقه ایکه بآن منتسب بوده‌اند آراء فرق دیگر را رد و نقض کرده‌اند و در این مرحله هم حق تقدم بامعتزله است. (۱) و مشهور ترین این جماعت بقرار ذیلند:

یمان بن رباب خارجی صاحب کتاب مقالات (۲)، زرقان معتزلی (۴) شاگرد ابراهیم بن سیار نظام صاحب کتاب مقالات، محمد بن شیب (۴) رفیق نظام، عباد بن سلیمان صیمری (۵) رفیق هشام بن عمر و فوطی، محمد بن عیسی برغوث (۶) از شاگردان حسین بن محمد نجار

(۱) مجموعه رسائل ابن تیمیّه ج ۱ ص ۴۴۹ (۲) التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ والفهرست ص ۱۸۲ و مقالات اشعری ص ۱۱۹ و ۱۲۰ که دو فقره از کتاب یمان نقل میکند و شهرستانی ص ۱۰۳ و غیره. (۳) زرقان از مشاهیر معتزله و از طبقه ابو جعفر اسکافی و جاحظ و جعفر بن مبشر است و کتاب مقالات او از مشهورترین کتب ملل و نحل بوده و غالب مؤلفین بعد از او مثل اشعری و مقدسی و ابو منصور بغدادی و ابن حزم و شهرستانی و ابن ابی الحدید از آن بسیار نقل کرده‌اند و ابو القاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی متکلم معتزلی معروف کتاب مقالات زرقان را شرح کرده بوده و این کتاب بلخی نیز از معتبرترین کتب این فن شمرده میشده و اکثر مؤلفین غالب محتویات آنرا در کتب خود نقل کرده‌اند و یکی از مصنفین غلاة شیعه یعنی ابو القاسم علی بن احمد کوفی (متوفی ۴۵۲) کتابی داشته است باسم تحقیق مآلفه الکعبی فی المقالات (رجال نجاشی ص ۱۸۸) که بدبختانه گویا مثل بسیاری از کتب مقالات از میان رفته است ولی کتاب دیگری از تألیفات ابن ابو القاسم کوفی بنام الاستغاثه فی بدع المحدثه یا الایغاثه فی بدع الثلاثه در ذکر بدعتهای منسوب بخلفای ثلاثه در دست است.

(۴) ابوبکر محمد بن عبدالله شیب بصری از شیوخ معتزله است که بارجا نیز قائل بوده و بهمین جهت از مرجئه قدریه محسوب میشود (التنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و شهرستانی ص ۱۰۳ و مقالات اشعری ص ۱۳۶ - ۱۳۹ و ۱۴۳ و ۱۴۶ و ۱۴۹ و انساب سمعانی f. 329 b و غیره).

(۵) عباد بن سلیمان صیمری از معتزله هم طبقه زرقان و ابو جعفر اسکافی و جاحظ و غیره است (ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹ و الانتصار ص ۹۱ و ۲۰۳ و ابن حزم ج ۳ ص ۵۴ و التنبیه والاشراف ص ۴۹۵ و الفرق بین الفرق ص ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۲۶۱).

(۶) ابو عیسی محمد بن عیسی ملقب ببرغوث از رفقا و پیروان حسین بن محمد نجار معروف است و غالباً استنساخ کنندگان کتب نام او را محمد بن عیسی بن غوث ضبط کرده‌اند و این غلط است زیرا که او بانی مذهبی بوده است از فروع مذهب نجاریه و اصحاب او را برغوثیه میخوانده‌اند (رجوع کنید بشهرستانی ص ۱۹ و ۶۳ د ۱۰۴ و الانتصار ص ۱۳۳ - ۱۳۴ و مقالات اشعری ص ۲۳۵ و ۲۸۴ و التنبیه والاشراف ص ۴۹۶ و الفرق بین الفرق ص ۱۹۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و منهاج السمتة ج ۱ ص ۲۵۶)

ابوعیسی محمد بن هارون و راق (۱)، احمد بن حسن بن سهل مصمعی (۲) معروف ببرادرزاده زرقان، ابوالقاسم کعبی بلخی صاحب شرح مقالات زرقان، ابوالعباس عبدالله بن محمد التاشی الأكبر (۳)، ابو محمد عبدالله بن محمد خالدي (۴)، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری صاحب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المضلین» (۵) و غیرهم که یا با ابو محمد نوبختی در يك عصر و یا اندکی قبل از او میزیسته اند و ابو محمد که غالب این کتب را دیده و خوانده بوده کتاب بزرگ خود را در آراء و دیانات جمع آورده و آن کتاب بزودی مشهور و محل رجوع قرار گرفته است بخصوص که مؤلف آن از متکلمین و نویسندگان فلسفی مشرب امامیه بوده و مؤلفینی که در فوق اسامی ایشان را نقل کردیم هیچکدام باین فرقه انتساب نداشته اند مگر ابوعیسی و راق که او هم بشهادت سید مرتضی در مقالات خود بیشتر در تقریر عقاید ثنوییه سعی کرده و بهمین جهت هم بزندقه منسوب شده است.

مورخ و ادیب و متکلم بزرگ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که از معاصرین ابو محمد نوبختی است و خود نیز کتابی باسم الثقات فی اصول الدیانات تألیف کرده بوده کتاب الآراء و الدیانات نوبختی را در دست داشته و در مروج الذهب يك فقره نیز از آن نقل مینماید (۶).

شهرت کتاب ابو محمد نوبختی در باب ملل و نحل و آراء و دیانات بتدریج بآنجا کشید که این کتاب او در ردیف کتب مقالات زرقان و وراق و کعبی از کتب معتبره این فن و شخص او نمونه کامل عالم باین علم گردید (۷).

- (۱) رجوع کنید بصفحه ۸۶ از همین کتاب (۲) در کتاب التنبیه والاشراف جایی ص ۲۹۶ نام این شخص بشکل مذکور در فوق قید شده و مقصود از او گویا همان مستعی متکلم است که قبل از ابوبکر محمد بن زکریا رازی (متوفی سال ۲۲۰) یا در عهد او میزیسته و محمد زکریا بعضی از کتب او را نقض کرده بوده (الفهرست ۳۰۰ و ۳۰۱ و وقفی ص ۲۷۴ و ۲۷۵).
- (۳) رجوع کنید بذیل صفحه ۱۰۵ از همین کتاب و این خلکان ج ۱ ص ۲۸۵.
- (۴) ابو محمد عبدالله بن محمد بن حسن خالدي مثل محمد بن شیب بصری از مرجئه قدریه است (شهرستانی ص ۱۰۳ و الفرق بین الفرق ص ۱۹ و ۹۶ و التنبیه والاشراف ص ۲۹۶).
- (۵) ابوالحسن اشعری کتاب دیگری هم باسم «مقالات غیر الاسلامیین» داشته که از مقالات الاسلامیین بزرگتر و شرح مقالات فلاسفه و ملل غیر مسلم بوده (منهاج السنه ج ۲ ص ۷۲).
- (۶) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ چاپ فرنک و التنبیه والاشراف ص ۲۹۶.
- (۷) معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹.

این کتاب را مؤلفین بعد از ابو محمد نوبختی مثل مسعودی و ابن الجوزی و ابن ابی الحدید در دست داشته و هر کدام فقراتی از آن نقل کرده‌اند (۱). منقولات ابن الجوزی از آن کتاب خوشبختانه زیاد تر است و از ملاحظه همانها میتوان اجمالاً بمحتویات کتاب الآراء والذیانات پی برد و خلاصه مطالب منقول از آن کتاب که در مروج الذهب و تلخیص ابلیس و شرح نهج البلاغه باقیست بقرار ذیل است:

- ۱ — عقاید سوفسطائیّه و دهریّه (تلخیص ابلیس ص ۴۲ و ۴۳)؛
- ۲ — عقاید ثنویّه (تلخیص ابلیس ص ۴۷ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷)؛
- ۳ — عقاید فلاسفه یونان (تلخیص ابلیس ص ۴۸ — ۴۹)؛
- ۴ — مذاهب هند و آراء ایشان (مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ — ۱۵۸ و تلخیص ابلیس ص ۶۹ و ۷۴)؛
- ۵ — مذاهب صابئین و مجوس (تلخیص ابلیس ص ۷۹ و ۸۱)؛
- ۶ — آراء منجمین و اصحاب فلک (تلخیص ابلیس ص ۸۲)؛
- ۷ — عقیده جهنم بن صفوان (تلخیص ابلیس ص ۸۸)؛
- ۸ — مذهب هشام بن الحکم در تشبیه و تجسیم (تلخیص ابلیس ص ۹۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۵)؛
- ۹ — عقاید مقاتل بن سلیمان و نعیم بن حمّاد و داود جواربی از متکلمین شیعه (تلخیص ابلیس ص ۹۱)؛

۱۰ — عقیده فلاسفه رواقی (شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۶).
از مشاهده این فقراتی که از کتاب الآراء و الذیانات نوبختی باقیست بخوبی معلوم میشود که مؤلف فاضل مزبور جمیع آراء و عقاید و اهواء و نحل را مورد توجه قرار داده و از فلاسفه یونان و دهریون و منجمین و براهمه گرفته تا عقاید متکلمین

(۱) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ — ۱۵۸ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۶ و تلخیص ابلیس صفحات ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۸ و ۹۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ابن تیمیّه نیز چند بار در منهاج السنّه نام این کتاب را میبرد. (ج ۱ ص ۱۶ و ۲۰۳ و ج ۳ ص ۷۲).

و ملل اسلامی همه را در کتاب خود وصف کرده بوده است و جای نهایت افسوس است که این کتاب ذیقیمت که یکی از اقدم کتب اسلامی در باب ملل و نحل و شاید قدیمترین کتاب جامع از فرقه امامیه در این باب بوده است آن هم از نویسنده زبر دست و متکلم فلسفی مشرب به مثل ابو محمد نوبختی از میان رفته است.

فرق الشیعه

یکی از مشهورترین کتب ابو محمد حسن بن موسی نوبختی کتاب فرق الشیعه است که موضوع آن شرح افتراق فرقه شیعه بفرقه های چند از غلاة و زیدیه و امامیه و فروع این سه شعبه و مقالات مختلفه ایشان بوده و این کتاب بمناسبت جنبه تاریخی و اشتها مؤلف آن که از متکلمین فلسفی مشرب امامیه است اهمیت مخصوص داشته و مؤلفین بعد از ابو محمد نوبختی از آن استفاده بسیار کرده اند.

در میان مصنفین شیعه یا منتسبین باین فرقه در فاصله بین پنجاه سال قبل از فوت ابو محمد و پنجاه سال بعد از او عده ای در موضوع فوق بهمین نام فرق الشیعه یا مقالات الشیعه یا قریب باین مضامین تألیفاتی داشته اند که ذکر آنها و گاهی نیز بعضی منقولات از آن کتب در تألیفات مؤلفین بعد از ایشان دیده میشود و مشهورترین کسانی که در این موضوع کتابی تألیف کرده بوده اند از اینقرارند:

۱ - ابو عیسی محمد بن هارون وراق (متوفی سال ۲۴۷) متکلم معروف که شرح حال او گذشت، صاحب کتاب اختلاف الشیعه (۱)؛

۲ - ابو القاسم نصر بن صباح بلخی از غلاة و از شیوخ روایت ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشتی صاحب کتاب رجال و ابو النضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی (هر دو از رجال نیمه اول قرن چهارم) که کتابی بنام فرق الشیعه تألیف کرده بوده (۲) و کشتی مکرر از این شخص مقالات شیعه را نقل میکند.

۳ - ابوطالب عبدالله بن احمد انباری متوفی سال ۳۵۶ صاحب کتابی بهمین اسم فرق الشیعه (۳)

۴ - ابوالمظفر محمد بن احمد نعیبی ، صاحب کتاب البهجة در فرق شیعه و اخبار آل ابی طالب (۱) ؛

۵ - سعد بن عبدالله بن ابی خلف التیمی الاشعری القمی متوفی سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ از اخبار یون و محدثین شیعه که مؤلف کتاب مشهور بصائر الدرجات و از شیوخ روایت محمد بن جعفر بن قولویه و ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه (یدر شیخ صدوق و متوفی سال ۳۲۹) است. سعد بن عبدالله اشعری که منشاء روایت یک عدد از اخبار مهم فرقه امامیه و مؤلف چندین تألیف معتبر بوده کتابی در باب تاریخ فرق مختلفه شیعه و مقالات ایشان داشته است که در رجال نجاشی باسم فرق الشیعة (۲) و در فهرست طوسی بنام مقالات الائمة (۳) مذکور است و علامه مجلسی که این کتاب را در دست داشته آنرا مقالات الائمة والفرق و استاؤها وصنوفها میخواند و میگوید که شیخ طوسی در کتاب الغيبة و نجاشی در رجال از آن نقل کرده اند (۴)

در سال ۱۹۳۱ میلادی در مطبعة دولتی استانبول کتابی بنام فرق الشیعه بدستیاری و تصحیح مستشرق استاد آلمانی آقای هلموت ریتر (۵) و بخرج جمعیت مستشرقین آلمان (۶) با مقدمه ای در شرح حال ابو محمد نو بختی بقلم آقای سید هبه الدین شهرستانی از مشاهیر علمای شیعه عراق بوضع نفیس بطبع رسیده شامل ۹۴ صفحه متن بقطع وزیری و ۱۰ صفحه فهرست و ۳۰ صفحه مقدمه و یک جدول شجره نسب آل ابی طالب و این کتاب چهارمین مجلدی است که در جزء سلسله « نشریات اسلامیة (۷) » باهتمام آقای ریتر بطبع رسیده و از سه مجلد اولی دو جلد آن متن مقالات الاسلامیین امام ابوالحسن اشعری است که از طبع خارج شده و جلد سوم که فهرست و توضیحات این دو جلد باشد هنوز از چاپ بیرون نیامده است. این کتاب که از روی دو نسخه یکی ناقص متعلق با آقای ج. ا. الیس (۸) کتابدار شعبه

(۱) رجال نجاشی ص ۲۸۱ (۲) ایضاً ص ۱۲۶ (۳) فهرست طوسی ص ۱۵۳

(۴) کشف الحجب والاستار ص ۵۴۲ و بشار الانوار ج ۱ ص ۷ و ۱۳ (چاپ اول) .

(۵) Hellmut Ritter (۶) Deutsche Morgenländische Gesellschaft

(۷) Bibliotheca Islamica (۸) A. G. Ellis

شرقی موزه بریتانیا دیگری کامل متعلق بکتابخانه مرحوم حاج میرزا حسین نوری (۱) بطبع رسیده از طرف ناشر محترم و آقای شهرستانی بدون ارائه هیچ سندی بابو محمد نوبختی منتسب شده در صورتیکه در خود کتاب نه اسم مؤلف آن مذکور است و نه عنوان کتاب فقط کاتب نسخه متعلق باقای آلیس در پشت آن نوشته است : « فيه مذاهب فرق اهل الامامة و اسماؤها و ذکر مستقیمها من سقیمها و اختلافها تألیف ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی » و علمای عراق هم که از نسخه کتابخانه مرحوم میرزای نوری نسخه ها برداشته اند همه آن کتاب را فرق الشیعه نوبختی دانسته و آنرا باین اسم بدین خود متداول کرده اند . آیا همین اشتراك موضوع نسخه موجوده مطبوع با موضوع کتاب فرق الشیعه نوبختی کافی است که آنرا باوجود جدید بودن نسخه های حاضر از نوبختی بدانیم و قطعاً حکم کنیم که این کتاب از اوست و از یکی از مؤلفین دیگری که باین اسم و در همین باب تألیفاتی داشته اند نیست ؟ مابعلی که ذیلاً بشرح آن میپردازیم نمیتوانیم در صحت این نسبت تردید نکنیم بلکه احتمال میدهیم که کتاب موجود نسخه کتاب ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی باشد که علامه مجلسی نیز آنرا در دست داشته است نه کتاب فرق الشیعه نوبختی .

در تابستان سال ۱۳۱۰ هجری شمسی نگارنده این سطور در زنجان بخد مت علامه فاضل آقای آقامیرزا فضل الله شیخ الاسلام و برادر دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله که هر دو از وجودهای گرانبهای عصر ما و بحق از علمای بصیر این دوره اند نایل آمدم و در مدت قلیلی که در آن شهر بودم و از محضر پرفیضشان متمتع میشدم نسخه ای از کتاب فرق الشیعه یعنی همین نسخه ای را که در آن اوقات آقای ریتر در استانبول بطبع آن مشغول بود پیش آقای شیخ الاسلام دیدم . زیارت آن نسخه نگارنده

(۱) غرض مرحوم حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ هجری قمری) عالم محدث معروف مؤلف کتاب : « نَفْسُ الرَّحْمَنِ فِي فَصَائِلِ سَلَامَانَ » و « مُسْتَدَرَكُ الْوَسَائِلِ » و مؤلفات نفیسه دیگر است (برای شرح حال او رجوع کنید بکتاب احسن الودیعه فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعه تألیف محمد مهدی موسوی اصفهانی کاظمی ج ۱ ص ۸۹ - ۹۱) .

را که سالها بود باشور و شوق تمام در جمع اخبار آل نوبخت میکوشیدم بی نهایت مسرور گرد و در يك مطالعه سرسری آن کتاب که در محضر ایشان مرا دست داد در مقدمه و متن کتاب اسمی از ابو محمد نوبختی و فرق الشیعه نیافتم و تردید خود را در صحت این انتساب بایشان گفتم ولی معظم له صحت انتساب نسخه خود را بنوبختی تأیید کردند و گفتند که باوجود نبودن مدارك قطعی و امکان تردید در این خصوص باز ترجیح میدهم که نسخه حاضر همان کتاب نوبختی باشد.

پس از رسیدن نسخه چاپ استانبول و مطالعه دقیق تر تردید نگارنده قوت گرفت و در این باب با آقای شیخ الاسلام بمکاتبه پرداختم. ایشان در دو مرقومه که بنگارنده نوشته اند پس از ذکر منشأ تردید باستظهار قرائنی که ذیلاً بآنها اشاره خواهد شد نظر اول خود را تقویت میکنند و نسخه موجوده را همان فرق الشیعه نوبختی میدانند ولی آن قرائن بدون آنکه بخواهم در این مرحله استبدادی بخرج دهم بعقیده نگارنده مقنع نیست و در مقابل آنها قرائن دیگری موجود است که نسبت کتاب را باشعری بیشتر تقویت میکند تا بنوبختی.

آیا فرق الشیعه موجود از ابو محمد نوبختی است ؟

از فرق الشیعه ابو محمد نوبختی تا آنجا که اطلاع داریم فقط در يك کتاب منقولاتی باقیست و آن در کتاب الفصول المختارة من العیون و المحاسن و المجاليس است تألیف علم الهدی سید مرتضی که منتخباتی است از کتاب العیون و المحاسن و المجاليس تألیف استاد او شیخ مفید^(۱) و در منهاج السنة النبویه^(۲) تألیف تقی الدین ابی العباس احمد دمشقی معروف بابن تیمیه (متوفی ۷۲۸) نیز ذکری از این کتاب نوبختی هست.

از مقالات و فرق سعد بن عبدالله اشعری همچنانکه علامه مجلسی اشاره کرده در دو کتاب غیبت شیخ ابو جعفر طوسی و رجال کشی چند فقره بتصریح یا بدون ذکر اسم بدست است با این تفاوت که در کتاب الغیبه، شیخ طوسی صریحاً از سعد بن عبدالله نقل میکند ولی در نسخه موجود رجال کشی منشاء و سند مطلب منقول بدست نیست

(۱) این فقره را آقای شیخ الاسلام از کتاب فصول بجهت نگارنده استنساخ فرموده اند.

(۲) ج ۲ ص ۱۰۵

و علت آن هم لابد تصرفی است که شیخ طوسی در این کتاب کرده و رجال کشی را که نسخه اصلی آن از میان رفته بسلیقه خود مختصر و کتاب حاضر را بعنوان « اختیار رجال کشی » درست نموده است و الا در نقل آنها از کتاب سعد بن عبدالله شکی نیست . شهرستانی نیز نسخه فرق الشیعه حاضر را در دست داشته و بدون تصریح چند فقره از آن اقتباس کرده است . اینک ما آنچه را شیخ مفید باسم و رسم از ابو محمد نوبختی و شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله اشعری و شهرستانی بدون تصریح از فرق الشیعه نقل کرده اند ذیلاً بامطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چاپی مقایسه میکنیم تا شاید باین وسیله مسئله انتساب فرق الشیعه حاضر بمؤلف حقیقی آن حل شود .

فرق الشیعه چاپی

(ص ۷۸)

غیت طوسی

(ص ۲۵۹)

قال سعد بن عبدالله :

كان محمد بن نصير التميمي يدعى انه رسول نبي
وان علي بن محمد ارسله وكان يقول بالتناسخ
ويغلو في ابي الحسن و يقول فيه بالرّبوية
ويقول بالاباحة للمحارم و يحلل نكاح الرجال
بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من-
التواضع والتذلل وانه
احدى الشهوات والطيبات وان الله عز وجل لا
يحرم شيئاً من ذلك وكان محمد بن موسى بن الحسن
بن الفرات يقوى اسبابه و يعضده

(ص ۲۶۰)

قال سعد :

فلما اعتل محمد بن نصير العلة التي توفى فيها قبل
له وهو مثل اللسان لمن هذا الامر من بعدك
فقال بلسان ضعيف ملجلج احمد فلم يدروا من هو
فاfterقوا بعده تلك فرق قالت فرقة انه احمد ابنه
و فرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسى بن الفرات

محمد بن نصير التميمي كان يدعى انه نبي بعثه
ابوالحسن العسكري و كان يقول بالتناسخ
والغلو (۱) في ابي الحسن و يقول فيه بالرّبوية
ويقول بالاباحة للمحارم و تحليل نكاح الرجال
بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من-
التواضع والتذلل وانه
احدى الشهوات و الطيبات و ان الله عز وجل لم
يحرم شيئاً من ذلك و كان يقوى اسباب هذا التميمي
محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات

فلما توفى قيل له في علة و قد كان اعتقل لسانه
لمن هذا الامر من بعدك
فقال لاحمد فلم يدروا من هو
فاfterقوا بعده تلك فرق قالت فرقة انه احمد ابنه
و فرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسى بن الفرات

(۱) نسخه بدل : ويغلو

وفرقه قالت انه احمد بن ابي الحسين محمد بن محمد بن بشر بن زيد فتفرقوا فلا يرجعون الي شي

فرق الشيعة چاپي

(ص ٦٥-٦٦)

الفطحية وسموا بذلك لان عبد الله كان افطح الرأس وقال بعضهم كان افطح الرجلين وقال الرواة نسبوا الي رئيس من اهل الكوفة يقال له عبد الله بن فطيح .

فرق الشيعة چاپي

(ص ٧٠-٧١)

البشريه (١). اصحاب محمد بن بشير مولى بنى اسد من اهل كوفة قالت ان موسى بن جعفر لم يمت ولم يحبس وانه حي غيب واته القائم المهدي وانه في وقت غيبته استخلف على الامر [كذا] محمد بن بشير وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجميع ما يحتاج اليه رعيته (من امر دينهم ودنياهم) وفوض اليه اموره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام بعده .

(اين قسمت در فرق الشيعة چاپي نيست)

(١) ظاهراً : البشريه

وفرقه قالت انه احمد بن ابي الحسين بن بشر بن زيد فتفرقوا فلا يرجعون الي شي

اختيار رجال كشي

(ص ١٦٤-١٦٥)

الفطحية وسموا بذلك لانه [عبد الله] كان افطح الرأس وقال بعضهم كان افطح الرجلين وقال بعضهم اتهم نسبوا الي رئيس من اهل الكوفة يقول [كذا] له عبد الله بن فطيح .

اختيار رجال كشي

(ص ٢٩٧-٢٩٨)

كان محمد بن بشير من اهل الكوفة من موالى بنى اسد وله اصحاب قالوا ان موسى بن جعفر لم يمت ولم يحبس وانه غاب واستتر وهو القائم المهدي وانه في وقت غيبته استخلف على الامه محمد بن بشير وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجميع ما يحتاج اليه رعيته في امر دينهم ودنياهم وفوض اليه جميع امره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشير الامام بعده .

حدثني محمد بن قولويه قال حدثني

سعد بن عبد الله القمي قال حدثني محمد بن عيسى

بن عبيد عن عثمان بن عيسى الكلابي انه سمع

محمد بن بشير يقول :

الظاهر من الانسان آدم والباطن ازلي قال انه يقول بالاثنين وان هشام بن سالم ناظره عليه فاقر به ولم ينكره .

وان محمد بن بشير لما توفي اوصى الى ابنه سميع بن محمد بن بشير فهو الامام المفترض الطاعة على الامة الى وقت خروج موسى و ظهوره فما (١) يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير ذلك مما يتقربون به الى الله عز وجل فالفرض عليها اداؤه الى هؤلاء الى قيام القائم .

و زعموا ان علي بن موسى و من ادعى الامامة من ولد موسى بعده فقير

طيب الولادة و نفوهم عن انسابهم و كفروهم في دعواهم الامامة و كفروا القائلين بامامتهم و استحلوا دماءهم و اموالهم و زعموا ان الفرض من الله عليهم اقامة الصلوات الخمس و صوم شهر رمضان و انكروا الزكاة و الحج و سائر الفرائض و قالوا باباحة المحارم من الفروج و الفلجان و اعتلوا في ذلك بقول الله عز وجل : و يزوجهم ذكرانا و اناثا و قالوا بالتناسخ و ان الائمة عندهم واحد اتماهم منقلبون من بدن الى بدن و المواسات بينهم واجبة في كل مالم يكوه من مال و كل شيئ .

اوصي به رجل منهم في سبيل الله فهو لسميع بن محمد و اوصيائه من بعده و مذاهبهم مذاهب الغالية المفوضة في التفويض .

و ان ابن بشير لما مات اوصى الى ابنه سميع بن محمد فهو امام مفترض الطاعة

على الامة الى وقت خروج موسى بن جعفر و ظهوره فيما يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير ذلك مما يتقربون به الى الله تعالى فالفرض عليه اداؤه الى اوصياء محمد بن بشير الى قيام القائم .

و زعموا ان علي بن موسى و كل من ادعى الامامة من ولده و ولد موسى مبطاون كاذبون غير طيبى الولادة فنفوهم عن انسابهم و كفروهم لدعواهم الامامة و كفروا القائلين بامامتهم و استحلوا دماءهم و اموالهم و زعموا ان الفرض عليهم من الله تعالى اقامة الصلوة الخمس و صوم شهر رمضان و انكروا الزكاة و الحج و سائر الفرائض و قالوا باباحة المحارم و الفروج و الفلجان و اعتلوا في ذلك بقول الله تعالى : و يزوجهم ذكرانا و اناثا و قالوا بالتناسخ و الائمة عندهم واحداً واحداً اتماهم منقلبون من قرن الى قرن و المواسات بينهم واجبة في كل مالم يكوه من مال او خراج او غير ذلك كلما

اوصي به رجل في سبيل الله فهو لسميع بن محمد و اوصيائه من بعده و مذاهبهم في التفويض مذاهب الغلاة من الواقفة (٢)

(١) در دو نسخه ديگر : فيما

(٢) كسى پس از ذكر اين قسمت كه يكى از وسايط روايت آن سعد بن عبدالله اشعري قتي صاحب فرق الشيعة است شرح ديگرى نيز در ذيل آن از خصوصيات عقايد اصحاب محمد بن بشير و شباهاست آنها بامقالات مجسمه و علياويه و خطايه و شرح قتل محمد بن بشير نقل ميكند كه در فرق الشيعة چابى نيست .

فرق الشیعة چاپی

(ص ۲۰)

انّ عبد الله بن سبا كان يهودياً فاسلم و والى علياً عليه السلام و كان يقول وهو على يهوديته في يوشع بن نون بعد موسى بهذه المقالة فقال في اسلامه بعد وفاة النبي (ص) في علي عليه السلام بمثل ذلك وهو اول من شهر القول بفرض امامة علي (ع) و اظهر البراءة من اعدائه و كاشف مخالفه فمن هناك قال من خالف الشيعة ان اصل الرّفص مأخوذ من اليهوديّة.

فرق الشیعة چاپی

(ص ۷۸)

محمد بن نصير التميري كان يدعى انه نبي بعثه ابو الحسن العسكري و كان يقول بالتناسخ والغلو في ابي الحسن و يقول فيه بالرّبوّية و يقول بالاباحة للمحارم و تحليل نكاح الرّجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من التّواضع والتّذلل و انه احد الشّهوات والطّيّبات و ان الله عزّ وجلّ لم يحرم شيئاً من ذلك و كان يقوّي اسباب هذا التميري محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات.

اختيار رجال كشي

(ص ۷۱)

ذكر بعض اهل العلم :

انّ عبد الله بن سبا كان يهودياً فاسلم و والى علياً عليه السلام و كان يقول وهو على يهوديته في يوشع بن نون وصى موسى بالغلو فقال في اسلامه بعد وفاة رسول الله (ص) في علي عليه السلام بمثل ذلك و كان اول من اشهر القول بفرض امامة علي و اكفرهم و اظهر البراءة من اعدائه و كاشف مخالفه فمن ههنا قال من خالف الشيعة اصل التّشيع و الرّفص مأخوذ من اليهوديّة.

اختيار رجال كشي (۱)

(ص ۳۲۳)

محمد بن نصير الفهري التميري و ذلك ادعى انه نبي رسول و انّ علي بن محمد العسكري ارسله و كان يقول بالتناسخ والغلو في ابي الحسن و يقول فيه بالرّبوّية و يقول بالاباحة للمحارم و يحلل نكاح الرّجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يقول انه من الفاعل والمفعول به احد الشّهوات والطّيّبات و ان الله لم يحرم شيئاً من ذلك و كان محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات يقوّي اسبابه و يعضده.

پس از ذکر مطالب منقولہ از کتاب ابوالقاسم اشعری میپردازیم بذکر آنچه شیخ مفید بتصریح از ابو محمد نوبختی نقل کرده بامعادل آنها از کتاب فرق الشیعة چاپی و ملل و نحل شهرستانی و باید ملتفت بود که مطالب فرق الشیعه چون مؤلف آن کتاب مستقلاً در همین باب نوشته مفصل است در صورتیکه منقولات شیخ مفید و شهرستانی صورت اختصار دارد و غرض ایشان فقط تعداد فرق الشیعه بوده است بعد از رحلت امام یازدهم در ضمن ذکر مطالب دیگر .

(۱) این قسمت همان است که شیخ طوسی نیز در کتاب الغيبة باسم و رسم از سعد بن عبد الله نقل کرده (رجوع کنید بص ۱۴۴ از همین کتاب ستون دوم) .

فرق الشيعة جایی

(ص ٧٩ - ٩٤)

فافترق اصحابه [ای اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربع عشرة فرقة

فرقة منها قالت ان الحسن
بن علي حي لم يموت وانما
غاب وهو القائم

ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له ظاهراً

لان الارض لا تخلو من امام
وقد ثبتت امامته والرواية
قائمة ان المقائم غيبتين فهذه
الغيبه احديهما وسيظهر و
يعرف ثم يغيب غيبة اخرى (١)

وقالت الفرقة الثانية ان الحسن
بن علي مات وعاش بعد
موته وهو القائم المهدي
لاننا نرى معنى القائم هو ان
يقوم من بعد الموت ويقوم ولا
ولد له ولو كان له ولد لصح موته
ولارجوع لان الامامة كانت
تثبت لخلفه ولا اوصى لاحد
فلا شك انه القائم والحسن
بن علي قد مات لا شك في موته
ولا ولد له ولا خلف ولا اوصى
اذ لا وصية له ولا وصي
وانه قد عاش بعد الموت (٢)

العيون والمحاسن

(بنقل از ابو محمد نوختی)

افترق اصحابه [ای اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربع عشرة فرقة

قالت فرقة ممن دانت بامامة
الحسن انه حي لم يموت وانما
غاب وهو القائم المنتظر

وقالت فرقة اخرى ان ابا
محمد مات وعاش بعد
موته وهو القائم المهدي
واعتلوا في ذلك بخبر روه
ان القائم
سمى بذلك لانه يقوم بعد الموت

الملل والنحل شهرستانی

(ص ١٢٩ - ١٣١)

واما الذين قالوا بامامة الحسن
افترقوا بعد موته احدي
عشرة فرقة

الفرقة الاولى قالت ان الحسن
لم يموت
وهو القائم

ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له ظاهراً

لان الارض لا تخلو من امام
وقد ثبت عندنا ان القائم
له غيبتان وهذه

احدي الغيبتين وسيظهر و
يعرف ثم يغيب غيبة اخرى

الثانية قالت ان الحسن
مات لكنه يجي

وهو القائم

لانا راينا ان القائم

هو القيام بعد الموت

فقطعت بموت الحسن لا شك فيه
ولا ولد له فيجب

ان يجي بعد الموت

(١) در فرق الشيعة بعد از ذکر مطالب فوق شرحی است از مؤلف کتاب در بیان شباهت بعضی از مقالات

این فرقه با فرقه واقفه (٢) در فرق الشيعة شرحی اضافی هست در رد عقیده این فرقه و شباهت ایشان بواقفه

وقالت الفرقة الثالثة ان الحسن
بن علي توفى والامام بعده جعفر
واليه اوصى الحسن ومنه قبل
الامامة وعنه صارت اليه (۱)

قالت فرقة اخري ان ابا
محمد قد توفى لا محالة وان الامام
من بعده اخوه جعفر بن علي

و اعتلوا في ذلك بالرّواية
عن ابي عبد الله ان الامام
هو الذي لا يوجد منه ملجأ الا
اليه قالوا فلما لم نر للحسن ولداً
ظاهراً التجأنا الى القول بامامة
جعفر اخيه .

الثالثة قالت ان الحسن
قدمت و اوصى الي جعفر اخيه
ورجعت امامة جعفر

و قالت الفرقة الرابعة ان
الامام بعد الحسن جعفر و ان
الامامة صارت اليه من قبل
ايه لا من قبل اخيه محمد ولا
من قبل الحسن ولم يكن اماماً
ولا الحسن ايضاً

و رجعت فرقة ممّن كانت
تقول بامامة الحسن عن امامة
عند وفاته وقالوا لم يكن اماماً
وكان مدّعياً مبطلاً وانكروا
امامة اخيه محمد و قالوا الامام
جعفر بن علي بنصّ ابيه عليه
و قالوا و انما قلنا بذلك
لانّ محمّداً مات في حيوة ابيه
والامام لا يموت في حيوة ابيه
والحسن لم يكن له عقب والامام
لا يخرج من الدنيا حتّى يكون
له عقب

الرابعة قالت ان الحسن قدمات
والامام جعفر و اتا كنّا
مخطئين في الائتمام به اذ لم يكن
اماماً فلما مات ولا عقب له
بتنا ان جعفرّاً كان محقّقاً
في دعواه والحسن مبطلاً

لانّ محمّداً توفى في حيات ابيه
و توفى الحسن و لا عقب
له و انه كان مدّعياً مبطلاً
والدليل على ذلك ان الامام
لا يموت حتّى يوصى ويكون
له خلف والحسن قد توفى
ولا وصي له ولا ولد فادّعاؤه
الامامة باطل والامام لا يكون
من لا خلف له ظاهر معروف
مشاراً اليه ولا يجوز ايضاً ان

(۱) ايضاً در فرق الشيعة شرحي اضافه بر مطالب فوق هست در ذكر تقويت اين فرقه بتوسط علي بن
طاحن خزّاز و خواهر فارس بن حاتم بن ماهويه قزويني واين فقره دوم در شهرستاني نيز موجود است
(ص ۱۲۸ - ۱۲۹) كه نشانه اقتباس آن از فرق الشيعة حاضر است با اين تفاوت كه در شهرستاني
بجای خواهر فارس بن حاتم خود او نام برده شده واين اشتباه است زیرا كه فارس بن حاتم را بامر
امام یازدهم یکی از اصحاب آن حضرت بقتل رساند (رجال كشى ص ۴۲۵) و كسى كه قبل از رحلت
امام یازدهم يعنى قبل از ۲۶۰ كشته شده نمیتوانسته است با جعفر در ادّعای او مشاركت نماید .

يكون الامامة في الحسن و جعفر
 اقول ابي عبد الله جعفر بن محمد
 و غيره من آباءه ان الامامة
 لا تكون في اخوين بعد الحسن
 والحسين فداننا ذلك علي ان
 الامامة لجعفر واثها صارت
 اليه من قبل ابيه لا من قبل اخويه
 و اما الفرقة الخامسة فانها
 رجعت الى القول بامامة
 محمد بن علي المتوفى في حياة ابيه
 وزعمت ان الحسن و جعفر ادعيا
 امام يكن لهما و ان اباهما لم
 يشر اليها بشيء من الوصية
 و الامامة ولا روى عنه في
 ذلك شيء اصلاً ولا نص عليها
 بشيء يوجب امامتهما ولاهما
 في موضع ذلك وخاصة جعفر
 فان فيه خصالاً مذمومة وهو بها
 مشهور ولا يجوز ان يكون
 مثلها في امام عدل و اما الحسن
 فقد توفي و لا عقب له فعلمنا
 ان محمد كان الامام قد
 صحت الاشارة من ابيه اليه
 والحسن قد توفي و لا عقب له
 ولا يجوز ان يموت امام
 بلا خلف (١) فلما بطل عندنا
 ان تكون الامامة تصلح لمثل
 جعفر و بطلت عن لا خلف
 له لم يبق الا التعلل بامامة
 ابي جعفر محمد بن علي
 اخيهما اذ لم يظهر منه الا

(١) بعد شرحي در فرق السبعة

هست راجع بفسق جعفر

وقالت فرقة اخرى ان الامام

محمد بن علي اخو الحسن
 بن علي و رجعوا عن امامة
 الحسن و ادعوا حيوة محمد
 بعد ان كانوا ينكرون ذلك

الخامس قالت ان الحسن
 قدماء و كتابا مخطئين في القول
 به و ان الامام كان محمد بن
 علي اخو الحسن و جعفر ولما
 ظهر لنا فسق جعفر و اعلاه
 به و علمنا ان الحسن كان علي
 مثل حاله الا انه كان يتستر
 عرفنا انهما لم يكونا امامين
 فرجعنا الى محمد و وجدنا
 له عقباً و عرفنا انه كان هو الامام
 دون اخويه

الصَّلاح والعفاف وان لعقبا
قائما معروفا مع ما كان من
ايه من الاشارة بالقول مما
لا يجوز بطلان مثله فلا بد
من القول بامامته وانه القائم
المهدي او الرجوع الى القول
ببطلان الامامة اصلاً وهذا
مما لا يجوز .

وقالت الفرقة السادسة ان
للحسن بن علي ابناً سماه
محمدًا ودل عليه وليس الامر
كما زعم من ادعى انه توفي
ولا خلف له وكيف يكون امام
قد ثبتت امامته ووصيته وجرت
اموره على ذلك وهو مشهور
عند الخاص والعام ثم توفي
ولا خلف له ولكن خلفه
قائم ولد قبل وفاته بسنين
و قطعوا على امامته وموت
الحسن وان اسمه محمد و
زعموا انه مستور لا يرى
خائف من جعفر وغيره من
اعدائه وانها احدى غيباته
وانه هو الامام القائم وقد عرف
في حياة ابيه ونص عليه ولا
عقب لايه غيره فهو الامام
لاشك فيه .

قالت الفرقة السابعة بل ولد
للحسن ولد بعده بثمانية اشهر
وان الذين ادعوا له ولداً
في حياته كاذبون مبطلون
في دعواهم لان ذلك لو كان
لم يخف كما لم يخف غيره
ولكنه مضى ولم يعرف له ولد

و قالت فرقة اخرى ان الامام
بعد الحسن ابنه المنتظر وانه
علي بن الحسن وليس كما
تقوله القطعية انه محمد بن
الحسن وقالوا بعد ذلك
بمقالة القطعية في الغيبة
والانتظار حرفاً بحرف

قالت فرقة اخرى ان القائم
بن الحسن ولد بعد ابيه بثمانية
اشهر وهو المنتظر واكذبوا
من زعم انه ولد في حياة ابيه

السادسة قالت ان للحسن
ابناً
وليس الامر على ما ذكرنا
انه مات ولم يعقب

ولد قبل وفات ابيه بسنتين
فاستتر

خوفاً من جعفر وغيره
من الاعداء واسمه محمد
وهو الامام القائم المنتظر

السابعة قالت ان له ابناً ولكنه
ولد بعد موته بثمانية
اشهر وقول من ادعى انه
مات وله ابن باطل لان
ذلك لم يخف

ولا يجوز ان يكابر في
مثل ذلك ويدفع العيان والمعقول
والتعارف... الخ

قالت الفرقة الثامنة انه لا ولد
للحسن اصلاً (۱)... ولكن
هناك جبل قائم قد صح في سرية
لهو ستلد ذكراً اماماً متى ما
ولدت فاته لا يجوز ان ينضى
الامام ولا خلف له فتبطل-
الامامة و تخلو الارض من-
الحجة (۱)

قالت الفرقة التاسعة ان الحسن
بن علي قد صحت وفات ابيه
و جدّه وسائر آباءه فكما
صحت بالخبر الذي لا يكذب
مثله فكذلك صح انه لا امام
بعد الحسن و ذلك جائز
في العقول والتعارف كما جاز ان
تنقطع النبوة فلا يكون بعد
محمد (ص) نبي فكذلك
جاز ان تنقطع الامام ورووا
عن الصادقين ان الارض
لا تخلو من حجة الا ان يفض الله
على اهل الارض بمعاصيهم
فيرفع عنهم الحجة الى وقت
والله عزّ وجلّ يفعل ما يشاء
و ليس في قولنا هذا بطلان
الامامة...

(۱) در فرق السیعه شرحی
دارد از قول این فرقه بر رد
طرفداران فرزندی مخفی از امام
یازدهم و رد این مقاله از طرف
معتقدین بفرزند مخفی .

ولا يجوز مكابرة
العيان .

قالت فرقة اخرى ان ابا محمد
مات من غير ولد ظاهر ولكن
عن جبل في بعض جواريه
والقائم بعد الحسن محمول به
ما ولدته امه بعد واتها تبجوز ان
تبقى ماته سنة حاملاً به فاذا
ولدت ظهرت ولادته

قالت فرقة اخرى ان الامامة
قد بطلت بعد الحسن

و ارتفعت الائمة و ليس
في الارض حجة من آل محمد
وانما الحجة الاخبار الواردة
عن الائمة المتقدمين وزعموا
ان ذلك سايغ اذا غضب الله
على العباد فجعله عقوبة لهم

الحجة عن اهل الارض
لمعاصيهم وهي فترة و زمان لا
امام فيه والارض اليوم بلا حجة
كما كانت الفترة قبل مبعث النبي

(۱) ملل و نحل این فرقه را
ندارد ولی در ذکر فرقه بعد
بوجود آن اشاره میکند .

(۱)

الثامنة قالت صحت وفاة الحسن
وصح ان لا ولد له و بطل
ما ادعى من الجبل في سرية
له وثبت ان لا امام بعد الحسن

وهو جائز في المعقول ان يرفع الله

قالت الفرقة العاشرة أنّ ابا جعفر محمد بن علی المیت فی حیاة ایه کان الامام بوصیته من ایه الیه و اشارته ودلالته و نصّه علی اسمه و علیه فلما حضرت وفات محمد اوصی الی غلام لایه صغیر کان فی خدمته و یقال له « نفیس » و کان ثقة امیناً عنده و دفع الیه الکتب و العلوم و السّلاح و ما تحتاج الیه الامة و اوصاه اذا حدث بایه حدث الموت یؤدّی ذلك کله الی اخیه جعفر [و نفیس] دعا جعفرأ و اوصی الیه و دفع الیه جمیع ما استودعه ابو جعفر محمد بن علی اخوه المیت فی حیاته ایه

قالت الخادیه عشر منهم لا ندری ما نقول فی الامام [بعد الحسن] هو من ولد الحسن ام من اخوته فقد اشتبه علینا الامر اتانقول ان الحسن بن علی کان اماماً و قد توفی و ان الارض لا تخلو من حجة و نتوقف و لا نقدّم علی شیء حتّی یصح لنا الامر و یتبین

و قالت الفرقة الثّانية عشرة و هم الامامیة (۱)

(۱) در فرق الشّیعه چنانکه مشاهد می شود این فرقه بر حسب تعداد فرقه دوازدهم است و بیانات مؤلف کتاب بهیچوجه شبیه بیانی که شیخ مفید از نوبختی نقل کرده نیست.

قالت فرقة اخري انّ محمد بن علی اخا الحسن بن علی کان الامام فی الحقيقة مع ایه علی و انه لما حضرته الوفاة

وصی الی غلام له یقال له « نفیس » و کان ثقة امیناً و دفع الیه الکتب و السّلاح و وصّاه ان یسلّمه الی اخیه جعفر

فسلّمه الیه و كانت الامامة فی جعفر بعد محمد علی هذا التّرتیب

قالت فرقة اخرى قد علمنا ان الحسن کان اماماً فلما قبض التّیس الامر علینا فلا ندری جعفر کان الامام بعده او غیره و الّذی یجب علینا ان نقطع علی انه لا بدّ من امام و لا نقدّم علی القول بامامة احد بعینه حتّی تبین لنا ذلك

فقال الجمهور منهم بامامة ابنه القائم المنتظر (۱)

(۱) شیخ مفید این فرقه را در رأس سایر فرق شیعه قرار داده و قبل از همه ذکر کرده و بیان او که قاعده باید همان بیان نوبختی باشد بکلی با عبارت فرق الشّیعه جایی فرق دارد.

(۱)

العاشرة قالت نعلم ان الحسن قد مات

ولا بدّ للنّاس من امام ولا یخلو الارض من حجة ولا ندری من ولده او غیره

(۲)

(۱) ملل و نحل این فرقه را نیز ندارد.

(۲) در ملل و نحل این فرقه نیز نیست.

(۱)	و قالت فرقة اخرى ان الامام بعد الحسن ابنه محمد و هو- المنتظر غير انه قدمات و سيحيا و يقوم باليف فيملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً	این فرقه را فرق الشیعه ندارد و چون بیش از سیزده فرقه در نسخه موجوده نیست معلوم میشود که این فرقه از از اصل نسخه افتاده بوده .
(۱)	وقالت الفرقة الرابعة عشر منهم ان ابا محمد عليه السلام كان الامام بعد ابيه و انه لما حضرته الوفاة نصّ على اخيه جعفر بن علي بن محمد بن علي فكان الامام من بعده بالتص عليه والوراثة له و زعموا ان الذي دعاهم الى ذلك ما يجب على العقل من وجوب الامامة مع فقدهم لولد الحسن و بطلان دعوى من ادعى وجوده فيما زعموا من الامامة	و قالت الفرقة الثالثة عشر مثل مقالة الفطحية . . . فرعموا ان الحسن بن علي توفي و انه كان الامام بعد ابيه و ان جعفر بن علي [بن محمد بن علي] الامام بعده (در فرق الشیعه شرحی از مقاله این فرقه و شبهات ایشان با فطحیه دارد که بهیچوجه با عبارت شیخ مفید مشابه نیست و مطلب دیگری است) .

پس از نقل مطالب منقوله از کتاب مقالات و فرق ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعری
و شرح منقول از کتاب فرق الشیعه ابو محمد نوبختی بتوسط شیخ مفید و معادل آنها
از فرق الشیعه چایی اینک میپردازیم بذکر نکاتی که از مقایسه آنها بایکدیگر استنباط
می شود :

(۱) این فرق نیز در ملل و نحل نیست .

اولاً در اینکه مطالب کتاب الغیبه و رجال کشی که در فوق نقل شده از کتاب ابوالقاسم اشعری قمی است شکی نیست زیرا که علاوه بر شهادت علامه مجلسی که آن کتاب را در دست داشته شیخ طوسی صریحاً بلفظ « قال » نه بالفاظی نظیر « اخبرني » یا حدّثني » از ابوالقاسم اشعری نقل قول میکند و این شکل تعبیر حاکی از آن است که نقل از کتاب اشعری است نه از قول شفاهی او بچند واسطه . اما در باب کشی با اینکه او يك بار در نقل مطالب راجع باصحاب محمد بن بشیر، سعد بن عبدالله اشعری را یکی از وسایط روایت می‌شمرد در يك مورد بدون تصریح (در مورد اصحاب عبدالله بن سبا) از یکی از فضلاء در مورد دیگر (در باب محمد بن نصیر التّمیری) مثل اینکه عبارت از خود اوست عین عبارت اشعری را در کتاب خویش می‌آورد و از مقایسه آن مطالب با مطالبی که شیخ طوسی از کتاب سعد بن عبدالله گرفته واضح میشود که آن نیز منقول از کتاب اشعری است . بعلاوه با تصرّفات که شیخ طوسی در کتاب رجال کشی کرده امروز درست نمیدانیم که صورت اصلی آن کتاب بچه شکل بوده و چه عباراتی از آن ساقط یا مبدّل شده است .

ثانیاً کتاب فرق الشّیعه چاپی که بد بختانه نسخه کهنه‌ای از آن در دست نیست اگر کسی آنرا بدقت ملاحظه کند میبیند که علاوه بر تحریفات و اغلاطی که در آن راه یافته مثل این است که نسخه دست دومی است که کسی آنرا از روی اصل کتاب برای خود ترتیب داده و احتمال دارد که از اصل نسخه پاره ای مطالب ، شاید سلسله رواة یا مدارك و اسناد اخبار ، ساقط شده است . مطالبی که شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله نقل کرده اند چنانکه از مطالعه جدول فوق بر می‌آید عیناً با مختصر تفاوتی با مطالب نظیر آنها در فرق الشّیعه چاپی یکی است و اگر اندك اختلافی از جهت کمی یا زیادی عبارت موجود است نباید زیاد باعث تعجب شود زیرا که عبارات ساقطه یا زائده هیچکدام نه از اصل مطالب چیزی کاسته و نه بر مضمون چیزی افزوده است بلکه غالب آنها جمل مترادفی است که عین مطالب سابق را با عبارتی دیگر تکرار میکنند یا مضمون کتاب اصلی را در عبارتی غیر از عبارت آن می‌پردازد و این گونه تصرّفات از

طرف ناقلین یا ناسخین معمول بوده چنانکه اگر دو نقلی را که شیخ طوسی و کثی هر دو از کتاب سعد بن عبدالله در باب محمد بن نصیر التمیمی آورده اند باهم مقایسه کنیم میبینیم که این دو ناقل هر کدام بسلیقه خود اندکی در عبارت اصل کتاب اشعری تصرف نموده اند. بعلاوه ناسخین غالب اوقات مطالب نسخه ها را بسلیقه شخصی نقل بمعنی میکرده و کمتر بنقل عین عبارت اعتنا داشته اند. این اواخر چهار نسخه از کتاب سیاست نامه خواجه نظام الملک برای مقابله و طبع نسخه ای از آن کتاب در دست نگارنده بود. با اینکه مضمون مطالب در جمیع نسخ یکی بود هر کدام آنها را در لباس عبارتی که نظیر آن در دیگری نبود پوشانده بودند و معلوم نشد که عین عبارت مؤلف اصلی کتاب چه بوده. در جداول دو ستونی فوق در صورتی که مطالب ستون دوم آن مسلماً از سعد بن عبدالله اشعری است و مطالب ستون اول یعنی فقرات منقوله از فرق الشیعه چایی نیز هم عبارة و هم مضموناً عین همان مطالب ستون دوم است چه علت دارد که کتاب موجود چایی را با اینکه هیچ قرینه یا اشاره ای بانسب آن بنوبختی نداریم از سعد بن عبدالله ندانیم و آنرا از تألیفات ابو محمد نوبختی بشماریم.

ابوالقاسم اشعری و ابو محمد نوبختی معاصر هم بوده اند و تقریباً در يك زمان یعنی هر دو محققاً در عشره اول از مائه چهارم هجری وفات یافته اند. اگر این دو دانشمند از کتابهای یکدیگر اطلاع نداشته اند و کتاب حاضر از نوبختی است پس این اتحادی که بین مضمون و عبارت کتاب نوبختی و مطالب و عبارات منقوله از اشعری موجود است چیست؟ آیا نوبختی مطالب کتاب اشعری را بدون ایراد سند عیناً برداشته و با آن وسعت علم و اطلاع و احاطه بر فنون مختلفه کلام و حکمت و ادب و ملل و نحل باین عمل که از نوع سرقات ادبی است مبادرت ورزیده است و یا آنکه اشعری که از فقها و محدثین معتبر شیعه و منشأ نقل بسیاری از روایات فرقه امامیه است بر خلاف طریقه مطرده روایت مطالب کتاب نوبختی را عیناً گرفته و از بردن نام او و تألیفش که هیچکدام نیز پیش علمای این فرقه مجهول نبوده خود داری کرده است؟ بفرض صحت هر يك از این دو شق باید آن کسی را که مرتکب برداشتن عین مطالب کتاب دیگری

بدون تصریح بنقل شده سارق دانست و ساحت نوبختی و اشعری که هر دو در فن خود از فضایی ذیشان بوده اند از این نسبت زشت بری است و با نسبت دادن کتاب فرق الشیعه حاضر با اشعری احتیاج به پیچیدگی از دو فرض فوق پیدا نمیشود.

اینک ما قرائنی را که آقای شیخ الاسلام زنجانی در مکتوب خود خطاب بنکارنده دلیل بر تعلق کتاب حاضر بنوبختی گرفته اند عیناً نقل میکنیم و نظر خود را نیز راجع بهر کدام از آنها اظهار میداریم :

آقای شیخ الاسلام چنین مینویسند که : « آنچه کشتی از این کتاب (یعنی از کتاب ابوالقاسم اشعری) نقل نموده يك فقره در ترجمه محمد بن بشیر الاسدی (۱) است که بنظر میآید عین عبارت همین کتاب (یعنی فرق الشیعه چاپی) است ، باموازنه و تطبیق دو عبارت معلوم میشود که اختلافی بین مابین آنها موجود است علی الخصوص در آخر عبارت کشتی يك فقره زیادتی هست که در فرق الشیعه موجود نیست و هکذا عبارت منقوله در غیبت شیخ طوسی که در ترجمه محمد بن نصیر التمیمی است باز اختلافی با این کتاب دارد . چون ابو محمد نوبختی و سعد بن عبدالله قمی اشعری هر دو معاصر بوده اند از خود همین عبارتها هم میتوان استکشاف نمود که کتاب فرق الشیعه سعد در تألیف متأخر از تألیف نوبختی و کتاب فرق الشیعه حاضر است چه مرسوم است در تألیف متأخر غالباً در نقل عبارت از مؤلف مقدم قدری تصرفات و اضافات حاصل می شود و این حال دو فقره عبارت منقوله از سعد بن عبدالله است نسبت بعبارت کتاب فرق الشیعه ؛ منشأ دیگر تردید اختلاف ترتیب تعداد فرق چهارده گانه است که شیخ مفید آنرا از الحسن بن موسی النوبختی حکایت کرده است با ترتیب موجود در این کتاب مطبوع و در این باب هم آنچه بداعی معلوم شد این است که شیخ مفید تصریفی در عبارت کتاب نموده و عین نص کتاب را بجهت طولش نقل ننموده باین معنی که اولاً فرقه امامیه اصلیه را که در کتاب نوبختی (مقصود ایشان همین کتاب موجود

(۱) چنانکه از ملاحظه جداول معلوم میشود کشتی غیر از این فقره در وجه تسمیه فطحیه و احوال عبدالله بن سبا و محمد بن بن نصیر التمیمی نیز عین کتاب سعد را نقل و اقتباس کرده است.

جایی است) در تعداد فرقه دوازدهم است بجهت اهمیتش پیش انداخته و مقالات آنها را موافق مذهب امامیه از خودش تقریر نموده بعد از آن فرق دیگر را با همان ترتیب و سیاق کتاب نوبختی با تلخیص و تصرف از خودش ایراد نموده که بتأمل درست خواهد شد و سبک شیخ مفید هم بقرینه سایر رسائل و مؤلفات دیگرش تلخیص و اختصار و رساندن حاصل معنی است نه تطویل بنقل عبارت دیگران بتمامها و ذکر یک فرقه هم از نسخه حاضره فرق الشیعه که در نزد احقر است ساقط شده و فرقه سیزدهم در کتاب فرق الشیعه فرقه چهاردهم در تعداد کتاب فصول است و فرقه سیزدهم کتاب فصول از نسخه ساقط است سیاق عبارت کتاب حاضر هم میرساند که نفس نفس شخص متکلم است مثل نوبختی نه کلام شخصی فقیه و محدث مثل سعد بن عبدالله اشعری، اما ملاحظات نگارنده :

در باب مختصر اختلافیه مابین عبارات منقوله از ابوالقاسم اشعری بتوسط کشی و شیخ طوسی و فقره ای که در رجال کشی در باب محمد بن بشیر اسدی اضافه بر متن فرق الشیعه چایی موجود است آیا نمیشود بعین همان قرآینی که آقای شیخ الاسلام در مورد شیخ مفید از جهت تصرف در عبارت ذکر کرده اند متمسک شد و گفت که شیخ طوسی و کشی نیز چنانکه شاهد آنها نیز در فوق آوردیم در نقل عبارت سعد بن عبدالله همین روش را پیش گرفته اند و کشی پس از نقل مطلب کتاب سعد بن عبدالله از خود نیز فقراتی بر آن افزوده است ؟

اگر چنانچه آقای شیخ الاسلام تصور میکنند واقعاً سعد بن عبدالله کتاب فرق الشیعه نوبختی را یا بتصریح بنقل و یا بدون تصریح برداشته از شیخ طوسی و کشی بعید نیست که با وجود نهایت شهرت ابو محمد نوبختی بکتاب او که بتصور ایشان لا اقل در این قسمتها مدرک اشعری بوده است مراجعه نکنند و این مطالب را از سعد بن عبدالله نقل نمایند در صورتیکه هیچ سندی در دست نداریم که تألیف کتاب نوبختی مقدم بر تألیف اشعری باشد ؟ اشعری در ۲۹۹ یا ۳۰۱ فوت کرده و نوبختی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و

۳۱۰ و این دو نفر که هر دو از رجال آیام غیبت صغری و هر دو نیز با افتراق شیعه در آن آیام یچهارده فرقه معاصر بوده اند چه علت دارد که وقایعی را که در حیات ایشان اتفاق افتاده یکی از کتاب دیگری نقل کنند و سعد بن عبدالله اخباری عین عبارت نوبختی را بدون هیچگونه اشاره ای بمنشأ آن بنحو نسبت دهد و دیگران هم ملتفت این نکته نشوند مخصوصاً شیخ طوسی که خود از آشنایان بفق رجال و مصنفات شیعه است و غالب کتب فرقه امامیه را دیده بوده است از این عمل اطلاع پیدا نکند.

اما اختلافاتی را که بین عبارت شیخ مفید در عیون و محاسن و متن فرق الشیعه چاپی و عدم ترتیب فرق چهارده گانه را که در دو کتاب موجود است ما دلیلی واضح میگیریم بر اینکه فرق الشیعه چاپی از اشعری است نه از نوبختی چه اولاً آن اتحادی که بین مطالب منقولۀ بتوسط کشی و شیخ طوسی و فرق الشیعه چاپی موجود است بین عبارت شیخ مفید و عبارت مؤلف فرق الشیعه حاضر موجود نیست چه علاوه بر کمال اختصار عبارت شیخ مفید غیر از آنکه از حیث لفظ با کتاب حاضر یکی نیست در تعداد فرق ترتیب آن بشکل دیگری است و بعضی مطالب اضافی بر مطالب کتاب فرق الشیعه حاضر دارد و ماذیلاً بتفاوتهای عمده ای که بین عبارت شیخ مفید یعنی بین عبارت منقول از فرق الشیعه نوبختی و عبارت فرق الشیعه چاپی موجود است اشاره می کنیم.

۱ - در ذکر فرقه اول (فرقه دوازدهم از کتاب فرق الشیعه چاپی) یعنی فرقه امامیه اثنی عشریه مطالب منقول در کتاب العیون و المحاسن بکلی هم از جهت مطلب و هم از حیث عبارت با مطالب مذکور در فرق الشیعه چاپی متفاوت است و ابداً شباهت بهم ندارد.

۲ - در ذکر فرقه چهارم (فرقه سوم از کتاب فرق الشیعه چاپی) یعنی فرقه ای که بعد از رحلت امام یازدهم جعفر را امام میدانسته اند شیخ مفید این حدیث را که: «الْإِمَامُ هُوَ الَّذِي لَا يُوجَدُ مِنْهُ مَلْجَأٌ إِلَّا إِلَيْهِ» از حضرت صادق نقل میکند که در فرق الشیعه چاپی نیست.

۳ - در ذکر فرقه پنجم (فرقه چهارم کتاب فرق الشیعه) عبارت شیخ مفید و کتاب فرق الشیعه بکلی با هم متفاوت است و با وجود نقل يك مضمون ابدأ از آن رایحه اینکه از کتاب فرق الشیعه حاضر نقل شده باشد استشمام نمیشود و همین حال وجود دارد در باب فرقه بعد از آن.

۴ - در ذکر فرقه هفتم (فرقه ششم کتاب موجود) شیخ مفید نام آن فرزندی از امام یازدهم را که بعقیده این فرقه بعد از آن حضرت امام قائم بوده علی بن حسن قید میکند در صورتیکه در فرق الشیعه محمد بن حسن است و شهرستانی نیز او را محمد بن علی می نامد بعلاوه عبارت شیخ مفید از حیث مضمون با عبارت فرق الشیعه متفاوت است و در ذکر فرق دیگر نیز نظیر این تفاوتها مابین عبارت شیخ مفید که باید قاعده همان عبارت نوبختی باشد و عبارت فرق الشیعه حاضر موجود است و از ملاحظه جدول سه ستونی قبل این نکته بخوبی روشن میشود و اما شباهتی که با وجود این تفاوتها باز مابین بعضی از عبارات نوبختی و کتاب حاضر در بیان عقاید و مقالات فرق چهارده گانه شیعه موجود است از این نکته ناشی است که در نقل قول فرق مختلفه اصحاب کتب ملل و نحل غالب اوقات عین مقالات و بیانات فرقه هارا بعباراتی که خود ایشان تقریر عقیده میکردند نقل می نموده اند و بهمین علت غالباً عین الفاظ ایشان در کتب مقالات و فرق و ملل و نحل باقی می مانده است و این شباهتی را هم که بین بعضی از عبارات نوبختی و فرق الشیعه چایی در نقل مقالات فرق می بینیم باید بر همین اساس حمل کنیم.

این بود ملاحظات نگارنده این کتاب در باب فرق الشیعه چایی و ذکر قرآینی که نسبت تألیف آنرا بابو القاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی تأیید میکند و غرض از تفصیل کلام در این خصوص فقط جلب توجه خوانندگان محترم است باشکالی که در نسبت آن کتاب بنوبختی موجود است تا اگر از ایشان کسی بدلائل دیگری که انتساب کتاب را بنوبختی تأیید و یا رد کند برخورد آنرا انتشار دهد و این مسئله را که از لحاظ تاریخی مهم است روشن سازد و اما اینکه آقای شیخ الاسلام زنجانی لحن مؤلف کتاب فرق الشیعه

حاضر الحن کلامی و بهمین جهت نسبت آنرا بابو محمد نوبختی متکلم مناسب تر می‌شمارند تا بابو القاسم اشعری فقیه. این نیز بنظر این جانب دلیلی قاطع نیست چه فقهای آن اّیام که دوره مجادله و مناظره بوده گاه گاهی در مقابل خصم خواهی نخواهی این الحن را اختیار می‌کرده اند چنانکه شیخ صدوق در قسمت اوّل از کتاب کمال الدّین و تمام النّعمة مثل يك نفر متکلم امامی داخل در ردّ اقوال خصم و مناظره با ایشان شده است.

تعداد فرق شیعه

بعد از رحلت امام یازدهم

چنانکه از فرق الشّیعه حاضر و عبارات منقول از نوبختی بر می آید فرقه شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن بن علی عسکری پچهارده شعبه منقسم گردیدند ولی در آن اّیام که هر کس باظهار مقاله ای در باب امامت می‌پرداخته و جماعتی را دور خود جمع می‌کرده است و تاملاتی نزاع بر سر جانشین امام یازدهم باقی بوده بتدریج بر چهارده فرقه فوق فرق دیگری نیز اضافه شده است چنانکه در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد ایشان بیست میرسیده و مسعودی در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب المقالات فی اصول الدّیانات و سیر الحیّات مقالات این بیست فرقه ذکر کرده بوده است (۱). از یازده فرقه ای که شهرستانی نام ایشان را برده و در امامت امام یازدهم اّتفاق داشته اند (۲) نه فرقه آن با فرق مذکور در فرق الشّیعه و کتاب العیون و المحاسن یکی است و دو فرقه اضافه دارد که عبارت باشند از فرقه نهم و یازدهم آن کتاب و عین مقاله آن دو فرقه این است :

التّاسعة قالت إنّ الحسن قدّمات و صحّ موته و قد اختلف النّاس هذا الاختلاف و لا ندري كيف هو و لا نشک أنّه قد ولد له ابن و لا ندري قبل موته او بعد موته الاّ

(۱) مروج الذهب ج ۲ ص ۳۴۶ (چاپ مصر) (۲) شهرستانی فرقه امامیه را علیحده ذکر کرده ، فرقه دهم و دوازدهم کتاب فرق الشّیعه را هم که منکر امامت امام یازدهم بوده اند ندارد ، فرقه هشتم را هم در ضمن یکی دیگر از فرق گنجانده و فرقه سیزدهم و چهاردهم آن کتاب را هم که از نسخه حاضر فرق الشّیعه سیزدهمین آن ساقط شده فاقد است .

اَنَا نَعْلَمُ بِقَيْنَا اَنَّ الْاَرْضَ لَا تَخْلُو عَنْ حُجَّةٍ وَهُوَ الْخَلْفُ الْغَائِبُ فَتَحْنُ تَوَلَّاهُ وَتَتَمَسَّكُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَظْهَرَ بِصُورَتِهِ .

الحادية عشر فرقة توقفت في هذه المخاطبات وقالت لا ندري على القطع حقيقة الحال لكننا نقطع في الرضا ونقول بامامته في كل موضع اختلفت الشيعة فيه فنحن من الواقفية في ذلك الي ان يظهر الله الحجة و يظهر بصورته فلا يشك في امامته من ابصره ولا يحتاج الى معجزة وكرامة و بيّنة بل معجزته اتّباع الناس باسرهم آياه من غير منازعة و مدافعة .

اگر این دو فرقه را هم بر چهارده فرقه فوق بیفزائیم عدد فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم بشانزده میرسد و چون رأی طرفداران حلاج و رأی منسوب بابو سهل نوبختی و قائلین بسیزده امام را هم بر این عدّه اضافه کنیم عدد فرق شیعه نزدیک بهمان عدّه ای میشود که مسعودی ذکر کرده ولی معلوم نیست که این فرق همه عین همان فرقه - هائی باشند که مسعودی مقالاتشان را در دو کتاب خود آورده بوده بلکه شاید بواسطه تشّت عجیبی که پس از رحلت امام یازدهم در احوال شیعه بروز کرد عدد فرق شیعه بیش از اینها نیز شده و بعضی از آنها غیر از فرق مذکور در مؤلفات مسعودی باشد ولی همین اشاره مسعودی میفهماند که عدد فرق شیعه در عهد اولاًقلّ بديست بالغ میشده است .

فرقه هائی که ما در فوق تفصیل مقالات ایشانرا از کتب چند التقاط کردیم و در ذیل نیز فهرستی از ایشان بدست میدهم غیر از طرفداران هلالی و بلالی و شاهفانی و نمیری و غلاة دیگرند که بعد ها بعقاید آنها اشاره خواهیم کرد. اینک فهرست فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم و اشاره بمنابعی که در آنها ذکرى از ایشان هست :

- ۱ - امامیه اثنی عشریه (فرقه ۱ عیون و محاسن ، فرقه ۱۲ فرق الشیعه) ؛
- ۲ - طرفداران زنده بودن امام یازدهم و غیبت و رجعت آن حضرت بعنوان مهدی (فرق : ۱ عیون : ۲ ، شهرستانی : ۱ ، غیبت طوسنی ص ۱ ، ۱۶ ، کمال الدین ص ۲۴) ؛
- ۳ - معتقدین بر رحلت امام یازدهم و قیام آن حضرت بعد از رحلت (فرق : ۲ ، عیون : ۳ ، شهرستانی : ۲ ، غیبت ص ۶۲ و ۱۴۲) ؛

۴ - يك فرقه از جعفریه معتقد بر حلت امام یازدهم و امامت جعفر برادر آن حضرت بنص از طرف امام یازدهم (فرق : ۳ ، عیون : ۴ ، شهرستانی : ۳ ، غیبت طوسی ص ۱۴۳) ؛

۵ - فرقه دیگر از جعفریه طرفدار امامت جعفر بنص از طرف امام دهم و معتقد ببطلان امامت امام یازدهم (فرق : ۶ ، عیون : ۵ ، شهرستانی : ۴) ؛

۶ - محمدیه، یعنی طرفداران امامت محمد بن الامام علی الهادی که در حیات پدر فوت کرده بود و معتقد بمدعی بودن امام یازدهم و جعفر در باب امامت و منتظر قیام محمد بعنوان مهدی و قائم (فرق : ۵ ، عیون : ۶ ، شهرستانی : ۵ ، غیبت طوسی ص ۶۰ و ۱۲۹ و کمال الدین ص ۶۳) ؛

۷ - طرفداران امامت فرزندی از امام یازدهم بنام محمد (شیخ مفید بنقل از توبخنی ابن فرزند را علی مینامد) که دو سال قبل از رحلت امام یازدهم متولد و از خوف جعفر و دشمنان دیگر مستور شده (فرق : ۶ ، عیون : ۷ ، شهرستانی : ۶) ؛

۸ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم در حیات خود و طرفدار پسری از آن حضرت که هشت ماه بعد از رحلت امام تولد یافته و ادعای غیبت و انتظار رجعت او (فرق : ۷ ، عیون : ۸ ، شهرستانی : ۷) ؛

۹ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم اصلاً و معتقد بحامله بودن یکی از کنیزکان آن حضرت پسری که بادعای ایشان هر وقت آن کنیزك آن پسر را بدنیا بیاورد ولو پس از صد سال دیگر باشد بعد از امام یازدهم مقام امامت دارد (فرق : ۸ ، عیون : ۹ ، غیبت طوسی ص ۶۱ ، شهرستانی این فرقه را در ضمن فرقه ۸ دارد) ؛

۱۰ - طرفداران انقطاع امامت پس از رحلت امام یازدهم بعلمت معصیت مردم و غضب خدا بر ایشان (فرق : ۹ ، عیون : ۱۰ ، شهرستانی : ۸ ، غیبت ص ۵۱ و ۶۳ و ۱۴۵) ؛

۱۱ - فرقه نفیسته طرفدار امامت محمد پسر امام دهم در حیات آن حضرت و معتقد بامامت جعفر بعد از محمد بنص از طرف محمد بوسیله نفیس غلام امام دهم و منکر امامت امام یازدهم (فرق: ۱۱، عیون: ۱۱، شهرستانی و غیبت طوسی این فرقه را ندارند)؛

۱۲ - مشکوین در باب امامت، معتقد برحلت امام یازدهم و خالی نماندن زمین از حجت ولی منتظر روشن شدن مسئله امامت (فرق: ۱۱، عیون: ۱۲، شهرستانی: ۱۰، غیبت ص ۱۶۳)؛

۱۳ - طرفداران پسر منتظر امام یازدهم بنام محمد ولی معتقد برحلت و رستاخیز او (فرق: ندارد، عیون: ۱۳، شهرستانی: ندارد، غیبت طوسی ص ۶۰)؛

۱۴ - طرفداران رحلت امام یازدهم و منتظر قیام فرزند غائب آن حضرت و معتقد بخالی نماندن زمین از حجت ولی مشکوک در اینکه این فرزند قبل از رحلت امام یازدهم تولد یافته یا بعد از آن (شهرستانی فقط: ۹)؛

۱۵ - فطحیه طرفدار رحلت امام یازدهم و امامت جعفر بعد از آن حضرت (فرق: ۱۳، عیون: ۱۴، شهرستانی: ندارد، غیبت ص ۶۲ - ۱۴۵)؛

۱۶ - کسانی که در باب فرزند داشتن یا نداشتن امام یازدهم در شبهه بوده اند و در انتظار آنکه مسئله روشن شود فرزند داشتن امام یازدهم را فعلاً پذیرفته بودند (غیبت طوسی ص ۱۶ و ۱۴۴)؛

۱۷ - واقفه در مسئله امامت که میگفتند حقیقت حال بر ما مجهول است و ما در هر مورد که در میان شیعه اختلافی بروز کند بیکدیگر از آل محمد (الرضامن آل محمد) (۱) مراجعه می کنیم تا آنکه خداوند حجت خود را بر خلق ظاهر کند و چنین کسی هر وقت ظاهر شود در قبول امامت او احتیاجی بمعجزه و کرامت نیست بلکه گرویدن جمع مردم باو بی منازعه و بلامانع معجز اوست (شهرستانی: ۱۱)؛

۱ - کلمه رضا یا «الرضامن آل محمد» را طرفداران علویین و قتیکه کس معینی از ایشانرا در نظر نداشتند بکار میبردند چنانکه حلاج در اول امر مردم را بامامت شخصی بهمین عنوان میخوانده و نام اورا نمیبوده (قسمتی از کتاب المنتظم ابن الجوزی در حاشیه صله عریب ص ۱۰۵ و Passion d'al-Hallâdj p. 75 بنقل از انساب الاشراف بلاذری) برای شاهد استعمال این کلمه رجوع کنید بکتاب کمال الدین ص ۷۱ و غیره

۱۸ - طرفداران سیزده امام یعنی قائلین بر حلت امام دوازدهم و معتقد بامامت پسری از آن حضرت (۱) (غیبت طوسی ص ۱۴۷) ؛

۱۹ - طرفداران حلاج یعنی معتقدین بنحیم امامت پس از امام دوازدهم و نزدیک بودن قیام قیامت (۲) ؛

۲۰ - پیروان عقیده‌ای که آنرا صاحب الفهرست بابوسهل نوبختی نسبت داده (۳) .
مقالات این بدست فرقه بعضی ببعضی دیگر خیلی شبیه است و بهمین جهت هم مؤلفین قدیم زیاد بین ایشان تفاوت نمیکذاشته اند بعلاوه چون گروندگان بیشتر این مقالات جمعیتی کثیر نبوده غالباً بزودی از میان رفته اند و غیر از فرقه امامیه اثنی عشریه که متکلمین و رواة اخبار و فقها و رجال سیاسی بزرگ داشته بقیه هیچکدام نتوانسته اند در مقابل این فرقه دوام بیاورند و امامیه همین امر یعنی انقراض فرق دیگر از فهرست فوق و بقای فرقه خود را یکی از دلایل حقایق مقالات خویش میدانند .



(۱) این فرقه غیر از کسانی هستند که مثل ابونصر هبة الله بن محمد ائمه را سیزده میدانسته و زید بن علی را نیز در عداد ایشان می آورده اند (رجوع کنید بصفحه ۱۱۰ از همین کتاب)

(۲) صفحه ۱۱۰ از همین کتاب .

(۳) ایضاً صفحه ۱۱۱ از همین کتاب

فصل هشتم

ابو اسحاق ابراهیم

مؤلف کتاب یاقوت
(نیمه اول قرن چهارم)

تنها کتاب مستقلی که از يك تن از بزرگان متعدد خاندان نوبختی باقیست و در انتساب آن شبهه‌ای نیست کتابی است در اصول علم کلام بنام الیاقوت تألیف ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت و این کتاب در ردیف مشهورترین کتب کلامی معدود بوده و جماعتی از فضلا بشرح و استناد باقوال مؤلف آن پرداخته اند.

اما از مؤلف جلیل‌القدر آن که یکی از قدیمترین متکلمین فرقه امامیه است و شاید کتاب یاقوت او اقدم کتب کلامی باشد که از این فرقه در دست است در هیچیک از تواریخ و تراجم رجال ذکری نیست و در حقیقت عجیب است که هیچکس از مؤلفین حتی مصنفین شیعه هم نامی از او نبرده اند.

کتاب یاقوت در ضمن شرحی که علامه حسن بن مطهر حلّی (۶۴۸-۷۲۶)

باسم اَنَوَارُ الْمَلَكُوتِ فِی سُرُجِ الْيَقُوتِ بر آن نوشته و در آن تمام یاقوت را جزء بجزء نقل کرده بدست ما رسیده است و قبل از علامه حلّی، عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۶ (۱) مورّخ و متکلم معتزلی معروف نیز آن کتاب را شرح کرده بوده است (۲) ولی از این شرح ابن ابی الحدید اثری باقی نیست و تا آنجا که نگارنده

(۱) در صفحه ۲۸ و ۴۸ از این کتاب ما بتبعیت از صاحب فوات الوفيات و غیره وفات ابن ابی الحدید را در سال ۶۵۵ ضبط کردیم ولی بعد از تحقیق معلوم شد که علامه ادیب مزبور در سال بعد یعنی در ۶۵۶ فوت کرده، ابن الفوطی در کتاب الحوادث الجامعة ص ۳۳۶ پس از ذکر وفات برادر او، قاضی موفق الدین ابوالمعالی قاسم بن ابی الحدید، که در جمادی الاخری در همین سال فوت کرده بوده از عزالدین عبدالحمید قطعه‌ای در رثاء برادر نقل میکند و میگوید که عزالدین فقط چهارده روز بعد از مرگ برادر خود زنده ماند و صاحب تجارب السلف فارسی یعنی هندو شاه نخبجوانی نیز حکایتی از ملاقات عزالدین بن ابی الحدید باخواجه نصیرالدین طوسی پس از ورود تاتار بیغداد در کتاب خود آورده است که دالّ بر حیات اوست در موقع فتح آن شهر (۴ صفر ۶۵۶) بدست هولاکو.

(۲) شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۷۵ وروضات الجنات ص ۴۲۳

تتبع کرده کسی نیز از آن چیزی نقل ننموده است.

مؤلف یاقوت را مؤلفین کتب کلامی هر جا که از او قولی نقل میکنند باسم ابن نوبخت میخوانند فقط علامه حلی در انوارالملکوت او را شیخ ابواسحاق و در مقدمه آن کتاب که آنرا بعد عیناً نقل خواهیم کرد از مؤلف اصلی یاقوت بنام شیخ ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت اسم میبرد و این کنیه و اسم در مقدمه سه نسخه از کتاب انوارالملکوت که نگارنده دیدم در هر سه بیک شکل و بدون اختلاف موجود است (۱).

با وجود تصریح علامه حلی باسم مؤلف کتاب الیاقوت ندانستم بچه دلیل میرزا عبدالله افندی مؤلف ریاض العلماء (۲) و بتبع او بعضی از مؤلفین جدید شیعه در عراق و سوریه (۳) نام او را اسماعیل گرفته و او را اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت دانسته اند. سند صاحب ریاض العلماء معلوم نشد چیست و چون مؤلف کتاب الیاقوت بشرحیکه خواهیم دید از رجال بعد از دوره غیبت و لا اقل از معاصرین امام ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴) و ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی سال ۳۲۰) یعنی از مردم نیمه اول قرن چهارم است نمیتواند نواده مستقیم ابوسهل بن نوبخت باشد بهمین جهت ما در باب اسم او تبعیت از علامه حلی را مادام که سندی بر نقض آن بدست نیاید رها نمیکنیم و همه جا او را ابواسحاق ابراهیم مینامیم بخصوص که علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۴) او را همه وقت باسم شیخ ابراهیم میخواند و بعید مینماید که با آن اطلاع وسیعی که مجلسی بر کتب و مآخذ شیعه داشته و کتابخانه وسیعی که در زیر دست او بوده در این باب اطلاعش از صاحب ریاض العلماء کمتر

(۱) نسخه کتابخانه آستانه رضوی مشهد مقدس، نسخه کتابخانه دارالشورای ملی ایران، نسخه ملکی دوست فاضل نگارنده آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام و ایشان مرحمت کرده از روی نسخه خود يك نسخه نیز برای نگارنده این سطور نویسانده اند.

(۲) تاریخ تألیف این کتاب سال ۱۱۱۶ هجری است و مؤلف آن از معاصرین مجلس ثانی بوده و بین ۱۱۳۰ و ۱۱۴۰ فوت کرده است.

(۳) از جمله صاحب کتاب «السّیعة و فنون الاسلام» ص ۴۸. (۴) ج ۱۴ ص ۱۳۸

و باین نکته بر نخورده باشد.

عصر مؤلف یاقوت

از مطالعه کتاب یاقوت عصر تخمینی مؤلف آنرا میتوان استنباط کرد باین شکل که اولاً مؤلف این کتاب در آخر تألیف خود بتبع ابوسهل نوبختی مبحث امامت را در دنبال مبحث نبوت در مباحث کلامی وارد و در آن باب مسئله غیبت را عنوان کرده و ایرادانی را که اهل سنت بر امامیه در این خصوص و در باب اختلاف شیعه بین خود در فتاوی و احکام وارد نموده اند متعرض شده و آنها را جواب گفته است. این جمله می فهماند که عصر مؤلف کتاب الیاقوت از زمان غیبت متأخر و بعد از دوره ایست که علمای امامیه در باب شمار ائمه با یکدیگر اختلاف داشته اند و این دوره چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم بر نیمه اول قرن چهارم مقدم نیست بلکه با اواخر عمر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی مقارن میشود (۱).

ثانیاً شیخ ابواسحاق نوبختی در کتاب الیاقوت مکرر بنقض آراء مخصوص اشاعره و رئیس ایشان امام ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) پرداخته است و اگر چه باسم اشعری تصریح نکرده ولی چند فقره از مقالات خاصه اشعری که با اصطلاح از متفردات شخصی اوست و کسی قبل از او آنها را اظهار ننموده بوده در متن کتاب یاقوت موجود است مخصوصاً سه مسئله « اثبات صفات قدیمه » (۲)

(۱) رجوع کنید بصفحه ۱۰۲ از همین کتاب.

(۲) « مسئله ناسمه » از « مقصد خامس » از متن کتاب الیاقوت - شیخ مفید در کتاب آوائل المقالات میگوید: « واحد رجل من اهل البصرة يعرف بالاشعری قولاً خالف فيه جميع الفاظ الموحدين و معانیهما و صفاته و زعم ان الله عز و جل صفات قدیمه واته لم یزل بمعنی لاهی هو و لا غیره من اجلها کان مستحقاً للوصف باته عالم حی قادر سمیع بصیر متکلم مرید و زعم ان الله وجهاً قدیماً و سمعاً قدیماً و بصرأ قدیماً و یدین قدیمین و ان هذه كلها ازلیة قدماء و هذا قول لم یسبقه الیه احد من منتحلی التوحید فضلاً عن اهل الاسلام » - این فقره را آقای شیخ الاسلام زنجانی دامت برکاته برای نگارنده استنساخ و مرحت کرده اند. رجوع کنید نیز بشهرستانی ص ۶۶ - ۶۷.

و «کسب» (۱) و «کلام نفسانی» (۲) که هر سه از مقالات و موضوعات شخصی ابوالحسن اشعری است و شیخ ابواسحاق در ردّ این مقالات بر قائلین بآن اقوال تاخته و کسب و کلام نفسانی را «هذیان» خوانده است.

امام ابوالحسن اشعری در سال ۲۶۰ تولّد یافته و تا حدود چهل سالگی یعنی تا اوایل قرن چهارم در حلقه درس ابوعلی جبائی حضور بهم میرسانده و از معتزله پیروان او بوده و از این تاریخ بعد از استاد خویش جدا شده و مقالاتی مخصوص بخود انتشار داده و مذهب اشعری را درست کرده است.

از این جمله معلوم میشود که تا حدود ۳۰۰ هجری بلکه تا مدّتی بعد از آن نیز هنوز اشاعره آنقدر ها قوّت نگرفته و آراء خاصّه ایشان انتشار پیدا نکرده بوده که کسی بر دّ آنها پیردازد و از جمله شواهد این قضیه یکی آنکه در فهرست تألیفات کلامی ابوسهل نوبختی و ابومحمّد حسن بن موسی هیچ کتاب یا اشاره‌ای بر ردّ عقاید اشعری دیده نمیشود و اشعری که با ایشان در یک زمان میزیسته گویا در اّ یام حیات آن متکلمین که از ۳۱۱ هجری متجاوز نیست هنوز چنانکه باید آراء خود را منتشر نساخته بوده است و با قرب احتمالات این کار را در قسمت اخیر از عمر خود یعنی بین سنین ۳۱۰ و ۳۲۴ کرده است.

ردّ عقاید اشعری بتوسط ابواسحاق نوبختی لابد بعد از این اّ یام صورت گرفته است و اگر زمان او بعد از زمان اشعری نباشد بهر حال از دوره اخیر عمر او جلوتر

(۱) مسئله ثلثه، مقصد سابع؛ - بعضی از علمای کلام عجایب این فنّ را سه میدانستند: قول بطفره از نظام (شهرستانی ص ۳۸) و قول باحوال از ابوهاشم جبائی (شهرستانی ص ۵۷) و قول بکسب از ابوالحسن اشعری (شهرستانی ص ۶۸ - ۶۹) و یکی از شعرا در این باب گفته است:

مِمَّا يُقَالُ وَلَا حَقِيقَةً تَحْتَهُ مَقُولَةٌ تَدُّوْا إِلَى الْأَفْهَامِ
الْكُسْبُ عِنْدَ الْأَشْعَرِيِّ وَالْحَالُ عِنْدَ الْهَاشِمِيِّ وَطَفَرَةُ النَّظَامِ

(منهاج السنّة ج ۱ ص ۱۲۷)

و در مصراع دوم بیت دوم شاید صحیح البّهشمی باشد بجای الهاشمی و آن منسوب است بابوهاشم که نام فرقه طرفدار عقاید او بوده است (رجوع کنید بشهرستانی ص ۵۴ و انساب سمعانی f - 96b).

(۲) مسئله سادسه، مقصد خامس، شهرستانی ص ۶۸.

نیست و بهر حال چنانکه از اشارات علامه حلی در انوارالملکوت بر می آید عصر شیخ ابواسحاق مدتها بر زمان علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) و ابوالحسین محمد بن علی بصری معتزلی (متوفی سال ۴۳۶) متقدم است و این دو متکلم بزرگ بعضی از آراء صاحب یاقوت را قبول و بعضی را رد کرده اند.

رابعاً بشرحیکه خواهیم گفت مؤلف یاقوت بنقض قول مشهور ابوبکر محمد بن زکریای رازی در باب لذت پرداخته و باین جهت نیز عصر او لا اقل از زمان محمد زکریا که در ۳۲۰ فوت کرده نمیتواند جلوتر باشد.

اختصار کتاب یاقوت و اشکال فهم مطالب و غایت ابجاز آن نیز دلیل قدمت آن است و چنین بر می آید که این کتاب قبل از کتاب مبسوط کلامی امامیه تألیف شده و از نمونه هائی است که بعدها شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی مؤلفات مبسوط خود را بسیاق آن برشته تألیف آورده اند.

در خاندان نو بنحی یک نفر ابراهیم نام هست و او پدر احمد بن ابراهیم و ابوجعفر عبدالله بن ابراهیم است و احمد بن ابراهیم منشی شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بابرادرش در موقع رحلت شیخ ابوجعفر عمری نایب دوم امام غایب که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ اتفاق افتاده حیات داشته اند (۱). آیا این ابراهیم پدر احمد و ابوجعفر عبدالله همان مؤلف کتاب الیاقوت است؟ این مسئله اگرچه محال نیست ولی مستبعد مینماید زیرا که زمان این ابراهیم بر ۳۰۴ و ۳۰۵ هجری متقدم است و معلوم نیست که او تا ایام انتشار مقالات اشعری و رواج مذهب او حیات داشته بوده است تا بتواند کتاب یاقوت را در آن دوره تألیف و اقوال اشاعره را نقض کند.

انوارالملکوت

تا آنجا که اطلاع در دست است اول کسیکه کتاب یاقوت را شرح کرده ابن ابی الحدید معتزلی است و لابد غرض او از این شرح تقریر و تأیید افکار معتزلی خود و رد بعضی از مقالات امامیه در مسائل کلامی بوده است چنانکه عین همین روش را در شرح نهج البلاغه و شرح کتاب الذریعة الی اصولی الشریعة (۲) تألیف علم الهدی سید مرتضی

(۱) غیبت طوسی ص ۲۴۲ و ۲۴۳ (۲) بنام: الاعتبار

اتخاذ کرده ولی شرح ابن ابی الحدید چنانکه گفتیم در دست نیست و شرحی که خوشبختانه بدست ما رسیده از علامه حلی است که آثوار الملکوت فی شرح الیاقوت نام دارد و یک قسمت از عین مقدمه آن کتاب که در ۶۸۴ تألیف شده این است :

«.... وقد صنف العلماء فی ذلك كثيراً من المبسوطات واطنبوا القول فيه بكتب مختصرات و مطولات الا انهم لم یسلموا من زیغ فی تلك الایرادات و لم یخلصوا من خطأ فی بعض الاعتقادات وقد صنفنا فی ذلك كتباً متعدّدة اوضحنا فیها سبیل الرشاد و هدینا الی طریق السداد نرجوا فیها ذخراً للمعاد و قد صنف شیخنا الاقدم و استاذنا الاعظم ابو اسحق ابراهیم بن نوبخت قدس الله روحه ترکیّة و نفسه العلیّة مختصراً سماه الیاقوت قد احتوی من المسائل علی اشرفها و اعلاها و من المباحث علی اجلّها و اسناها الا انه صغیر الحجم کثیر العلم مستصعب علی الفهم فی غایة الایجاز و الاختصار بحيث یعجز عن حلّه اولوا الانظار فرأینا ان نضع هذا الی کتاب الموسوم بانوار الملکوت فی شرح الیاقوت علی ترتیبیه و نظمه موضعاً لما التبس من مشکلاته فبیّنا لما استبهم من معضلاته مع زیادات لم توجد فی هذا الی کتاب .»

علامه حلی در شرح کتاب الیاقوت چنانکه خود میگوید نه تنها نظم و ترتیب کتاب شیخ ابو اسحاق را حفظ کرده بلکه در این کار عین عبارات مؤلف را ابتدا نقل و بعد شرح نموده است و در پاره ای موارد رأی مؤلف اصل کتاب را نیز که نزدیک بمشرب معتزله است نپذیرفته و عقیده خود را که حاصل اجتهادات متکلمین امامی بعد از شیخ ابو اسحاق مثل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و خواجه نصیر الدین طوسی و امثال ایشان است در مقابل ایراد کرده است .

کتاب الیاقوت تا حدّیکه نگارنده اطلاع دارد قدیمترین کتاب کلامی است که از فرقه امامیه در دست و موجود است و برای آنکه ترتیب مباحث کلامی متکلمین امامی در آن ایام مفهوم شود فهرست مطالب آنرا بشکلی که علامه حلی در انوار الملکوت آورده است عیناً نقل میکنیم :

مقصد اول در نظر ، شامل ۱۳ مسئله :

- مسئله ۱ - در ماهیت نظر ؛
- « ۲ - در وجوب آن ؛
- « ۳ - در اینکه نظر مفید علم است ؛
- « ۴ - در وجوب عقلی آن ؛
- « ۵ - در اینکه نظر اولین واجبات است ؛
- « ۶ - در دلیل ؛
- « ۷ - در اینکه آیا دلیل سمعی بتنهائی مفید علم هست یا نه ؛
- « ۸ - در ضبط استدلال با دلائل سمعی ؛
- « ۹ - در حد علم ؛
- « ۱۰ - در تقسیم علم ؛
- « ۱۱ - در مغایرت علم بدلیل با علم بمدلول و دلالت ؛
- « ۱۲ - در اینکه نظر مولد علم است ؛
- « ۱۳ - در اینکه معارف برای ما مقدور است .

مقصد ثانی در جوهر و عرض ، شامل ۱۰ مسئله :

- مسئله ۱ - در تعاریف جوهر و عرض و جسم ؛
- « ۲ - در جزء لایتجزی ؛
- « ۳ - در تماثل اجسام ؛
- « ۴ - در جواز خلق اجسام از طعوم و الوان و روابح ؛
- « ۵ - در اینکه اجسام مرئی است ؛
- « ۶ - در اثبات خلأ ؛
- « ۷ - در تعریف حرکت ؛
- « ۸ - در تعریف سکون ؛
- « ۹ - در اینکه حصول حرکت و سکون بمعنی نیست ؛
- « ۱۰ - در محال بودن انتقال و بقاء برای اعراض .

مقصد ثالث در احکام جواهر ، شامل ۴ مسئله :

- مسئله ۱ - در حدوث اجسام ؛
- « ۲ - در ابطال تسلسل ؛
- « ۳ - در شبهه خصم و رد آن ؛
- « ۴ - در عدم ابدیت عالم .

مقصد رابع در موجودات ، شامل ۷ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه وجود نفس ماهیت است ؛

- « ۲ - در اینکه معدوم چیزی نیست ؛
- « ۳ - در تقسیم موجود بقدم و محدث ؛
- « ۴ - در اینکه قدیم را بمؤثر نمیتوان اسناد داد ؛
- « ۵ - در تقسیم موجود بواجب و ممکن ؛
- « ۶ - در خواص واجب بذات خود ؛
- « ۷ - در خواص ممکن بذات خود .

مقصد خامس در اثبات صانع و توحید و احکام آن ، شامل ۱۹ مسئله :

- مسئله ۱ - در اثبات صانع ؛
- « ۲ - در قدرت او ؛
- « ۳ - در علم او ؛
- « ۴ - در حیات او ؛
- « ۵ - در اینکه صانع سمیع و بصیر است ؛
- « ۶ - در اینکه او مرید است ؛
- « ۷ - در اینکه او متکلم است ؛
- « ۸ - در اینکه ذات باری تعالی غنی است ؛
- « ۹ - در نفی معانی و احوال ؛
- « ۱۰ - در اینکه خداوند جسم و جوهر و عرض نیست ؛
- « ۱۱ - در اینکه خداوند در هیچ چیزی نمی گنجد ؛
- « ۱۲ - در اینکه خداوند در غیر خود حلول نمیکند ؛
- « ۱۳ - در محال بودن قیام حوادث بذات باری تعالی ؛
- « ۱۴ - در محال بودن رؤیت خداوند ؛
- « ۱۵ - در قدرت خداوند بر هر مقدوری ؛
- « ۱۶ - در علم خداوند بهر معلومی ؛
- « ۱۷ - در اینکه خداوند تعالی یگانه است ؛
- « ۱۸ - در ابطال ماهیت ؛
- « ۱۹ - در حدوث کلام خداوند تعالی .

مقصد سادس در استناد صفات خداوندی بوجوب او، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه مؤثر بذات خود واجب الوجود است ؛
- « ۲ - در سلب عرضیت و جسمیت از او ؛
- « ۳ - در اینکه برای خداوند صفتی زاید بر ذات نیست ؛
- « ۴ - در محال بودن ورود تغییر بر او ؛
- « ۵ - در اینکه خداوند تعالی ذاتاً مبتهج است .

مقصد سابع در عدل ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در تحسین و تقبیح عقلی ؛
- « ۲ - در اینکه خداوند تعالی فاعل فعل قبیح نیست ؛
- « ۳ - در اینکه بنده خود فاعل افعال خویش است ؛
- « ۴ - در اینکه خداوند تعالی اراده قبیح نمیکند ؛
- « ۵ - در اموری که از افعال بوجود می آید .

مقصد ثامن در آلام و اعواض ، شامل ۸ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوه قبح آلام ؛
- « ۲ - در وجوه حسن آلام ؛
- « ۳ - در فعل الم از طرف صانع و وجوه حسنه آن ؛
- « ۴ - در ابطال قول بکریه و تناسخیه ؛
- « ۵ - در اثبات عوض برای خدای تعالی ؛
- « ۶ - در انتصاف ؛
- « ۷ - در انقطاع عوض ؛
- « ۸ - در عدم عوض بهیه و ابراء .

مقصد تاسع در افعال قلوب و نظایر آن ، شامل ۱۲ مسئله :

- مسئله ۱ - در حد علم ؛
- « ۲ - در جواز تعلق علم بدو معلوم ؛
- « ۳ - در اختلاف پیدا کردن علوم باختلاف معلومات ؛
- « ۴ - در مباحث متعلق باراده ؛
- « ۵ - در ابطال کلام نفس ؛
- « ۶ - در حد لذت و الم ؛
- « ۷ - در ماهیت قدرت ؛
- « ۸ - در اینکه قدرت قبل از فعل است ؛
- « ۹ - در تعلق قدرت بدو امر ضد یکدیگر ؛
- « ۱۰ - در متعلق بودن قدرت ؛
- « ۱۱ - در اینکه قدرت موجب فعل نیست ؛
- « ۱۲ - در اینکه قدرت باقی نماند .

مقصد عاشر در تکلیف ، شامل ۴ مسئله :

- مسئله ۱ - در شرط آن ؛
- « ۲ - در ماهیت انسان ؛
- « ۳ - در بیان حسن تکلیف ؛
- « ۴ - در محال بودن تکلیف مالا یطاق ؛

مقصد حادی عشر در الطاف ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در حد الطاف ؛
- « ۲ - در وجوب آن ؛
- « ۳ - در اینکه فعل قبیح با لطف جایز نیست ؛
- « ۴ - در اینکه از خداوند تعالی فعل عقاب در صورت منع لطف پسندیده نیست ؛
- « ۵ - در اصلح در دنیا .

چهار مسئله در توحید :

- مسئله ۱ - در اینکه خداوند تعالی از روز ازل عالم بوده است ؛
 - « ۲ - در اینکه خداوند تعالی از ازل فاعل بوده است ؛
 - « ۳ - در اینکه خداوند تعالی از ازل زنده بوده است ؛
 - « ۴ - جواب بکلام هشام بن الحکم در باب علم خداوند .
- ### مقصد ثانی عشر در جواب اعتراضات مخالفین در باب توحید و عدل
- شامل ۶ مسئله :

- مسئله ۱ - در جواب اعتراضات بقدرت ؛
- « ۲ - در تحقیق معنی سمیع و بصیر ؛
- « ۳ - در تحقیق معنی مرید ؛
- « ۴ - در ابطال قدمت کلام ؛
- « ۵ - در ابطال دلیل اشاعره در باب رؤیت ؛
- « ۶ - در جواب شبهه مجبّره در خصوص تحسین و تقبیح و غیره ؛

مقصد ثالث عشر در وعد و وعید ، شامل ۱۱ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوب سمعی ثواب و عقاب ؛
- « ۲ - در ابطال احباط ؛
- « ۳ - در اینکه عقاب فاسق منقطع میشود ؛
- « ۴ - در اثبات شفاعت ؛
- « ۵ - در عدم وجوب قبول توبه ؛
- « ۶ - در اینکه توبه واجب است ؛
- « ۷ - در اینکه توبه از يك عمل زشت با وجود عدم توبه از عمل زشت دیگری صحیح است ؛
- « ۸ - در اینکه مؤمن کافر نمیشود ؛
- « ۹ - در ماهیت ایمان و اینکه مؤمن با وجود ارتکاب فسق باز مؤمن خوانده میشود ؛
- « ۱۰ - در اثبات صراط و میزان و غیر آنها که بطریق نقل بما رسیده است ؛
- « ۱۱ - در جواب اعتراضات مخالفین در خصوص وعد و وعید .

مقصد رابع عشر در نبوات، شامل ۲۰ مسئله :

- مسئله ۱ - در جواز بعثت ؛
- « ۲ - در شرایط معجزه ؛
- « ۳ - در اثبات نبوت پیغمبر اسلام ؛
- « ۴ - در جواز ظهور کرامات ؛
- « ۵ - در اینکه انبیاء از ملائکه اشرفند ؛
- « ۶ - در ردّ اعتراضات بر نبوت ؛
- « ۷ - در اعاده و امکان آن ؛
- « ۸ - در بقای جواهر ؛
- « ۹ - در امر بمعروف و نهی از منکر ؛
- « ۱۰ - در آجال ؛
- « ۱۱ - در اسعار ؛
- « ۱۲ - در ارزاق ؛
- « ۱۳ - در بیان عصمت انبیاء ؛
- « ۱۴ - در ردّ بر یهود ؛
- « ۱۵ - در ردّ بر نصاری ؛
- « ۱۶ - در ردّ بر منجمین و طیبیین ؛
- « ۱۷ - در ابطال قول ثنویّه ؛
- « ۱۸ - در ردّ بر مجوس ؛
- « ۱۹ - در ردّ بر بت پرستان ؛
- « ۲۰ - در ردّ بر غلاة .

مقصد خامس عشر در امامت، شامل ۱۲ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوب امامت ؛
- « ۲ - در وجوب عصمت ؛
- « ۳ - در باقی صفات امام ؛
- « ۴ - در وجوب نصّ ؛
- « ۵ - در جواب باعتراضات مخالفین در باب مسائل فوق ؛
- « ۶ - در تعیین امام ؛
- « ۷ - در جواب باعتراضات مخالفین ؛
- « ۸ - در نصّ خفی ؛
- « ۹ - در تحقیق در اعتراضات مخالفین ؛
- « ۱۰ - در نصوص دالّ بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ؛
- « ۱۱ - در امامت بقیّه ائمه دوازده گانه ؛
- « ۱۲ - در حکم مخالفین .

گو یا کتاب الیاقوت با وجود شرح ابن ابی الحدید تا عصر علامه میدان طایفه امامیه چندان مشهور نبوده و پس از آنکه انوار الملایکوت انتشار یافته توّجه بآن کتاب و مؤلّف آن زیاد شده و انتخاب و شرح مطالب و نقل اقوال شیخ ابو اسحاق معمول گردیده است. از آنجمله بعد از علامه خواهر زاده او سید عمید الدین عبد المطلب حسینی حلّی (۶۸۱-۷۵۴) انوار الملایکوت را شرح کرده و بین مؤلّف اصلی یعنی ابو اسحاق و شارح یعنی علامه حلّی محاکمه نموده است^(۱) و شیخ شهاب الدین اسماعیل بن شیخ شرف الدین ابی عبدالله عودی عاملی از ادبا و شعرای جبل عامل که قبل از ۱۰۹۷ سال تألیف کتاب امل الآمل میزیسته در ارجوزه‌ای کتاب الیاقوت را منظوم ساخته^(۲) و یکی دیگر از فضایی امامیه از شرح یاقوت منتخبانی ترتیب داده بوده است^(۳).

کتاب الابتهاج

شیخ ابو اسحاق نوبختی تألیف دیگری نیز در یکی از مباحث کلامی داشته است باسم کتاب الابتهاج که خود در کتاب یاقوت بآن اشاره میکند و علامه حلّی میگوید که این کتاب بدست ما نرسیده است.

موضوع این کتاب اثبات لذّت و سرور و ابتهاج برای ذات باری تعالی است که جمیع متکلمین آنرا نفی میکردند و حکما بر خلاف در اثبات آن سعی داشته اند و شیخ ابو اسحاق در این مسئله بر خلاف متکلمین امامی و غیر امامی با حکما موافقت کرده است. حکما می گویند که: « هر خیری مؤثّر است و ادراک مؤثّر از آنجهت که مؤثّر است حبّ است و حبّ و قتیکه بحدّ افراط رسید از آن بعشق تعبیر میشود. چون ادراک بحدّ کمال رسید و مدّرك در ادراک خیر اشدّ در جات را پیدا کرد عشق بسرحدّ کمال میرسد و ادراک تمام که در این مورد مقصود از آن ادراک کمال خداوند یعنی کمال حقیقی منحصر

(۱) روضات الجنّات ص ۳۷۵ (۲) امل الآمل ص ۴۲۸ (ذیل رجال استرآبادی) و ص ۷ (ذیل رجال ابو علی). در این دو چاپ هر دو اسم شاعر باشتباه احمد چاپ شده در صورتیکه در نسخه خطی امل الآمل متعلق بنگارنده که از روی نسخه خطّ مؤلّف بسال ۱۲۰۵ استنساخ شده و در کتاب کشف الحُجُب و الأستار (ص ۳۸) اسماعیل مذکور است (۳) بحار الانوار ج ۲۶ ص ۱۷۳.

بفرد است صورت تمامیت نمی یابد مگر آنکه بوصول تام مقرون باشد؛ پس عشق کامل با وصول کامل توأم و حاصل آن منتهی درجه لذت و ابتهاج است و عشق حقیقی عبارت باشد از ابتهاج بتصوّر حضور ذات آن چیزی که مورد عشق قرار گرفته. خداوند تعالی از ادراك ذات و کمال خود لذت میبرد چه ادراك کمال یا لذت است و یا موجب لذت. خدای تعالی کاملترین موجودات و ادراك او اکمل ادراکات یعنی در حدّ عشق حقیقی است و اینکه عالم را خلق کرده بجهت التذانی است که از این فعل میبرده و با اینکه قبل از خلقت عالم از این جهت که خود را با ایجاد جهان قادر میدانسته ملتذّ بوده باز چون لذت فعل از لذت قدرت قوی تر است عالم را خلق فرموده و در اخبار نبوی نیز دلایلی بر اثبات سرور برای ذات باری تعالی هست (۱).

این قول یعنی اثبات سرور و لذت برای خدای تعالی چنانکه گفتیم قول حکماست با این تفاوت که ایشان بجای لذت و سرور که از کلمات متعارفه و مورد استعمال آن بیشتر انسان است احتراز میکرده و بجای آن کلمه «ابتهاج» را بکار میبرده اند ولی جمهور متکلمین با ایشان در این باب موافقت نداشته و اثبات آنرا در حکم اثبات نقصی برای خداوند تعالی میدانستند و میگفتند که لذت از توابع اعتدال مزاج باشد و نسبت دادن آن بخداوند که فاقد متبوع آن یعنی مزاج است درست نیست بعلاوه اگر لذت را قدیم یا حادث بگیریم در شقّ اوّل با ازلیّت خداوند منافات پیدا میکند و در شقّ ثانی خداوند را محلّ حوادث قرار میدهد.

با وجود این اعتراض اکثریت متکلمین باز حکما و معدودی از اهل کلام با اعتراضات فوق جواب گفته و بوسیله ادله عقلي و نقلی با اثبات سرور و ابتهاج باینکه غم و الم برای ذات باری تعالی پرداخته اند و ابو شعیب از قدمای معتزله باستناد بعضی از آیات قرآنی سرور و غم و رشک و اسف را برای خداوند ثابت میدانسته ولی سایر متکلمین آنها را بوجوه دیگر تأویل می نمودند و حجة الاسلام امام محمد غزالی از متکلمین

(۱) شرح اشارات خواجه نصیر، مقصد ۸ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۷ و ۴۷۵

اشعری از کسانی بوده است که اثبات لذت را برای خداوند جایز می دانسته است (۱) و ابن ابی الحدید که کتاب دیگر شیخ ابو اسحاق نوبختی یعنی کتاب الیاقوت را شرح کرده بوده در باب مبحث لذت و الم و نسبت آن بحضرت سبخان نظری داشته و رساله ای جدا گانه در آن باب نوشته بوده (۲) که در دست نیست و احتمال کتبی دارد که این رساله او نیز شرح کتاب الابتهاج شیخ ابو اسحاق و از قبیل رد آراء او بوده است. ابو اسحاق نوبختی در کتاب الیاقوت در مبحث لذت و الم و اثبات ابتهاج برای ذات باری تعالی قول مخصوص ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی طبیب و حکیم رازی معروف را که بقول اصح در ۳۲۰ فوت کرده در باب لذت نقل و رد میکند و اگر چه اسم محمد زکریا در متن کتاب الیاقوت مذکور نیست ولی علامه حلی در شرح کتاب بتعلق آن رأی بمحمد زکریا اشاره مینماید و رأی محمد زکریا که در این باب از طرفداران فُورون لذی (۳)، از فلاسفه متشکک یونانی در قرن سوم قبل از میلاد، بوده معروف و در کتب دیگر نیز باسم او مضبوط است (۴).

ناصر خسرو که در کتاب زاد المسافرین مکرر اقوال محمد زکریا را نقض کرده در رد قول او در خصوص لذت می گوید: «این مرد [یعنی محمد زکریا] با آغاز مقالات گفتست که لذت حسی چیزی نیست مگر راحت از رنج و رنج نیز چیزی نیست مگر بیرون شدن از طبیعت و لذت چیزی نیست مگر باز آمدن بطبیعت و باز آمد طبیعت نباشد مگر سپس از رنج و بیرون آمدن از آن.» (۵)

این قول با رأی حکمای اوایل و متکلمین معتزلی موافقت نداشته چه ایشان می گفتند که: «الم ادراك منافر یا منافی و لذت ادراك ملائم است.» (۶) ابو اسحاق نوبختی در این باب دو کتاب الیاقوت می نویسد: «الالم ادراك المنافی واللذّة ادراك الملائم، وليس الخلاص عن الالم كلذّة المبصر مبتدأً لصورة جميلة.»

(۱) ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۷. (۲) ایضاً ج ۱ ص ۴۷۵.

(۳) Pyrrhon (۴) مختصر الدول ص ۷۷ و قفطی ص ۲۶۰ و زاد المسافرین ناصر خسرو ص

۲۴۱ - ۲۴۴ (۵) زاد المسافرین ص ۲۴۱ (۶) تعریفات جرجانی ص ۱۵ و ۸۳ و

مجمع البحرین ص ۲۴۸.

جزء اول این عبارت تعریف لذت و الم است مطابق رأی جمهور حکما و معتزله و جزء بعد از آن قول محمد بن زکریا است که ابو اسحاق با آوردن شاهی آنرا رد میکند و میگوید که لذت گاهی نیز بدون آنکه المی بر آن سابق شده باشد بوجود می آید چنانکه اگر صورتی زیبا بکسی بنمایند بدون آنکه سابقاً دوچار درد اشتیاق شده باشد از دیدار آن لذت میبرد و در این صورت دیگر لذت راحت از رنج و خلاص الم نیست. محمد زکریا مقاله ای جداگانه در شرح لذت نوشته بوده و میخواسته است ثابت کند که لذت یکی از اقسام راحت و در ذیل آن داخل است (۱) و این مقاله پسند متکلمین و حکمای زمان او نیفتاده حتی در حیات او ابوالحسن شهید بن حسین بلخی حکیم و شاعر شیرین زبان فارسی، که قبل از رودکی شاعر یعنی قبل از ۳۲۹ و بقولی در ۳۲۵ فوت کرده، و در فلسفه از ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی متکلم معتزلی معروف پیروی میکرد، آن مقاله را نقض نموده و محمد بن زکریا بر آن نقض شهید بلخی نقضی نوشته بوده است (۲).

این نکته یعنی ایراد رأی مخصوص محمد بن زکریا در باب لذت و رد آن از طرف ابو اسحاق نوبختی نیز دلیل دیگری است بر آنکه مؤلف کتاب الیاقوت از مردم بعد از زمان محمد بن زکریا و یا لا اقل از معاصرین او در قسمت اخیر زندگانش بوده است.

(۱) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۳۱۵ و زادالمسافرین ص ۲۳۵

(۲) الفهرست ص ۳۰۱ و قفطی ص ۲۷۵

فصل نهم

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل

(مقتول در ۳۲۲)

و پسرش

ابو الفضل یعقوب

ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف غیر از ابوالحسین علی که شرح حال او در ذیل احوال پدرش در فصل ششم مذکور شد پسر دیگری نیز داشته است که بمناسبت اقتدار در دستگاه خلافت و دخالت در کارهای دیوانی و اداری از برادر خود ابوالحسین علی مشهور تر شده است .

متأسفانه بمناسبت کمی اطلاعات مبسوط منظم راجع به شرح حال افراد متعدّد خاندان نوبختی و تعدّد اسامی مشترک در این خانواده تعیین نسب و زمان يك عده از آل نوبخت مشکل و تحقیق صحیح آن تقریباً غیر ممکن می نماید و راه برای حدس و تخمین و افتادن در خطّ اشتباه و خطا باز است بهمین علّت با وجود تحمّل زحمت بسیار و صرف نظر دقت و احتیاط باز چندان اطمینان نداریم که در این مرحله یعنی پیوستن نسب بعضی از افراد غیر مشهور خاندان نوبختی بمشاهیر قبل از ایشان از خبط مصون مانده باشیم . تعیین صحّت یا سقم بعضی از این فقرات که ما آنها را از ناچاری بحدس و گمان درست کرده ایم میسر نخواهد شد مگر با بدست آمدن معلومات دیگری و در آن صورت رساله حاضر که در حکم زمینه ای جهت تحقیق تفصیلی این موضوع است تکمیل و بیاری و همت فضایی دیگر اشتباهات آن رفع خواهد گردید .

در میان آل نوبخت يك نفر دیگر باسم اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت هست که از اصحاب حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) بوده است (۱) و این شخص

(۱) رجال استرآبادی ص ۵۱ و رجال تفرشی ص ۳۹ و غیره بنقل از رجال طوسی که بطبع نرسیده است .

البته نمیتواند همین ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت مقتول در ۳۲۲ موضوع این فصل باشد چه از زمان رحلت حضرت امام دهم تا سال قتل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل قریب هفتاد سال فاصله است و محال است کسیکه پدرش ابوسهل اسماعیل در موقع رحلت امام دهم ۱۷ ساله بوده (تاریخ نوگلدابوسهل اسماعیل چنانکه گذشت در سال ۲۳۷ اتفاق افتاده) پسرش از اصحاب آن حضرت باشد.

این اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت که مؤلفین کتب رجال او را از اصحاب حضرت امام هادی شمرده اند کسی دیگر نمیتواند باشد مگر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت پسر اسماعیل ندیم ابونواس و جامع دیوان و اخبار او که احوالش را در ضمن ترجمه پسران ابوسهل بن نوبخت ذکر کردیم و این اسحاق بن اسماعیل پسر نیز داشته است بنام یعقوب که مرزبانی او را یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ذکر میکند و او را ابو محمد حسن بن موسی متکلم معروف (متوفی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و ۳۱۰) معاصر بوده و ابو محمد از او خبری را راجع بابونواس نقل میکند که یعقوب از جدش اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت شنیده بوده^(۱) و گویا همین یعقوب بن اسحاق است که راوی يك خبر كوچك از اخبار حضرت امام هشتم است^(۲). چون مرزبانی تمام نسب او را یاد آوری نموده دیگر شکی نمی ماند که او از شعبه دیگر آل نوبخت یعنی از فرزندان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت است نه از شعبه اعقاب و اخلاف ابوسهل، اسماعیل بن علی که همه فرزندان اسحاق بن ابی سهل بن نوبختند و البته باید متوجه بود که این یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت غیر از ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت است که در ذیل همین فصل باحوال او اشاره خواهیم کرد چه ابوالفضل یعقوب بن اسحاق پسر ابویعقوب اسحاق موضوع این فصل است و چنانکه خواهیم گفت از عمال و کتاب دستگاه خلفا و از مدوحنین بحرّی شاعر مشهور بوده.

(۱) البوسج ص ۲۷۴ (۲) مناقب ابن شهر آشوب ج ۵ ص ۹۵

آن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که از اصحاب حضرت هادی است غیر از یعقوب که در فوق ذکرش گذشت گویا دو پسر دیگر هم داشته یکی بنام علی بن اسحاق بن اسماعیل راوی قسمتی از اخبار ابونواس (۱) که بمناسبت نام جدش اسماعیل نمیتوان او را با علی بن اسحاق بن ابی سهل پدر ابوسهل اسماعیل متکلم مشهور یکی دانست دیگری حسن بن اسحاق کاتب که دو پسرش احمد و محمد از رجال مقارن شروع غیبت صغری بوده اند و از کسانی هستند که حضرت قائم را قبل از غیبت دیده اند. (۲)

بعد از ذکر این مقدمات که بیان آنرا برای رفع خلط و التباس لازم میدانستیم می پردازیم بشرح حال ابو یعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت که از مشاهیر کتّاب دربار خلفای عباسی و از ممدوحین جلیل بحرّی شاعر است.

اول باری که از این اسحاق بن اسماعیل ذکر می در تاریخ برای ما باقی مانده است در سال ۳۱۲ یعنی يك سال بعد از فوت پدرش ابوسهل اسماعیل است ولی مسلماً اسحاق و پسرش ابوالفضل یعقوب مدتها قبل از این تاریخ از رجال معتبر و از عمال دیوانی و اعیان درباری بوده اند چه بحرّی که در ۲۸۳ یا ۲۸۴ فوت کرده هر دو را مدح گفته است و از یکی از مدایح بحرّی چنین استنباط میشود که ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل در طرف عَوَاصِم (۳) و قَسْرین مأموریتی داشته و حدود قَسْرین را او از وجود یکنفر متعدّی پاك و رعیت را آسوده و تفرقه حال مردم را که بحرّی نیز یکی از ایشان بوده بجمعیت مبدل ساخته و بعدل و میانه روی با ایشان معامله کرده است و ابیات ذیل اشاره باین نکات است:

إِنَّ الْعَوَاصِمَ قَدْ عَصِمْنَ بِأَبِيضٍ مَاضٍ كَصَدْرِ الْأَبْيَضِ الْمَسْلُوكِ (۴)

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶ (۲) کمال الدین ص ۲۴۶
(۳) مقصود از عواصم مجموع قلاعی بوده است مابین حلب و انطاکیه بین متصرفات مسلمین و سرحدّ ممالك متعلّق بعیسویان و این فلاع برای مسلمین حکم پناهگاه را داشته است موقعیکه از جهاد با عیسویان بر میگشتند (۴) این ابیات از قصیده ایست در مدح ابو یعقوب اسحاق که قسمتی از آنرا در صفحه ۶ - ۷ درج کرده ایم.

أَعْطَى الضَّعِيفَ مِنَ الْقَوِيِّ وَرَدَّمَنَ نَفْسَ الْوَحِيدِ وَ مِنْهُ الْمَخْذُولُ
 غَزَّ الدَّلِيلُ وَقَدْ رَأَى كَيْ تَشُدُّ مِنْ وَ طَأَّ عَلَى نَفْسِ الْغَرِيرِ ثَقِيلُ
 وَ رَحَضَتْ قُدْسُ بَنٍ حَتَّى انْقَدَتْ جَنَبَاتُهَا مِنْ ذَاكَ الْبُرْطِيلِ
 وَ كَمَعَتْ شِدْقُ الْأَكِلِ الذَّرِبِ الشَّبَا حَتَّى حَمَيْتَ جُزَارَةَ الْمَأْكُولِ
 أَحْكَمْتَ مَا دَبَّرْتَ بِالتَّقْرِيبِ ————— وَ التَّبَعِيدِ وَ التَّضْعِيبِ وَ التَّسْهِيلِ
 لَوْلَا التَّبَايُنُ فِي الطَّبَائِعِ لَمْ يَقُمْ بَيْنَانُ هَذَا الْعَالَمِ الْمَجْبُولِ
 قَوْلٌ يُتَرَجِّمُهُ الْفِعَالُ وَ إِنَّمَا يُتَفَهَّمُ التَّنْزِيلُ بِالتَّأْوِيلِ
 مَاذَا نَقُولُ وَقَدْ جَمَعْتَ شَتَاتِنَا وَ آتَيْنَا بِالْعَدْلِ وَ التَّعْدِيلِ (۱)

و این مأموریت ابویعقوب که متأسفانه معلوم نشد در چه موقع و برای انجام چه امری بوده است بقراین بایستی در اواخر عمر بختی که این شاعر در آن ایام در همان حدود عواصم میزیسته و بسال ۲۸۳ یا ۲۸۴ در حلب یا در منبج مرکز عواصم فوت کرده اتفاق افتاده باشد.

از تاریخ فوت بختی تا سال ۳۱۲ چنانکه اشاره کردیم دیگر هیچ اطلاعی از زندگانی ابویعقوب اسحاق نداریم. در سال ۳۱۳ موقعیکه مقتدر خلیفه ابوالقاسم عبدالله بن ابی علی محمد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان خاقانی را از وزارت انداخت و ابوالعباس احمد بن عبیدالله خصیبی را در تاریخ ۵ شنبه ۱۱ رمضان آن سال بجای او برگزید این وزیر جدید بمصادره ابوالقاسم خاقانی و عمال و کتّاب او پرداخت و از جمله ایشان یکی نیز ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود که در حبس ابوالعباس خصیبی افتاد و محکوم به پرداخت مبلغی شد. (۲)

در ۱۱ ذی القعدة سال ۳۱۴ مقتدر خصیبی را از وزارت معزول کرد و

(۱) دیوان بختی ص ۱۷۸ - ۱۷۹ (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۱۴۴

ابوالحسن علی بن عیسی بن جرّاح را باردیگر باین مقام برداشت و ابوالقاسم عبدالله بن محمد کلواذانی را بنیابت او منصوب نمود.

در ضمن مناظره‌ایکه بین خصیبی و علی بن عیسی در باب امور مالی در ابتدای وزارت ثانوی علی بن عیسی در گرفت وزیر جدید از خصیبی اموال کسانی را که در عهد وزارتش مصادره شده بودند خواست، خصیبی گفت که صورت نوشته‌های مصادره شدگان و کسانی که ضمانت یا کفالت پرداخت مالی را بعهده گرفته‌اند نزد هشام بن عبدالله متصدی دیوان مصادرین است. هشام صورت عمّال و کتابی را که بعهده‌دار پرداخت مالی شده و در این خصوص نوشته سپرده بودند بعلی بن عیسی داد و از جمله این عمّال یکی نیز ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود که از قبل از وزارت دوم علی بن عیسی اموال نهر وانات^(۱) را در ضمان خود داشت و مطابق تقریر هشام بن عبدالله مال کشوری بعهده او بود و او از ابتدای تعیین علی بن عیسی بوزارت تا موقعیکه وزیر جدید از شام بعراق آمد جز مبلغی ناچیز دیگر وجهی نپرداخته بود^(۲).

از این جمله معلوم میشود که اسحاق بن اسماعیل بعد از آنکه در عهد خصیبی یعنی مقارن رمضان ۳۱۳ محبوس و مصادره شد باز بزودی عهده دار ضمان اموال نهر وانات گردیده و تا اواخر وزارت او که چهارده ماه بیش طول نکشیده باین سمت باقی بوده است.

در سال ۳۱۵ بین خلیفه مقتدر و مونس المظفر خادم و سردار او وحشتی حاصل شد و مونس که مأمور سرحد روم شده بود بعثت این وحشت از آمدن بخضر خلیفه برای تودیع خودداری نمود و لشکریان و جمیع سرداران و حواشی و غمخواران خلیفه دور او جمع شدند و مقتدر مجبور باستمالت او گردید ولی باز جماعتی از لشکریان او بهمان حال شورش باقی ماندند و از علل این امر یکی نیز آن بود که

(۱) مقصود از نهر وانات سه طسوج نهر وانی اعلی و نهر وانی اوسط و نهر وانی اسفل است که در مشرق سواد و در کنار دجله بین بغداد و واسط واقع بوده‌اند.

(۲) تاریخ الوزراء صابی ص ۳۱۲.

پرداخت مخارج و کسان او را علی بن عیسی بابویه قوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی حواله داده و ابویعقوب آنرا نرسانده بود. علی بن عیسی در اسحاق بن اسماعیل پیچید و او و کاتبش احمد بن یحیی جلخت و جمعی دیگر از یاران او را در بند انداخت و بعد از آنکه از اسحاق نوشته‌ای دایر بر پرداخت ۵۰۰۰۰ دینار از مالی که در زمان خود داشت گرفت او را از کار برداشت (۱) و اسحاق در این تاریخ عهده دار مال واسط بود. در روز سه شنبه ۱۵ ربیع الاول ۳۱۶ مقتدر علی بن عیسی را معزول کرد و مقام او را در شانزدهم آن ماه بکاتب خوش خط و ادیب بلیغ معروف ابوعلی محمد بن علی بن مقله که در این تاریخ ۴۴ سال بیش نداشت و گذاشت و او را در اول قدم امر داد که مأمورین دیوانی را از مطالبه مصادرات و غرامات باز دارد و او يك عده از عمالی را که قبل از او از کار خارج شده بودند بمشاغل سابق خود برگرداند، از آنجمله ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی را که علی بن عیسی معزول کرده بود بهمان ضمانت اعمال واسط و غیره برقرار نمود (۲).

از این تاریخ تا سال ۳۲۰ که سال نصب القاهر بالله بخلافت است باز از احوال اسحاق بن اسماعیل اطلاعی نداریم ولی از قراین معلوم است که دولت او روز بروز رو به ترقی بوده تا آنجا که مقارن قتل مقتدر او از رجال صاحب نفوذ و توانای دربار محسوب میشده است.

پس از قتل مقتدر در ۲۸ شوال ۳۲۰ مونس المظفر و سایر رجال درباری خواستند کسی را بجانشینی او بردارند و رأی مونس بر پسر مقتدر ابوالعباس احمد قرار گرفت ولی اسحاق بن اسماعیل با این رأی موافقت نکرد و گفت بعد از زحمت بسیار از شرّ خلیفه‌ای که مادر و خاله و خادمان بسیار داشت خلاص شدیم، برگشتن بهمان حال صلاح نیست باید کسی را برگزینیم که بتدبیر کار خود و کار ما پردازد و بقدری در این رأی با فشاری کرد تا نظر مونس را از ابوالعباس احمد برگرداند و او را بران داشت که

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۱۶۰ (۲) صلة غریب ص ۱۲۶.

ابو منصور محمد پسر المعتض بالله را با لقب القاهر بالله بخلافت اختیار نماید (۱).

قاهر در ابتدای امر بمصادره و ضبط اسباب مقتدر و املاک مادر او پرداخت و مادر او را واداشت که جمیع اموال خود را بدیوان وا گذارد و ابوالحسین علی بن عباس نوبختی را در فروش آنها وکیل نماید. مادر مقتدر از این کار امتناع کرد و گفت که او آن اموال را بر حرم کعبه و سرحدات اسلامی و ضعفا و مساکین وقف کرده باین جهت نمیتواند حال وقفیت را از آنها بردارد ولی املاک آزاد خود را برای فروش در اختیار علی بن عباس نوبختی میگذارد. قاضی عمر بن محمد و شهود دیگر برفع وقفیت از آن املاک در حضور قاهر شهادت دادند و قاضی علی بن عباس نوبختی را وکیل فروش آنها قرار داد و ابوطالب نوبختی و ابوالفرج احمد بن یحیی جلخت و ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی را در فروش مستغلاتی که از مادر مقتدر در بغداد ضبط شده بود وکیل نمود (۲). بعد از آنکه قاهر بخلافت نشست ابوعلی محمد بن علی بن مقله را که در فارس مأموریت داشت بوزارت اختیار نمود و با صلاحدید مونس قرار شد که تا ابن مقله ببغداد برسد ابوالقاسم کلواذانی از او نیابت کند.

ابوعلی در دهم ذی القعدة سال ۳۲۰ از شیراز رسید و زمام امور را در دست گرفت و ببعضی علل بر کلواذانی متغیر شد و او را توقیف و مصادره نمود و جماعتی از کتّاب و عمّال را که یکی از ایشان هم اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود دستگیر کرد و همه را بابو عبدالله محمد بن خلف نیرمانی از عمّال زیر دست خود سیرد تا از ایشان اموالی را که بر عهده دارند مطالبه کند.

اسحاق بن اسماعیل و سایر محبوسین چون محمد بن خلف بقهر و شدت اقدام شهرت داشت بر جان خود ترسیدند و در صدد رهائی از چنگ او برآمدند.

اسحاق نوبختی بابو جعفر محمد بن شیرزاد از عمّال دیوانی که از دوستان قدیم او

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۲ و سایر تواریخ در وقایع سال ۳۲۰

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۵

بود متوسل شد و ابو جعفر با ابن مقله در خصوص اسحاق گفتگو کرد؛ ابن مقله گفت ناچار باید او را در بند نگاه دارم چه او در عهد مقتدر در ادای مالی که بایستی بهارون بن غریب (۱) برساند کوتاهی کرده و او را رها نمیکنم تا اینکه با من نیز همان دستان را بکار نبندد سپس حاجبی از دربانان وزارتت را با ابو جعفر همراه کرده پیش اسحاق فرستاد. همینکه چشم اسحاق بر آن حاجب افتاد فریاد بر آورده در دامن ابو جعفر آویخت و از او خواست که پیش مونس برود و از او دست ندارد مگر اینکه اسحاق را از چنگال آن دیوانه یعنی محمد بن خلف نیرمانی خلاص کند. ابو جعفر پیش مونس رفت و آنقدر الحاح کرد تا او یکی از رجال درباری را پیش ابوعلی بن مقله فرستاد که یا اسحاق را آزاد سازد و یا او را از دست محمد بن خلف نجات داده پیش مونس بفرستد. ابوعلی چاره‌ای ندید جز آنکه دعوت مونس را اجابت کند و متوجه کار اسحاق باشد. ابو عبدالله بریدی نیز در این ضمن تدبیر خود و برادران خویش را از چنگ محمد بن خلف رها کند و در ضمن اسحاق بن اسماعیل را هم از مهلکه نجات داد و جمعاً در يك روز از حبس رهایی یافتند (۲) و کمی بعد ابن مقله اسحاق را احضار کرد و از او نوشته گرفت که در هر ماه قمری ۲۰۰۰ دینار بدیوان برساند و بهمان طرز که در عهد مقتدر خلیفه در این خصوص عمل میکرده تعهد خود را بانجام برساند و از پسران بریدی نیز خطی دایر بپرداخت ۴۵۰۰ دینار گرفت. (۳)

وزارت ابن مقله در عهد قاهر نه ماه و سه روز بیشتر طول نکشید و پس از او این مقام در غرة شعبان ۳۲۱ نصیب ابو جعفر محمد بن قاسم بن عبیدالله بن وهب گردید. این وزیر ابو جعفر محمد بن شیرزاد را که در کار استخلاص اسحاق کوشیده و منتی بر او داشت توقیف نمود و از او مال بسیار مطالبه کرد. اسحاق بیاس آن خدمت بداد ابو جعفر بن شیرزاد دوست قدیمی خود رسید و پیش ابو جعفر وزیر از او توسط کرد و با سپردن نوشته‌ای بخط ابن شیرزاد دایر بقبول پرداخت ۲۰۰۰۰ دینار او را از بند وزیر نجات داد و بخانه خود فرستاد (۴).

(۱) پسر خال مقتدر خلیفه و از سرداران و امرای عهد او

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۶-۲۴۹ (۳) ایضاً ج ۵ ص ۲۵۳ (۴) ایضاً ج ۵ ص ۲۷۰

اسحاق نوبختی در عهد وزارت ابو جعفر محمد بن قاسم قدرت فوق العاده و در مزاج او نفوذ زیاد پیدا کرد بعلاوه چون شخصاً املاك واسط و حوالی فرات را در ضمان داشت و از اعیان بغداد و صاحب املاك و ثروت بسیار بود با بزرگان عهد خود حتی با خلیفه نیز در توانگری رقابت مینمود. بهمین جهت شخص او مثل بعضی دیگر از بزرگان نوبختی این عصر ملجأ مغضوبین و معزولین محسوب میشد و او بین ایشان و وزیر را اصلاح میکرد.

یکی از مشهورترین خانواده هائی که در این ایام در کارهای خلافت دخیل و بمناسبت کفایت و زیرکی اهمیت فوق العاده بهم رسانده بودند خانواده بریدی بود که از مدتها پیش ضمانت مال بصره و اهواز را در عهده داشتند مخصوصاً در دوره وزارت های ابن مقله رونق کار ایشان زیاد تر شد چه یکی از ایشان که ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بریدی نام داشت علی رغم علی بن عیسی در نصب ابن مقله بوزارت مقتدر در سال ۳۱۶ سعی بسیار کرد و در نتیجه دادن ۲۰۰۰۰ دینار رشوه باین مقله از او فرمان خراج اهواز را برای خود و فرمان بعضی اعمال دیگر آن ناخیه را هم برای دو برادرش ابویوسف یعقوب و ابوالحسین علی گرفت و این ابو عبدالله بریدی از جمله مردمان متهور بی باك و مکار و داهی روزگار بود و او و برادرانش دوبار هر دو دفعه متعاقب عزل ابن مقله از وزارت مورد مصادره قرار گرفتند. بار اول در سال ۳۱۸ بود که مقتدر ایشان را تحت الحفظ ببغداد خواست و از سه برادر ۴۰۰۰۰ دینار مطالبه کرد و غرض او از مطالبه این مقدار آن بود که لا اقل مقداری از آنرا بپردازند پسران بریدی تمام آن مبلغ را تأدیه نمودند و بسرکار خود برگشتند، بار دوم در تاریخ سال ۳۲۱ بعد از فرار و استتار ابن مقله بود در عهد خلافت قاهر. چون ابن مقله از ترس قاهر پنهان شد پسران بریدی نیز خود را مخفی کردند و ابو جعفر محمد بن قاسم یکی از رفقای ایشانرا مأمور اهواز و بصره نمود. اسحاق بن اسماعیل نوبختی بین ایشان و وزیر واسطه شد و از او امان گرفت و پسران بریدی از استتار بیرون آمدند. بعد وزیر را واداشت که با خلیفه در خصوص پسران بریدی گفتگو کند و باو بفهماند که مصلحت

در برگرداندن ایشان ببصره و اهواز است. وزیر این مشورت را پذیرفت و با خلیفه در آن موضوع گفتگو کرد و قاهر را در تحصیل مال زیاده‌تر از قبل ایشان تطمیع نموده قاهر باجابت مسؤل او وعده داد و گفت که در موقع باین کار اقدام خواهم کرد.

خلیفه پس از شور با یکی از اطبای دربار مصمم شد که ابوالعباس خصیبی را بوزارت بر دارد و ابوجعفر وزیر و پسران بریدی و اسحاق نوبختی را دستگیر نماید ولی برای آنکه اموالی را که وزیر وعده گرفتن آنها را داده بود از میان نرود مصمم شد که ابتدا وزیر را بگرفتن اشخاصیکه تعهد پرداخت مال کرده‌اند وادارد وایشانرا بنخانه خود بخواند و همینکه این نقشه انجام گرفت وزیر را نیز محبوس سازد.

قاهر باین خیال یکی از خادمان خود را بنخانه ابوجعفر وزیر فرستاد تا پسران بریدی و اسحاق نوبختی را که گمان میکرد در آنجا هستند دستگیر نماید. پسران بریدی قبلاً بوسیله جاسوسان خود از واقعه خبر شدند وپیش از رسیدن خادم قاهر خود را پنهان کردند. خادم خلیفه بنخانه اسحاق رفت و بپهانه اینک بخلیفه خبر داده اند که اسحاق جماعتی از کنیزکان سازنده و خواننده را در اندرون خود مخفی کرده بتفتیش منازل او پرداخت (۱) و بایشان امر داد که با او سوار شده بخدمت خلیفه بشتابند. اسحاق بعد از آنکه از واقعه آگاه شد چون گمان نمیکرد که غرض آزار شخص او باشد بکنیزکان خود دستور داد که اگر خادم خلیفه در طلب سازندگان آمد مانع او نشوند و بگذارند تا مأموریت خود را بانجام رساند و خود بمنزل وزیر رفت. خادم خلیفه بلافاصله بمنزل وزیر آمد و اسحاق را دستگیر نموده بزندان فرستاد.

خلیفه مأمورین دیگری بتفتیش خانه‌های پسران بریدی و اسحاق نوبختی فرستاد و ایشان منازل اسحاق را در نوبختیه و کنار دجله جستند، حرم و پسران او تسلیم شدند و کاتب او ابوعبدالله احمد بن علی کوفی دستگیر گردید و قاهر علی بن عیسی را بجای اسحاق نوبختی بر اعمال واسط و املاکی که از فرات مشروب میشدند مأموریت داد. (۲)

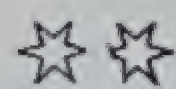
(۱) قاهر ... آنکه خود برب شراب و سماع اغانی و مصاحبت کنیزکان سازنده حریص بود در سال ۲۲۱ شرب شراب و نیند های دیگر را حرام کرد و خوانندگان را اعم از زن یا مرد دستگیر

و تبعید نمود. (۲) تجارب‌الامم ج ۵ ص ۲۷۰ - ۲۷۱

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در نصب قاهر بخلافت و واداشتن مونس باین کار در حقیقت در خون خود سعی میکرد چه پس از دو سال از این مقدمه قاهر ناسپاس اسحاق را بطرزی زشت کشت و حق نعمت کسی را که بر او منتی بآن بزرگی داشت زیر پای کفران گذاشت.

ابو منصور محمد قاهر قبل از آنکه بخلافت برسد میخواست کنیزکی رتبه نام را که بزبدائی و خوشی آواز معروف بود بخرد، اسحاق نوبختی با دادن قیمتی بیشتر او را خرید و ابو منصور محمد از این بابت آزرده خاطر شد و کینه اسحاق را در دل گرفت و عین همین قضیه در خصوص خرید کنیزکی دیگر بین قاهر و ابوالسرایا نصر بن حمدان اتفاق افتاده بود.

قاهر در سال ۳۲۲ تصمیم بقتل ابوالسرایا و اسحاق نوبختی گرفت و خود بر سر چاهی که میخواست آن دو بیچاره را در آن سرنگون کند آمد. اسحاق را مقید بر سر چاه آوردند و زنده در آن گودال انداختند سپس ابوالسرایا را نیز حاضر کرده خواستند در آن چاه فرو کنند. ابوالسرایا هر قدر تضرع کرد نتیجه نداد. از ناچاری بشاخه نخلی که در نزدیکی چاه بود چسبید، مأمورین دست او را بریدند تا شاخه رها شد و او را در چاه فرو کرده آنرا تا سطح زمین از خاک انباشتند^(۱) و زندگانی بیچاره اسحاق که در عصر خود از اعیان متشخص و از رجال معتبر خاندان نوبختی بود باین وضع فظیع خاتمه یافت و این حرکت بعموم کسانی که در اختیار قاهر بخلافت سعی کرده بودند فهماند که مرتکب چه خطی شده اند و بالاخره هم در نتیجه بروز همین قبیل اعمال شدید از قاهر کمی بعد او را از خلافت انداختند و ابوالعباس احمد پسر مقتدر را با لقب الرّاضی بالله در تاریخ جمادی الاولی سال ۳۲۲ بجای او نصب کردند.



از پسر ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل یعنی ابوالفضل یعقوب از هیچ راهی

اطلاع نداریم جز بوسیله مدایحی که بحتری شاعر در حق او گفته و چون تاریخ این مدایح قبل از سنه ۲۸۳ سال فوت بحتری است و دیگر هیچ ذکری از او در تواریخ دیده نمیشود محتمل است که در همان اوقات فوت کرده و عهد اقتدار پدر خود را درك ننموده باشد.

در دیوان بحتری دو مدیحه از این شاعر در حق ابوالفضل یعقوب موجود است یکی قصیده ایست که مقداری از اشعار آنرا در فصل اول این کتاب نقل کرده ایم ، دیگر قطعه ایست که این شاعر در موقع ناخوشی او گفته و این دو بیت از آن قطعه است :

تَقْدِيكَ أَنْفُسَنَا اللَّاتِي نَضُنُّ بِهَا مِنْ مَوْلِمَاتِ الَّذِي تَشْكُو وَأَوْصَابُهُ
لَسْتُ الْعَلِيلَ الَّذِي عُدْنَاهُ تَكْرِمَةً بَلِ الْعَلِيلُ الَّذِي أَصْبَحْتَ تُكْنِي بِهِ^(۱)

(۱) دیوان بحتری ص ۱۹۲ - اشاره است بابوالفضل که کنیه یعقوب بن اسحاق باشد .

فصل دهم

ابوالحسین علی بن عباس

(۲۴۴ - ۳۲۴)

و پسرش

ابو عبدالله حسین

(وفاتش در ۳۲۶)

ابوالحسین علی بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت از شعبه دیگر خاندان نوبختی است که سلسله نسب او در ابو سهل بن نوبخت با نسب فرزندان و اعمام ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف بیکدیگر می پیوندد باین شکل که از پسران متعدّد ابوسهل بن نوبخت دوتن یکی اسماعیل دیگری اسحاق تا آنجا که بما اطلاع رسیده است صاحب خانواده معتبری شده اند ؛ اسحاق پدر علی بن اسحاق و جد پدری ابوسهل اسماعیل و برادرش ابو جعفر محمد و جد امی ابو محمد حسن بن موسی است . برادر او اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت دو پسر داشته یکی عباس که پدر ابوالحسین علی موضوع این فصل و جد اعلا ی ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس معروف بابن کبریا است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد دیگری اسحاق پدر یعقوب و علی و حسن که ذکرشان در فصل پیش گذشت .

ابوالحسین علی بن عباس از بزرگان کتّاب اعیان و شعرای بغداد و از مردمان کریم و ادب پرور معاصر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است و بین این دوتن که پدر ایشان یعنی عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (پدر ابوالحسین علی) و علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (پدر ابوسهل اسماعیل) پسر عم یکدیگر محسوب میشده اند رابطه یگانگی برقرار بوده و ابوالحسین علی بدیده احترام در ابوسهل اسماعیل که در عهد خود بزرگ خاندان نوبختی و رئیس فرقه امامیه بشمار میرفته مینگر بسته و او را بنظم مدح میگفته است .

ابو الحسین علی در شعر و ادب شاگرد دو نفر از بزرگترین شعرای تازی زبان یعنی بختی و ابن الرومی است که هر دو از مخصوصین بنی نو بخت و از مداحان و پروردگان خوان ابن خاندانند و او در حیات این دو شاعر قسمتی از اخبار و اشعار ایشانرا جمع کرده و آنها را بطریق روایت بدیگران منتقل نموده است (۱).

ابن الندیم ذکر او را در ردیف منشیان شاعر می آورد و میگوید که دفتر شعر او بدو است و رقه میرسیده (۲) و بشهادت ذهبی و ابوبکر محمد بن یحیی صولی (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) صاحب کتاب الاوراق و شاگرد ابوسهل اسماعیل بن علی که از معاصرین اوست و با او در یک شهر میزیسته سخنان منظوم او نیکو و روان بوده است (۳). یاقوت این قطعه را از اشعار او در حق ابوسهل اسماعیل بن علی موقعیکه ابوسهل دوائی آشامیده بوده است نقل میکند:

يَا مُحْيِي الْعَارِفَاتِ وَالْكَرَمِ وَ قَاتِلِ الْحَادِثَاتِ وَالْعَدَمِ
كَيْفَ رَأَيْتَ الدَّوَاءَ أَعْقَبَكَ اللَّهُ شَفَاءً بِهِ مِنْ السَّقَمِ
لَئِنْ تَنَحَّطْتُ إِلَيْكَ نَائِبَةٌ حَطَّتْ بِقَلْبِي ثِقَلًا مِنْ الْأَلَمِ
شَرِبْتُ فِيهَا الدَّوَاءَ مُرْتَجِيًا دَفَعَ آذِي مِنْ عِظَامِكَ الْعِظَمِ
وَالدَّهْرُ لَا بُدَّ مُحْدِثٌ طَبِيعًا فِي صَفْحَتِي كُلِّ صَارِمٍ خِذَمِ (۴)

دیگر از اشعار او قطعه ذیل است که آنرا ابواسحاق حصری قیروانی در زهر الآداب

نقل کرده:

إِنْ يَخْدِمُ الْقَلَمُ السَّيْفُ الَّذِي خُضِعَتْ لَهُ الرِّقَابُ وَدَانَتْ خَوْفُهُ الْأُمَمُ
فَالْمَوْتُ وَالْمَوْتُ لَا شَيْءُ يُغَالِبُهُ مَا زَالَ يَتَّبَعُ مَا يَجْرِي بِهِ الْقَلَمُ

(۱) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 36a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) ۱.

(۲) الفهرست ص ۱۶۸

(۳) تاریخ الاسلام f. 36a و کتاب الاوراق f. 103a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) .

(۴) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹

بِذَا قَضَى اللَّهُ لِلْأَقْلَامِ مَذْبُورَاتٍ إِنَّ السُّيُوفَ لَهَا مَذَارِهُفَتْ خَدَمٌ

و ابو الطیب احمد بن حسین متنبی (۳۰۳ - ۳۵۴) شاعر مشهور در معارضه
با مضمون این قطعه ابوالحسین نوبختی قطعه ذیل را که در واقع مضمون آن مقلوب
مضمون شعر ابوالحسین است میگوید :

مَا زِلْتُ أَضْحِكُ أَبْلَى كُلِّ مَا نَظَرْتُ إِلَى مَنْ اخْتَضَبَتْ أَخْفَافُهَا بِدَمٍ
أَسِيرُهَا بَيْنَ أَصْنَامٍ أَشَاهِدُهَا وَلَا أَشَاهِدُ فِيهَا عِفَّةَ الصَّنَمِ
حَتَّى رَجَعْتُ وَأَقْلَامِي قَوَائِلُ لِي أَلَمْ جَدُّ السَّيْفِ لَيْسَ الْمَجْدُ لِلْقَلَمِ
أَكْتُبُ بِنَا أَبَدًا بَعْدَ الْكِتَابِ بِهِ فَإِنَّمَا نَحْنُ لِلْأَسْيَافِ كَالْخَدَمِ (۱)

قطعه ابوالحسین علی بن عباس نوبختی را بعضی از رواة بنام ابوالحسن علی بن
عبّاس بن الرومی استاد ابوالحسین نوبختی نقل کرده اند و این اشتباه نتیجه اتفاق اسم
نوبختی و ابن الرومی و اسم پدران ایشان است که هر دو علی بن عباس بوده اند (۲) و کنیه
آن دو شاعر نیز بهم شبیه است و شاید همین نکته هم یکی از علل عدم توافق مؤلفین
در باب کنیه علی بن عباس نوبختی باشد که آنرا بعضی ابوالحسین و بعضی دیگر ابوالحسن
نوشته اند و مابعلی که ذیلاً خواهیم گفت ابوالحسین را ترجیح دادیم .

از زندگانی اداری ابوالحسین نوبختی آنچه اطلاع داریم آنست که در سال ۳۱۷
موقعیکه مقتدر خلیفه بار دیگر بخلافت برقرار گردید و ابوعلی بن مقله را بوزارت
برگرداند چون برای پرداخت وظیفه لشکریان مال فراهم نداشت جامه های موجود
در خزانه و بعضی از املاک خود را بمعرض فروش گذاشت و از طرف خود علی بن
عبّاس نوبختی را وکیل فروش آنها قرار داد (۳) و قاهر خلیفه نیز چنانکه گفتیم در سال
۳۲۰ موقعیکه املاک سیّده مادر مقتدر را میخواست بفروش بفرستد او را واداشت

(۱) از قصیده ای بمطلع : حَتَّامٌ نَحْنُ نُسَارِي النَّجْمَ فِي الظُّلَمِ وَمَا سُرَاهُ عَلَى حُفٍّ وَلَا قَدَمٍ
در مرثیه ابوشجاع فاتک (متوفی سال ۲۵۰) رجوع کنید بدیوان متنبی طبع شیخ ناصیف یازجی
ص ۵۳۶ - ۵۴۰ (۲) زهر الاداب ج ۲ ص ۱۲۷ (۳) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۰۰

که علی بن عباس نوبختی را در فروش آنها وکیل نماید (۱).

وفات علی بن عباس نوبختی را صولی در وقایع سال ۳۲۴ و مدت عمر او را نزدیک بهشتاد مینویسد ولی ذهبی که عین عبارات یاقوت را در معجم الادباء نقل کرده آنرا در سال ۳۲۷ (بحروف) ذکر میکند در صورتیکه در نسخه چاپی معجم الادباء این تاریخ ۳۲۹ (برقم) بطبع رسیده و گویا اختلاف مابین روایت ذهبی و متن مطبوع معجم الادباء ناشی از روش ناپسندیده است که ناشر این کتاب در تبدیل حروف سنوات برقم اختیار کرده و بهمین علت اغلاط زیاد از این راه در معجم الادباء چاپی راه یافته است. بهر حال در تاریخ وفات علی بن عباس نوبختی قول صولی که از معاصرین و معاصرین اوست بر گفته دیگران ترجیح دارد و بهمین جهت هم ما آنرا اختیار نمودیم. کنیه علی بن عباس را نیز یاقوت ابوالحسن مینویسد (اگر بشود بصحت نسخه چاپی اطمینان کرد) ولی ابن الندیم آنرا ابوالحسین قید کرده و چون علی بن عباس پسری بنام ابوعبدالله حسین داشته و زمان ابن الندیم هم متقارب بعصر اوست قول ابن الندیم بصحت نزدیکتر است.

آل نوبخت و بحتری

ابوعباده ولید بن عبید بحتری (۲۰۶-۲۸۳) شاعر بزرگ چنانکه تا کنون چند بار اشاره کرده ایم مثل ابونواس و ابن الرومی از مداحان آل نوبخت و از مختصین و معاصرین ایشان بوده و چند نفر از آن خاندان مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل و ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل را مدح گفته است. در میان آل نوبخت ابوالحسین علی و پسرش ابوعبدالله حسین گویا بیشتر بجمع آوری اشعار و اخبار او توجه داشته اند و ابوالحسین علی در جوانی از بحتری و ابن الرومی اخذ ادب و شعر میکرده و بمناسبت طبع شاعری و تعلق بآداب و شعر، اخبار و اشعار این دو شاعر را فراهم می آورده است. ابوالفرج اصفهانی یکی از حکایات راجع ببحتری را که علی بن عباس نوبختی برای عم او حکایت کرده بوده در کتاب الاغانی روایت میکند (۲) و ابواسحاق قیروانی حکایت

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۴۴۵ و صفحه ۱۸۷ از همین کتاب (۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۶۹

دیگری در همین باب در زهر الاداب آورده و آن در واقع درس کوچکی است که بختی در ادب بابوالحسین علی^۳ بن عباس داده موقعیکه قطعه مشهور ابونواس مطرح بحث بوده است .

صولی روایت کرده است که روزی ابونواس باجمعی از یاران از مداین میگذشتند ، بسابط (بلاش آباد) فرود آمدند و در ایوان کسری وارد شده در مکانی خوش ، آثار جماعتی را دیدند که قبل از ایشان در آنجا اجتماعی داشتند ، پنج روز در آنجا ماندند و ایام را بشرب شراب گذراندند سپس از ابونواس خواستند که آن حال را وصف کند و ابونواس گفت :

و دَارِ نَدَامَى عَطَّلُوْهَا وَ اَذْلَجُوْا	بِهَا اَثَرُ مِنْهُمْ جَدِيْدٌ وَ دَارِسُ
مَسَاحِبُ مَنْ جَرَّ الزَّقَاقَ عَلَى الثَّرِي	وَ اَصْغَاثُ رِيْحَانٍ جَنِيٍّ وَ يَابِسُ
وَلَمْ اَرَ مِنْهُمْ غَيْرُ مَا شَهِدَتْ بِهِ	بِشْرِقِي سَابَاطُ الدِّيَارِ الْبَسَابِسُ
حَبَسْتُ بِهَا صَحْبِي فَجَمَعْتُ شَمْلَهُمْ	وَ اِنِّي عَلَى امْتَالٍ تِلْكَ لِحَابِسُ
اَقَمْنَا بِهَا يَوْمًا وَ يَوْمًا وَ ثَالِثًا	وَ يَوْمًا لَهُ يَوْمُ التَّرْحَلِ خَامِسُ
تُدَارُ عَلَيْنَا الرَّاحُ فِي عَسَجِدِيَّةٍ	حَبَّتْهَا بِاَنْوَاعِ التَّصَاوِيرِ فَارِسُ
قَرَارَتُهَا كِسْرِي وَ فِي جَنَبَاتِهَا	مَهِي تَدْرِیْهَا بِالْقِسِيِّ الْفَوَارِسُ
فَالرَّاحُ مَا زَرَّتْ عَلَيْهَا جُيُوبُهَا	وَ لِلْمَاءِ مَا دَارَتْ عَلَيْهَا الْقَوَانِسُ (۱)

علی^۳ بن عباس نوبختی میگوید که : « بختی بمن گفت که میدانی ابونواس مضمون بیت سوّم این قطعه را از کجا گرفته ، گفتم نه ، گفت از این بیت ابوخراس :

(۱) این اشعار را یکی از شواهد میل ابونواس بایران و آداب ایرانی گرفته اند (اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۳۸-۳۹) و جاحظ میگفته است که هیچکس در ایراد این مضمون بر ابونواس سبقت نجسته است و در این معنی تقدّم او ثابت است (زهر الاداب ج ۳ ص ۱۵۸) .

وَلَمْ أَدْرِ مَنْ أَلْقَى عَلَيْهِ رِذَاءَهُ سَوِيَّ أَنَّهُ قَدْ سَلَّ عَنْ مَا جِدَّ مَحْضٍ (۱)

گفتم معنی این دو بیت مختلف است ، گفت با اینکه معنی مختلف است باز روش کلام یکی است « (۲) .

خطیب بغدادی نیز يك قطعه از اخبار بختی را بچند واسطه از ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی نقل کرده است (۳) .

آل نوبخت و ابن الرومی

ابو الحسن علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مذهب معروف نیز بشرحیکه سابقاً گذشت از پروردگان آل نوبخت و از مداحان ایشان است و بیشتر اختصاص او بابو سهل اسماعیل بن علی و برادرش ابو جعفر محمد کاتب و بابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل و پسر این شخص یعنی ابو الفضل یعقوب بن اسحاق بوده و داستان مداحی او را از این جماعت پیشتر ذکر کرده ایم .

ابو الحسن علی بن عباس نوبختی پدر ابن الرومی نیز شاگردی کرده بهمین وسیله يك قسمت از اخبار و اشعار این شاعر را بمعاصرین خود منتقل نموده است . ابن الرومی در مدایحی که از آل نوبخت گفته مکرر بخششها و مرحمت های ایشان را در حق خود متذکر شده و از آنجمله در التماس کسائی از ابو جعفر محمد بن علی خطاب باو میگوید :

عَجَائِبُ هَذَا الدَّهْرِ عِنْدِي كَثِيرَةٌ فَيَا بْنَ عَلِيٍّ لَا تَرْدِنِي عَجَائِبًا
عَلَيْنَا بِنِعْمَتِكَ مِنَ اللَّهِ أَنْعَمَ فَلَا تَجْعَلُوهَا بِالْجَفَاءِ مَصَائِبًا (۴)

(۱) ابو خراش خویلدین مَرَّةً الْهُدَالِي از شعرای اوایل اسلام است که در عهد خلیفه ثانی وفات یافته (الشعر و الشعراء ص ۴۱۸) و این بیت از قطعه ایست که او در مرثیه برادرش عَزْوَةَ سروده و تمام آن مرثیه در زهر الآداب قیروانی (ج ۳ ص ۱۵۹) و شرح دیوان حماسة ابی تمام (ج ۲ ص ۱۴۳-۱۴۵) و بعضی از ابیات آن در الشعر و الشعراء و دیوان حماسة بختی (ص ۲۵۶) موجود است . (۲) تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۴۷

(۳) زهر الآداب ج ۳ ص ۱۵۸ . (۴) دیوان ابن الرومی ص ۱۸۲ طبع کامل کیلانی

و در قصیده ای دیگر خود را خادم آل نوبخت و ابوجعفر محمد بن علی را در غیبت و حضور منعم خود میخواند (۱). با این حال جای تعجب است که آقای لوئی ماسین یون از یک جمله از عبارات مروج الذهب که ما سابقاً قسمتی از آنرا در شرح حال ابوسهل اسماعیل نقل کردیم چنین نتیجه گرفته است که ابوسهل بمسموم ساختن ابن الرومی متهم بوده است (۲). برای دفع این تهمت بی اساس از ساحت ابوسهل تمام عبارت مروج الذهب را عیناً نقل میکنیم:

مسعودی بعد از ذکر وفات ابوالحسن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر خلیفه مکتفی که مردی خونریز و عظیم الهیبة بود و نقل قتل عبدالواحد بن موثق بدست او و نسبت مسموم ساختن ابن الرومی بوزیر مزبور میگوید:

« ولابن الرومی اخبار حسان مع القاسم بن عبیدالله و ابی الحسن علی بن سلیمان الاخفش النحوی و ابی العباس الزجاجی النحوی و کان ابن الرومی الاغلب علیه من الاخلاط السوداء و کان شرهاً نهماً وله اخبار تدل علی ما ذکرناه من هذه الجمل مع ابی سهل اسماعیل بن علی النوبختی و غیره من آل نوبخت (۳) ».

این عبارت بهیچوجه نمی فهماند که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی در امر مسموم کردن ابن الرومی شرکت داشته و یا بآن نسبت متهم بوده است بعلاوه حکایت ابن الرومی و قاسم بن عبیدالله از حکایات مشهوره تاریخی است و در هیچ کتابی ذکر اینکه ابوسهل نوبختی هم در قتل ابی الرومی اندک دخالتی داشته و یا لااقل بآن متهم بوده موجود نیست.

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۹۲

(۲) Passion d'al-Hallâdj, p. 147, note.

(۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۳. (چاپ فرنگ)

ابو عبدالله حسین بن علی
(پسر ابوالحسن علی بن عباس)

متوفی سال ۳۲۶

ابو عبدالله حسین بن علی پسر ابوالحسن علی بن عباس مذکور نیز از منشیان و عمال دیوانی است که در پنج شش سال آخر عمر خود اهمیت و اعتبار فوق العاده پیدا کرده و در بغداد در عصری که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نیز نفوذ و اقتدار بسیار داشته از رجال درجه اول آن شهر و قائم مقام وزراء گردیده است.

اطلاع ما بر احوال ابو عبدالله حسین نوبختی منحصر است بهمین پنج شش سال اخیر از دوره عمر او در صورتیکه از قرائن معلوم میشود که او قبل از این تاریخ نیز در ردیف منشیان و کتاب در بعضی ولایات مخصوصاً در حدود واسط و اعمال آن از جانب امرا و رجالی که ضمانت مشاغل مهمه دیوانی آن حدود را از طرف دارالخلافه برعهده میگرفتند نیابت میکرده است چنانکه مدتی در زیر دست ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی کار میکرد (۱) و قبل از قتل هارون بن غریب پسر خال مقتدر خلیفه یعنی پدش از سال ۳۲۲ اعمال واسط و «صلح» و «مبارک» آن ناحیه را بنیابت از جانب او اداره مینموده است و این اعمال همانهاست که آنها را سابقاً ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در ضمان خود داشت و قاهر پس از دستگیری او آنها را در سال ۳۲۱ بابوالحسن علی بن عیسی وا گذاشته بود.

در سال ۳۲۲ که خلافت بالراضی بالله رسید ابو یوسف یعقوب بریدی اعمال مزبور را در ضمان خود گرفت و ابو عبدالله حسین بن علی را که قبلاً اداره آن اعمال را از جانب هارون بن غریب عهده دار بود بنیابت از طرف خود در واسط باقی گذاشت (۲).

حسین بن علی نوبختی معلوم نیست چه مدتی تاریخی در خدمت ابویوسف بریدی باقی بوده، همینقدر معلوم است که او در سال بعد یعنی در ۳۲۳ در دستگاه ابوبکر محمد بن

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۳۶۲

(۲) تکملة تاریخ الطبری f. 57a (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

رائق از منشیان مخصوص او شده و بدشمنی با خاندان بریدی قیام نموده و بتدریج درپیش محمد بن رائق ترقی و نفوذ فوق العاده حاصل کرده است.

ابوبکر محمد و برادرش ابواسحاق ابراهیم پسران رائق غلام معتضد خلیفه‌اند و مقتدر در سال ۳۱۷ بعد از آنکه بار دیگر بخلافت برقرار گردید شرطه بغداد را در عهده ایشان گذاشت و آن دو برادر در این عمل از خود امتحانی خوب دادند و تا سال ۳۱۸ در شغل مزبور باقی بودند.

در سال ۳۱۹ مقتدر این دو برادر را بحکومت بصره و اداره اعمال آن منصوب کرد ولی کمی بعد موقعی که مونس المظفر مقتدر را بخارج کردن یاقوت و پسرش محمد مجبور نمود و ایشان در روز چهارشنبه هشتم رجب ۳۱۹ از بغداد خارج گردیدند و مونس بر مقتدر استیلا یافت او پسران رائق را خواسته بدربانی خلیفه گماشت و ایشان از مونس تشکر کرده باین مقام برقرار گردیدند ولی خلیفه چندی بعد آن مقام را از ایشان گرفته بار دیگر بیاقوت و گذاشت.

در سال ۳۱۹ بین مونس و خلیفه کدورت حاصل شد و مونس که با محمد بن یاقوت رقابت دیرینه داشت و خلیفه او را شرطه و محتسبی بغداد و پدرش یاقوت را شغل دربانی داده بود از خلیفه خواست که محمد بن یاقوت و پدرش را از کار باز دارد، مقتدر از ناچاری قبول کرد و مجدداً ابوبکر محمد بن رائق و برادرش ابواسحاق ابراهیم را بشغل حجاب گماشت و ایشان کمی بعد ضمانت اعمال واسط را از دیوان بر عهده گرفتند و در جنگی که منتهی بقتل مقتدر در سال ۳۲۰ شد بکمال خلیفه شرکت کردند.

بعد از قتل مقتدر و فرار سرداران سپاه او پسران رائق نیز با هارون بن غریب و محمد بن یاقوت بطرف واسط گریختند و در این ضمن محمد بن یاقوت و منشی او ابواسحق محمد بن احمد قراری طی اسکافی (۲۸۱-۳۵۷) باستبداد پرداختند و باروسای دیگر مخصوصاً پسران رائق بخوشی رفتار نکردند و همین مسئله محمد بن یاقوت را درپیش چشم سرداران دیگر منفور کرد تا آنکه در سال ۳۲۱ ابو عبدالله بریدی که

با ابوعلی بن مقله وزیر خلیفه جدید یعنی القاهر بالله سابقه دوستی داشت از اختلافی که مابین سران سپاهی مقتدر پیش آمده بود استفاده کرده از وزیر قشونی گرفت و بعد آن سپاهیان و بحیله و تدبیر صف اتحاد عاصیان را در هم شکست و با دادن حکومت بصره پسران رائق ایشانرا از محمد بن یاقوت جدا کرد و محمد بن یاقوت تسلیم شد و آکمی بعد ابن مقله امر داد که املاک پسران رائق را که توقیف کرده بودند آزاد کنند.

پسران رائق در آخر خلافت قاهر در حدود بصره و اهواز متدرجاً استیلا و قدرت فوق العاده بهم رساندند و جمیع اعمال آن حدود را تحت امر خود درآورده از جانب خویش باطراف مأمورین فرستادند.

بعد از آنکه راضی بخلافت نشست ابوبکر محمد بن رائق را بسمت درباری اختیار نمود و محمد از اهواز بواسطه آمد و اعمال اهواز را ابن مقله در عهده پسران بریدی قرار داد.

ورود محمد بن رائق بواسطه مقارن شد با لشکر کشی ابوالحسن علی بن بویه دیلمی بآن حدود و تسخیر شهر واسطه، ابن رائق از آن شهر خارج و علی بن بویه پس از شکست دادن محمد بن یاقوت بآن شهر داخل گردید (۳۲۲).

بعد از مصالحه علی بن بویه با خلیفه و برگشتن او بفارس محمد بن رائق بار دیگر متقلد اعمال «معاون» در واسطه و بصره گردید و در این دوره بود که ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی را منشی خود ساخت و تدبیر امور خویش را در کف کفایت آن مرد که با هنر انشاء و نیکی فطرت کفایت اداره و کار دانی را نیز جمع داشت قرار داد ولی چون روز بروز بتدبیر او رونق کار ابن رائق زیاد تر میشد حسد دیگران نیز بر ضد منشی او شدت می یافت و کسی که بیش از همه در این راه سعی داشت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی کاتب سابق ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی و نعمت پرورده او بود که پس از قتل منعم خود در خدمت ابواسحاق قرار یطی کاتب

محمد بن یاقوت داخل شده بود و چون در سال ۳۲۳ ابوعلی بن مقله وزیر بتدبیر محمد بن یاقوت و برادر او را بحبس انداخت ابو عبدالله کوفی خود را در خدمت ابوالحسین پسر وزیر داخل کرد و در شمار منشیان او درآمد.

در همین سال موقعی که ابوعلی بن مقله بموصل رفت و پسر خود ابوالحسین را در بغداد جای خود قرارداد ابو عبدالله کوفی بملازمت او باقی بود ولی میخواست از دربار خلافت و دستگاه وزارت دوری جوید و چون در همین اثنا کاغذی از ابو عبدالله بریدی از اهواز رسید مشعر بر عدم امکان فرستادن مال مقرری بدیوان، ابو عبدالله کوفی همینکه ابوالحسین وزیر را از این بابت خشمناک دید مضمون مراسله ابو عبدالله بریدی را در چشم ابوالحسین عظیم جلوه داد و داوطلب شد که شخصاً باهواز رود و مالی عظیمی جمع آورده ببغداد برگردد. ابوالحسین کاغذی در نپذیرفتن عذر ابو عبدالله بریدی باو نوشت و مأموریت ابو عبدالله کوفی را با اطلاع او رساند و کوفی نیز بعد از فرستاده شدن نامه وزیر باهواز رفت و چون از ابو عبدالله بریدی وحشت داشت در صدد برآمد که با اظهار دشمنی نسبت بدشمنان او از دست او محفوظ ماند باین جهت بیدگویی از ابن مقله وزیر و خرابی اوضاع دربار خلیفه پرداخت و از آن جمله گفت که ابن مقله در واگذاری واسط و بصره بمحمد بن رائق عایدات آن نواحی را از بین برده و مسؤول خرابی این کار و شوکت روز افزون ابن رائق منشی و مدبر امور او یعنی ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی است. ابو عبدالله بریدی بعزت دشمنی که بین خاندان او و ابو عبدالله نوبختی بروز کرده بود ابو عبدالله کوفی را در دفع او مورد ملاطفت قرارداد و باو قول داد که در برانداختن نوبختی از هیچگونه مساعدت مالی باو مضایقه ننماید و برای انجام این نقشه ابو عبدالله کوفی را معاشر و مشاور خود ساخت.

ابو عبدالله کوفی مدت يك سال در پدش ابو عبدالله بریدی بعزت و احترام تمام ماند و در تمام این ایام هم او صرف استیصال سه نفر از بزرگان که بر او حق نعمت داشتند شد یعنی چون مردی جاه طلب و بلند پرواز بود در ابوعلی بن مقله و پسرش

ابو الحسن و ابو عبدالله نوبختی که بزرگترین رجال دولت در آن زمان بودند پیچید و بالاخره هم هر سه را مستأصل کرد.

اما محمد بن رائق در واسط و بصره روز بروز مقتدر تر میشد و چون در این اوان ابوبکر محمد بن یاقوت نیز در حبس مرده و حریفی پر زور مانند او از میان رفته بود بیشتر بر استبداد خود می افزود تا آنجا که قشونی فراوان کرد خود جمع کرد و يك دسته از لشکریان مرداو یح بن زیار را که بر ریاست بجکم بعد از قتل او بی سر مانده بودند بوعده احسان پیش خود خواند و بجکم را بر ایشان ریاست داد و آن جماعت را در خدمت گرفت و بجکم بدستور ابن رائق عده دیگری نیز از افراد دیلم و ترك را بواسط خوانده ایشانرا نیز تحت حکم ابن رائق آورد و ابن رائق باستظهار این سپاهیان در سال ۳۲۴ رسماً از فرستادن مالی که بر عهده و ضمان خود داشت بدار الخلافه استنکاف نمود و پیغام داد که خود برای مصارف لشکری بآن مال احتیاج دارد.

ابو علی بن مقله بخلیفه پیشنهاد کرد که اجازه دهد برای مطیع ساختن ابن رائق و گرفتن مال واسط و بصره خود با قشون بآن صوب حرکت کند، خلیفه رضا داد ولی ابن مقله قبلاً دونفر رسول پیش ابن رائق روانه داشت و از او خواست که ابو عبدالله نوبختی را ببغداد بفرستد تا بحساب او رسیدگی شود. ابن رائق از فرستادن نوبختی استنکاف نمود ولی فرستادگان را با دادن انعام فراوان با خود یار کرد و کاغذی محرمانه بردست ایشان پیش خلیفه فرستاد باین مضمون که اگر خلیفه او را ببغداد بخواند تدبیر عموم کارها را کفایت خواهد کرد و خیال خلیفه را از جهت مخارج و وظائف لشکریان آسوده خواهد ساخت.

ابن مقله پس از آنکه دید ابن رائق از قبول مسؤل او تن درزده عازم خدمت خلیفه شد تا بصواب دید او کسیرا نزد ابن رائق روانه دارد و برای آنکه او از حرکت وزیر و لشکریان وحشت نکند باو اطمینان دهد که حرکت وزیر بقصد اهواز است

و در همان موقع که او برای ترتیب فرستادن رسول پدش خلیفه میرفت یعنی در ۱۴ روز مانده بآخر جمادی الاولی سال ۳۲۳ مظفر بن یاقوت برادر محمد بن یاقوت که وزیر را مسبب حبس و قتل برادر خود میدانست با قراولان حجریه وزیر را گرفتند و خلیفه را بعزل او وا داشتند و راضی نیز که آلتی بود در دست رؤسای لشکری و عمال درباری باین امر تسلیم شد.

در ضمن این انقلابات ابو عبدالله بریدی نیز بحیله و تدبیر یاقوت پدر محمد و مظفر را که پس از شکست خوردن از علی بن بویه در خوزستان بود در اوایل سال ۳۲۴ بقتل رساند و از غارت اموال او ثروتی هنگفت بدست آورده سر بطنغیان برداشت و با برادران خود مثل ابن رائق از ارسال مال اهواز بدیوان خود داری کرد. اوضاع خلافت و احوال دیوان در این ایام فوق العاده بد بود چه از طرفی الراضی بالله کفایتی نداشت و آلت دست اغراض وزرا و رجال درباری دیگر محسوب میشد و از طرفی دیگر دو دسته از قراولان خاصه بنام حجریه و ساجیه دائماً در کارها مداخله میکردند و رؤسای ایشان هر آن اتباع خود را وسیله اجرای مقاصد متنفّذی میدساختند و خلیفه هیچ نوع قدرت بر آن سپاهیان مسلّح نداشت مخصوصاً چون بواسطه سوء اداره و طمع و ورزی عمال دیوانی نفقات ایشان نمیرسید غالباً سر بشورش بر میداشتند و خلیفه و وزراء را در زحمت کلی قرار میدادند.

بعد از عزل ابن مقله خلیفه وزارت خود را بعبدالرحمن بن عیسی برادر علی بن عیسی داد و عبدالرحمن چون دید از عهده کار بر نمی آید و پولی در دست نیست از وزارت استعفا کرد و ابو جعفر محمد بن قاسم گرخی جای او را گرفت. در عهد ابن وزیر بعلت امتناع ابن رائق از فرستادن مال واسط و بصره واستنکاف ابو عبدالله بریدی از ارسال مال اهواز و استیلای علی بن بویه بر فارس بحران بی پولی شدت کرد و گرخی پس از سه ماه و نیم از پریشانی پنهان شد و خلیفه ابوالقاسم سلیمان بن حسن را بوزارت برگزید و او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. عاقبت راضی

پیش محمد بن رائق که در واسط بود فرستاد و او را بر طبق نامه محرمانه ای که در عهد ابن مقله نزد خلیفه روانه داشته و ادعای کفایت کارهای دارالخلافه و رساندن مخارج را کرده بود ببغداد خواست و ابن رائق بشادی این تکلیف خلیفه را پذیرفته عازم حرکت بآن طرف گردید.

خلیفه یکی از رؤسای ساجیه را قبلاً پیش محمد بن رائق فرستاد و با او اطلاع داد که ریاست لشکریان و امارت و اداره اعمال خراج و ضیاع و معاون در این نواحی با لقب امیرالامراء از جانب خلیفه باو واگذار شده است سپس خلعت و لواء نیز جهت او فرستاد و عموم عمال دیوانی و رؤسای ساجیه بتبریک او بواسط شتافتند. ابن رائق بدستور منشی خود ابو عبدالله نوبختی ابتداء جمیع رؤسای ساجیه را مقید کرد و آن طایفه را با گرفتن و بستن از میان برد و بسپاهیان حجریه گفت که من این کار را از آن جهت کردم تا بر میزان نفقه شما افزوده شود. چون این خبر ببغداد رسید بقیه ساجیه هم که در آن شهر بودند بطرف شام و موصل رفتند و بعد ها ابن رائق بازماندگان ایشان را هم تار و مار کرد و شر آن طایفه دفع شد. طایفه حجریه از این پیش آمد وحشت کرده بمنزل خلیفه آمدند و چادرهای خود را در آن نزدیکی برپا کردند. ابن رائق ابتدا چند نفر از سران سپاهی خود را ببغداد فرستاد سپس خود با جلال تمام بمعیت بجکم درده روزمانده باخری ذی الحجه سال ۳۲۴ بدارالخلافه وارد گردید.

در ورود ببغداد وزیر خلیفه و رؤسای حجریه باستقبال او آمدند و ابن رائق ابتدا حجریه را بیرداشتن چادرهای خود از نزدیکی قصر خلیفه مجبور کرد سپس زمام کارها را در دست گرفت و از این تاریخ عنوان وزارت و دواوین بر افتاد و حل و عقد جمیع امور در کف کفایت ابن رائق و ابو عبدالله نوبختی که در اوایل محرم ۳۲۵ ببغداد آمد قرار گرفت و مالیاتها تحویل ایشان شد یعنی در حقیقت ابن رائق خلیفه بود و ابو عبدالله نوبختی وزیر و ابن امیر و دبیر هر قدر میخواستند بخلیفه میدادند و کسی که بر ایشان حکم کند وجود نداشت.

بعد از استیلای ابن رائق بر خلافت، امیرالامراء و بجکم اهواز را از دست ابو عبدالله بریدی گرفتند و این مرد مزور جاه طلب برادران خویش ابو یوسف و ابوالحسین را در بصره گذاشته خود از طریق دریا بفارس پناه امیر ابو الحسن علی بن بویه گریخت و از او برای استرداد اهواز و دفع ابن رائق و بجکم کمک گرفت. ابن رائق در اوّل سال ۳۲۵ خلیفه را واداشت که با او بواسط حرکت کند و از آنجا با بریدی داخل مکتبه شود تا اگر بقبول فرمان دارالخلافه تن در میدهد و از در اطاعت پیش می آید بقایای خود را بفرستد و الا بقصد او عزیمت کند. راضی و عده ای از قراولان حجرّیه بواسط حرکت کردند ولی غالب آن قراولان که از سر نوشت ساجیه و حش داشتند برخود ترسیدند. ابن رائق ابتدا اصلاً بایشان اعتنائی نکرد و در حرکتشان اصرار ننمود و همین امر باعث بر آن شد که حجرّیه بتدریج همه بواسط آمدند. ابن رائق بتدبیر ابو عبدالله نوبختی مصمم گردید که ریشه فتنه این طایفه رانیز قلع کند و بهمین عزم وظیفه جماعتی از ایشان را قطع نمود و عده ای را از خدمت خارج ساخت. حجرّیه زیر بار نرفتند و شورش کردند. ابن رائق در ۲۵ محرم در يك جنك جمع زیادی از آن جماعت را کشت و بقیه را منهزم ساخت و آنها که ببغداد گریختند بدست صاحب شرطه دارالخلافه کشته شدند و بلای استیلای حجرّیه نیز باین آسانی مرتفع گردید.

کسیکه ابن رائق را باین مقام بلند رساند و آن همه مال را جهت او جمع آورد و فتنه ساجیه و حجرّیه را خواباند ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی دبیر او بود که ابن رائق تدبیر عموم کارهای خود را باو محوّل کرده و از فرمان او سر نمی پیچید و ابو عبدالله از تاریخ محرم سال ۳۲۵ که ابتدای استقلال و استیلای قطعی ابن رائق است بر بغداد و امور خلافت مدبر جمیع مصالح ابن رائق گردید و در واقع ابو عبدالله نوبختی از این تاریخ سمت وزارت خلیفه را پیدا کرد (۱).

(۱) کتاب الاوراق صولې f.121a و f.150a (نسخه کتابخانه ملی پاریس) و تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۰

ابو عبدالله بریدی جمیع پیشنهادهای خلیفه و ابن رائق را در فرستادن بقایای مالیاتی و واگذاری قشون تحت امر خود بهر کس که از طرف امیرالامراء تعیین شود پذیرفت؛ ابن رائق مراسلات ابو عبدالله بریدی را بخلیفه نشان داد و از یاران خود در این باب استشاره کرد. ابو عبدالله نوبختی باین رائق گفت که ابو عبدالله بریدی مردی مکار و حیلہ گر است و نباید بقول او اعتماد نمود ولی ابوبکر بن مقاتل از منشیان زبردست نوبختی که طرفدار جدی ابو عبدالله بریدی بود بقدری در قبولاندن عذر بریدی و واگذاری مجدد اهواز باو اصرار ورزید که ابن رائق و خلیفه باین دیگر آن ولایت را در ضمان ابو عبدالله بریدی قرار دادند و ببغداد برگشتند و اندکی بعد معلوم شد که حق با ابو عبدالله نوبختی بود چه ابو عبدالله بریدی نه دیناری بدار الخلافه فرستاد و نه لشکریان خود را تسلیم فرستاده امیرالامراء کرد بلکه برخلاف بقایای حجریه را دور خود گرد آورد و در بصره بیدگوئی از ابن رائق پرداخت و بهمان وضع سابق بتزویر و مسامحه از قبول فرمان دار الخلافه سرپیچید و کار اختلاف بین او و ابن رائق بالاخره در سال ۳۲۵ بجنک و استیلا ببحکم براهواز کشید و سال بعد عماد الدوله ابوالحسین احمد بن بویه از طرف برادر خود علی بن بویه بیاری ابو عبدالله بریدی آمد و اهواز را از بحکم پس گرفت.

ابوبکر بن مقاتل که ابو عبدالله نوبختی او را در خدمت ابن رائق داخل کرده بود بتحریک ابو عبدالله بریدی و ابو عبدالله کوفی دشمنان ابو عبدالله نوبختی بر ضد نوبختی برخاست و ابن رائق را دعوت کرد که ابو عبدالله بریدی را بجای ابوبکتابت و وزارت خود اختیار کند و شرحی از فوائد این امر بر ابن رائق خواند و گفت که بریدی ۳۰۰۰۰۰ دینار هدیه جهت امیرالامراء بمنزل من فرستاده است. ابن رائق که مردی حق شناس و درست پیمان بود زبیر با قبول این تکلیف نرفت و گفت که اگر بریدی فارس و اصفهان را برای من فتح کند و آنها را بدست خود بمن تنها ببخشد بعزل حسین بن علی نوبختی رضا نخواهم داد چه او نسبت بمن خیر خواه است و از برکت او این دولت مرا میسر شده

ابوبکر بن مقاتل گفت حالا که امیر این پیشهاد را نمی‌پذیرد پس واسطه و بصره را در زمان بریدی قرار دهد. ابن رائق واگذاری این اعمال را هم موکول بر رأی ابو عبدالله نوبختی کرد و تیر ابن مقاتل در این مرحله هم بسنک آمد چه ابو عبدالله نوبختی که در این ایام مریض و بتب و سرفه گرفتار بود باین کار راضی نشد و شرحی از زشتی اعمال بریدی و کفران نعمت و غدر او نسبت بیاقوت در حضور ابن مقاتل بیان کرد و او را در این پیشنهاد ملامت نمود و باین رائق گفت که اگر من زنده بمانم محال است که بریدی بر تو دست یابد ولی اگر بعیرم از خدا خواهم خواست که یا در میان تو و او الفت برقرار سازد و یا ترا بوسیله ای از اقسام حيله های او راحت دارد. ابن رائق گریست و از خدا حیات و زیر خود و هلاک بریدی را مسئلت کرد و چون نوبختی از مجلس خارج شد ابوبکر بن مقاتل باین رائق گفت که بریدی ۳۰۰۰۰ دینار هدیه فرستاده و ناچار باید در حق او التفاتی کرده شود و بهتر آن است که ابو عبدالله کوفی را بحضور بنخواهیم و با او گفتگو کنیم. ابن رائق قبول کرد و ابوبکر شرح قضیه را بابو عبدالله بریدی نوشت و کوفی بنیابت از جانب او ببغداد آمد.

رسیدن ابو عبدالله کوفی ببغداد و ناخوشی ابو عبدالله نوبختی و بیخبری داماد و برادر زاده او یعنی علی بن احمد بن علی نوبختی (۱) کار را یکسره کرد و بالاخره مقصود ابو عبدالله بریدی و ابو عبدالله کوفی و ابوبکر بن مقاتل بعمل آمد باین شکل که ابو عبدالله نوبختی بعزت ناخوشی مدتی نتوانست بر سر کار خود بیاید و در غیاب خود علی بن احمد نوبختی داماد و برادر زاده خویش را بجای خود گذاشت. ابو عبدالله کوفی و ابن مقاتل او را فریفتند و در انجام نقشه‌ای که در پیش داشتند او را با خود یار کردند. روزی ابن مقاتل باین رائق گفت که اگر امیر در حفظ پیمان و درستی عهد اصرار دارد باید بمصالح امور نیز متوجه باشد. ابو عبدالله نوبختی در شرف مردن است و کارها از نظم افتاده. ابن رائق باستناد قول طبیب بیان او را نپذیرفت. ابن مقاتل گفت که طبیب چون شدت علاقه امیر را بنوبختی میدانند نمیخواهد

(۱) علی بن احمد نوبختی در سال ۳۲۳ از جمله کتاب بغداد بود و در موقعی که ابوعلی بن مقله وزیر، ابوالحسن علی بن عیسی را محبوس کرد علی بن احمد نوبختی با علی بن عیسی مکاتبه میکرد و وقایع را باطلاع او میرساند (تجارب الامم ج ۵ ص ۳۲۴) و ما باز در فصل یازدهم از این شخص گفتگو خواهیم کرد.

که رساننده خبر بد باشد ، امیر خوب است که حقیقت قضیه را از برادر زاده و داماد ابو عبدالله نوبختی تحقیق کند و در ضمن علی بن احمد را با خود یار ساخت که من امیر را راضی کرده ام که پس از عزل ابو عبدالله نوبختی وزارت خود را بتو بخشد ، اگر از تو حال او را پرسید جواب یأس بده و مردن او را در نظر ابن رائق امری مسلم قلمداد نما . علی بن احمد نیز در حضور ابن رائق بر سر و صورت خود زد و سخت بر حالت عم خویش گریست و گفت که امیر باید او را از شمار اموات بداند . ابن رائق از این واقعه بی نهایت متألم گردید و گفت که اگر با دادن فدیه جان کسی را میشد خرید حاضر بودم تمام ملک خود را در باز خرید جان ابو عبدالله نوبختی بفدیه بدهم سپس ابن مقاتل را مخاطب ساخته از او تکلیف جانشینی نوبختی را خواست . ابن مقاتل گفت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی که مردی پاکدامن و امین است و از همه جهت نظیر حسین بن علی نوبختی است و مانند او دست پرورده ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی میباشد برای این مقام از هر کس شایسته تر است . ابن رائق کوفی را سمت وزارت خود داد و تدبیر جمیع امور را که در دست نوبختی بود باو وا گذاشت و نوبختی باین ترتیب بعد از سه ماه و هشت روز وزارت از کار دور شد و زمام مشاغل در دست اعوان بریدی قرار گرفت و او بشادی این فتح ۱۰۰۰۰۰ دینار پیش ابو عبدالله کوفی فرستاد و چون مرض ابو عبدالله نوبختی روی بهبودی گذاشت کسانی که مدار کارها شده بودند نگذاشتند که ابن رائق از آن اطلاع حاصل کند (۱) .

غصه پیش آمد این قضایا و خرابیهائی که پس از استیلای ابو عبدالله کوفی و ابن مقاتل در بغداد و پسران بریدی در خوزستان و بصره بروز کرد ابو عبدالله نوبختی را از پا در آورد و چون دید رشته انتظام عموم کارها که بتدبیر او سر و صورت گرفته بود یکباره از هم پاشید بیشتر ناتوان شد و بالاخره بمرض سل مبتلی گردید (۱) و سال بعد یعنی در ۳۲۶ بهمان مرض فوت کرد (۲) و باین شکل چراغ زندگانی یکی از مدبرترین

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۰ - ۲۶۳ .

(۲) تکملة تاریخ الطبری f. 73a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

مردمی که بدست او اوضاع خلافت سرو صورتی گرفته و فتنه های بزرگی خوابیده بود خاموش شد. از زندگانی علمی و ادبی ابو عبدالله حسین بن علی بدبختانه چندان اطلاعی در دست نداریم ولی مسلم است که او نیز مانند سایر افراد خاندان فاضل نو بختی اهل ادب بوده بخصوص که در دستگاه پدر ادیب و ادب پرور خود ابوالحسین علی بن عباس و خویش شاعر دوست خود ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل تربیت یافته بود و پسرش ابو محمد حسن بن حسین نیز از اجله علمای امامیه است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد و شاهد این مطلب آنکه خطیب بغدادی يك قطعه از اخبار بحتری شاعر را بسه واسطه از ابو عبدالله روایت می نماید (۱).

فصل یازدهم

شیخ ابوالقاسم حسین بن روح

(وفاتش در ۱۸ شعبان ۳۲۶)

بعد از ابو سهل اسماعیل بن علی مشهورترین افراد خاندان نوبختی ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر است و عمدهٔ اشتهار او بواسطهٔ مقام دینی بزرگی است که در میان شیعهٔ امامیه دارد و از نوّاب اربعهٔ حضرت قائم محسوب میشود .
 ابوالقاسم حسین بن روح بعقیدهٔ شیعهٔ امامیه سوّمین نایب حضرت حجّتست در زمان غیبت صغری و او بعد از ابو عمر و عثمان بن سعید عُمّری و پسر این شخص یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عُمّری باین مقام برگزیده شده است .
 تولّد حضرت حجّت یعنی ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری ملقب بقائم آل محمد بروایت علمای اخبار امامیه در سال ۲۵۶ هجری اتفاق افتاده و شروع غیبت صغری از چهار سال بعد از تولّد آن حضرت یعنی از سال ۲۶۰ بوده (۱) و دورهٔ غیبت صغری از سال ۲۶۰ تا سال ۳۲۹ که سال فوت چهارمین نایب حضرت است یعنی ۶۹ سال طول کشیده است و از سال ۳۲۹ ببعد دورهٔ غیبت کبری است که هنوز نیز دوام دارد .

از سال ۲۵۶ یعنی از سال تولّد حضرت قائم ببعد در تمام مدّت غیبت صغری بین حضرت حجّت یعنی امام غائب و شیعیان امامیه چهار نفر که اوّلین آنها از طرف امام دهم و یازدهم تعیین و سه نفر دیگر از طرف سلف خود منصوب شده اند رابط بوده و عنوان سفارت و در بین امامیه سمت نیابت حضرت حجّت را داشته اند ، عرایض و مستدعیات شیعیان را با امام غایب میرسانده و بدستور حضرت بایشان جواب میداده اند و این جوابها بصورت توقیع بردست سفرا یعنی نوّاب اربعه صادر میشده است .

(۱) کتاب الغیبه طوسی ص ۱۶۷ و ۲۷۵ .

اصاحی نواب اربعه و دوره نیابت هر کدام از ایشان بقرار ذیل است :

۱ - ابو عمر و عثمان بن سعید عمری که او را امام ابوالحسن علی بن محمد هادی و امام ابو محمد حسن بن علی عسکری باین مقام برگزیده بودند ؛

۲ - پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری . دوره نیابت پدر و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ یا جمادی الاولی ۳۰۵ طول کشیده (۱) ؛

۳ - ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بعر نوبختی (از ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶) ؛

۴ - ابوالحسن علی بن محمد سمری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹) .

نگارنده با اینکه در کتب و منابع موجوده تفحص بسیار کردم بتشخیص رابطه قرابت ابوالقاسم حسین بن روح با سایر افراد خاندان نوبختی موافق نیامدم و بالاخره ندانستم که او با آل نوبخت چه نسبتی داشته همینقدر معلوم شد که وی از بستگان نزدیک ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق بوده و چنانکه خواهیم گفت بر او تسلط و نفوذ کلمی داشته است .

در نوبختی بودن ابوالقاسم حسین بن روح هیچ تردید نیست چه عموم اصحاب رجال و علمای اخبار او را نوبختی نوشته اند و او با خاندان نوبختی و بزرگان ایشان در عصر خود مثل ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو عبدالله حسین بن علی وزیر ابن رائق مخلوط و محشور بوده و در کارها بصلاحدید یکدیگر میرفته اند بعلاوه بعد از مرگ نیز او را در مقابر نوبختیه دفن کرده و در حیات خود نیز عده ای از بنی نوبخت از محارم اسرار او محسوب میشده اند و سمت کتابت او را داشته و این جمله از مطالبی که بعد ذکر خواهیم کرد واضح خواهد شد .

(۱) تاریخ وفات ابو عمرو عثمان بن سعید نایب اول امام معلوم غایب نیست و بهمین جهت درست نمیتوانیم دوره نیابت او را معین کنیم ولی چون پسرش که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ وفات یافته قریب پنجاه سال این مقام را داشته پس از حوالی همان سال ۲۶۰ نایب امام بوده است و ابو جعفر حتی در ایام پدر نیز سمت وکالت داشته است (رجال کشی ص ۳۳۰ و کتاب النبیة طوسی ص ۲۳۸) .

ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر را مؤرخین و علمای اخبار گاهی نوبختی (۱) زمانی روحی (۲) گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت (۳) و بعضی اوقات قمی (۴) نوشته‌اند و شمس‌الدین ذهبی بنقل از یک نفر از مؤرخین شیعه یعنی یحیی بن ابی طی (متوفی سال ۶۳۰) نسبتی برای او ذکر میکند که باقرار ذهبی در نسخه تاریخ یحیی بن ابی طی با خطی مغلق و سقیم نوشته شده بوده و بهمین جهت ضبط صحیح آن معلوم نیست و آن (القینی؟) یا (القبی) است و احتمال کلمی دارد که این نسبت همان القمی باشد که کشتی در رجال خود آنرا در دنبال اسم حسین بن روح ذکر میکند و امریکه شاید قمی بودن حسین بن روح را تأیید نماید معرفت اوست بزبان آبی زبان مردم آبه از مضافات قدیم قم (۵) و اگر این نسبت قمی صحیح باشد باید گفت که حسین بن روح از طرف پدر از خاندانی بوده است که باخاندان نوبختی که همه اهل بغداد محسوب میشده خویشی نداشته‌اند بلکه نسبت نوبختی که بحسین بن روح داده شده نظر بوصلتی بوده است که پدر او باخاندان نوبختی کرده و حسین بن روح هم مثل ابو محمد حسن بن موسی خواهر زاده ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی از طرف مادر نوبختی بوده است. بهر حال چه حسین بن روح از مردم قم باشد چه از شهری دیگر گویا او از طرف مادر خود بنحاندان نوبختی منتسب شده چه در فهرست اعضای خاندان نوبختی نه نام روح پدر او و نه اسم جدش ابی بجر دیده میشود.

حسین بن روح نوبختی حتی در ایام امامت امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری از صحابه خاص بشمار میرفته و باصطلاح «باب» امام یازدهم بوده (۶) و قطعه‌ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بوده نقل می‌کرده است (۷).

(۱) کتاب الغیة طوسی ص ۲۴۲ و کتاب الاوراق صولی f. 147a و مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸

(۲) کتاب الغیة ص ۲۰۹ و ۲۴۱ و کمال‌الدین ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۸۶.

(۳) کتاب الاحتجاج طبرسی ص ۲۴۵. (۴) رجال کشتی ص ۳۴۵. (۵) کمال‌الدین

ص ۲۷۷ و غیبت طوسی ص ۲۰۹-۲۱۰. (۶) مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸ (چاپ طهران).

(۷) مناقب ص ۴۶۰ و غیبت طوسی ۱۵۳ - در مناقب چاپ بیثی در هر دو مورد حسن بن روح بطبع رسیده.

بعد از فوت نایب دوم حضرت حجّت یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری که در سال ۳۰۲ یا بروایتی دو اواخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ اتفاق افتاده نیابت و وکالت امام غائب و مقام سفارت بین شیعیان امامی و حجّت خدا بر خلق یعنی حضرت امام مهدی قائم بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی واگذار گردیده است و نصب رسمی او که از مدّتی پیش عنوان « بایّت » داشته است از طرف نایب سابق در حضور جماعتی از وجوه طایفه امامیه مثل ابو علی محمد بن همام اسکافی (۱) و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله حسن بن علی الوجناء نصیبی صورت گرفته است (۲).

حسین بن روح چنانکه گفتیم در ایام حیات ابو جعفر عمری از خواص و معتمدین او و از جمله اصحاب امام یازدهم محسوب میشده و او در نزد وکیل دوم امام غایب تا آنجا منزلت و قرب داشته که ابو جعفر پس از آنکه رؤسای امامیه را بطبقات چند تقسیم کرد باوّل کسی که اجازه ورود بر خود داده ابوالقاسم حسین بن روح بوده است (۳).

امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمروی چنین میگوید که : « حسین بن روح از چند سال قبل از فوت پدرم ابو جعفر وکیل او بوده و در امر املاک او نظارت داشته و اسرار دینی را از جانب او بر رؤسای شیعه میرسانده و از خواص و محارم او بشمار میرفته تا آنجا که بعلت انس و نزدیکی ، پدرم حکایاتی را که بین او و کنیزکانش

(۱) ابو علی محمد بن همام بن سهیل بن یزید اسکافی بغدادی یکی از بزرگان شیوخ امامیه است که اجداد او زردشتی بوده اند و او مؤلف کتابی است در تاریخ ائمه بنام الآ نوار (ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی معاصر او نیز چنانکه دیدیم کتابی در همین موضوع بهمین نام داشته است ، رجوع کنید بصفحه ۱۱۷ از همین کتاب) . وفات او را نجاشی در پنج شنبه ۱۸ جمادی الاخری سال ۳۲۶ و تولّد او را در دو شنبه ۶ ذی الحجه ۲۵۸ نوشته (رجال نجاشی ص ۲۶۹) ولی خطیب بغدادی و ابن شهر آشوب وفات او را در جمادی الاخری سال ۳۲۲ ضبط کرده اند (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۶۵ و رجال استرابادی ص ۴۴۸ بنقل از معالم العلماء ابن شهر آشوب) و ذکر این اسکافی باز در ضمن این فصل خواهد آمد .

(۲) غایت طوسی ص ۲۴۲ (۲) تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b

ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر را مؤرخین و علمای اخبار گاهی نوبختی (۱) زمانی روحی (۲) گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت (۳) و بعضی اوقات قمی (۴) نوشته‌اند و شمس‌الدین ذهبی بنقل از بک‌نفر از مؤرخین شیعه یعنی یحیی بن ابی طیّ (متوفی سال ۶۳۰) نسبتی برای او ذکر میکند که باقرار ذهبی در نسخه تاریخ یحیی بن ابی طیّ با خطی مغلق و سقیم نوشته شده بوده و بهمین جهت ضبط صحیح آن معلوم نیست و آن (القینی؟) یا (القیبی) است و احتمال کَلّی دارد که این نسبت همان القمی باشد که کَشّی در رجال خود آنرا در دنبال اسم حسین بن روح ذکر میکند و امریکه شاید قمی بودن حسین بن روح را تأیید نماید معرفت اوست بزبان آبی زبان مردم آبه از مضافات قدیم قم (۵) و اگر این نسبت قمی صحیح باشد باید گفت که حسین بن روح از طرف پدر از خاندانی بوده است که باخاندان نوبختی که همه اهل بغداد محسوب میشده خویشی نداشته‌اند بلکه نسبت نوبختی که بحسین بن روح داده شده نظر بوصلتی بوده است که پدر او باخاندان نوبختی کرده و حسین بن روح هم مثل ابو محمد حسن بن موسی خواهر زاده ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی از طرف مادر نوبختی بوده است. بهر حال چه حسین بن روح از مردم قم باشد چه از شهری دیگر گویا او از طرف مادر خود بنحاندان نوبختی منتسب شده چه در فهرست اعضای خاندان نوبختی نه نام روح پدر او و نه اسم جدّش ابی بجر دیده میشود.

حسین بن روح نوبختی حتی در ایام امامت امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری از صحابه خاص بشمار میرفته و باصطلاح «باب» امام یازدهم بوده (۶) و قطعه‌ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بوده نقل می‌کرده است (۷).

(۱) کتاب الغیبه طوسی ص ۲۴۲ و کتاب الاوراق صولی f. 147a و مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸

(۲) کتاب الغیبه ص ۲۰۹ و ۲۴۱ و کمال‌الدین ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۸۶.

(۳) کتاب الاحتجاج طبرسی ص ۲۴۵. (۴) رجال کشی ص ۳۴۵. (۵) کمال‌الدین ص ۲۷۷ و غیبت طوسی ص ۲۰۹-۲۱۰. (۶) مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸ (چاپ طهران).

(۷) مناقب ص ۴۶۰ و غیبت طوسی ۱۵۳ - در مناقب چاپ بمبئی در هر دو مورد حسن بن روح بطبع رسیده.

بعد از فوت نایب دوم حضرت حجّت یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری که در سال ۳۰۲ یا بروایتی دو و آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ اتفاق افتاده نیابت و وکالت امام غائب و مقام سفارت بین شیعیان امامی و حجّت خدا بر خلق یعنی حضرت امام مهدی قائم بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی و اگذار گردیده است و نصب رسمی او که از مدّتی پیش عنوان « بایّت » داشته است از طرف نایب سابق در حضور جماعتی از وجوه طایفه امامیه مثل ابوعلی محمد بن همام اسکافی (۱) و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله حسن بن علی الوجناء نصیبی صورت گرفته است (۲).

حسین بن روح چنانکه گفتیم در ایام حیات ابو جعفر عمری از خواص و معتمدین او و از جمله اصحاب امام یازدهم محسوب میشده و او در نزد وکیل دوم امام غایب تا آنجا منزلت و قرب داشته که ابو جعفر پس از آنکه رؤسای امامیه را بطبقات چند تقسیم کرد باوّل کسی که اجازه ورود بر خود داده ابوالقاسم حسین بن روح بوده است (۳).

امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمروی چنین میگوید که : « حسین بن روح از چند سال قبل از فوت پدرم ابو جعفر وکیل او بوده و در امر املاک او نظارت داشته و اسرار دینی را از جانب او بر رؤسای شیعه میرسانده و از خواص و محارم او بشمار میرفته تا آنجا که بعّلت انس و نزدیکی ، پدرم حکایاتی را که بین او و کنیزکانش

(۱) ابوعلی محمد بن همام بن سهیل بن یزان اسکافی بغدادی یکی از بزرگان شیوخ امامیه است که اجداد او زردشتی بوده اند و او مؤلف کتابی است در تاریخ ائمه بنام الانوار (ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی معاصر او نیز چنانکه دیدیم کتابی در همین موضوع بهین نام داشته است ، رجوع کنید بصفحه ۱۱۷ از همین کتاب) . وفات او را نجاشی در پنج شنبه ۱۸ جمادی الاخری سال ۳۳۶ و تولّد او را در دو شنبه ۶ ذی الحجه ۲۵۸ نوشته (رجال نجاشی ص ۲۶۹) ولی خطیب بغدادی و ابن شهر آشوب وفات او را در جمادی الاخری سال ۳۳۲ ضبط کرده اند (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۲۶۵ و رجال استرآبادی ص ۲۴۸ بنقل از معالم العلماء ابن شهر آشوب) و ذکر این اسکافی باز در ضمن این فصل خواهد آمد .

(۲) غایت طوسی ص ۲۴۲ (۲) تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b

میگذشته باو میگفته و هر ماهه سی دینار برای گذران معیشت باو می داده است و این مبلغ غیر از مالهای بود که باو از طرف وزرا و رؤسای شیعه مثل آل فرات میرسید چه حسین بن روح پیش ایشان بجلالت مقام و قدر و منزلت ملحوظ و محترم بود، این جمله بتدریج حسین بن روح را در چشم شیعیان بزرگ کرد و اختصاص او بپدرم و مراتب وثوق و دیانت و فضل او نیز روز بروز مقام او را در میان شیعه استوارتر نمود تا آنکه از طرف پدرم بنیابت و سفارت منصوب گردید (۱) ،

ابو جعفر عمری از دو سال قبل از فوت خود بشیعیانی که بعنوان مال امام و غیره اموالی جهت تسلیم پیش او می آوردند امر میداده است که آنها را بدون مطالبه قبض بحسین بن روح واگذار کنند و کسی که در این کار ماطله یا خوداری میکرد مورد سخط ابو جعفر قرار میگرفت (۲) .

بعد از وفات ابو جعفر عمری و وصیت او در نصب حسین بن روح بعنوان نایب سوّم امام غایب ابوالقاسم حسین بن روح بدارالتیّابة در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد و وجوه و بزرگان شیعه گرد او نشستند ، خادم ابو جعفر یعنی ذکاء حاضر شد و با او عصا (عگازه) و کلید صندوقچه ابو جعفر بود . گفت ابو جعفر مرا فرموده است که چون مرا بخاک سپردی و ابوالقاسم بر جای من نشست این اشیاء را تسلیم او کن ، این صندوقچه حاوی خواتیم ائمه است ، حسین بن روح در آخر آن روز با جماعتی از شیعه از دارالتیّابة بیرون آمد و جمعاً بخانه ابو جعفر محمد بن علی سلّغانی رفتند (۳) . و اول توقیعی که بدست حسین بن روح صادر شده بتاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ مورّخست (۴) .

اختیار حسین بن روح بنیابت امام با وجود وصیت ابو جعفر عمری بدون مخالفت صورت نگرفت چه ابو جعفر قریب ده تن از خواص شیعیان را زیر دست داشت که در بغداد باجرای او امر او میپرداختند و حسین بن روح که از آن جمله بود آن مقام اختصاص را که دیگران داشتند نداشت و بهمین جهت کمتر کسی تصور میکرد که

(۱) الفیه طوسی ص ۲۴۲-۲۴۳ (۲) ایضاً ص ۲۳۹-۲۴۰ و ص ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۷۵ -

۲۷۶ (۳) تاریخ الاسلام ذهبی f.132b (۴) کتاب الفیه ص ۲۴۳

اوبجانشینی ابوجعفر منصوب شود (۱) بعلاوه از بزرگان شیعه کسان دیگری نیز در همان ایام ملحوظ و محترم بودند که تصوّر انتصاب ایشان بمقام نیابت بیشتر میرفته است تا حسین بن روح و یکی از آن جمله بوده است عالم متکلم بزرگ ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی؛ چنانکه بعد از اعلان مقام ابوالقاسم حسین بن روح کسی از ابوسهل نوبختی علت این امر و حکمت منصوب نشدن او را پرسید، او گفت کسانی که حسین بن روح را باین منزلت برگزیده اند از ما بینا ترند، کار من مناظره با خصم و بحث و گفتگو با ایشان است. اگر من مکان امام غایب را چنانکه ابوالقاسم میدانند میدانستم شاید در تنکنای محاجّه او را بنخصم مینمودم در صورتیکه ابوالقاسم اگر امام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد و او را بامقراض ریزریز کنند امام را آشکار نخواهد ساخت (۲). از جمله کسانی که در ابتدا منکر وکالت حسین بن روح شده اند یکی ابو عبدالله حسین بن علی الوجناء نصیبی است که در جلسه انتصاب او باین مقام از طرف ابوجعفر عمری در جزء روسای امامیه حضور داشت. این شخص را بالاخره در سال ۳۰۷ محمد بن فضل موصلی یکی دیگر از شیوخ شیعه ببغداد آورده بخدمت حسین روح هردو او از آن تاریخ بصحّت وکالت شیخ ابوالقاسم نوبختی اقرار آورد (۳).

حسین بن روح از سال انتصاب خود بمقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن العباس (از جمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ماه ربیع الآخر سال ۳۱۱) بحرمت تمام در بغداد میزیست و منزل او محلّ رفت و آمد امرا و اعیان و وزرای معزول بود مخصوصاً چون خاندان فرات چنانکه گفتیم بشخص او بنظر احترام می نگریستند و از پیروان مذهب امامی محسوب میشدند تا این خاندان روی کار بودند و وزارت المقتدر بالله و مشاغل عمده دولتی دیگر را در دست داشتند کسی مزاحم حسین بن روح و اصحاب او نمیشد و شیعیان از اطراف اموالی را که برساندن آنها ملزم بودند بخدمت او می آوردند ولی همینکه آل فرات بدست حامد بن العباس و طرفداران

(۱) کتاب الغیبة طوسی ص ۲۴۰. (۲) ایضاً ص ۲۵۵ (۳) ایضاً ص ۲۰۵ - ۲۰۶

او از کار افتادند و وزیر جدید بحبس و بند و مصادره آل فرات و بستگان ایشان قیام کرد بین او و حسین بن روح نیز وقایع سختی واقع شد که شرح و تفصیل آنها درست بما نرسیده و اساساً زندگی نایب سوّم امام از این تاریخ تا سال ۳۱۷ که از حبس خارج شده است روشن نیست فقط سه نکته ذیل را از بیانات مورّخین میتوان استنباط کرد:

۱ - حسین بن روح در سال ۳۱۲ بعثت مالی که دیوان از او مطالبه میکرد است بحبس افتاده و تاریخ شروع حبس او یعنی سال ۳۱۲ را از دو طریق میتوانیم استخراج کنیم اولاً بشهادت اخبار شیعه حسین بن روح در ذی الحجة سال ۳۱۲ در دستگاه مقتدر خلیفه محبوس بوده (۱)، ثانیاً مدت حبس او پنج سال طول کشیده و چون او در محرم سال ۳۱۷ از حبس نجات یافته (۲) پنج سال قبل از آن با همان سال ۳۱۲ مقارن میشود.

۲ - حسین بن روح مدّتی را پنهان میزیسته و او در این مدّت ابوجعفر محمد بن علی سلّیّانی معروف باین العزّاق را بنیابت خود نصب کرده و شامغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب میشده است (۳) و این دوره استقاراً قبل از شروع حبس او بوده چه قبل از این تاریخ بوده است که شامغانی در حال استقامت سرمیکرده و هنوز راه خلاف مسلك امامیه و ادّعای نبوّت والوهیّت نرفته بود، ابتدای انحراف او از همین سال ۳۱۲ است و در ذی الحجة همین سال ۳۱۲ است که حسین بن روح از محبس توقیعی در لعن او صادر کرده (۴).

۳ - مقتدر خلیفه در حبس حسین بن روح بی دخالت نبوده چه این خلیفه موقعیکه خود در ۱۵ محرم سال ۳۱۷ بتوسط لشکریان مونس المظفر و ابوالهیجا عبدالله بن حمدان بحبس افتاد و از خلافت خلع شد مونس المظفر عده ای از محبوسین را که در دستگاه او حبس بودند آزاد کرد و از جمله ایشان یکی حسین بن روح بود که

(۱) کتاب الغیبة طوسی ص ۲۰۰ (۲) تاریخ الاسلام f.133 a و صلة عریب ص ۱۴۱ (۳) کتاب

الغیبة طوسی ص ۱۹۶ (۴) کتاب الغیبة طوسی ص ۲۰۰

مونس او را بخانه خود برگرداند . چون با مقتدر از حسین بن روح سخن گفتند گفت
 او را رها کنید که هر بلائی بر سر ما آمد از خطا کاری او بود (۱) لیکن درست
 معلوم نشد که حسین بن روح در قضیه گرفتاریهای مقتدر چه دخالتی داشته و
 خلیفه بچه امری اشاره میکند .

احتمال کلى دارد که دشمنان حسین بن روح چنانکه ذهبی اشاره میکند او را بمراوده
 با قرامطه که در این ایام بر سواحل خلیج فارس و حجاز استیلا یافته و اسباب وحشت
 مردم بغداد را فراهم ساخته بودند متهم کرده باشند چه بنا بنقل این مورخ حسین بن
 روح بمکاتبه با قرامطه و دعوت ایشان بمحاصره بغداد متهم شده بوده و حسین بن روح
 با عباراتی که حاکی از عزانت و وفور عقل و دهاء و علم اوست از خود دفاع کرده بوده (۲)
 و این تهمت یعنی مربوط بودن با قرامطه در آن ایام در بغداد خیلی شیوع داشته و
 ابوالحسن بن الفرات وزیر و پسر او محسن دوستان حسین بن روح را نیز بهمین نسبت
 و با عناوین قرامطی کبیر و قرامطی صغیر دشمنان ایشان حبس و مصادره کرده بالاخره
 بقتل رسانیدند . بهر حال علت حقیقی حبس حسین بن روح هر چه بوده عمال دیوانی
 او را بیهانه طلب مالی در حبس انداخته بوده اند (۳) .

بعد از خلاص از حبس حسین بن روح باز در بغداد بهمان عزت و احترام سابق
 باداره امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند باو می رساندند
 و چون در این دوره چند نفر از آل نوبخت مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول
 در ۳۲۲) و ابوالحسن علی بن عباس (۲۴۶ - ۳۲۴) و ابو عبدالله حسین علی
 نوبختی (وفاتش در ۳۲۶) در دربار خلفا و امرای لشکری مقامهای مهم داشتند (۴)
 دیگر کسی نمیتوانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد
 بلکه بر خلاف در این دوره منزل او محل رفت و آمد بزرگان اعیان بغداد و رجال
 درباری و وزرای سابق شد و بعضی از ایشان در پیشرفت کارهای خود پیش خلفا و

(۱) تاریخ الاسلام ذهبی f. 133 a (۲) تاریخ الاسلام f. 133 a (۳) صلة عریب ص ۱۴۱

(۴) رجوع کنید بشرح حال هر يك از این سه نفر در فصول سابق .

امرا از حسین بن روح استمداد می‌جستند چنانکه ابوعلی بن مقله در سال ۳۲۵ با و متوسل شد و حسین بن روح در باب اصلاح کار او با ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق گفتگو کرد و ابو عبدالله مهم او را پیش ابن رائق فیصل داد و توضیح این مطلب آنکه چون محمد بن رائق مدبر امور مملکت و خلافت گردید امر داد عموم ضیاع ابن مقله و پسر او را تصرف کنند و موقعیکه ببغداد رسید (جمعه ۲۴ ذی الحجه ۳۲۴) ابوعلی بن مقله بملاقات او و وزیرش ابو عبدالله نوبختی رفت تا شاید از املاک خود رفع توقیف نماید و در ضمن تشبّثاتی که میکرد وقتی نیز در این کار از حسین بن روح استمداد جست و حسین بن روح نیز بوسیله ابو عبدالله نوبختی با ابن رائق در آن باب مذاکره کرده موقتاً کار ابن مقله را اصلاح نمود و ابن رائق امر داد تا ابو عبدالله نوبختی در خانه ابن مقله را که بسته بودند باز کند (۱).

این واقعه یعنی تشبّث ابن مقله بذیل عنایت حسین بن روح چنانکه صولی اشاره میکند در سال ۳۲۵ اتفاق افتاده و چون در ایام وزارت حسین بن علی نوبختی که سه ماه و هشت روز بیشتر طول نکشیده بود (۲) (از اوایل محرم ۳۲۵ تا اواسط ربیع الاول همان سال) پس بایستی در همین فاصله واقع شده باشد.

در قسمت عمده ایام خلافت راضی (۳۲۲-۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت و بواسطه کثرت مالی که طایفه امامیه نزد او می آوردند ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمّال دیوانی را که در این اوقات دوچار دست‌تنگی بودند جلب کرده بود و خلیفه غالباً از او سخن میگفت. ابوبکر محمد بن یحیی صولی مؤلف کتاب الاوراق (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) که از معاصرین حسین بن روح بوده میگوید که: «راضی همیشه با ما میگفت که بی میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را بایشان می بخشیدند تا خداوند باین وسیله آن طایفه را نیازمند نمیکرد، توانگر شدن امثال حسین بن روح از گرفتن اموال امامیه چندان مرا ناپسند نمیآید (۳)»

(۱) کتاب الاوراق صولی f.122a (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۳۶۴ (۳) کتاب الاوراق f.147a

ابو القاسم حسین بن روح بتصدیق مخالف و مؤالف از فهیمترین و عاقل ترین مردم روزگار بوده (۱) و در بغداد در میان مردم و پیش خلفاء بعزت و احترام تمام میزیسته و مخصوصاً در نزد مقتدر خلیفه و مادر او سیده منزلی عظیم داشته و چون مردی عاقل و مصلحت شناس بوده است در میان ایشان بتقیّه عمل میکرده است و شیخ طوسی دو حکایت از او در این باب نقل میکند. (۲)

وفات شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوبختی در چهار شنبه ۱۸ شعبان ۳۲۶ در شب اتفاق افتاده (۳) و او را در نوبختیه در دربندی که خانه علی بن احمد بن علی نوبختی (۴) در آنجا بوده بخاک سپرده اند (۵). این قبر هنوز در محل سابق نوبختیه در بغداد باقی است و آن در خانه ایست در محله « سوق العطارین » در طرف راست و جانب شرقی این محله. (۶)

شرح حال حسین بن روح را رواة و مورّخین شیعه در کتب خود بتفصیل ذکر کرده بوده اند ولی از بدبختی هیچکدام از این تألیفات بزمان ما نرسیده است. از آنجمله ابو العباس احمد بن علی بن نوح سیراف از بزرگان مصنفین شیعه و از شیوخ روایت نجاشی صاحب رجال (۳۷۲ - ۴۵۰) کتابی داشته است بنام اخبار و کلاه اربه و او بیشتر اخبار این کتاب را از ابو نصر هبة الله بن احمد بن محمد کاتب اخذ کرده بوده است و این ابو نصر که از طرف پدر نواده ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری و از طرف مادر نوبختی خود باین خاندان منتسب بوده (۷) یکی از راویان مهم اخبار حسین روح است و از او اخبار بسیار در باب نایب سوّم امام غایب مروی است.

یکی دیگر از مورّخین شیعی مذهب حلب با اسم منتجب الدین ابوزکریّا یحیی بن ابی طیّ نجّار حلبی قعّانی (متوفی سال ۶۳۰) در کتاب تاریخ خود در ضمن شش ورقه

(۱) غیبت طوسی ص ۲۵۰ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b و f. 133 a

(۲) غیبت طوسی ص ۲۵۰ - ۲۵۲ (۳) کتاب الاوراق صولی f. 127 (۴) رجوع کنید بصفحه

۲۰۹ از همین کتاب (۵) غیبت طوسی ص ۲۵۲ (۶) احسن الودیعة ج ۲ ص ۲۲۲

(۷) غیبت طوسی ص ۲۴۲

شرح حال حسین بن روح را نوشته بوده و شمس الدین ذهبی آن را در دست داشته و خلاصه آنرا در تاریخ الاسلام در ضمن وقایع سال ۳۲۶ آورده است (۱).

حسین بن روح و شلمغانی

یکی از جمله کسانی که بمخالفت با حسین بن روح بر خاست و از راه حسد بتأسیس مذهب جدیدی قیام کرد ابو جعفر محمد بن علی بود از مردم قریه شلمغان از قراء واسط و او را ابن العزاقیر و پیروانش را نیز بهمین مناسبت عزاقریه می خوانده اند. این شخص یکی از کتّاب بغداد و یکی از مؤلفین و علمای شیعه امامیه بود و در حال استقامت یعنی قبل از قیام بتأسیس مذهبی تازه و انحراف از تبعیت از حسین بن روح پیش طایفه امامیه مقامی جلیل داشت و مؤلفات او طرف رجوع و استفاده این جماعت بود تا آنجا که حسین بن روح در همان روز که رسماً بمقام ابو جعفر عمری نشست پس از اجرای آداب رسمی این کار باجماعتی از وجوه شیعه بخانه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بود بشرحیکه دیدیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد و شلمغانی در این دوره بین او و طایفه امامیه رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم بتوسط حسین بن روح بدست شلمغانی صادر میشد و مردم در رفع حوائج

(۱) ابن ابی طی مؤلف تاریخی است از شهر حلب بنام عقود الجواهر و ذکر او را ابو الفضل محمد بن شحنه حلبی (۸۰۴ - ۸۹۰) در تاریخ حلب آورده و او از خاندان بنی ابی طی است که مثل خانواده های بنی زهره و آل جراده از خاندانهای شیعی مذهب حلب بوده اند (در باب این اطلاع نگارنده مرهون رهنمائی حضرت آقای شیخ الاسلام زنجانی است) و بعضی از افراد این خانواده را صاحب کتاب امل الآمل و مؤلف روضات الجنات در کتب خود مذکور داشته اند (امل الآمل ص ۴۸۸ در حاشیه ذیل رجال استرآبادی و روضات الجنات ص ۴۰۰ - ۴۰۱) نسبت این شخص را ذهبی در نسخه ای که در دست داشته درست نتوانسته است بخواند و آقای لوئی ماسین یون که احوال او را از الوافی بالوفیات تألیف صفدی نقل کرده آنرا غسانی ضبط نموده است ولی صحیح نسبت این مورخ همان فقحانی است که صاحب روضات الجنات در کتاب خود آنرا تصریح کرده است. ذکر ابن بحلی بن ابی طی در کتاب طبقات المفسرین تألیف جلال الدین سیوطی نیز آمده است (رجوع کنید بآن کتاب ص ۴۷ چاپ فرنک) و مقریزی نیز در خطط خود مکرر از ابن ابی طی نقل میکند. رجوع کنید

و حلّ مهمّات خود باو مراجعه مینمودند. (۱)

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیّت حسین بن روح درست معلوم نیست چه نمیدانیم که حسین بن روح در چه موقع درخفا میزیسته و دوره استتار او چه اندازه طول کشیده است ولی از قراین چنین معلوم میشود که دوره پنهان زیستن او مصادف بوده است با شروع ایام وزارت حامد بن العباس که از جمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ربیع الآخر ۳۱۱ طول کشیده.

چنین تصوّر میرود که شلمغانی در همین مدّت استتار حسین بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از خواصّ و معتقّذین شیعه را بطرف خود خوانده است و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین بن روح و «باب» قلمدادن خود بجای او بوده و بعدها کار ادّعای او بالا گرفته و دعوت نبوّت و الوهیت نیز کرده است. اوّل موقعیکه سرّ شلمغانی و دعاوی او فاش شد بشهادت ابن الاثیر در همان اوان وزارت حامد بن العباس بوده و کسی که پرده از روی این کار برداشته است حسین بن روح نوبختی است (۲).

بعد از عزل حامد بن العباس و روی کار آمدن ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات و وزارت سوّم او (از ربیع الثانی ۳۱۱ تا ۸ ربیع الاول ۳۱۲) شلمغانی بمناسبت بستگی که پسر وزیر جدید یعنی مُحسّن باو داشت او را بنحود نزدیک کرد و چون در این تاریخ قرامطه بر کاروان حجاج زده و بسیاری از ایشانرا که از مردم بغداد بودند کشته بودند و اهل دارالخلافه بر او و بر پدرش قیام نموده و ایشانرا بمشارکت با قرامطه متّهم می ساختند محسّن برای جلوگیری از حمله مخالفین و افشای اموالی که از مردم گرفته بود شلمغانی را در دستگاه وزارت داخل کرد و او را بجای جمعی از عمّال دیوانی گذاشت و بدستکاری او و کسان دیگر جماعتی را ببهانه مطالبه بقایا بدست آورده مثل گوسفند سر برید (۳).

(۱) کتاب الغیبة طوسی ص ۱۹۶ (۲) ابن الاثیر وقایع سال ۴۲۲ وذهبی f. 119b

(۳) معجم الادباء یاقوت ج ۱ ص ۲۹۶ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

بعد از قتل ابوالحسن بن الفرات و پسرش محسن و روی کار آمدن ابوالقاسم خاقانی (وزارت او از ۸ ربیع الاول ۳۱۲ تا رمضان ۳۱۳) شلمغانی مختفی شد و از ترس بموصل گریخت و در همین ایام یعنی در ذی الحجه سال ۳۱۲ بوده که حسین بن روح از محبس توقیعی در لعن او صادر کرده و ما عنقریب عین این توقیع را نقل خواهیم کرد.

شلمغانی در موصل چند سال پیش امیر ناصر الدوله حسن حمدانی در زمان حیات پدرش ابو الهیجا عبدالله بن حمدان (قتل او در سال ۳۱۷) ماند و در این ایام مدتی نیز در مُعَلَّایا از آبادیهای نزدیک جزیره ابن عمر پنهان بود و در همین زمان بوده است که ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب از شیوخ ابوالعباس نجاشی صاحب کتاب معروف رجال تألیفات شلمغانی را پیش خود او خوانده و از شلمغانی اجازه روایت آنها را گرفته است. (۱)

بعد از چندی شلمغانی از موصل ببغداد آمد و در آنجا از ترس مخالفین چندی مختفی گردید و در این دوره بود که عقاید او شیوع و طرفدارانش افزایش یافت و جمعی از بزرگان و رجال معتبر بغداد با او گرویدند و کار فتنه عراق را به اوج گرفت و از این طریق اسباب زحمت کلمی جهت خلیفه و وزیر او و مردم دیگر دار الخلافه فراهم آمد.

مشاهیر کسانی که در این ایام بشلمغانی گرویدند عبارت بودند از حسین بن القاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب وزیر مقتدر خلیفه و ابوجعفر بن بسطام و ابو علی بن بسطام از کتاب و وجهای شیعه بغداد و ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن آبی عون از ادبا و مؤلفین مشهور و ابن السیب الزیات و احمد بن محمد بن عبدوس (۲) و غیره.

دعاوی شلمغانی

اصول عقاید و دعاوی شلمغانی درست معلوم نیست چه از او و پیروانش چیزی بما نرسیده و آنچه را که مخالفین ایشان نقل کرده اند هم مختصر است و هم آلوده بتهمت و غرض، امر مسلم اینکه شلمغانی نیز مثل حسین بن منصور حلاج از حلولیه بوده و بین بسیاری از عقاید او و حلاج تفاوتی وجود نداشته و شلمغانی در این راه از مسلک

حلاج پیروی میکرده است و حسین بن روح صریحاً او را از متابعین قول حلاج میشمارد (۱) بعلاوه تناسخ و غلو و عقیده بضد الوهیت خود و کیمیا نیز از ارکان عمده معتقدات او بوده است. خلاصه عقاید او را از چهار مأخذ عمده که در دست است میتوان استخراج کرد و آن چهار مأخذ بقرار ذیل است :

۱ - نامه ای که الرّاضی بالله خلیفه بعد از قتل شلمغانی و اعوان او در ذی القعدة ۳۲۲ بامیر ابو الحسین نصر بن احمد سامانی ببخارا نوشته و يك جزء عمده آن نامه را یاقوت در مرو رو نویس کرده و در جلد اوّل معجم الادباء در ضمن شرح حال ابراهیم بن محمد بن ابی عون گنجانده است .

۲ - توقیعی که بدست حسین بن روح نوبختی در ذی الحجّة ۳۱۲ در لعن شلمغانی صادر شده و اخباریکه شیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰) در کتاب الغیبه (۲) در این باب از رواة شیعه در خصوص عقاید شلمغانی نقل نموده .

۳ - مجملی از عقاید او مندرج در کتاب الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبد القاهر اشعری بغدادی متوفی سال ۴۲۹ .

۴ - شرحیکه ابن الاثیر (متوفی ۶۳۲) در وقایع سال ۳۲۲ در کتاب تاریخ خود آورده و غالب مضامین آن با محتویات نامه راضی بامیر نصر یکی است و غیر از این منابع در رجال نجاشی و تجارب الامم ابو علی مسکویه و ملل و نحل ابن حزم ظاهری و وفیات الاعیان ابن خلدکان و الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی و رساله ابن القارح نیز پاره ای اطلاعات مختصر بدست می آید که ما بتمام آنها در این مختصر شرح حال اشاره خواهیم کرد . بطور کلی اصول عقاید شلمغانی را بشرح ذیل میتوانیم خلاصه کنیم :

۱ - خداوند در هر چیزی باندازه تحمل آن چیز حلول میکند و شلمغانی کسی است که روح خداوند در او بتمامه حلول کرده، چون شلمغانی در این خصوص بمسیح

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۶ و رساله ابن القارح (در مجموعه رسائل البلغاء ص ۲۰۰-۲۰۱)
(۲) تاریخ تألیف کتاب الغیبه شیخ طوسی سال ۴۴۷ است (رجوع کنید بصفحه ۲۴۲-۲۴۳ از همان کتاب .)

و حلاج تشبّه نموده است او را روح القدس (۱) و مسیح (۲) و حلاج (۳) خوانده اند.

بعقیده شلمغانی خداوند در هر چیزی و بهر صورتی ظاهر میشود و اصلاً خدا اسمی است جهت معانی و خاطره هائی که بقلب مردم خطور میکند و آنچه را که بر مردم پنهان است متصور مینماید تا آنجا که گوئی مردم آنرا بمشاهده در می یابند، هر کسی که مردم باو احتیاج پیدا میکنند خدای ایشان است، بهمین جهت هر فردی از افراد بشر میتواند استحقاق مقام الوهیت حاصل کند و بنام خدائی خوانده شود.

پیروان شلمغانی هر يك خود را خداوند کسانی که مادون او بودند میدانستند. بعبارة آخری هر مادونی از این جهت نسبت بمافوق «فاضل» خود «مفضول» محسوب میشد.

مثلاً يك نفر عزاقری میگفت من خداوند فلان و فلان خداوند فلان و فلان خداوند خداوند من است تا سلسله بشلمغانی منتهی میگردد و شلمغانی دعوی داشت که او رب الارباب و خداوند خداوندان و افضل عزاقریه است و پس از او دیگر خدائی وجود ندارد.

عزاقریه یعنی اتباع شلمغانی امام حسن و امام حسین را بعلی بن ابی طالب منسوب نمیدانستند و میگفتند که مقام الوهیت در شخصی جمع می آید که نه فرزند کسی و نه او را فرزندی باشد. موسی و محمد بن عبدالله را خائن میشمردند و میگفتند که هارون موسی را و علی بن ابی طالب محمد بن عبدالله را بر سالت فرستاد و این دو نسبت بفرستادگان خود خیانت ورزیدند. علی بن ابی طالب بتصور ایشان بشماره ایام اصحاب کهف که ۳۵۰ سال است بمحمد بن عبدالله مهلت داد و چون این مدت منقضی گردیده شریعت اسلام نیز بر میگردد و گویا غرض ایشان از این شمارش این بوده است که ۳۵۰ سال بعد از بعثت حضرت رسول که مقارن ایام ظهور دعوت شلمغانی است مذهب اسلام منسوخ و مذهب شلمغانی جای آن برقرار میشود.

ملائکه بعقیده ایشان کسانی هستند که زمام نفس خود را در دست داشته و حق را بشناسند و ببینند، بهشت شناختن ایشان و پیروی از مذهب آنان است و آتش

(۱) الفرق بین الفرق ص ۲۴۹ و الاثار الباقیه ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۱ و غیبت طوسی ص ۲۶۵ (۳) معجم الادباج ص ۱ و غیبت طوسی ص ۲۶۵ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

شناختن آن جمع و برگشت از مسلك ایشان .

عقیده شلمغانی این بوده است که روح خداوند در آدم حلول کرده و بعد از آدم در شیت و بهمین ترتیب در یکی یکی از انبیاء و اوصیا و ائمه تا امام حسن بن علی عسکری و بعد از امام حسن بن علی در جسد وی جای گرفته است (۱) و روح حضرت رسول در ابو جعفر محمد بن عثمان عمری نایب دوم امام غایب و روح امیر المؤمنین علی در بدن ابوالقاسم حسین بن روح و روح حضرت فاطمه در ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری حلول یافته (۲). ابوعلی بن همام اسکافی روایت کرده است که شلمغانی بمن گفت که حق یکی است فقط جامه های آن تغییر می یابد ، روزی در جامه سپید است ، روزی در جامه سرخ و روزی در جامه نیلگون و این اولین قول او بود که من آنرا انکار کردم زیرا که آنرا با گفتار پیروان عقیده بحلول یکی یافتم (۳).

۲ - عزاقریه بترك نماز و روزه و غسل معتقد بودند و بر روش سنت ازدواج نمی کردند و عموم زنان را بر خود مباح میدانستند و میگفتند آن روز که محمد بن عبدالله بر بزرگان قریش و جبابره عرب مبعوث شد ایشان مردمی قسی القلب و سرکش بودند و حکمت اقتضای آنرا داشت که در مقابل احکام او سر فرود آرند ولی حالیه حکمت مقتضی آن است که عامه زنان حرم خود را بر خلق حلال دارند . نزدیکی با زنان محارم و زنان دوستان و حرم پسران در صورتیکه در دین شلمغانی آمده باشند اشکالی ندارد و از قراریکه نوشته اند عزاقریه در فرستادن حرم خود پیش همکیشان بالاتر از خویش ابا نداشته اند بلکه این کار را خوش آمدی بر نفس خود می شمردند و میگفتند که در نتیجه این عمل شخص فاضل از نور خود مفضول را بهر مند می سازد و چون شلمغانی رب الارباب و فاضل ترین عزاقریه بوده حرم عموم ایشان بر او حلال شمرده میشده و پیروان او جهت کسب نور فضل در فرستادن زنان خویش پیش او بر یکدیگر سبقت می جستند و اگر کسی از این کار ابا می کرده بعقیده شلمغانی که بتناسخ نیز قائل بوده در بازگشتن

(۱) معجم الادباج ۱ ص ۲۹۶ (۲) غیت طوسی ص ۲۶۴ (۳) غیت طوسی ص ۲۶۷

بدنیا بصورت زن در میآمده است . شامغانی احکام دینی خود را در کتابی بنام الحاسة السادسة تدوین کرده بوده و این کتاب دستور دینی اصحاب او بشمار میرفته و موضوع اصلی آن گویا ردّ احکام شرایع سابقه بوده است (۱) . شامغانی و اصحاب او از آل ابی طالب و بنی عباس نفرت داشتند و هلاک ایشان را واجب میشمرده اند .

۳ - از مهمترین عقاید شامغانی عقیده او است بضدّ باین معنی که شامغانی میگفته است که خداوند وجود ضدّ را خلق کرده است تا بوسیله آن پی بمخالف آن برده شود و تا اضداد در برگزیدگان خدا طعن نزنند فضیلت ایشان ظاهر نمیکردد و بهمین جهت اضداد از اولیاء الله مقامشان برتر است چه اضداد وسیله بروز فضل اولیائند و در این صورت دلیل بر وجود حقیقت بر نفس حقیقت برتری دارد .

بعقیده پیروان شامغانی خداوند وقتیکه در جسدی ناسوتی حلول میکند آنچنان قدرت و معجزه در او بظهور میرسد که با خداوند یکی میشود چنانکه این حال در هفت آدم (هر آدمی مطابق بایک عالم) ظاهر شد و بعد از آدم هفتمین در جسد پنج وجود ناسوتی دیگر و پنج ضدّ ایشان که عنوان ابلیس داشتند حلول کرد ، بعد در ادریس و ابلیس او ، سپس در نوح و ابلیس او ، بعد در صالح و ابلیس او که ناقه و برا پی کرد ، بعد در ابراهیم و ابلیس او نمرود ، بعد در هارون و ابلیس او فرعون ، سپس در داود و ابلیس او جالوت ، بعد در سلیمان و ابلیس او ، بعد در عیسی و ابلیس او و شاگردان عیسی و ابلیسان ایشان ، بعد در علی بن ابی طالب و ابلیس او و بعد از علی بن ابی طالب در شامغانی و ابلیس او جمع آمد (۲) .

اما در باب پیدایش ضدّ یا ابلیس عقیده بعضی از عزا قرّیه این بود که شخص ولی خود او را منصوب مینماید چنانکه علی بن ابی طالب ابوبکر را باین مقام برگزید و بعضی دیگر معتقد بودند که ابلیس هر ولّی قدیمی است و از ازل با او همقدم بوده و در باب قائم آل محمد که بعقیده امامیه از فرزندان امام یازدهم است و در موقع مناسب قیام خواهد کرد عزا قرّیه میگفتند این همان ابلیس است که در قرآن

(۱) الآثار الباقية ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۲۰۱ - ۳۰۲ وابن الاثیر وقایم سال ۳۲۲

بآن اشاره شده در آیه فَسَجِدَ لِلْعَلَاءِ نِكَّةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ، و چون ابلیس سجود نکرد و گفت که لَا قَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ از اینجا معلوم میشود که در موقع امر بسجود او قائم بوده و بعد نشسته است و اینکه شیعه میگویند که قائم قیام خواهد کرد این همان ابلیس است که در موقع امر بسجود قائم بوده و از سجده ابا نموده است (۱) و یکی از شعرای عزاقریه در باب ضدّ یعنی ابلیس میگوید:

يَا لَا عِنَاءَ لِلضُّدِّ مِنْ عَدِيٍّ (۲)	مَا الضُّدُّ إِلَّا ظَاهِرَ الْوَلِيِّ
وَالْحَمْدُ لِلْمُهَيَّمِنِ الْوَفِيِّ	لَسْتُ عَلَى حَالٍ كَحَمَامِي
وَلَا حَجَامِي وَلَا جُعْدِي	قَدْ فُقْتُ مِنْ قَوْلِي عَلَى الْفَهْدِي
نَعَمْ وَجَاوَزْتُ مَدَى الْعِيدِي	فَوْقَ عَظِيمٍ لَيْسَ بِالْمَجُوسِي
لَا نُهُ الْفَرْدُ بِلَا كَيْفِي	مُتَّحِدٌ بِكُلِّ أَوْ حَدِي
مُحَالِطُ النُّورِيِّ وَالظُّلُمِي .	يَا طَالِبًا مِنْ بَيْتِ هَاشِمِي ،
وَجَاحِدًا مِنْ بَيْتِ كِسْرَوِي ،	قَدْ غَابَ فِي نِسْبَةِ آعْجَمِي
فِي الْفَارِسِيِّ الْحَسَبِ الرَّضِيِّ	كَمَا التَّوَى فِي الْعَرَبِ مِنْ لُؤِي (۲)

تالیفات شلمغانی

غیر از کتاب الْحَاسَةُ السَّادِسَةُ که ذکر آن گذشت ابو جعفر شلمغانی کتب دیگری نیز تألیف کرده بوده و چون قبل از انحراف یا باصطلاح در حال استقامت از علمای امامیه محسوب میشده يك عده از مؤلفات او پیش امامیه از کتب معتبر بشمار میرفته و چنانکه پیش گفتیم در موقعیکه در مُعَلَّاتِهَا مختفی میزیسته آنها را ابوالفضل محمد بن عبد الله بن المطلب از علمای امامیه پیش او خوانده است، صورت تألیفات شلمغانی از روی رجال نجاشی و غیبت طوسی بشرح ذیل است:

۱ - کتاب التکلیف؛

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۵-۲۶۶ (۲) اشاره است بشیطان که او را «شیخ بنی عدی» میگفتند
(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۶

این کتاب از کتبی است که شامغانی آنرا در حال استقامت تألیف کرده و چون این کتاب او منتشر شد جمعی از امامیه آنرا بخدمت حسین بن روح بردند و او آنرا از اول تا بآخر خواند و گفت که شامغانی جز در دوسه موضع که دروغ گفته بقیّه مطالب آنرا از ائمه روایت کرده و چیزی دیگر در آن نیست (۱). شیخ مفید کتاب تکلیف شامغانی را جز يك موضع روایت میکرده و آن موضع در باب شهادت است که شامغانی در آن بروایت علامه حلی چنین گفته بوده که: «اگر شخصی فقط يك شاهد داشته باشد جایز است که برادر او نیز در صورت نداشتن علم باصل موضوع در حق او شهادت دهد» (۲)، و گویا صحیح و تمام این مطلب که علامه آنرا از شیخ مفید نقل کرده آن باشد که شیخ طوسی از ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه روایت نموده و آن این است که شامغانی در باب شهادت گفته بوده است که: «اگر برادر مؤمن ترا بر شخصی حقی باشد و او از ادای آن خود داری کند و آن طلبکار را بینه ای جز يك شاهد ثقه نباشد میتوانی بآن شاهد مراجعه کنی و شهادت او را بشنوی، چون آنرا پیدش تو اقامه کرد میتوانی نزد حاکم حاضر شوی و بهمان شکل که او شهادت میدهد تو نیز شهادت دهی تا حق مردی مسلمان پایمال نشود» (۳).

محمد بن فضل بن تمام از یکی از شیوخ خود نقل کرده است که شامغانی موقعیکه کتاب التکلیف را تألیف میکرد پس از اصلاح هریاب از آن آنرا بنظر حسین بن روح میرساند. حسین بن روح آنرا حکّت و اصلاح مینمود و شامغانی پس از تصحیح آنرا نقل میکرد تا دیگران از روی آن بنویسند (۴).

۲ - رساله ای خطاب بابو علی محمد بن همام اسکافی (۵)؛

۳ - کتاب ماهیة العیضة؛

۴ - کتاب الزاهر بالحجج العقلیة؛

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۲) خلاصه علامه ص ۱۲۴ و رجال استرآبادی ص ۳۰۷

(۳) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۴) غیبت طوسی ص ۲۵۴ (۵) رجوع کنید بذیل صفحه ۲۱۵ از همین کتاب.

- ۵ - کتاب المَبَاهِلَة؛
- ۶ - کتاب الْأَوْصِيَاء؛
- شیخ طوسی در کتاب الغیبة دوبار از این کتاب نقل میکند (۱).
- ۷ - کتاب التَّعَارُف؛
- ۸ - کتاب الاِیْضَاح؛
- ۹ - کتاب فَضْلُ النُّطْقِ عَلَى الصُّمُت؛
- ۱۰ - کتاب فَصَائِلُ الْعُمَرَاءِ؛
- ۱۱ - کتاب الْأَنْوَار؛
- ۱۲ - کتاب التَّسْلِيم؛
- ۱۳ - کتاب الزُّهَاد وَ التَّوْحِيد؛
- ۱۴ - کتاب الْبَدَاوَالْمَسِيَّة؛
- ۱۵ - کتاب نَظْمُ الْقُرْآن؛
- ۱۶ - کتاب الْأِمَامَةِ بزرگ؛
- ۱۷ - کتاب الْأِمَامَةِ كُوچَك (۲)؛
- ۱۸ - کتاب الغیبة.

این کتاب اخیراً شیخ طوسی در دست داشته و يك فقره نیز از آن نقل میکند (۳).
کتب شلمغانی بمناسبت مقام علمی و تقرب او بحسین بن روح پیش از آنکه در
مرحله ارتداد قدم گذارد نزد امامیه شیوع تمام داشته و در دست جمیع ایشان بوده.
بعد از آنکه ارتداد او مسلم شد و لعن او صادر گردید جمعی از امامیه از حسین بن
روح در باب آن کتب سؤال کردند و گفتند خانه های ما از آنها پر است با آنها چه
معامله باید کرد حسین بن روح گفت جواب من در این خصوص عین جوابی است که

(۱) غیبت طوسی ص ۱۵۸ و ۲۲۱
(۲) اسامی این هفده کتاب با کتاب دیگری که عنوان آن نیست در رجال نجاشی ص ۲۶۸ بنام
شلمغانی مذکور است. (۳) غیبت طوسی ص ۲۵۵.

امام ابو محمد حسن بن علی عسکری موقعیکه مردم در خصوص کتب بنی فصّال^(۱) از او پرسیدند بایشان داد و گفت آنچه را روایت کرده‌اند بگیری و آنچه را که برای خود آورده‌اند رها کنی^(۲).

شلمغانی در ابتدای شروع بدعوت جماعتی از بزرگان بغداد را محرمانه بطرف خود خواند و در بدو امر بنام حسین بن روح اخباری منتشر میکرد و خود را بامامیه بعنوان باب او معرفی مینمود.

ام^۳ کلثوم دختر ابو جعفر عمری چنین روایت میکند که: « شلمغانی بمناسبت اقبالی که حسین بن روح باو کرده و او را در نزد مردم محترم نموده بود پیش پسران بسطام^(۳) مقرب بود و چون آغاز ارتداد کرد هر دروغ و کفری را بنام حسین بن روح برایشان نقل مینمود و ایشان آنرا از او می پذیرفتند تا آنکه قضیه او بر حسین بن روح مکشوف گردید و حسین بن روح بانکار آنها قیام کرد و پسران بسطام را از شنیدن سخنان او نهی فرمود و امر بلعن و تبرّی از او داد ولی ایشان گوش فرادادند و کماکان بدوستی

(۱) مقصود از بنی فصّال سه پسر ابو محمد حسن بن علی بن فصّال کوفی (متوفی سال ۲۲۴) اند که

هر سه مثل پدر خود از فقهای فرقه فطحیه محسوب میشوند و اسامی این سه پسر بقرار ذیل است:

۱ - احمد بن حسن بن علی بن فصّال متوفی سال ۲۶۰؛

۲ - محمد بن حسن بن علی بن فصّال؛

۳ - ابوالحسن علی بن حسن بن علی بن فصّال.

این سه نفر را فطحیه از فقهای بزرگ خود می شمردند و فقهای مزبور مخصوصاً علی در تأیید این مذهب کتب بسیار تألیف کرده بوده‌اند و عدد تألیفات ابوالحسن علی بررسی کتاب بالغ میشده (برای احوال ایشان رجوع کنید بر رجال نجاشی صفحات ۲۵ - ۲۶ و ۵۹ و ۱۸۱ و ۱۸۳ و رجال کشی صفحات ۳۱۹ و ۳۲۸ - ۳۲۹ و غیره). (۲) غیبت طوسی ص ۲۵۴

(۳) خاندان بسطام یکی از خاندانهای قدیم بوده‌اند که در دستگاه خلفای بغداد و امرای اطراف در

جزء کتاب و عمال دیوانی عهده دار پاره‌ای مشاغل میشده‌اند و از آن خانواده ابوالعباس احمد بن محمد بن بسطام

و پسرانش ابوالقاسم علی و ابوالحسن محمد بآل فرات بستگی داشتند و ابوالحسن محمد داماد حامد بن العباس وزیر بود. این طایفه ابتدا مثل آل فرات از فرقه امامیه طرفداری میکردند ولی پس از قیام شلمغانی پیرو عقیده او شدند و بهمین جهت قاهر خلیفه در سال ۳۲۱ مأمورینی مخصوص گذاشت تا خانه های ابوالقاسم علی و ابوالحسن محمد را تحت نظر بگیرند.

اوباقی ماندند چه شلمغانی بایشان گفته بود که چون من بکتمان سرّیکه بر شما نموده‌ام عهد کرده‌ام اگر راز فاش شود از مقام اختصاصی که یافته‌ام محروم و بدوری دوچار خواهم گردید و این مقام مقامی بس عظیم است و بار آنرا جز ملکی مقرب یا پیغمبری مرسل یا مؤمنی ممتحن نتواند کشید، و با این بیانات مطلب را در پیش چشم ایشان بزرگ کرده بود. حسین بن روح کاغذی بپسران بسطام نوشت و بر کسانی که بمتابعت قول یا دوستی اوقیام نمایند لعن فرستاد و بتبری از او خواند، چون پسران بسطام نوشته را بشلمغانی نمودند بگریه در آمد و گفت که لعن حسین بن روح در حق من متضمن باطنی عظیم است و لعنت در اینجا بمعنی دور گرداندن است و اینکه گفته است لعنه الله غرض او اینست که خداوند مرا از عذاب و آتش دور گرداند. اینک من مقام و منزلت خود را شناختم. پس گونه‌های خود را برخاک مالید و پسران بسطام را بکتمان این امر خواند.

امّ کلثوم میگوید که: «روزی پیش مادر جعفر بن بسطام رفتم دیدم اوزیاده از اندازه در استقبال و تعظیم من کوشید تا آنجا که بقدم من افتاد و بر پایم بوسه داد، من این حرکت او را زشت شمردم و گفتم از این کار دست بردار که کاری ناپسند است و دست او را نگاه داشتم. شروع بگریستن کرد و گفت چگونه خود داری میتوانم که تو خاتون من فاطمه باشی، گفتم چطور؟ گفت ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی پیش ما آمد و گفت سرّی دارم که در کتمان آن عهد کرده‌ام و اگر فاش شود معاقب خواهم شد، باو قول دادم که آنرا بر کسی کشف نکنم ولی پیش خود تصمیم داشتم که فقط شیخ حسین بن روح را از آن راز آگاه نمایم، شلمغانی گفت که روح رسول الله بجسد پدرت ابو جعفر محمد بن عثمان انتقال یافته و روح امیر المؤمنین علی ببدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح خاتون ما حضرت فاطمه ببدن تو [یعنی امّ کلثوم] بنا بر این چگونه من ترا بزرگ شمارم. گفتم از این بیان دروغ دست بردار گفت شلمغانی از ما در کتمان این سرّ قول گرفته است و میترسم که اگر آن افشا شود بعذاب دوچار شوم و اگر مرا بکشف آن وادار

نمیکردی هرگز آنرا نه بتو و نه باحدی دیگر نمیگفتم . چون از پیدش او بیرون آمدم
بخدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح شتافتم و قصه را بر او نقل کردم . چون بمن
وثوق داشت آنرا پذیرفت و گفت باید دیگر با این زن مراوده نکنی و اگر رقعۀ ای
بتو نوشت جواب ندهی و فرستاده او را نپذیری و بعد از این بیانات کفر آمیز بملاقات
او نروی چه این مرد ملعون در دل این جماعت القاء کفر و الحاد کرده و مدعی شده
است که خداوند در او حلول نموده و با خداوند یکی شده است و این همان قول مسیحیان
در باب عیسی و عقاید پیروان حلاج است . از این تاریخ بعد دیگر از پسران بسطام
دوری گزیدم و رشته مراوده با ایشان را قطع کردم و عذرشان را نپذیرفته و مادرشان
را نیز ملاقات ننمودم . این خبر در میان آل نوبخت شیوع یافت و حسین بن روح
يك يك ایشان را دید و لعن شلمغانی را بهربك نوشت و همگی را ازدوستی و پذیرفتن
اقوال و تکلم با او منع نمود سپس توقیع حضرت قائم در لعن و تبری از او بر دست
حسین بن روح صدور یافت (۱) .

عین این توقیع که حسین بن روح آنرا در تاریخ ذی الحجة ۳۱۲ از محبس خود
در دستگاه مقتدر خلیفه ازجانب امام غایب صادر کرده و برای انتشار در میان امامیه
پیدش ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی فرستاده (۲) در کتاب احتجاج طبرسی و با اختلاف
روایت در کتاب الغیبة طوسی مندرج است (۳) و ما آنرا عیناً نقل میکنیم :

« عَرَّفَ اطال الله بقاءك و عَرَّفَكَ اللهُ الخیر كلّه و ختم به عملك من ثنق بدینه و تسكن
الى نیته من اخواننا ادام الله سعادتهم بأن محمد بن علي المعروف بالسلفقانی عجل الله
له الثّمة ولا امهله قدار تدّ عن الاسلام و فارقه و الحدفی دین الله و ادعی ما كفر معه
بالخالق جلّ و تعالی و افتری كذباً و زوراً و قال بهتاناً و اثماً عظيماً ، كذب العادلون
بالله و ضلّوا ضلالاً بعيداً و خسروا خسراناً مبیناً و اتّنا برئنا الى الله تعالی و الى رسوله

(۱) غیبت طوسی ۲۶۳ - ۲۶۵ (۲) ذیل صفحه ۲۱۵ از همین کتاب (۳) احتجاج ص ۲۴۵
و غیبت طوسی ص ۲۶۸ - ۲۶۹ اگر چه تاریخ صدور این توقیع ذی الحجة - ال ۳۱۲ یعنی مقارن
اوایل حبس حسین بن روح است ولی از قرائن معلوم میشود که اجازه انتشار آن اندکی قبل از نجات او
از حبس که در ۳۱۷ واقع شده صادر گردیده است (غیبت طوسی ص ۲۶۸)

صلوات الله عليه و سلامه و رحمة و بركاته منه و لعنائه عليه لعابن الله تترى في الظاهر منا و الباطن في السر و الجهر و في كل وقت و على كل حال و على كل من شايعه و تابعه و بلغه هذا القول منا فاقام على تولا كم الله اننا في التوقي و المحاذرة منه على مثل ما كنا عليه ممن تقدمه من نظرائه من الشريعي (۱) و الثميري (۲) و الهلالي (۳) و البلالي (۴) و غيرهم و عادة الله جل ثناؤه و مع ذلك قبله و بعده عندنا جميلة و به نثق و اياه نستعين و هو حسبنا في كل امورنا و نعم الوكيل .

بعد از آنکه لعن شلمغانی بر دست حسین بن روح صادر گردید امامیه بغداد از او دوری جستند و همه حکایت لعن او را در مجالس و محافل نقل میکردند و شلمغانی برای اثبات حقانیت خود و معارضة با حسین بن روح و متقاعد کردن امامیه طرفدار او سعی مینمود و کتاب الغيبة خود را در این ایام تألیف کرده و در آن بتعريض حسین بن روح پرداخته و مدعی همقدمی با شیخ ابوالقاسم نوبختی در تهیة اسباب کار

(۱) ابو محمد حسن شریعی از صحابه امام دهم و یازدهم بود و او اول کسی است که بعد از امام یازدهم بادعای بابیت برخاسته و بالحاد و کفر منسوب شده و توقیعی در لعن او صادر گردیده است ، پیروان او را شریعه میگویند و ایشان از فرق غلاة و حلولیه اند (رجوع کنید بکتاب الغيبة ص ۲۴۸ و مقالات اشعری ص ۱۴-۱۵ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و تبصرة العوام ص ۴۱۹ و احتجاج ص ۲۴۴) .

(۲) محمد بن نصیر ثمیری از اصحاب امام یازدهم بود و پس از وفات امام مدعی مقام ابوجعفر عمری گردید و بادعای نبوت و رسالت برخاست طرفداران او را ثمیری میگویند . ایشان نیز از غلاة و حلولیه اند رجوع کنید برجال کثی ص ۳۲۳ و غیبت طوسی ۲۵۹-۲۶۰ و مقالات اشعری ص ۱۵ و تبصرة العوام ص ۴۱۹ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و احتجاج ص ۲۴۴ و صفحات ۱۴۴ و ۱۴۷ از همین کتاب) .

(۳) ابوجعفر احمد بن هلال عبرتانی کرخی (۱۸۰-۲۶۷) از غلاة و از اصحاب امام یازدهم که بعد از وفات آن حضرت منکر و کالت ابوجعفر عمری گردید (برای احوال او رجوع کنید بغیبت طوسی ص ۲۶۰ و رجال کثی ص ۳۳۲-۳۳۳ و رجال نجاشی ص ۶۰-۶۱ و فهرست طوسی ص ۵۰ و احتجاج ص ۲۴۵) .

(۴) ابوطاهر محمد بن علی بن بلال از اصحاب امام یازدهم و از منکرین و کالت ابوجعفر عمری که خود را بجای ابوجعفر وکیل امام غایب میخوانده است (رجوع کنید بکتاب الغيبة طوسی ص ۲۶۰-۲۶۱ و احتجاج ص ۲۴۵) .

وکالت و نیابت بوده است ولی اکثریت امامیه بدعاوی او گوش فرا ندادند و در لعن او کوشیدند. (۱)

مقارن واقعه قتل شلمغانی موقعیکه رؤسای شیعه در خانه ابو علی بن مقله وزیر جمع بودند و لعن او را از جانب حسین بن روح نقل میکردند بایشان گفت که بین من و او ملاقاتی ترتیب دهید تا من و او دست یکدیگر را بگیریم، اگر آتشی از آسمان فرود نیامد و او را نسوخت پس هر چه او در حق من میگوید بجاست. چون خبر این ادعا بر ارضی خلیفه رسید امر داد تا شلمغانی را دستگیر کنند. (۲)

اما دستگیری شلمغانی بسهوات میسر نشد چه ابو علی بن مقله مدتی بامر خلیفه در پی شلمغانی میگشت و چون او پنهان میزیست و از نقطه ای بنقطه دیگر میگریخت عمال وزیر و خلیفه موفق بجلب او نمیشدند تا آنکه بالاخره در شوال سال ۳۲۲ بر او دست یافتند و ابن مقله او را محبوس ساخت و خانه او را جست و از پیروان مهم او مثل حسین بن قاسم بن عبیدالله بن وهب و ابراهیم بن محمد بن ابی عون و ابن شیب زبایات و احمد بن محمد بن عبدوس در آنجا مراسلاتی یافت که همه او را بخطابهائی که لایق شأن خداوند است خوانده بودند. در محضر خلیفه آن خطوط را بمردم نمودند و صحت آنها باثبات رسید و شلمغانی نیز اقرار آورد که این خطوط از پیروان اوست ولی مضامین آنها را رد نمود و از دین خود دست بر داشته اظهار اسلام کرد.

خلیفه احمد بن محمد بن عبدوس و ابراهیم بن ابی عون را نیز در حضور شلمغانی خواست و امر داد که خداوند خود را بسیلی بزنند. ایشان از این کار خود داری نمودند. چون خلیفه آنانرا باین حرکت مجبور ساخت احمد بن محمد بن عبدوس او را بسیلی زد ولی ابراهیم بن ابی عون را در این اقدام دست بر عشه افتاد و بر ریش شلمغانی بوسه داد و او را بخطابهائی مانند الهی و سیدی و رازقی خواند. راضی شلمغانی را مخاطب ساخته گفت اگر تو دعوی خدائی نداشتی پس این بیانات چیست. او در پاسخ

گفت از این اظهارات ابن ابی عون بحیثی بر من نیست، خدا میداند که من هرگز پیش ایشان خود را خدا نخوانده بودم. ابن عبدوس شهادت داد که شلمغانی دعوی خدائی ندارد بلکه خود را بجای حسین بن روح باب امام منتظر میداند (۱).

شلمغانی و طرفداران او را بامر خلیفه در حضور قضاة و فقها و کتّاب و رؤسای لشکری چند بار محاکمه کردند (۲)، عاقبت حکم قتل او با اتفاق آراء تصویب و صادر گردید. قبل از اجرای این حکم شلمغانی از قضاة سه روز مهلت خواست تا از آسمان یا حکم تبرئه او صادر شود و یا دشمنان او بعد از دوچار گردند ولی فقها خلیفه را امر بتعجیل در قتل او کردند و خلیفه دستور داد که در سه شنبه ۲۹ ذی القعدة سال ۳۲۲ شلمغانی و ابن ابی عون را بضرب شلاق زدند بعد گردن ایشانرا برداشتند سپس جسد ایشانرا بدار آویختند و آخر از همه نعش آن دو نفر را سوخته خا کستر آنرا بآب دجله دادند (۳) و حسین بن قاسم را نیز در آخر ذی القعدة همان سال در شهر رقه کشته سرش را ببغداد آوردند (۴).

عزاقریه بعد از قتل شلمغانی باز دست از دعاوی خود برنداشتند مخصوصاً در خاندان بنی بسطام طرفدارانی از ایشان بودند و بعد از قتل شلمغانی يك نفر بنام بصری جانشینی او را ادعا کرد و مدعی شد که روح شلمغانی در او حلول کرده و او مقام الوهیت دارد و چون او در سال ۳۴۰ مرد از وی اموال بسیاری که عزاقریه باو تقدیم نموده بودند ماند، ابو محمد حسن بن محمد مهلبی وزیر معز الدولة دیلمی را از واقعه فوت بصری و مایملک او خبر کردند، مهلبی امر داد تا ترکه او را مهر و موم نمایند و پیروان او را دستگیر سازند تا کسی که بجانشینی او قیام مینماید چیزی در اختیار نداشته

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۴۲۲ (۲) برای تفصیل محاکمه ایشان رجوع کنید بکتاب الفرق بین الفرق ص ۲۵۰ که از بعضی اغلاط تاریخی خالی نیست.

(۳) معجم الادباج ۱ ص ۲۹۷ والفرق بین الفرق ص ۲۵۰ (۴) ابن الاثیر وقایع سال ۴۲۲ تاریخ قتل شلمغانی را عموم مورّخین مثل یاقوت و ابن الاثیر و ذهبی در سال ۳۲۲ نوشته اند ولی در کتاب الغیبه طوسی در ۴۲۳ مذکور است و این ظاهراً صحیح نباشد.

باشد. دفاتری از ایشان بدست آمد که مطالبی از آئین خود بر آنها نوشته بودند، جوانی از ایشان ادعا میکرد که روح علی بن ابی طالب در او حلول کرده و زنی همین دعوی را در باب حلول روح فاطمه زهرا در خود داشت و از نوکران بنی بسطام یکی دعوی داشت که روح میکائیل باو انتقال یافته، مهلبی دستور داد که ایشانرا بگیرند و بسختی تنبیه کنند اما ایشان بمعزالدوله چنین القاء شبهه کردند که از شیعیان علی بن ابی طالب اند معزالدوله امر بخلاص آن جماعت داد، مهلبی هم از ترس آنکه مبادا بترك تشیع متهم شود دیگر پایی عزاقریه نشد (۱).



فصل دوازدهم

ابوالحسن موسی بن کبریا

(نیمه اول قرن چهارم)

موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ملقب و معروف بابن کبریا نوبختی از علما و منجمین و از رجال اّیام غیبت صغری و از معاصرین شیخ ابوالقاسم حسین بن روح است و ابونصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار وکلای اربعه از او اخبار نایب سوّم امام غایب را روایت می نموده و سه فقره از این اخبار که منقول از ابن کبریا است در کتاب الغیبه طوسی موجود است (۱).

بگفته نجاشی ابن کبریا در نجوم معرفتی کامل داشته و در آن باب از او کلام بسیار باقی است و با وجود علم و عقیده بنجوم مردی متدّین و دارای عقیده ای نیکو بوده و در نجوم نیز تألیفاتی داشته است و یکی از آن جمله کتاب کافی است در احداث ازمنه (۲).

از سه فقره روایتی که ابونصر هبة الله کاتب مستقیماً یا بواسطه امّ کلثوم دختر ابوجعفر عمری از ابوالحسن موسی بن کبریا نقل کرده است معلوم میشود که این شخص از معاصرین امّ کلثوم و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بعد از وفات نایب سوّم امام غایب نیز هنوز حیات داشته است.

(۱) صفحات ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۲۹۰ و بحارالانوار ج ۱۴ ص ۱۴۲ بنقل از فرج الهموم.

فصل سیزدهم

ابو محمد حسن بن حسین

(۳۲۰ - ۴۰۲)

ابو عبدالله حسین بن علی بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که در فصل دهم احوال او و پدرش ابوالحسین علی گذشت پسرى دارد بنام ابو محمد حسن که در سال ۳۲۰ یعنی شش سال قبل از فوت پدر خود تولد یافته و او از محدّثین و رواة اخبار فرقه امامیه مثل پدر خود و از کتّاب و منشیان و از راویان اخبار است چنانکه راوی قسمتی از اخبار و اشعار ابونواس بوده (۱) و ابوالحسین هلال بن محسن صابی کاتب (۳۵۹ - ۴۴۸) از او بعضی وقایع را روایت مینموده است (۲).

ابو محمد در حدیث بشهادت خطیب بغدادی بیشتر از ابوالحسن علی بن عبدالله مبشر قصاب واسطی و ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبّی بغدادی (۲۳۵ - ۳۳۰) مشهور بقاضی محاملى روایت مینموده و در حدیث شاگردان بسیار داشته و مشهور ترین کسانی که از او روایت میکرده اند اشخاص ذیلند:

- ۱ - ابو بکر احمد بن محمد برقانی خوارزمی (۳۳۶ - ۴۲۵)؛
- ۲ - ابوالفرج حسن بن علی طنجیری (۳۵۰ - ۴۳۹)؛
- ۳ - ابوالقاسم عبدالله بن احمد صیرفی آزمهری (۳۵۵ - ۴۳۵)؛
- ۴ - قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخى (۳۶۵ - ۴۴۷)؛
- ۵ - ابوالقاسم بن الحلال؛

۶ - ابوالحسن احمد بن محمد عتبی (۳۶۷ - ۴۴۱)؛

و از این جمله سه نفر اول جزء مشایخ حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳) صاحب تاریخ بغداد معروف معدودند و بنابر این خطیب بغدادی بیک

(۱) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۴۴۳ (۲) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۲۲۹

واسطه شاگرد ابو محمد حسن بن حسین نوبختی بوده و او برای تحقیق عقیده قطعی ابو محمد نوبختی بشاگردان او که استادان خطیب میشده اند توّسل جسته و از ابوالقاسم از هری و ابوبکر برقانی در این باب سؤالاتی کرده است. از هری نوبختی را رافضی و ردّی المذهب شمرده و برقانی گفته است که نوبختی معتزلی و مایل بتشیّع و باتمام این احوال در روایت خود صدوق بوده و ابوالحسن عتیقی او را در حدیث ثقه و مایل باعتزال میدانسته (۱) و خود خطیب بغدادی سماع او را صحیح می‌شمارد (۲) و عین بیانات خطیب را در باب نوبختی سمعانی در انساب و ابن الجوزی در المنتظم و ابن کثیر در البدایه و النّهایه نقل کرده‌اند و قاضی نورالله شوشتری در اینکه ایشان ابو محمد را شیعی متمایل باعتزال شمرده اند برایشان تاخته و گفته است که: «اهل سنت چون فرق میان حقّ و باطل نمیکنند لاجرم شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی از ایشانرا بنام دیگری میخوانند و الاّ فرق مابین الفرق والقدم و بین الوجود و العدم است (۳)».

این بیانات لابد ناشی از تعصّب قاضی نورالله در شیعه تراشی است که بآن اشتهاار کامل یافته و الاّ بشرحیکه سابقاً نیز گفته ایم هیچ مانعی ندارد که يك نفر شیعی متمایل باعتزال یا يك نفر معتزلی متشیّع باشد و این امر در تاریخ کلام نظایر بسیار دارد و از آل نوبخت یکی دو نفر دیگر هم بهمین سمت معروف بوده اند و از میان معتزله بغداد بسیاری مثل ابو جعفر اسکافی و ابو عبیدالله مرزبانی و قاضی ابوالقاسم تنوخی و ابوالقاسم کعبی بلخی درپاره از عقاید خود بشیعه نزدیک و جزء «متشیّعه معتزله» شمرده میشده‌اند (۴) حتّی ذهبی ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی را هم با اینکه از رؤس متکلمین شیعه اش میدانند باسم معتزلی میخواند (۵).

(۱) منتظم ابن جوزی (خطّی) (۲) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ (۳) مجالس المؤمنین، مجلس ۵

(۴) رجوع کنید بالانتصار ص ۱۰۰ و تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۳۶ وفوات الوفيات ج ۲ ص ۶۸

(۵) تاریخ الاسلام f. 60 b (نسخه کتابخانه ملّی پاریس).

وفات ابو محمد حسن بن حسین نوبختی در روز جمعه دو روز بآخر ذی القعدة
مانده در سال ۴۰۲ اتفاق افتاده و او آخرین کسی است از خاندان نوبختی که مارا
از حال او اطلاع محلی در دست است و بعد از او اثر این خانواده جلیل در ظلمات
تاریخ ناپدید میشود (۱).

(۱) برای احوال او رجوع کنید بتاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ و ۴۴۳ و منتظم ابن الجوزی والبدایة
والنهاية در وقایع سال ۴۰۲ و انساب سمعانی f. 569b و مجالس المؤمنین ، مجلس ۵ و میزان الاعتدال
ذهبی ج ۱ ص ۲۲۵ .

فصل چهاردهم

سایر افراد خاندان نوبختی

غیر از مشاهیر اشخاصی از این خاندان که شرح احوال ایشان را در فصول سابق از روی منابعی که در دست داشتیم ذکر کردیم نام چند نفر دیگر نیز از این سلاله جلیل در کتب مذکور است که اطلاع ما در حق آنان بدبختانه چندان زیاد نیست حتی سلسله نسب بعضی از آن جماعت را هم با معلومات ناقصی که در این باب داریم نمیتوانیم تعیین کنیم و آن عده بقرار ذیلند :

۱ - ابو عبد الله احمد بن عبد الله بن ابی سهل بن نوبخت ، نواده

ابو سهل اوّل منجم مشهور که از شعرای کتّاب بوده و دیوان شعری داشته است شامل صد ورقه (۱) :

۲ - حسن بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ، پسر اسماعیل ندیم و جامع اشعار ابو نواس ، از معاصرین این شاعر که او را مدح گفته (۲) :

۳ - احمد بن ابراهیم ، از رجال اواخر دوره غیبت صغری که منشی مخصوص شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و او جواب مسائلی را که امامیه از شیخ ابو القاسم نوبختی میپرسیده و شیخ املا میکرده مینوشته است (۳) .

احمد بن ابراهیم امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمری نایب دوّم امام غایب را در ازدواج خود داشته و جدّه مادری ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب مشهور بوده یعنی مادر ابونصر هبة الله از طرف پدر خود ، یعنی احمد بن ابراهیم ، از خاندان نوبختی و از طرف مادر خویش یعنی امّ کلثوم از خاندان ابو جعفر عمری است و ابو نصر از جدّ نوبختی خود یعنی احمد بن ابراهیم روایت می کرده (۴) ؛

(۱) الفهرست ص ۱۶۸ (۲) دیوان چایی ابونواس ص ۱۰۵-۱۰۶ (چاپ ۱۳۲۲) و شرح

دیوان ابونواس ج ۱ f.189b (۳) غیبت طوسی ص ۲۴۳ و ۲۴۴ (۴) غیبت طوسی ص ۲۴۲

۴ - **ابو جعفر عبد الله بن ابراهیم** ، برادر احمد بن ابراهیم مذکور در نمره ۳ (۱) ؛

۵ - **ابو ابراهیم جعفر بن احمد بن ابراهیم** ، پسر احمد بن ابراهیم و برادر زاده ابو جعفر عبدالله که خالوی ابو نصر هبة الله کاتب میشده است (۲) ؛

۶ و ۷ و ۸ **حسن بن اسحاق کاتب** ، گویا پسر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل نوبخت از اصحاب حضرت امام هادی ، و دو پسر حسن بن اسحاق یعنی **احمد** و **محمد** که هر دو از معاصرین ابو جعفر عمری و از جمله کسانی بوده‌اند که نام ایشانرا در ردیف اشخاصی که بر رؤیت حضرت امام غائب نایل آمده‌اند میبردند (۳) ؛

۹ - **ابو علی بن جعفر** ؛ در کتاب الغيبة شیخ طوسی نام شخصی از آل نوبخت مذکور است باسم ابو علی بن جعفر نوبختی و معروف به **ابن زهومة (۴)** که مطابق قراین مذکور در همان کتاب در نیمه اول قرن چهارم هجری میزیسته (۴) ، مقصود از عنوان (ابن زهومة) را نفهمیدم ، شاید در متن کتاب چاپی تحریفی وارد شده باشد . در جزء اعلام عربی زهومة هست و در تجارب الامم هم نام کاتبی مذکور است بعنوان (رهرمه) که او را در سال ۳۲۹ بجکم بایک عدّه دیگر از کتّاب و عمّال و وزیر خود ابو جعفر بن شیر زاد دستگیر کرده (۵) و شاید اگر منابعی دیگر بدست آید بتوان از میان این اطلاعات متفرّق حقیقت مطلب را روشن کرد .

ذکر يك نفر **ابو علی نوبختی** در ضمن وقایع سال ۳۳۱ در تکملة تاریخ طبری تألیف محمد بن عبد الملك همدانی تاریخی هست و از آن چنین برمی آید که ابو علی نوبختی جزء عمّال حاجب سابق بجکم یعنی عدل محسوب میشده و از طرف او که از جانب محمد بن طغج اخشید بر نواحی اطراف فرات علیا و شهر رَحْبَة حکومت میکرده در این سرزمین عامل بوده است ولی چون عدل در همین سال بدست کسان ناصرالدوله حمدانی اسیر شد و یاران او امان طلبیدند (۶) ابو علی نوبختی هم از شغل سابق

(۱) غیت طوسی ص ۲۴۲ (۲) رجوع کنید بصفحه ۱۸۱-۱۸۳ از همین کتاب (۳) کمال الدین ص ۲۴۶ (۴) غیت طوسی ص ۲۶۷ (۵) تجارب الامم ج ۵ ص ۴۱۵ (۶) حاشیه تجارب الامم ج ۶ ص ۳۹ بنقل از تکملة تاریخ الطبری

افتاد و کمی بعد در خدمت **تُوزُون** از امرای **ترك** که در واسط مقیم بود و در همین سال بمقام امیرالامرائی رسید داخل شد و سمت کتابت او را یافت ولی این شغل هم چندان دوامی نکرد چه پس از قلیل مدتی در همان سال ۳۳۱ **توزون نوبختی** را معزول کرده مقام دبیری خود را بابو اسحاق قراریطی وا گذاشت (۱).

این ابو علی نوبختی با قرب احتمالات همان ابو علی بن جعفر مذکور در کتاب **الغیبه طوسی** است و او ظاهراً پسر ابو ابراهیم جعفر بن احمد بن ابراهیم نوبختی باشد؛

۱۰ - **حسن بن جعفر کاتب**، که صیقل جاریه امام یازدهم تابیدست سال و اندی بعد از رحلت امام در خانه او پنهان میزیسته و بنا برین حسن بن جعفر تا حوالی ۲۸۵ که معتضد خلیفه صیقل را از خانه او بیرون آورد حیات داشته است (۲).

۱۱ - **ابو طالب نوبختی**، از معاصرین ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰) و ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی (مقتول در ۳۲۲). حمزه اصفهانی مقداری از اخبار ابو نواس را (قبل از سال ۳۲۶ که سال سفر سوم حمزه است ببغداد جهت جمع دیوان ابو نواس) از ابو طالب نوبختی گرفته (۳). و این همان کسی است که در سال ۳۲۰ از جانب قاهر خلیفه با ابو یعقوب اسحاق نوبختی برای فروش بعضی از مستغلات بوکالت منصوب شده (۴)؛

۱۲ - **محمد بن روح نوبختی**، از راویان اخبار ابو نواس جهت حمزه اصفهانی (۵) که شاید برادر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح باشد؛

ابن خلکان از شاعری نام میبرد بنام ابوالحسن علی بن احمد بن نوبخت که در شعبان سال ۴۱۶ در مصروفات کرده (۶). معلوم نشد که این شاعر هم از خاندان مشهور نوبختی بوده و یا شخص دیگری است که جد او نام نوبخت داشته است.

(۱) حاشیه تحارب ج ۶ ص ۴۵ (۲) صفحه ۱۰۸ - ۱۰۹ از همین کتاب. (۳) شرح دیوان

ابو نواس ج ۲ f. 271 b (۴) صفحه ۱۸۷ از همین کتاب. (۵) شرح دیوان ابو نواس ج ۳ f. 281 a-b

(۶) ابن خلکان ج ۱ ص ۴۹۹ (چاپ پاریس)

فصل پانزدهم

فهرست اسامی فرق شیعه

یا

منتسبین بایشان

در خاتمه کتاب مناسب چنین دانستیم که فهرستی الفبائی از جمیع فرقی که از میان طایفه شیعه اعم از امامیه یا زیدیه یا غلاة یا فروع این فرق برخاسته اند و یا مقالاتی شبیه بمقالات شیعه داشته و مخالفین این طایفه آنها را بشیعه بسته اند بامنابعی که ذکرى از ایشان یا از مقالاتشان در آنها مذکور است بدست دهیم تا طالبین این قبیل مباحث را راهنمائی باشد. توضیحاً خاطر نشان میشود که نگارنده این کتاب بخصوص این موضوع را تتبع و استقصا نکرده است تا فهرستی که بدست میدهد جامع و شامل جمیع فرق منسوب بطایفه شیعه باشد بلکه این فهرست فقط حاوی اسامی فرقه هائی است که نگارنده در ضمن تحقیق احوال آل نوبخت بآنها بر خورده و نام ایشانرا یاد داشت نموده است و غرض از ذکر آنها هم در اینجا آن است که بعد ها متتبعین این گونه مسائل آنها تکمیل کنند و اگر کسانی دیگر در خصوص فرق معتزله و خوارج و اصحاب حدیث و سنت و مرجئه و متصوفه و سایر ملل اسلامی نیز همین روش را تعقیب نمایند بتدریج فهرستی کامل از کلیه فرقه هائی که از اسلام منشعب شده اند و مقالاتی که از طرف ایشان انتشار یافته است فراهم خواهد گردید و این خود خدمتی بزرگ بعلم تاریخ ادیان و معرفت ملل و نحل است و از مطالعه اجمالی آنها میزان قوای فکری و تمایلات نفسانی و درجه استعداد مردم در باب حقایق دینی و اصول عقاید و تظاهراتی که از ملل مغلوبه اسلام در مقابل این آئین بروز کرده معلوم خواهد شد و از نظر تاریخ فکری قوم ایرانی نیز این بحث از شیرین ترین مباحث است چه در تصادم بین دو عنصر ایرانی آریائی که سرشته تعلیمات اخلاقی و دینی مذهب زردشتی یا

آئین مانوی و مزدکی و آشنا بمنطق و فلسفه یونان و دارای آداب ملی و قومی خاص بوده و طبعاً با وجود تقبّل اسلام سالهای سال نمیتوانسته است فرا گرفته های خود را بسهولت در خاک کند ، همانطور که لشکریان و مبارزان این دو قوم در میدانهای جنگ بایکدیگر دست و پنجه نرم کرده و ایران نظامی و سیاسی محکوم عرب گردیده است ، در میدان مجادله افکار و بحث و جدل نیز این محاصمه شدیدتر بروز نموده و مدتها هم دوام داشته است . مطالعه فهرست اسامی اکثر فرق منتسب بشیعه و خواندن احوال کسانی که در این راه بتأسیس مذهبی قیام کرده اند بنظری در حکم مطالعه کشمکشهای فکری قوم آریائی نژاد ایرانی است با فکر عرب و مدافعین آن و در غالب آنها حسّ ایران پرستی اجداد ما که بعموم وسایل در صدد کشیدن انتقام مغلوبیت سیاسی و نظامی خود از عرب بوده و در پی ایجاد افکاری که طبع آریائی ایشان بتواند آنرا بپذیرد میکوشیده اند ظاهر است . اینکه ایرانی در این مبارزه تا چه حدّ پیشرفت مقصود خویش نایل آمده و دامنه فتوحات او تا چه اندازه وسعت داشته علی العجالة از موضوع بحث ما خارج است . اگر روزگاری تاریخ تمدن اسلامی با نظر فلسفی و از روی بیغرضی و انصاف مدّون شود حلّ این نکته نیز میسر خواهد شد و شاید کتاب حاضر ما هم مقداری بروشن کردن این مسئله کمک کند .

برای منابعیکه از فرق مذکور در ذیل آنها ذکرى هست علامات اختصارى ذیل را اختیار می نهائیم :

۱ - مقالات بجای مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین تألیف ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری ؛

۲ - الفرق « الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر بغدادی ؛

۳ - کشی « اختیار معرفة اخبار الرجال تألیف ابو عمر و کشی و انتخاب

شیخ ابو جعفر طوسی ؛

۴ - ابن حزم « الفصل فی الاهواء والنحل تألیف ابو محمد علی بن احمد بن حزم

- ۵ - شهرستانی » الملل و النحل تألیف محمد بن عبدالکریم شهرستانی ؛
 ۶ - غیبت » کتاب الغیبه تألیف ابو جعفر محمد بن حسن طوسی ؛
 ۷ - کمال الدین » کمال الدین و تمام النعمه تألیف شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی ؛
 ۸ - فرق » فرق الشیعه که باسم ابو محمد حسن بن موسی نوبختی بطبع رسیده ؛

- ۹ - تبصره » تبصرة العوام فی مقالات الانام تألیف مرتضی بن داعی حسینی ؛
 ۱۰ - بیان » بیان الادیان تألیف ابو المعالی محمد بن عبید الله ؛
 ۱۱ - خطط » المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار تألیف تقی الدین مقریزی ؛

- ۱۲ - انساب » کتاب الانساب تألیف عبدالکریم بن محمد سمعانی .
 ۱۳ - منهاج » منهاج السنة النبویة تألیف احمد بن عبد الحلیم مشهور بابن تیمیّه .

بقیّه منابع را هم بتمام اسم نام میبریم .

الف

آبْتَرِيَّة :
« بْتَرِيَّة » بيايد .

آبَرَقِيَّة :

از فرق زیدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ چاپ مصر) .

اِثْنِي عَشْرِيَّة :

آن طایفه از شیعه که بدوازده امام قائلند در مقابل سَبْعِيَّة یاهفت امامیان و ایشان بآیات ذیل در صحت شماره ائمه در دوازده امام استناد میجویند : « وبعثنا منهم اثني عشر نقيبا » و « قطعناهم اثنتي عشرة أسباطا امما » و « ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهرا » و میگویند که سال دوازده ماه و کلمه « لا اله الا الله » و « محمد رسول الله » و « علی بن ابی طالب » و « امیر المؤمنین » هر یک دوازده حرف باشند . اسامی دوازده امام پیش طایفه اثنی عشریه این است : علی بن ابی طالب ، حسن بن علی ، حسین بن علی ، علی بن حسین زین العابدین ، محمد بن علی الباقر ، جعفر بن محمد الصادق ، موسی بن جعفر الکاظم ، علی بن موسی الرضا ، محمد بن علی بن موسی ، ابوالحسن علی بن محمد ، حسن بن علی و مهدی منتظر . این طایفه منتظر ظهور فرزند غایب امام یازدهمند که قبل از رحلت آن امام تولد یافته و پس از یک دوره غیبت شصت و نه ساله باسم « غیبت صغری » که در آن دوره چهار نفر بین او و طایفه اثنی عشریه سفیر و وکیل بوده و او امر و دستور های امام غایب را بشکل « توقیع » بایشان میرسانده اند دوره وکالت و غیبت صغری را ختم و دوره « غیبت کبری » را که هنوز نیز دوام دارد شروع نموده است (انساب f.19 a-b و همین کتاب ص ۵۸ و ۷۴-۷۵ و برای اعتقادات ایشان در باب فروع رجوع کنید بیان الادیان ص ۱۶۲-۱۶۳ و امالی صدوق ص ۳۷۹-۳۸۸ و اعتقادات صدوق و غیره) .

از فرق امامیه قائل بامامت احمد بن موسی بن جعفر دارای مقاله ای شبیه بفتحیه (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۲ و فرق ص ۷۲) .

از فرق غلاة و ایشان گویند که این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست او مردی است که او را علی الأزدی خوانند و آن علی که امامست

او را فرزند نباشد که صانع است (بیان ص ۱۵۸) .

از فرق کیسانیه منسوب باسحاق بن عمرو (مفاتیح العلوم ص ۲۱ و بیان ص ۱۵۸) .

از فرق اسحاقیه منسوب باسحاق بن زید بن حارث از اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن

امام جعفر صادق ، از فرق غلاة که علی بن ابی طالب را در نبوت باحضرت رسول شریک میدانستند و طرفدار اباحت و اسقاط تکالیف بودند این فرقه گویا همان شریکیه باشند که بعد ذکر خواهد شد (ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۰۹-۳۱۰ ، تلخیص ابلیس ص ۲۳-۲۴) .

اِسْحَاقِيَّة :

از غلاة و از فروع فرقه عليائيه ، اصحاب ابوعقوب اسحاق بن محمد بن ابان نخعی کوفی ملقب باحر متوفی سال ۲۸۶ (ص ۱۳۵-۱۳۶ از همین کتاب) .

اِسْمَاعِيلِيَّة :

نام عمومی جمیع فرقی که بامامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق بجای امام موسی کاظم قائلند و او را که در حیات پدر فوت کرده دارای این

مقام میشناسند . از این فرق جمعی او را زنده و قائم منتظر میدانند و میگویند که خبر فوت او از جانب امام جعفر صادق بجهت مصلحتی بوده است . فرقی دیگر میگویند که اسماعیل پس از انتخاب پسرش محمد بامامت فوت کرده و محمد بعد از حضرت صادق امام است . بعضی دیگر از فرق اسماعیلیه معتقدند که حضرت صادق محمد بن اسماعیل را بامامت منصوب و منصوب نموده . اسماعیلیه را قرامطه و باطنیه و تعلیمیه و سبئیه و ملاحده نیز میگویند . رجوع کنید بهر يك از این القاب .

اسماعیلیَّة خالص :

آن فرقه از اسماعیلیه که میگویند که اسماعیل نپذیرد مگر آنکه عالم را

مسخر خود سازد و باداره امر مردم پردازد و او را باشاره پدر خود قائم و وارث او میدانستند (فرق ص ۵۸) .

اَصْحَابُ الْكُفَا :

[طرفداران] : از فرق عليائيه و معتقد بجلول و غلو که میگویند اصحاب کساء

یعنی پنج تن آل عبا يك چیز یش نیستند و روح بالسویه در ایشان حلول کرده و احدی را بر دیگری فضلی نیست و از روی همین عقیده فاطمه را هم بدون هاء تأنیث فاطمه نام میبردند (شهرستانی ص ۱۳۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

امامیه :

نام عموم فرقی که بامامت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او

معتقدند و میگویند که دنیا از امام خالی نتواند ماند و منتظر خروج یکی

از علویانند که در آخر الزمان خروج و دنیا را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد از عدل و قسط پر کند . این لقب بیشتر بر طایفه اثنی عشریه اطلاق میشود و مفهوم آن از شیعه محدودتر است . فرق شیعه را تا ایام مسعودی هفتاد و سه فرقه و امامیه را سی و سه فرقه تعداد کرده بودند (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۷۸) .

آمُریه :

از فرق غلاة که میگویند علی در امر رسالت با حضرت رسول شریکست

(تلخیص ابلیس ص ۲۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

أَهْلُ افراط :

یا غُلو : فرقی از شیعه که بعضی از ائمه خود را بخداوند تعالی مانند میکنند (شهرستانی ص ۶۵) - رجوع کنید بغالبه .

اهل ایمان :

لقبی که شیعه امامیه بخود میدادند زیرا که فقط خود را مؤمن و بقیه مسلمانان را مسلم میخواندند (بیان ص ۱۶۲-۱۶۳ ، تبصره ص ۲۷۰

و همین کتاب ص ۵۶) .

أَهْلُ تَقْرِيط :

یا مُسَبِّهه یا اهل تقصیر : فرقی از شیعه که خداوند را يك تن از مخلوق تشبیه میکنند (شهرستانی ص ۶۵) رجوع کنید بمشبهه .

أَهْلُ فَتْرَت :

فرقه ای از شیعه امامیه که پس از رحلت امام یازدهم بفترت یعنی خالی ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند (ص ۱۶۳ از همین کتاب) .

اهل رویت: عموم فرقی که بدیدار حق تعالی در دنیا یا آخرت معتقد بوده‌اند و در میان شیعه چند نفر مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم جوالیقی بعقیده بروایت خدا در قیامت بچشم سر منسوب شده‌اند (تبصره ص ۴۲۱، ص ۷۸ و ۸۰ از همین کتاب).

ب

بابکیه: در خرّمیه بیاید.

باطنیّه: نام دیگر اسماعیلیّه و این اسم را بآن جهت برای این فرقه نهاده بودند که ایشان می‌گفتند که هر چیزی را از قرآن و حدیث ظاهری هست و باطنی، ظاهر بمنزله یوست است و باطن بمنزله مغز و این آیه را دلیل سازند که «بَابُ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِ الْعَذَابِ» و می‌گفتند که ظاهر قرآن و حدیث در نظر جهال بشکل صوری جلی جلوه میکند در صورتی که عقلا آنها را رموز و اشاراتی بر حقایق نهانی میدانند و کسیکه عقلش از غور در مسائل نهانی و اسرار و بواطن خود داری کند و بظواهر قانع شود در زنجیر تکلیفات شرعی مقید می‌ماند ولی اگر کسی بعلم باطن راه یابد تکلیف از او ساقط میگردد و از زحمات و مشقات آن میرهد و می‌گفتند غرض خداوند از این آیه: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» ایشانند و بیشتر در عراق ایشان را باین اسم میخوانده‌اند (تبصره ص ۴۲۴ و تلخیص ابلیس ص ۱۰۸ و بیان ۱۵۹ - ۱۶۱ و غیره).

باقریّه: کسانی که رجعت حضرت امام محمد باقر معتقد بوده‌اند (شهرستانی ص ۱۲۵).

بتریه: از فرق زیدیه (همان ابتریه) که ایشان را صالحیه نیز میخواندند شبیه بفرقه سلیمانیّه، اصحاب حسن بن صالح بن حی و کثیر التواء شاعر معروف که او را ابتر لقب داده بودند، این فرقه حضرت علی بن ابی طالب را بعد از حضرت رسول افضل مردم می‌شمردند و بیعت مردم را با عمر و ابوبکر خطا نمیدانستند و می‌گفتند که آن بمیل حضرت علی انجام یافته ولی در باب عثمان و حکم قتل او متوقف بودند و او را کافر نمی‌شمردند و منکر رجعت اموات دنیا بودند و امامت امیر المؤمنین علی را از تاریخ بیعت مردم با او می‌گرفتند (مقالات اشعری ص ۶۸، فرق ص ۸-۹، کشی ص ۱۵۲، انساب f. 65a). رجوع کنید با بتریه.

بدعیّه: از فرق شیعه معتقد بتشابه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰)

برکوکیه؟: نام فرقه‌ای از حلولیه و بومسلمیه در مرو (الفرق ص ۲۴۱ و ۲۴۳).

برنیغیه: از فرق غلاة و از فروغ خطابیّه، اصحاب بُزْغِغِ بن موسی الحائک که بزغ را رسول ابوالخطاب محمد می‌پنداشتند و امام جعفر صادق را خدامیدانستند و می‌گفتند که آن حضرت در اختیار صورت فعلی بمردم تشبه کرده و معتقد بودند که در میان ایشان مردمانی وجود دارند که از جبرائیل و میکائیل و حضرت رسول افضلند و می‌گفتند که هیچکس از

ایشان نمیرد (مقالات اشعری ص ۱۲، فرق ص ۲۹ - ۴۰، شهرستانی ص ۱۳۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، بیان ص ۱۵۷، رجال ابوعلی ص ۳۶۰).

بَسَلَمِيَّة: یا خَلَالِيَّة از فرق راوندیه یعنی شیعیان بنی عباس، که امامت را بعد از حسین و محمد بن الحنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس سقاح حق آ بوسلمه حفص بن سلیمان خَلَال وزیر و صاحب مؤسس خلافت عباسی میدانستند و هاشم بن حکیم مُقَنَّم صاحب ماه معروف نخشب ابوسلمه را خدا میدانست و میگفت که بعد از ابوسلمه روح خدا در او حلول یافته است (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ و ۱۷۸، مفاتیح العلوم ص ۲۲).

بَشِيرِيَّة: از فرق غلاة و از فروع مَفُوضَه و واقفه، اصحاب محمد بن بشیر آسَدی، معتقد بر زنده و غایب بودن امام موسی بن جعفر و نردن و حبس نشدن آن حضرت. این فرقه محمد بن بشیر و بعد از او پسرش سُبَیم را امام میشمردند (فرق ص ۷۰، کُشی ص ۲۹۷ - ۳۰۰، همین کتاب ص ۱۴۵).

بَقْلِيَّة: طایفه‌ای از قرامطه (صلة عریب ص ۱۲۷ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۱).

بَلَالِيَّة: از فرق غلاة (رجوع کنید بصفحه ۲۳۵ از همین کتاب).

بُومُسَلِمِيَّة: از شیعیان راوندیه معتقد بامامت ابو مسلم خراسانی و حیات جاوید او، این فرقه جمیع فرائض را ترك کرده و همه چیز را حلال میشمرده اند و ایمان بیش ایشان فقط شناختن امام خود بود. مخالفین ایشان آن فرقه را از فروع خَرْمِيَّة شمرده اند (فرق ص ۴۱ - ۴۲، تبصره ص ۴۲۲ - ۴۲۳، مقالات اشعری ص ۲۲، الفرق ص ۲۴۲).

بَيَانِيَّة: از فرق غلاة، پیروان بیان بن سَمْعَان تَمِيمی نَهْدی که ادعای نبوت کرده و معتقد بتناسخ و رجعت بوده و او در ابتدا خود را جانشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه میدانسته بعد راه غلو رفته و امیر المؤمنین علی را خدا شمرده است. بیان از معاصرین امام محمد باقر بوده و در سال ۱۱۹ بقتل رسیده (مقالات اشعری ص ۵ - ۷، فرق ص ۲۰، شهرستانی ص ۱۱۳ - ۱۱۴، الفرق ص ۲۴۱، تبصره ص ۴۱۹، خطط ج ۴ ص ۱۷۵ - ۱۷۶، و انساب f. 98a، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ و تواریخ معتبر در وقایع سال ۱۱۹).

ت

تَعْلِيمِيَّة: نام دیگر فرقه اسماعیلیه که میگفتند عقلیات را نمیتوان حجت قرار داد و ناچار باید حقایق را از راه تعلیم از معصوم آموخت و در هر عصری باید امامی معصوم و غیر جایز الخطا باشد که دوجار لغزش نشود تا آنچه را که از علم باو میرسد بدیگران بیاموزد. اسماعیلیه را بیشتر در خراسان تعلیمیه میخواندند. (صفحه ۵۵ از همین کتاب و انساب f. 107a و تلبیس ابلیس ص ۱۱۲، شهرستانی ص ۱۴۷ و غیره).

تَمِيمِيَّة: یا زرارِیّه از فرق غلاة و مشبّهة شیعه اصحاب زرارۃ بن اَعین که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر را برای خدای تعالی حادث میدانسته و در باب امامت نیز از واقفه بوده (مقالات اشعری ص ۲۸ و ۳۶ ، مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، کشتی ص ۸۸-۱۰۷ ، کمال الدین ص ۴۴ ، انساب f. 273b ، خطط ج ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۴ ، تبصره ص ۴۲۰) .

ج

جارودیّه: یا سَرَحَوِیّه از فرق زیدیّه اصحاب ابوالجارود یا ابوالتّجّم زیاد بن المنذر العبّدی که میگفتند حضرت رسول امیرالمؤمنین علی را بوصف بامامت منصوص کرده نه باسم و مردم را در اختیار ابوبکر بامامت و شناختن وصف امام کافر میدانستند و جارودیّه پس از زید بن علی ، محمّد بن عبدالله بن حسن بن حسن را امام میدانستند . بعضی از ایشان میگفتند که او نمرده و خروج خواهد کرد ، بعضی دیگر محمّد بن قاسم علوی صاحب طالقان ری و بعضی دیگر یحیی بن عمر صاحب کوفه را در همین مقام می پنداشتند (مقالات اشعری ص ۶۷ ، شهرستانی ص ۱۱۸ ، کشتی ص ۱۵۰ ، الفهرست ص ۱۷۸ ، انساب f. 119a ، فرق ص ۴۸ ، ۴۹-۴۹ ، بیان ص ۱۵۷ ، خطط ج ۴ ص ۱۴۷ ، تبصره ص ۴۲۶) .

جریریّه در سلیمانیه بیاید .

جعفریّه: کسانی که بامامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بوده اند و گویا رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمّد از مؤلفین و متکلمین شیعه بوده (شهرستانی ص ۱۵۲ و الفهرست ص ۱۹۸ و خطط ج ۴ ص ۱۷۷) و این فرقه را نباید با فرقه جعفریّه از فرق معتزله یعنی اصحاب جعفر بن حرب و جعفر بن مبسر اشتباه کرد .
جعفریّه: نام دیگر شیعیان امامی اثنی عشری که در فروع دین تابع احکام امام جعفر صادق بوده اند .

جعفریّه: معتقدین بامامت جعفر کذاب برادر امام یازدهم امامیه بجای فرزند صغیر غایب آن حضرت (ص ۱۰۸ - ۱۰۹ و ۱۶۳ از همین کتاب) .
جناحیه: از فرق غلاة ، اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن امام جعفر صادق که بلقب ذوالجناحین ملقب بوده ، این فرقه معتقد بودند که علم در قلب عبدالله مانند علف در صحرا میروید و بتناسخ نیز عقیده داشتند و عبدالله را خدا و رسول میدانستند و بفنای دنیا معتقد بودند و اکل میته و شرب شراب و بعضی محرّمات دیگر را حلال میشمردند و میگفتند که روح خداوند در صلب انبیا گردیده تابع عبدالله رسیده و عبدالله زنده و همان مهدی قائم منتظر است (مقالات اشعری ص ۶ ، انساب f. 136a ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۳ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۶ ، شهرستانی ص ۱۱۴ ، الفرق ص ۲۳۵-۲۳۶ و ۲۴۲) .

جَوَالِیقِیَّه :

از فرق مشبّه شیعه ، اصحاب هشام بن سالم جَوَالِیقِی (مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، صفحه ۷۸ از همین کتاب) . رجوع کنید نیز بهشامیه و مشبّه و اهل رؤیت .

ح

حَارِثِیَّه :

از فرق کیسانیه و از غلاة اصحاب عبدالله بن حارث مدائنی معتقد بامامت ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و امامت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بعد از ابوهاشم و ایشان میگفتند که هر کس امام را شناخت هر چه بخواهد میتواند بکند (فرق ص ۲۹) ، شهرستانی (ص ۱۱۲) این فرق را همان فرقه اسحاقیه منسوب باسحاق بن زید بن حارث انصاری میدانند و میگویند که حارثیه میگفتند که روح عبدالله بن معاویه در اسحاق حلول کرده .

حَرَبِیَّه :

از فرق کیسانیه طرفدار امامت عبدالله بن عمرو بن حرب کندی کوفی بعد از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و معتقد بحلول روح ابوهاشم در او . این طایفه بعد از تصدیق کذب ادعای عبدالله بن عمرو از او برگشته بعد عبدالله بن معاویه گرویدند و بعقیده حارثیه درآمدند (مقالات اشعری ص ۲۲ ، مفاتیح العلوم ص ۲۲ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸ ، بیان ص ۱۵۸ ، ابن خزم ج ۴ ص ۱۸۷-۱۸۸) .

حَسِیْنِیَّه :

از فرق شیعه و شعبه ای از طرفداران امامت ابو منصور که پس از او پسرش حسین بن ابی منصور را صاحب این مقام می شمردند (مقالات اشعری ص ۲۴) .

حَسِیْنِیَّه :

از فروع فرقه زیدیه که ائمه را چنین تعداد می کرده اند : ۱ - علی بن ابی طالب ، ۲ - حسین بن علی ، ۳ - زید بن علی بن حسین ، ۴ - یحیی بن زید ، ۵ - عیسی بن زید ، ۶ - محمد بن عبدالله بن حسن و بعد از محمد هر کس از آل رسول که مردم را بطاعت خدا بخواند (فرق ص ۵۱-۵۲) .

حَلَّاجِیَّه :

از فرق امامیه حلوائیه ، اصحاب ابو مفیث حسین بن منصور حلاج یبضائی (صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۶ از همین کتاب و کتب دیگر از تواریخ و ملل و نحل) .

حُلُولِیَّه :

جمیع فرقی که بحلول روح خداوند در آدم و از آدم بانبیاء و ائمه معتقد بودند و در میان شیعه چند فرق مثل بیاتیه و جناحیه و منصوریه و خطائیه و عزاقریه و حلّاجیه این عقیده را داشتند (انساب f173a ، الفرق ص ۲۴۱ بعد) .

حُلُولِیَّه ؟ :

از غلاة (خطط ج ۴ ص ۱۷۷) .

خ

خُرَمِیَّه :

یا خرم دینان یا بابکته یا مُحَمَّرَه ، اصلاً نام اصحاب بابک خرمی است که در عصر مأمون خروج کرد و بدست افشین سردار معنصم دستگیر و مقتول شد . چون بعضی از مقالات بومسلمیه و اسماعیلیه و غلاة بمعتقدات این فرقه شبیه بوده ایشان را هم

مخالفین باین اسم خوانده‌اند (شهرستانی ص ۱۱۳ و ۱۳۲ ، تبصره ص ۴۲۴ ، فرق ص ۳۲ ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۹ و ۱۱۲ انساب f.196a) .

خَشَبِيَّة: یا سُرخابیه اصحاب سُرخاب طبری از فرق زیدیه که بکَمک مختار بن ابی عبید ثقفی خروج کردند و چون سلاحی جز چوب (خَسَب) نداشتند باین اسم خوانده شده‌اند و بعضی گفته‌اند که چون ایشان چوبه داری را که زید بن علی بر آن آویخته شد حفظ کرده بودند باین اسم خوانده شده‌اند (مفاتیح العلوم ص ۲۱ ، انساب f.199b ، بیان ص ۱۵۷ ، بحار الانوار ج ۱۱ ص ۲۲۸ ، منهاج ج ۱ ص ۸) .

خَطَّابِيَّة: از فرق غلاة و از فروع اسماعیلیه اصحاب ابوالخطاب محمد بن آبی زینب اجدع کوفی که معتقد بنبوت ابوالخطاب بوده‌اند و می‌گفتند که ائمه پس از رسیدن بمقام پیغمبری برتبه الوهیت نیز میرسند و حضرت صادق را خدا می‌شمردند . ابوالخطاب معاصر منصور خلیفه بود و بدست عمال او بقتل رسید (مقالات اشعری ص ۱۰-۱۱ ، فرق ص ۳۷ و ۳۸-۴۰ و ۵۸-۶۰ و ۶۴ ، رجال کشتی ص ۱۸۷-۱۹۹ ، الفرق ۲۳۶ و ۲۴۲ ، شهرستانی ص ۱۳۶-۱۳۷ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶-۱۸۷ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۹ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۴ و کتب تواریخ و رجال معتبر) .
خَلَالِيَّة: رجوع کنید به « بَسَلِيَّة » .

خَلَفِيَّة: از فرق زیدیه اصحاب خلف بن عبد الصمد (مفاتیح العلوم ص ۲۱ ، بیان ص ۱۵۷) .
خَلْفِيَّة: از فرق شیعه که نماز را پشت سر غیر امام جایز نمیدانستند (خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

ذ

ذُكَيْرِيَّة: از فرق زیدیه اصحاب ذُکَیْر بن صفوان (بیان ص ۱۵۷) .
ذَمَّامِيَّة: طایفه‌ای از غلاة شیعه که جبرئیل را مذمت میکردند در اینکه بجای آوردن وحی بحضرت علی بن ابی طالب آنرا بر حضرت رسول نازل کرده (تلخیص ابلیس ص ۱۰۴) .
ذَمِيَّة: فرقه‌ای از غلاة شیعه مدعی الوهیت علی بن ابی طالب . این فرقه حضرت رسول را دشنام میداده و ذم میکرد و می‌گفته‌اند که حضرت علی ، حضرت محمد بن عبدالله را از جانب خود مأمور کرده و آن حضرت مقام فرستنده خود را جهت خویش ادعا نموده است و علی بن ابی طالب را باین شکل راضی ساخته که شوهر دختر و مولای او باشد (انساب f.240a ، الفرق ص ۲۳۸-۲۳۹ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۷) .

ر

رافِضَه : در ابتدا اسم فرقه‌ای از مردم کوفه از اصحاب زید بن علی بن حسین بود که چون او بامامت مفضول اظهار عقیده کرد از دور او متفرق شدند و او را ترك گفتند و بهمین جهت رافضه خوانده شدند . اهل تسنن عموم فرق شیعه را بعالت آنکه امامت خلفای ثلاثه را ترك نموده‌اند رافضه میخوانند . مغیره بن سعید رئیس فرقه مُغیریه هم پس از آنکه رأی مخصوص خود را در باب امامت محمد بن عبدالله بن حسن ظاهر کرد و شیعه از او رو گرداندند ایشان را رافضه نامید . (فرق ص ۵۴ ، تبصره ص ۲۷۰ و ۴۱۸ . مقالات اشعری ص ۱۶ ، منهاج ج ۱ ص ۸ و ۱۷۱ ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۳) .

راَوْنَدِيَّه : اسم دیگر شیعه آل عباس یا عَبَّاسِيَّه است که امامت را بارث بعد از رسول الله حق فرزندان عباس عم آن حضرت میدانستند و ایشان اصحاب عبدالله راوندی باشند و باید دانست که این فرقه بهیچوجه باین الراوندی مشهور نسبتی ندارد . از راوندیه جماعتی نیز بالوهیت منصور خلیفه عقیده داشتند (فرق ص ۴۶-۴۷ ، مقالات اشعری ص ۲۱ ، مفاتیح العلوم ص ۲۲ ، تبصره ص ۴۲۳ ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۱ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۷) .

رَجَعِيَّه : از فرق غلاة شیعه که میگفتند علی بن ابی طالب بر خواهد گشت و انتقام خود را از دشمنان خویش خواهد کشید (تلخیص ابلیس ص ۲۴ ، خطط ج ۲ ص ۱۷۸) .

رَزَّامِيَّه : از فرق کیسائیّه راوندیه یعنی شیعیان آل عباس اصحاب مردی بنام رَزَّام معتقد بکشته شدن ابومسلم خراسانی و بقای ولایت او و ولایت اسلاف سرّاً و بعضی نیز از این فرقه بکشته نشدن ابو مسلم و حلول روح خداوند در او عقیده داشتند و این فرقه همان بومسلمیه هستند و مقتعیه و مپیّضه نیز از میان ایشان بر خاسته‌اند (فرق ۲۴ ، مقالات اشعری ص ۲۱-۲۲ ، انساب f.251b ، تبصره ص ۴۲۳ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۷) .

ز

زُرَّادِيَّه : رجوع کنید بتمیمیّه .

زَيْدِيَّه : اسم عمومی جمیع فرقی که بعد از حضرت امام علی بن حسین زین العابدین بجای امام محمد باقر پس از آن حضرت یعنی زید بن علی را امام میدانستند و چون زید بن علی شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بود زیدیه در اصول پیرو اهل اعتزال شده‌اند (رجوع کنید بصفحه ۵۰ و ۷۵-۷۶ از همین کتاب) .

س

سَابَه : کسانی که حتی در عصر خلافت حضرت علی بن ابی طالب ابوبکر و عمر راست میکردند و ابوالسوداء از ایشان بوده است (رسائل ابن تمیمه ج ۱ ص ۲۴ ، الفرق ص ۲۲۵ و خطط ج ۴ ص ۱۷۰) .

سَبَائِيَّة : یا سَبَّيَّة ، اولین فرقه از فرق غلاة طرفداران عبدالله بن سبا که پیش از هر کس باظهار طعن ابوبکر و عمر و عثمان پرداخته و معتقد بحیات جاوید و رجعت حضرت علی و الوهیت او بوده اند . امیر المؤمنین علی عبدالله بن سبا را بقتل رساند . فرقه نصیریّه از بازماندگان سبائیّه بوده اند (ص ۱۴۷ از همین کتاب ، کشی ص ۷۱ ، فرق ص ۲۰ ، مقالات اشعری ص ۱۵ ، تبصره ص ۴۹۶ ، کتاب الاوائل ابو هلال عسکری f. 192a ، بیان ص ۱۵۸ ، منهاج ج ۱ ص ۲۲۹ ، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۲۵ ، الفرق ص ۲۲۳ - ۲۲۶ ، شهرستانی ص ۱۳۲-۱۳۳ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰ و ۱۸۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۵ ، سمعانی f. 288a) .

سَبْعِيَّة : نام دیگر اسماعیلیّه و ایشان را باین جهت سبعیّه میگفتند که در باب شمار ائمه بدور هفت هفت قائل بوده اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بوده بعلاوه تدبیر عالم سفلی را با کواکب سبعه میشمردند (تلبیس ابلیس ص ۱۰۹) رجوع کنید باسماعیلیّه و باطنیّه و تعلیمیّه .

سَرْحَوْبِيَّة : از فرق زیدیه ، همان جارودیّه یعنی اصحاب ابوالجارود زیاد بن منذر ملقب بسر حوب (رجوع کنید بجارودیّه) .

سَرْخَابِيَّة : رجوع کنید بخشبیه .

سَكَّاكِيَّة : اصحاب ابوجعفر محمد بن خلیل سَكَّاك از متکلمین شیعه امامیه (ص ۸۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۴۹۰) .

سَلْمَانِيَّة : از غلاة معتقد بالوهیت سلمان فارسی (مقالات اشعری ص ۱۳)

سَلِمَانِيَّة : اتباع سلیمان بن جریر از فرق زیدیه ، همان جریریّه معتقد باینکه امامت بشوری حاصل میشود و همینکه دونه از اخیار امت بر آن اتفاق کردند شرعی است . امامت مفضول یعنی امامت ابوبکر و عمر را قبول داشتند و میگفتند که مسلمین باینکه در بیعت امیر المؤمنین علی ترك اصلاح کرده اند فاسق و کافر شمرده نمیشوند (مقالات اشعری ص ۴۸ و الفرق ص ۲۳ - رجوع کنید بجریریّه) .

سَمَطِيَّة : یا سَمَطِيَّة یا شَمَطِيَّة ، اصحاب یحیی بن ابی السمیط معتقد بامامت محمد پسر دیگر امام جعفر صادق بجای امام موسی کاظم و معتقد بامامت پسران محمد (ص ۵۲ از همین کتاب ، مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۶۵ ، شهرستانی ص ۱۲۶ ، کمال الدین ص ۶۰ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۲) .

سَنَبَادِيَّة: اصلاً نام پیروان سَنَبَادِ مجوسی ولی مخالفین غلاة ایشانرا مخصوصاً در ری باین لقب میخواندند (شهرستانی ۱۳۲).

سَيَابِيَّة: از فرق اهل کلام شیعه اصحاب عبدالرحمن بن سیابه از اصحاب امام جعفر صادق که در باب صفات عالم وحی و قادر و سمیع و بصیر از صفات ایزدی میگفتند که هر چه امام جعفر صادق در این باب بگوید همان صحیح است و قولی دیگر را در این خصوص صواب نمیدانستند (مقالات اشعری ص ۳۶ و کُشی ص ۲۴۷ و رجال استرآبادی ص ۱۹۲).

ش

شَاعِيَّة: از فرق غلاة (خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

شَاكِيَّة: از فرق مشبّهة شیعه (خطط ج ۲ ص ۱۷۰).

شَرِيهِيَّة: از غلاة حلوتیّه اصحاب ابو محمد حسن شریعی (تبصره ص ۴۱۹ و ص ۲۳۵ از همین کتاب).

شَرِيكِيَّة: از غلاة شیعه که علی بن ابی طالب را شریک حضرت رسول میشمردند (خطط ج ۴ ص ۱۷۷). رجوع کنید بامریّه.

شَلَمَغَانِيَّة: از غلاة حلوتیّه، اصحاب ابو جعفر محمد بن علی بن ابی العزافر شلمغانی، نام دیگر این فرقه عَزَاقرِيَّة است (ص ۲۲۲-۲۳۸ از همین کتاب).

شَيْطَانِيَّة: یا نُعْمَانِيَّة اصحاب ابو جعفر محمد بن نعمان احوّل ملقب بمؤمن الطّاق یا شیطان الطّاق از متکلمین شیعه امامیه (انساب f. 346a و همین کتاب ص ۷۷).

شِيعَه: اسم عمومی برای جمیع فرقی که بامامت حضرت علی بن ابی طالب گرویده‌اند و ایشان را ابتدا شیعه علی و بعد از ظهور راوندیه یعنی شیعه آل عباس

شیعه علویّه میگفتند. (رجوع کنید بیان الادیان ص ۱۶۵-۱۵۷ و صفحات ۴۹، ۵۱، از همین کتاب و عنوان اثنی عشریّه و امامیه).

شِيعَةُ عَبَّاسِيَّة: رجوع کنید براوندیه.

ص و ط

صَائِدِيَّة: از غلاة اصحاب صائِد نهدی از معاصرین حضرت صادق و این شخص و

بیان نهدی از فرقه کرّیه بوده و عقیده داشتند که محمد بن الحنفیه مهدی منتظر است (فرق ص ۲۵ و رجال کُشی ص ۱۹۵ و ۱۹۷).

صَبَّاحِيَّة :

از فرق اسماعیلیّه طرفداران حسن صَبَّاح (بیان ص ۱۶۱ ، تبصره ص ۴۲۴) .

صَبَّاحِيَّة :

از فرق شیعه زیدیه و امامیه که ابوبکر را امام میدانستند و میگفتند که علی با آنکه افضل است نصی بر خلافت او نیست (خطط ج ۴ ص ۱۷۷) .

طَيَّارِيَّة :

یا طَيَّارَه از فرق غلاة منسوب بجعفر طیار (مفاتیح العلوم ص ۲۲ ، کشی ص ۲۰۸) .

ع

عَبَّاسِيَّة :

یا شیعه آل عباس یا راوندیه رجوع کنید براوندیه .

عِجْلِيَّة :

از فرق زیدیه اصحاب هارون بن سعید عِجْلِي که از جهت عقاید شبیه بفرقه بتریه بوده اند (فرق ص ۵۰ ، رجال کشی ص ۱۴۹ و ۱۵۱) .

عَشْرِيَّة :

از فرق مشبّهه شیعه (خطط ۴ ص ۱۷۰) .

عَلَوِيَّة :

عموم غلاتی که بحضرت علی بن ابی طالب مقام الوهیت میداده اند و یارسالت را از آن آن حضرت می پنداشتند در مقابل محمدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ ، تلخیص ابلیس ص ۲۳) .

عَلَيَّائِيَّة :

یا عَلَيَّائِيَّة ، از فرق غلاة اصحاب علیاء بن ذراع دوسی یا آسَدی که حضرت امیر المؤمنین علی را خدا میدانستند و حضرت رسول را پیغمبری میشمردند که از جانب او برسالت آمده و باغلاة دیگر مثل مُخَمَّسَه و مُحَمَّدِيَه در پاره ای از عقاید اشتراك داشتند و کسی که در انتشار این مقاله سعی بسیار داشت بشار شعیری از معاصرین حضرت صادق بود که خود را بنده علی بن ابی طالب و از جانب او رسولی میدانست که بر محمدیه مبعوث شده و با خطاییه یعنی اصحاب ابوالخطّاب در چهارکس یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین توافق داشت و میگفت که معنی فاطمه و حسن و حسین تلخیص است و غرض حقیقی در این اسامی علی است چه او در امامت بر این سه شخص تقدّم دارد . علیاویّه در اباحت و تناسخ و تعطیل باخمسه تفاوتی نداشتند ولی نبوت پیغمبر اسلام و رسالت سلمان فارسی را از جانب او چنانکه محمدیه میگفتند قبول نمیکردند بلکه محمد بن عبدالله را بنده علی بن ابی طالب میشمردند . محمدیه میگفتند که چون بشار شعیری رسالت سلمان و ربوئیت حضرت رسول را منکر گردید بصورت مرغی که عَلَيَّاء نام داشت مسخ شد و فرقه طرفدار او بهمین جهت علیائیه خوانده شدند . مخمسه و علیاویّه و محمدیه خطاییه میگفتند که هرکس خود را بآل محمد منتسب دارد در این ادعا دروغگو و نسبت بخدا مفتری است مثل یهود و نصاری در این آیه : « وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ » . چه محمد بن عبد الله بعقیده محمدیه و علی بن ابی طالب بعقیده علیاویّه پروردگارانی باشند که نه از کسی زاده اند و نه ایشانرا فرزندی

باشد (رجال کشی ص ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۵۴، ۲۹۸، ۳۲۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۷، ابن حزم ج ۱ ص ۱۸۶).

عماریه: از فرق فطحیه اصحاب عمار بن موسی سباطی (کشی ص ۱۶۴ و ۱۷۲، نجاشی ص ۲۰۶، مقالات اشعری ص ۲۸).

عملیه: از فرق مشبهه شیهه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).

عمیریه: از غلاة و از فروع خطایه، اصحاب عمیر بن بیان عجللی که از حبث عقاید شیهه بفرقه بزیغیه بوده اند ولی بمرک خود عقیده داشتند و مثل یعمریه امام جعفر صادق را خدا میدانستند (مقالات اشعری ص ۲۱-۱۳، شهرستانی ص ۱۳۷، الفرق ص ۲۴۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۴).

عینیه: از فرق غلاة که علی بن ابی طالب را در الوهیت بر محمد مقدم میدانستند (رجوع کنید ببیته).

غ

غالیه: یا غلاة اسم عام جهت عموم فرقی که در حق حضرت رسول یا ائمه بخصوص حضرت علی بن ابی طالب غلو کرده و بایشان مقام الوهیت داده اند و از ایشان بعضی

محمدیه بوده اند یعنی محمد بن عبدالله را خدا میشمردند و بعضی علویه طرفدار الوهیت علی بن ابی طالب (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴).

غرابیه: از فرق غلاة و از فروع خطایه که میگفتند حضرت علی بر رسول الله از غراب بغراب شیهه تر است و بهمین جهت جبرئیل بغلط پیش محمد رفته و فرمان رسالت را باو رسانده است (مفاتیح العلوم ص ۲۲، تبصره ص ۱۹۴، تلخیص ابلیس ص ۱۰۴، الفرق ص ۲۴۸، مقالات اشعری ص ۱۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۶-۱۷۷، بیان ص ۱۵۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۳).

غمامیه: از غلاة که میگفتند خدا در هر بهاری بشکل ابر (غمام) بر زمین فرود می آید و دنیا را دور میزند (مفاتیح العلوم ص ۲۴) و گویا این فرقه از فروع سبائیه بوده اند چه ایشان علی بن ابی طالب را خدا و در ابر مقیم میدانستند و میگفتند که رعد صوت و برق شلاق اوست و هروقت بیاد علی می افتادند برابر صلوات میفرستادند (انساب f. 288a و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰).

فوق

فاطمیه: از فروع فرقه بومسلمیه که پس از قتل ابو مسلم بمرک او قطع کردند و بامامت دختر او فاطمه گرویدند (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷).

فطحیه: یا افطحیه، معتقدین بامامت عبدالله بن امام جعفر صادق ملقب با فطح الرأس یا افطح الرأس (فرق ص ۶۵، مقالات اشعری ص ۲۷-۲۸، کشی ص ۱۶۴-۱۶۵ و ۲۴۵ و همین کتاب ص ۱۴۵، ۵۲ و انساب f. 429b).

فَطْحِيَّةٌ خَالِصٌ :

فرقه‌ای از فطحیّه که امامت دو برادر را در صورتیکه اکبر آنها پسری نداشته باشد جایز می‌شمردند و بهمین نظر بعد از امام یازدهم جعفر بن علی برادر آن حضرت را امام می‌پنداشتند (فرق ص ۹۴ ، غیبت ص ۱۴۵، ۶۲ و همین کتاب ص ۱۶۴) .

قَاسِمِيَّة :

از فرق زیدیه اصحاب قاسم بن ابراهیم بن طباطبائی الرّسی (متوفی سال ۲۶۴) از ائمه زیدیه یمن صاحب کتبی بر ردّ رافضه و ردّ کتابی منسوب باین المقّم (الفهرست ص ۱۹۳ و شرح حال ابن المقّم تألیف نگارنده این سطور ص ۶۲-۶۴) .

قَرَامِطَه :

از فرق اسماعیلی و از غلاة اصحاب شخصی بنام قرمطویه یا کرمتویه قائل بامامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق و معتقد بزنده بودن و منتظر قیام او . این فرقه می‌گفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردیده . (فرق ص ۶۱ ، تلخیص ابلیس ص ۱۱۰ ، مقالات اشعری ص ۲۶ و de Goeje, Mémoire sur les Carmathes و کتب ملل و نحل و تواریخ مشهوره) .

قَطْعِيَّة :

فرقه‌ای از شیعیان امامی که در مقابل واقفه برحلت امام موسی بن جعفر قطع کرده‌اند و اثنی عشریه از فرق قطعیه محسوبند (فرق ۶۷ ، مقالات اشعری ۱۷-۱۸ ، الفرق ص ۴۹ ، شهرستانی ص ۱۲۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۱) .

قَوَلِيَّة :

از القاب غلاة در آذربایجان (شهرستانی ص ۱۳۲ ، تبصره ص ۴۲۳) .

كَوْل

کَامِلِيَّة :

اصحاب آبی کامل که مردم را در ترک اقتداء بحضرت علی و آن حضرت را در ترک طلب کافر میدانستند و منکر خروج برائمه جور بودند . بشار بن برد شاعر از این فرقه بوده (مقالات اشعری ص ۱۷ ، تبصره ص ۴۹۶ ، انساب f. 478a ، شهرستانی ص ۱۳۲ ، الفرق ص ۳۹ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۲ بیان ص ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۵) .

کَرَبِيَّة :

از فرق کیسانیه اصحاب ابو کرب صریر معتقد بزنده بودن محمد بن الحنفیه در جبل رضوی و منتظر خروج او ، کثیر شاعر معروف از پیشقدمان فرقه بتریه از این طایفه بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹ ، فرق ص ۲۵ ، مفاتیح العلوم ص ۲۱ ، الفرق ص ۲۷ ، بیان ص ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸) . بعضی هم این فرقه را گریّیه و نام مؤسس آنرا ابو کرب ضبط کرده‌اند .

کَسَفِيَّة :

همان فرقه منصوریه از فرق غلاة اصحاب ابو منصور عجلّی از مردم کوفه که خود را وصی امام پنجم شیعه امام ابو جعفر محمد بن علی باقر میدانسته و ائمه قبل از خود را پیغمبر می‌شمرد و خود نیز ادعای نبوت کرده . اصحاب او می‌گفتند که منصور عجلّی بآسمان صعود کرده و خدا دست بر سر او مالیده و فارسی با او تکلم کرده ، آنگاه بر زمین آمده و عقیده ایشان این بود

که آنچه خدا میفرماید که ، « وَ اِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ » مراد ابو منصور عجلای است و بهمین جهت این فرقه را کسفیّه میخوانده اند (تبصره ص ۱۹۴ ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۳ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۵ ، مقالات اشعری ص ۹ ، فرق ص ۳۴-۳۵ ، شهرستانی ص ۱۳۵-۱۳۶ ، کسّی ص ۱۹۶ ، انساب f. 543b ، الفرق ص ۲۳۴-۲۳۵ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸-۲۳۸ ، بیان ص ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۶) .

کیالیّه: از فرق شیعه اصحاب آحمد بن کتّال که مدعی رسالت و قائمی بوده و مقاله ای مخلوط از مطالب علمی و آراء دینی خود داشته و از این مقاله تصنیفاتی بهربی و فارسی در دست مردم وجود داشته (شهرستانی ص ۱۳۸-۱۴۲) .

کیدسانیه: اسم عمومی جمیع فرقی که بامامت محمد بن الحنفیه فرزند دیگر امیر المؤمنین علی عقیده داشتند بنام کيسان که بقولی لقب محمد بن الحنفیه و بگفته بعضی دیگر لقب مختار بن ابی عبید ثقفی داعی این مذهب بود و مختار بآن جهت کيسان خوانده شده بود که صاحب شرطه او ابو عمره کيسان نام داشته است و بعضی دیگر کيسان را غلام امیر المؤمنین علی و شاگرد محمد بن الحنفیه دانسته اند (مقالات اشعری ص ۱۸ ، یبعد ، فرق ۲۰-۲۱ ، الفرق ص ۲۷ ، یبعد ، شهرستانی ص ۲۰۹ ، بیان ص ۵۵۷-۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۴ ، تبصره ص ۴۲۱) .
کیدسانیه خلص: همان فرقه مختاریه .

کودیّه: از اسامی غلاة که در اصفهان باین فرقه میدادند (شهرستانی ص ۱۳۲) .
کورکیّه: از فرق خرمیه و بومسلمیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷) ، گویا این کلمه که ضبط صحیح آن معلوم نشد با برکوکیه یکی باشد .
لا عنیه: از فرق غلاة که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابو موسی اشعری و عائشه را لعن میکردند (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ و تلخیص ابلیس ص ۲۴) .

م

مُبارَکیّه: از فرق اسماعیلی معتقد بامامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق اصحاب مُبارک غلام اسماعیل ، این فرقه بعد از محمد بن اسماعیل فرزندان او را امام میدانستند (مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۵۸ ، الفرق ص ۴۷ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۳) .
میدضیه: یا سپید جامگان یا مُقَنّعیّه از فرق مشبّهه شیعه و از فروع فرق بومسلمیه و بوسلمیه اصحاب هاشم بن حکیم مَرَوَزی ملقب بمُقَنّم که چون لواء اصحاب او بر خلاف مسوده یعنی طرفداران بنی عباس سفید بوده ایشان را مُبَیّضه خوانده اند و در بخارا ایشان را سپید جامگان میگفتند و هاشم مقنّم رئیس ایشان همان است که ماه معروف را که ماه سیام یا ماه نخبش میگویند ساخته و ابوریحان بیرونی اخبار او را از کتابی فارسی بهربی ترجمه کرده و در

کتاب اخبار میثقه و قرامطه از تألیفات خود گنجانده بوده است (مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، انساب f. 506a ، الآثار الباقیه ص ۲۱۱ ، الفرق ص ۲۴۳-۲۴۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۷ ، تبصره ص ۴۲۵ ، ترجمه تاریخ بخارا نرشیخی ص ۶۳-۷۴) .

نام جماعتی از شیعه که منتظر (متربص) خروج مهدی بودند و در این انتظار در هر عصری یک نفر را بولایت امر بر میگزیدند و او را مهدی می پنداشتند و همینکه او میبرد دیگری را باین سمت بر میداشتند (خطط ج ۴ ص ۱۷۸ و تلخیص ابلیس ص ۲۴) .

۶-۳- متربصه :

عموم فرقی که در توحید بتجسیم قائل بودند و از شیعه نیز جماعتی باین عقیده مذسوب شده اند .

۶-۳- مجسمه :

فرقه ای از مرجئه و اصحاب حدیث که بامامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شده و این عقیده را فقط برای یدشرفت کنار دین و از راه تصنیع اختیار کرده بودند و پس از رحلت امام هشتم بعقیده خود برگشتند . (فرق ص ۷۳) .

۶-۳- محدثه :

طرفداران امامت محمد بن امام علی الهادی (ص ۱۰۹ از همین کتاب) .

۶-۳- محمدیه :

نام جماعتی از غلاة که حضرت رسول را خدا میدانستند (رجوع کنید بغالبه) .

۶-۳- محمدیه :

از غلاة شیعه منتظر رجعت محمد بن عبدالله حسن بن امام حسن . این فرقه میگفتند که امام محمد باقر جانشینی خود را بابو منصور وا گذاشته و این مقام بعد از ابو منصور بآل علی بر میگردد و انتظار رجعت محمد بن عبدالله بن حسن را بعنوان قائم میکشیدند و از فروع مغیره بودند (مقالات اشعری ص ۲۴-۲۵ ، انساب f. 512b و الفرق ص ۴۲-۴۳ و ۲۴۲) .

۶-۳- محمدیه :

رجوع کنید بخرمیه .

۶-۳- محمیه :

یا کيسائيَّة خلص اصحاب ابواسحاق مختار بن ابی عبید ثقفی داعی فرقه کيسائيَّة (فرق ص ۲۴ و ۲۵ ، بیان ص ۱۵۸ ، الفرق ص ۳۱-۳۷ ، بحار الانوار ج ۹)

۶-۳- مختاریه :

فرقه ای از غلاة شیعه که میگفتند جبرئیل در فرود آوردن وحی خطا کرده (خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

۶-۳- منخطه :

فرقه ای از غلاة که میگفتند سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر غفاری و عمر بن امیه صبری از طرف خداوند مأمور اداره مصالح عالمند و سلمان مقام رسالت میدادند (کشتی ص ۲۵۳ ، رجال استرآبادی ص ۲۲۵ بنقل از رجال ابن الغضائری) .

۶-۳- منحمسه :

از فرق زیدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴) .

۶-۳- صرثیه (؟) :

از القابی که مخالفین بعضی از فرق غلاة میدادند مخصوصاً درری (شهرستانی ص ۱۳۲) .

۶-۳- منردکیه :

- مُسْتَثْنِيَّة:** از فرق مشبّهة شيعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).
- مَسْوُودَة:** اصحاب دولت بني عباس (رجوع کنید براونديّه و ص ۶۰ از همین کتاب)
- مُشَبَّهَة:** عموم فرقی که در توحيد بتشبيه قائل بوده و از شيعه نیز جماعتی را باین عقیده منتسب کرده اند.
- مُعْتَرِضَة شيعه:** کسانی از معتزله که با شيعه در مسئله امامت قريب العقیده بوده و يا شيعيانی که در بعضی از اصول عقاید باهل اعتزال نزديك ميشده اند (صفحات ۲۰۴۸، ۱۰۱۲۸، از همین کتاب).
- مُعْطَلَة:** لقبی که اهل سنت مخصوصاً اشاعره بفرقی که از خداوند نفی اسماء و صفات ميکرده اند میداده و باطنیه بیشتر باین اسم خوانده شده بودند (منهاج ج ۱ ص ۲۴۱)
- مَعْمُورِيَّة:** از فرق غلاة و از فروع خطایيه اصحاب مَعْمُر بن حَنَم که خود را جانشین ابوالخطّاب رئيس فرقه خطایيه میدانسته و مدعی مقام نبوت بوده. این فرقه نیز مثل جناحیه بتحليل محرمات و تناسخ عقیده داشتند و معمر را مثل ابوالخطّاب می پرستیدند و نماز را نیز ترك گفته بودند. (مقالات اشعری ص ۱۱، فرق ص ۳۹ - ۴۰، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، شهرستانی ص ۱۲۷).
- مُغِيرِيَّة:** از فرق غلاة اصحاب مُغِيرَة بن سعيد عَجَلِي که بعد از امام زين العابدين و امام محمد باقر مغیره را امام می پنداشتند و انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن را بعنوان مهدی داشتند. مغیره در آخر کار ادّعی نبوت کرد و خالد بن عبدالله قسری او را کشت (مقالات اشعری ص ۶ - ۷ و ۲۳، فرق ص ۵۵، تلبیس ابلیس ص ۹۲، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸، الفرق ص ۲۲۹ - ۲۳۳، شهرستانی ص ۱۳۴ - ۱۳۵، خطط ج ۴ ص ۱۷۶ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۰۹ و انساب f. 538b و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸ و کُشَي ص ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۹۶، ۱۹۷ و تواریخ معتبر). کسانی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را بر ابوبکر و عمر ترجیح می نهادند (رسائل ابن تیمیّه ج ۱ ص ۲۴).
- مُفَضِّلَة:** از فرق موسویّه، اصحاب مفضّل بن عمرو جعفی کوفی (مقالات اشعری ص ۲۹، شهرستانی ص ۱۲۶ - ۱۲۷، و کُشَي ص ۲۰۶ - ۲۱۱).
- مُفَضِّلِيَّة:** از غلاة خطایيه اصحاب مفضّل صيرفي معتقد بالوحيّت امام جعفر صادق که چون امام از ابو الخطّاب تبری جست ایشان نیز با خطایيه مخالف شدند (مقالات اشعری ص ۱۳، الفرق ص ۲۳۶، شهرستانی ص ۱۳۷، خطط ج ۴ ص ۱۷۴).
- مُفَوِّضَة:** یا مُفَوِّضِيَّة از فرق شيعه که امور تکوينيه عالم و مسائل تشریعيّه را بحضرت رسول یا یکی از ائمه مفوض میدانستند یا کسانی که در مقابل جبریه انسان را

مختار نفس خود می‌شمردند و بر این مورد معانی فاسده تفویض بنفس یعنی استقلال و استبداد و سلب قدرت از خداوند را در ملک خود اراده می‌کردند و جمعی از ایشان می‌گفتند که خداوند محمد بن عبدالله را خلق کرد و تدبیر عالم را باو وا گذاشت و وا گذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شرکت خداوند ایجاد کرده ، سپس محمد تدبیر عالم را بحضرت علی تفویض کرده و علی مدبر ثالث است (فرق ص ۷۱ ، انساب f.528b ، تلخیص ابلیس ص ۲۴ و ۱۰۳ ، الفرق ص ۲۳۸ ، تبصره ص ۴۲۱ ، خط ج ۴ ص ۱۷۴ ، تعریفات جرجانی ص ۹۸) .

مَقْنَعِيَّةٌ : رجوع کنید بمَقْنَعِيَّةٌ .

مَلَا حِدَهُ : نام دیگر اسماعیلیّه رجوع کنید باسماعیلیّه .

مَمْطُورَه : اسم دیگر واقفه و این اسم را موقعیکه یونس بن عبدالرحمن قبی و ابوالحسن علی بن اسماعیل بن میثمی متکلم بن امامیه باواقفه مناظره می‌کردند ابوالحسن میثمی تمّار از راه طعن برایشان نهاده و خطاب باواقفه گفته است که شما مثل کلاب مَمْطُورَه (سگهای باران خورده) باشید و امامیه این عنوان را حفظ کردند .

مَنْصُورِيَّةٌ : رجوع کنید بکَسْفِيَّةٌ .

مِنْهَالِيَّةٌ : از مَشَبَّهٌ شیعیه ، اصحاب مِنْهَال بن میمون (خط ج ۴ ص ۱۶۹) .

مُوسَائِيَّةٌ : یا مُوسَوِيَّةٌ طرفداران امامت امام موسی بن جعفر کاظم و منتظر رجعت آن حضرت که از فرق غلاة واقفه محسوب میشوند (انساب f.544b و الفرق ص ۴۶) .

مَوَلَفَه : فرقه‌ای از اصحاب امام رضا که پس از رحلت آن حضرت مجدداً برای واقفه برگشتند با اینکه در ابتدا برحلت امام موسی کاظم و امامت حضرت رضا قائل شده بودند (فرق ص ۷۲) .

مِیْمِيَّةٌ : از فرق غلاة که امیر المؤمنین و حضرت رسول هردو را نبی میدانستند ولی محمد بن عبدالله را در الوهیت مقدّم می‌شمردند در مقابل عینیه که این حق تقدّم را بعلی نسبت میدادند (شهرستانی ص ۱۳۴ ، خط ج ۴ ص ۱۷۷ ، رجوع کنید بمحمدیه) .

مِیْمُونِيَّةٌ : از فرق اسماعیلی اصحاب عبدالله بن میمون قَدّاح (الفهرست ص ۱۸۶) و این فرقه را نباید با فرقه مِیْمُونِيَّة از فرق عجارده خوارج اشتباه کرد .

ن و و

نَاصِرِيَّةٌ : از فرق اسماعیلیّه ، پیروان حمیدالدین ناصر بن خسرو شاعر مشهور فارسی و داعی مذهب اسماعیلی در ماوراء النهر و خراسان و طبرستان (بیان

ص ۱۶۶ و تبصره ص ۴۲۵) .

نَحْلِيَّة:

اصحاب حسن بن علی نَحْلِي که امامت را فقط در اولاد امام حسن صبیح

میدانستند و در افریقای شمالی و مرکزی بودند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۲)

از فرق شیعه امامیه قائل بحیات جاوید و امامت امام جعفر صادق و منتظر

ظهور آن حضرت بعنوان مهدی ، پیرو شخصی از مردم بصره بنام

ناووسیه:

عجلان بن ناووس (فرق ص ۵۷ ، مقالات اشعری ص ۲۵ انساب f.552a ، شهرستانی ص ۳۲۶ ،

غیت ص ۲۰ ، فهرست ص ۱۹۸ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰) .

نَصِيرِيَّة:

از فروع فرقه سبائیه و اسحاقیه و نصیریّه ، اصحاب شخصی بنام نصیر (انساب f.562b

و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۸ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ ، ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰۹) .

نَعِيمِيَّة:

از فرق زیدیّه ، اصحاب نعیم بن یمان ، این فرقه امیر المؤمنین علی را بعد از

حضرت رسول افضل ناس میدانستند باین حال میگفتند که مسلمین در ترک

بیعت آن حضرت یعنی ترک افضل گناهکار نیستند بلکه خطا کارند . از عثمان و مخالفین علی تبری

میبجستند و ایشان را کافر میشمردند (مقالات اشعری ص ۶۹) .

نَفِيسِيَّة:

از فرق امامیه (رجوع کنید بصفحه ۱۵۳ و ۱۶۴ از همین کتاب) .

نُصِيرِيَّة:

از غلاة اصحاب محمد بن نصیر نصیری . رجوع کنید بصفحه ۲۳۵ از همین کتاب .

نورساعیه:

از فرق خرمیه و بومسلمیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷ چاپ مصر) .

واقفه:

اسم عام برای هر کسی که بر خلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در

قبول رأی اکثریت توقف میکرد مثلاً جماعتی از معتزله مثل ابوعلی جبائی

و پسرش ابوهاشم را که نه علی بن ابی طالب را بر سایر صحابه و نه سایر صحابه را بر او افضل میدانستند

واقفی میخواندند (فصول سید مرتضی) ، همچنین کسانی را که بعد از رحلت امام یازدهم در میان امامیه نه امامت

جعفر برادر او را پذیرفتند نه امامت پسر غایب منتظر او را . اصطلاحاً نام عموم فرقی است از شیعه

که در مقابل قطعیه منکر رحلت امام موسی کاظم شده و امامت را بآن حضرت ختم و در این باب

متوقف مانده اند . امامیه فرقه اخیر را ممتوره میخوانند (مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۶۸ ، رجال

کسبی ص ۳۸۴ - ۲۸۸ ، شهرستانی ص ۱۲۷) .

ه

هاشمیه:

از فرق راوندیه عباسیه ، اصحاب ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه که

بعد از او امامت را باولاد عباس مقل میدانستند . بعقیده این فرقه امام

هر چیز را میدانند و در جمیع امور مانند حضرت رسول است و کسی که امام را نشناسد مثل این است

که خدا را نشناخته و کافر باشد (فرق ص ۴۶) .

هـ - هـ
هریریّه :

از راوندیه ، طرفدار امامت عباس بن عبدالمطلب عمّ حضرت رسول بارث
و معتقد بولایت و عظمت مقام ابومسلم خراسانی و غلو در حقّ عباس و اولاد
او (فرق ص ۴۲ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۳ ، تبصره ص ۴۲۴) این فرقه را عباسیه خلّص نیز میخواندند
و ایشان اصحاب ابوهریره راوندی بودند .

هـ - هـ
هشامیه :

از فرق اهل کلام و از مشبهه شیعه شامل دو طایفه ، هشامیه اول اصحاب
هشام بن الحکم و هشامیه ثانی اصحاب هشام بن سالم جوالیقی (= جوالیقیّه)
و این دو فرقه را نباید با هشامیه معتزله اصحاب هشام بن عمرو الفوطی اشتباه کرد (انساب f.590b ، تبصره
ص ۴۱۹ ، الفرق ص ۴۷-۵۲ و ۲۱۵-۲۱۶ ، مقالات اشعری ص ۲۶ ، خطط ج ۴ ص ۱۶۹) .
اصحاب احمد بن هلال عبرتانی (رجوع کنید بصفحه ۲۴۵ از همین کتاب
و کشتی ص ۲۴۲) .

هـ - هـ
هلالیه :

ی

ی - ی
یزیدیّه :

از فرق شیعه که میگفتند فرزندان امام حسین همگی در موقع اقامه نماز مقام
امام دارند و تایکی از ایشان باقیست چه فاجر باشد چه صالح نماز پشت سر
غیرایشان جایز نیست (تلخیص ابلیس ص ۲۴)

ی - ی
یعقوبیه :

از فرق شیعه امامیه معاصرین ابومحمد هشام بن الحکم (کشتی ص ۱۷۲ ،
مقالات اشعری ص ۴۹) .

ی - ی
یعقوبیه :

فرقه‌ای از زیدیه پیروان یعقوب بن علی کوفی که ابوبکر و عمر را ولی
خود می‌شمردند ولی از کسانی هم که از این دو خلیفه تبرّی داشتند تبرّی
نمی‌جستند و منکر رجعت اموات بودند و از معتقدین باین عقیده نفرت میورزیدند (مقالات اشعری
ص ۶۹ ، الفرق ص ۲۴ ، مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ چاپ مصر) .

ی - ی
یعقوبیه :

از فرق غلاة شیعه اصحاب محمد بن یعقوب ، گویا همان فرقه غمامیه که
میگفتند که امیر المؤمنین علی در میان ابر بدنیا میآید (بیان ص ۱۵۷) .

ی - ی
یعمریه :

همان معمریه (مقالات اشعری ص ۱۱) .

ی - ی
یمانیّه :

از فرق زیدیه اصحاب محمد بن یمانی کوفی (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۲۴)

ی - ی
یونسیه :

از مشبهه شیعه اصحاب ابومحمد یونس بن عبدالرحمن قمی از متکلمین امامیه
(صفحه ۸۲ از همین کتاب ، خطط ج ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۷ انساب f.603b
تبصره ص ۴۲۰ ، الفرق ص ۵۳-۵۴ و ۲۱۶ ، مقالات اشعری ص ۳۵ ، تعریفات جرجانی ص ۱۱۴) و این
فرقه را نباید با یونسیه از فرق مرجئه اصحاب یونس شمّری اشتباه کرد .

منابعی که در نوشتن این کتاب بآنها مراجعه شده

اسم مؤلف	اسم کتاب	عدد مجلدات و محل و سال طبع
ابن ابی اصبیه	عیون الانباء فی طبقات الاطباء	۲ ج مصر ۱۲۹۹-۱۳۰۰
ابن ابی الحديد (عز الدين)	شرح نهج البلاغه	۴ ج مصر ۱۳۳۰
ابن ابی طاهر (احمد بن ابی طاهر طیفور)	کتاب بغداد	۶ ج لایپزیگ ۱۹۰۸ م.
ابن الاثير (عز الدين)	الکامل فی التاريخ	۱۲ ج مصر ۱۲۹۰
ابن تیمیّه (تقی الدين احمد بن عبدالحلیم)	مجموعه رسائل	۲ ج مصر ۱۳۲۳
« «	منهاج السنة النبویة فی نقض کلام السیعة والقدریة	۴ ج مصر ۱۲۳۱
ابن الجوزی (ابوالفرج عبدالرحمن)	کتاب الاذکاء	۱ ج مصر ۱۳۰۴
« «	المنتظم (خطی)	نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار طهران
« «	نقد العلم والعلماء یا تلخیص ابلیس	۱ ج مصر ۱۳۴۰
حرّ عاملی (محمد بن حسن)	امل الامل فی علماء جبل عامل (خطی)	نسخه متعلق بنگارنده، چاپی ذیل رجال استرآبادی و ابوعلی
ابن حزم ظاهری (علی بن محمد)	الفصل فی الملل والاهواء والنحل	۵ ج مصر ۱۳۱۷-۱۳۲۱
حسین بن رضا حسینی	نخبة المقال فی علم الرجال	۱ ج طهران ۱۳۱۳
ابن خردادبه (عبیدالله بن عبدالله)	المسالك والممالك	۱ ج لیدن ۱۸۸۹ م.
ابن خلکان (قاضی شمس-الدین احمد برمکی)	وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان	۲ ج طهران ۱۲۸۴
« «	« « «	۱ ج پاریس ۱۸۴۲ م.
ابن الرومی (علی بن العباس)	دیوان اشعار	۱ ج مصر ۱۳۳۵
« «	« «	۳ ج مصر ۱۹۲۴ م.
ابن شهر آشوب (محمد بن علی سرّوی)	مناقب الطالبین	۴ ج بیهقی ۱۳۱۳
« «	« «	۱ ج طهران

سید بن طاوس (رضی الدین)	فرج المهموم (خطی)	نسخه متعلق بکتابخانه آستانه رضویّه مشهد ١٣٤٠ ج ١ مصر
ابن الطّقطقی (فخر الدین محمد بن علی)	الفخری فی الآداب السلطانیّه والدّول الاسلامیّه تاریخ مختصر الدّول الحوادث الجامعه	١ ج بیروت ١٨٩٠ م ١ ج بغداد ١٣٥١
ابن القارح (ابو الحسن علی بن منصور)	رساله الى ابی العلاء المعری	در جزء مجموعه رسائل البلغاء (ص ٢٠٠-٢٠١) مصر ١٢٢٦ ١ ج لیden ١٨٧٥ م
ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم الدینوری)	الشعر والشعراء	(خطی) ج ١ مصر ١٣٤٣
ابن کثیر (اسمهیل بن عمر شامی) ابن منظور (جمال الدین محمد بن مکرم مصری)	البداية والنهاية اخبار ابی نواس « (خطی)	نسخه متعلق بآفای آقا سید عبدالرحیم خلخالی ج ١ لایزبیک ١٨٧١ م
ابن التّیم (ابو الفرج محمد بن اسحاق وراق بغدادی)	کتاب الفهرست	ج ١ مصر ١٩٢١ م ج ١ لیden ١٨٦١ م ٤ ج مصر ١٢٩٦ ٢ ج مصر ١٢٨٧
ابن واضح یعقوبی ابو تمام (حیدب بن اوس طائی) ابو الحجاج بلوی (یوسف بن محمد)	« « « البلدان دیوان الحماسه الف باه	ج ١ مصر ١٩٢١ م ج ١ لیden ١٨٦١ م ٤ ج مصر ١٢٩٦ ٢ ج مصر ١٢٨٧
ابو علی کربلائی (محمد بن اسمهیل)	منتهی المقال فی احوال الرجال	ج ١ طهران ١٣٠٢
ابو الفرج اصفهانی (علی بن الحسین الاموی)	کتاب الأغانی	٢٠ ج قاهره ١٩٠٥ م
ابو المعالی محمد بن عبیدالله	بیان الادیان	در جزء منتخبات فارسی شفر ج ١ (ص ١٣١-١٧١) ج ١ مصر ١٨٩٨ م « ١٣٢٢
ابو نواس (حسن بن هانی)	دیوان اشعار	ج ١ طهران ١٣٠٢ ج ٢ استانبول ١٩٢٩ م
استرابادی (میرزا محمد) اشعری (ابو الحسن علی بن اسماعیل)	« « منهج المقال فی علم الرجال مقالات الاسلامیین واختلاف المضلین	

١ ج مصر ١٩٢٨ م	معجم المطبوعات العربية	البان سر كيس (يوسف)
١ ج بيروت ١٩١١ م	ديوان اشعار	بحترى (ابو عبادة وليد بن عبيد)
« ١٩١٠ م	ديوان الحماسة	« « «
١ ج القاهرة ١٣٢٨	الفرق بين الفرق	ابو منصور عبد القاهر اشعري
		بغدادى
١ ج لايبزيك ١٩٢٣ م	الآثار الباقية	ابو ريحان احمد بن محمد البيرونى
١ ج كونا ١٨٨٧ م	تخقيق ماله هند من مقالة	« « «
٢ ج استانبول ١٢٧٧	شرح مقاصد الطالبين	تفتازانى (ملا سعد الدين)
١ ج طهران ١٣١٨	نقد الرجال في علم الرجال	تقرشى (سيد مصطفى الحسينى)
١ ج مصر ١٩٢١ م	نشوار المحاضرة	تنوخى (قاضى ابو على محسن)
١ ج لندن ١٩٠٠ م	كتاب البخلاء	جاحظ (عمرو بن بحر)
١ ج مصر ١٣٠٦	كتاب التعريفات	جرجانى (مير سيد شريف)
٣ ج استانبول ١٢٣٩	شرح مواقف	« «
١ ج صيدا ١٣٣١	السبعة و فنون الاسلام	سيد حسن صدر
نسخة كتابخانه لى پارس بشاره	شرح ديوان ابونواس (خطى)	حمزة بن حسن اصفهانى
arabe 4829	« « « جلد اول	« «
« 4830	« « « جلد دوم	« «
« 4831	« « « جلد سوم	« «
١٤ ج مصر ١٣٤٩	تاريخ بغداد	خطيب بغدادى (ابوبكر احمد بن على)
٤ ج مصر ١٢٩٦	شرح ديوان حماسه	خطيب تبريزى (يعقوب بن على)
٧ ج لايبزيك ١٨٣٥ -	كشف الظنون	حاج خليفه كاتب جلبى
١٨٥٨ م		
١ ج مصر ١٣٤٢	مفاتيح العلوم	خوارزمى (ابو عبد الله محمد بن احمد)
١ ج مصر ١٢٤٤	الانتصار	ابو الحسين خياط (عبد الرحيم بن محمد)
١ ج طهران ١٢٨٧	روضات الجنات	ميرزا محمد باقر خونسارى
٢ ج مصر ١٣٠٦	حياة الحيوان الكبرى	دميرى (كمال الدين محمد بن موسى)
٢ ج لندن ١٨٨٨ و ١٩١٢ م	الاخبار الطوال	دينورى (ابو حنيفة احمد بن داود)
٣ ج مصر ١٣٢٥	ميزان الاعتدال في نقد الرجال	ذهبي (شمس الدين محمد)

نسخة كتابخانه ملی پاریس بنشانه 1581 arabe	تاریخ الاسلام (خطی)	ذهبی (شمس الدین محمد بن احمد)
۱ ج گوتا ۱۸۴۸ - ۵۰ م.	آثار البلاد و اخبار العباد	زکریای قزوینی
۱ ج لیدن ۱۹۱۲ م.	کتاب الانساب	سمعی (عبدالکریم بن محمد)
۱ ج مصر ۱۳۲۶	بغیة الوعاة فی طبقة اللغویین والتحاة	جلال الدین سیوطی
۱ ج لیدن ۱۸۳۹ م.	طبقة المفسرین	«
۱ ج لایزیک ۱۹۲۲ م.	الملل والتحل	شهرستانی (محمد بن عبدالکریم)
۱ ج لیدن ۱۹۰۴ م.	تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء	صابی (هلال بن محسن)
۱ ج بیروت ۱۹۱۲ م.	طبقة الامم	قاضی صاعد اندلسی
۱ ج تبریز ۱۲۹۷	اعتقادات	شیخ صدوق (محمد بن بابویه)
۱ ج طهران ۱۳۱۱	کمال الدین و تمام النعمه	«
۱ ج طهران ۱۲۷۵	عیون اخبار الرضا	«
۱ ج طهران ۱۳۰۰	کتاب الامالی	«
نسخة کتابخانه ملی پاریس بنشانه 4836 arabe	کتاب الاوراق (خطی)	صولی (ابوبکر محمد بن یحیی)
۱ ج طهران ۱۳۰۲	کتاب الاحتجاج	طبرسی (ابو منصور احمد بن علی)
۱۲ ج لیدن ۱۸۷۶ - ۱۹۰۱ م.	تاریخ الامم و الملوك	طبری (ابو جعفر محمد بن جریر)
۱ ج طهران ۱۳۲۱	مجمع البحرین و مطلع النیرین	طریحی (فخر الدین نجفی)
۱ ج طهران ۱۳۱۷	عدة الاصول	شیخ طوسی (ابو جعفر محمد بن حسن)
۱ ج تبریز ۱۳۲۲	کتاب الغیبة	«
۱ ج کلکته ۱۸۵۳ م.	فهرست کتب الشیعه	«
۱ ج کلکته ۱۸۴۵ م.	اصطلاحات الصوفیة	کمال الدین عبدالرزاق کاشانی
نسخة کتابخانه ملی پاریس بنشانه 5985 arabe	کتاب الاوائل (خطی)	ابو هلال عسکری (حسن بن عبدالله)
لیدن ۱۸۹۷ م.	صلة تاریخ الطبری	عرب بن سعید قرطبی
نسخ متعلق باستانه و کتابخانه	انوار الملکوت (خطی)	علامه حلی (حسن بن مطهر)
مجلس و آفای شیخ الاسلام زنجانی		
۱ ج طهران ۱۳۱۱	خلاصة المقال فی علم الرجال	«
۱ ج تبریز ۱۲۶۸	الفین	«
۱ ج لایزیک ۱۹۰۴ م.	اخبار الحكماء	قفطی (جمال الدین علی بن یوسف)
۴ ج مصر ۱۹۲۵ م.	زهر الآداب و تمر الالباب	فیروانی (ابو اسحاق حصری)
۱ ج طهران ۱۳۰۷	کنز الفوائد	کراجکی (ابو الفتح محمد بن علی)

۱ ج مصر ۱۳۲۶	رسائل البلغاء	محمد كرد علي
۱ ج بمبئی ۱۳۱۷	معرفة اخبار الرجال	کشی (ابوعمر و محمد بن عمر)
۱ ج طهران ۱۲۸۱	اصول کافی	کلبینی (محمد بن یعقوب)
۱ ج کلکته ۱۳۳۰	كشف الحجب والاسرار	کنتوری (اعجاز حسین)
۲۶ ج طهران ۱۳۰۱	عن اسماء الكتب والاسفار	مجلسی (محمد باقر اصفهانی)
۱ ج طهران ۱۲۶۹	بهار الانوار	« « «
۲ ج بغداد ۱۳۴۸	السماء والعالم ج ۱۴ بحار	محمد مهدی اصفهانی
ذیل قصص العلماء طهران ۱۳۲۷	احسن الودیعة فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی السیعه	مرتضی بن داعی الحسینی
۱ ج مصر ۱۳۴۲	تبصرة العوام فی مقالات الانام الموشح	مرزبانی (ابوعبیدالله)
۱ ج لندن ۱۸۹۳-۰۴ م	التنبیه والاشراف	مسعودی (ابوالحسن علی)
۹ ج پاریس ۱۸۶۱-۷۱ م	سروج الذهب	« «
۲ ج مصر ۱۲۸۲	«	« «
۳ ج لندن ۱۹۱۳-۱۹۱۷ م	تجارب الامم	ابوعلی مسکویه
۵ و ۶ مصر ۱۳۳۴	«	« «
۱ ج بمبئی ۱۳۰۳	ارشاد الطالبین	فاضل مقداد
۱ ج تبریز ۱۲۹۶	شرح باب حادی عشر اصطلاحات الصوفیه	« «
در ذیل تعریفات جرجانی چاپ شده	البداء والتاریخ	محیی الدین بن عربی
۳ ج پاریس ۱۸۹۹-۱۹۰۶ م	زاد المسافرین	مقدسی (مطهر بن طاهر)
۱ ج برلین ۱۳۴۱	کتاب الرجال	ناصر خسرو
۱ ج بمبئی ۱۳۱۷	شرح اشارات	نجاشی (احمد بن علی)
۱ ج طهران ۱۲۸۱	محالس المؤمنین (خطی)	خواجہ نصیر الدین طوسی
نسخه متعلق بنگارنده	تکملة تاریخ الطبری (خطی)	قاضی نورالله شوشتری
نسخه کتابخانه ملی پاریس	تجارب السلف (خطی)	همدانی (محمد بن عبد الملك تاریخی)
بنشانه 1469 arae	معجم الادباء	هندو شاه کیرانی نخجوانی
نسخه متعلق بنگارنده	معجم البلدان	یاقوت حموی
۷ ج لندن ۱۹۰۹-۱۹۱۶ م	کتاب العیون	« «
۶ ج لایپزیک ۱۸۶۶-۷۳ م	فرق الشیعه منسوب بنوبختی	« «
در جزء قطعات تاریخ عرب		؟
لندن ۱۸۶۹ و ۱۸۷۱ م		
۱ ج استانبول ۱۹۳۱ م		

فهرست تعریفات و القاب و اسامی فرقه‌ها

- آجال ، ۱۳۰ ، ۱۷۶ .
 آلام و اعواض ، ۱۷۴ .
 اباحت (یا تحلیل محرمات) ، ۲۶۴ ، ۲۵۹ .
 ابتریّه ، رجوع کنید بتریّه .
 ابناء احرار ، ۶۳ .
 ابتهاج ، ۱۷۷-۱۷۹ .
 ابرقیّه (فرقه -) ، ۲۴۹ .
 ابلیس یا ضد ، ۲۲۸ - ۲۲۹ .
 اثنی عشریّه (امامیّه) ، ۱۰۹ ، ۱۰۶ ، ۵۷ ، ۳ ، ۲ ، ۱ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۲۶۱ ، ۲۵۰ ، ۲۴۹ ، ۱۶۲ ، ۱۵۹ ، ۱۱۱ .
 اجتهاد ، ۱۲۰ ، ۱۱۸ ، ۱۱۷ ، ۹۴ .
 اجسام (حدوث و قدم -) ، ۱۲۰ .
 اجسام (تماثل -) ، ۱۷۲ .
 اجسام (رؤیت -) ، ۱۷۲ .
 اجسام (خلّو آن از طعوم والوان و غیره) ، ۱۷۲ .
 اجماع ، ۱۰۳ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۴۰ .
 اجماع (اهل -) ، ۵۷ .
 احباط ، ۱۷۵ .
 احمدیّه ، ۲۴۹ .
 احکام اصلی یا اعتقادی ، ۳۸ .
 احکام فرعی یا عملی ، ۳۸ .
 اخباریون ، ۷۷ ، ۷۴ ، ۷۲ .
 ادلّه سمعیّه یا نقلیّه ، ۱۷۲ ، ۱۰۳ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۴۰ .
 ادلّه عقلیّه یا یقینیّه ، ۲۳۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۲ ، ۷۶ ، ۵۵ ، ۴۰ .
 ارجاء ، ۱۳۷ ، ۱۲۳ ، ۳۱ .
 ارزاق ، ۱۷۶ ، ۱۳۰ .
 ازارقه ، ۳۴ ، ۳۳ .
 ازدریّه (فرقه -) ، ۲۴۹ .
 اسحاقیه (اصحاب ابویعقوب اسحاق بن محمد) ، ۱۳۵ -
 ۲۵۰ ، ۱۳۶ .
 اسحاقیه (اصحاب اسحاق بن زید بن حارث) ، ۲۴۹ .
 ۲۵۴ .
 اسحاقیه (اصحاب اسحاق بن عمرو) ، ۲۴۹ .
 استحسان ، ۷۰ .
 استطاعت ، ۱۴۰ ، ۱۱۹ ، ۱۰۲ ، ۸۲ ، ۷۸ .
 اسعار ، ۱۷۶ ، ۱۳۰ .
 اسلام ، ۲۲۶ .
 اسماء و احکام ، ۱۲۳ ، ۹۰ .
 اسماعیلیّه یا باطنیّه یا تعلیمیّه یا سبعیّه یا ملاحده ، ۴۹ ، ۲۵۲ ، ۲۵۱ ، ۲۵۰ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۵۸ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۲ ، ۲۶۴ ، ۲۵۹ ، ۲۵۷ ، ۲۵۵ ، ۲۵۴ .
 اسواران ، ۶۷ ، ۶۲ .
 اشعریّه ، ۲۶۴ ، ۱۷۵ ، ۱۶۸ ، ۹۱ ، ۵۵ ، ۴۸ - ۴۷ ، ۴۴ .
 اصحاب الکساء (طرفداران -) ، ۲۵۰ .
 اصلح ، ۱۷۵ ، ۱۱۸ .
 اصول ، (مقابل فروع) ، ۵۶ ، ۳۸ .
 اصول (مقابل مصنّفات) ، ۷۱ .
 اصول اربعمائه ، ۷۱ .
 اصول خمسّه ، ۳۷ - ۳۵ .
 اصولی ، ۳۸ .
 اعتزال ، ۲۴۱ ، ۹۰ ، ۵۰ ، ۳۵ .
 اعتزال (اهل -) ، رجوع کنید بمعزله .
 اعتقادیات ، رجوع کنید باحکام اصلی .
 اعراض (اثبات -) ، ۱۴۲ ، ۱۲۰ .
 اعراض (انتقال و بقاء -) ، ۱۷۲ .
 افطحيّه ، رجوع کنید بفطحيّه .
 افراط (اهل -) ، ۲۵۰ .
 افعال قلوب ، ۱۷۴ .
 الهام ، رجوع کنید بخطاب ملکی .
 الهی (علم -) ، ۳۹ .
 امام ، ۲۶۷ - ۲۴۹ ، ۱۷۶ ، ۷۵ ، ۵۴ .
 امام صامت ، ۵۶ .
 امام ناطق ، ۵۶ .
 ائمه ، ۲۸۹ ، ۸۸ ، ۸۶ - ۸۴ ، ۷۶ - ۷۵ ، ۵۸ - ۵۳ .

بقلیه ، ۲۵۲ .	۱۰۲-۱۰۳-۱۱۰-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۹-۱۴۸-۱۵۴
بلایه ، ۲۵۲، ۲۳۵ .	۱۶۳-۱۶۵-۱۷۶-۲۳۱ .
بومسلمیه ، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲ .	امامت مفضول ، ۲۵۷، ۷۴، ۵۷ .
بیانیه ، ۲۵۲ .	امامیه ، ۲، ۳، ۴، ۲۷، ۲۸، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۹۷ .
تجسیم ، ۳۶، ۴۰، ۴۰، ۸۰، ۲۶۳؛ رجوع کنید به جستجه .	۱۰۰، ۱۰۱، ۲۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۰۱۰، ۱۱۰۰ .
تسلسل (ابطال -) ، ۱۷۲ .	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸ .
تسنن (مذهب -) ، ۸؛ رجوع کنید به اهل سنت و حدیث .	۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲ .
تشیه ، ۳۶، ۴۰، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۲۵۱، ۲۶۴؛ رجوع کنید به مشبهه .	۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵ .
تشیع (مذهب -) رجوع کنید به شیعه .	۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶ .
تعجیز (اهل -) ، ۱۳۲، ۱۸۷ .	۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱ .
تعطیل ، ۲۶۴، ۲۵۹ .	۲۶۳ .
تعلیمیه ، ۲۵۲، ۵۵۰؛ رجوع کنید به اسماعیلیه .	امر بمعروف و نهی از منکر ، ۱۷۶، ۹۳، ۳۶ .
تقریط (اهل -) ، ۲۵۰ .	امریه (فرقه -) ، ۲۵۰ .
تفویض ، ۲۶۴، ۷۵، ۳۵، ۳۲ .	انسان ، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۳ .
تقصیر (اهل -) ، ۱۱۸ .	انصار ، ۵۶ .
تقیه ، ۷۵، ۶۶، ۵۹ .	ایمان ، ۱۷۵، ۳۱ .
تکلیف ، ۲۳۰-۲۲۹، ۱۷۴ .	ایمان (اهل -) ، ۲۵۰ .
تملییه یا زراریه ، ۲۵۶، ۲۵۳ .	باب یا سفیر یا وکیل یا نایب ، ۱۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴ .
تناسخ ، ۷۵، ۱۳۴، ۱۴۶، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۵۳، ۲۵۹ .	۲۱۵ .
۲۶۴ .	بابکیه ، رجوع کنید به خرمیه .
تنزیه ، ۱۳۰ .	باطنیه ، ۲۵۱؛ رجوع کنید به اسماعیلیه .
تنزیه (اهل -) ، ۴۰ .	باقریه ، ۲۵۱ .
توابین ، ۶۱ .	بت پرستان ، ۱۷۶ .
توحید ، ۳۵، ۷۸، ۸۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳ .	بتریه ، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۱ .
۱۳۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۳۱، ۲۶۴ .	بداء ، ۷۵، ۸۰، ۲۳۱ .
التوحید والصفات (علم -) ، ۲۸ .	بدعیه ، ۲۵۱ .
توحید و عدل (اهل -) رجوع شود به معتزله و اهل اعتزال .	براهمه ، ۲۶، ۱۳۹ .
توقیع ، ۱۲۴، ۱۲۰، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۵۳-۲۴۹ .	برغوثیه ، ۱۴۷ .
ثنویه ، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۳۹، ۱۷۶ .	برکوکیه ، ۲۵۱، ۲۶۲ .
جارودیه ، ۲۵۷، ۲۵۳ .	بزیقیه ، ۲۵۱ .
جبر ، ۳۲، ۷۵، ۸۰، ۱۲۱-۱۲۲، ۲۶۴ .	بسلمیه ، ۲۵۲، ۲۶۲ .
جبریه یا مجبره ، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۷۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۷۵ .	بشیریه ، ۱۴۵، ۲۵۲ .
	بعثت (جواز -) ، ۱۷۶ .
	بقاء و فناء ، ۹۰ .

خصوص و عموم ، ۱۳۱، ۱۲۳ .
 خطاب ربّانی ، ۴۱ .
 خطاب شیطانى ، ۴۱ .
 خطاب ملكى يا الهام ، ۴۱ .
 خطاب نفسانى يا هاجس ، ۴۱ .
 خطایه (فرقه -) ، ۲۶۴، ۲۵۹، ۱۴۶، ۲۵۵، ۵۲ .
 خطرات ، ۴۱ .
 خلا (اثبات -) ، ۱۷۲ .
 خلائیّه (فرقه -) ، ۲۵۵، ۲۵۲ .
 خلفیه (فرقه -) ، ۲۵۵ .
 خلفیه (فرقه -) ، ۲۵۵ .
 خوارج ، ۷۹، ۷۸، ۷۵، ۵۸، ۵۶، ۵۴، ۴۹، ۳۳، ۳۱ .
 ۲۴۶، ۱۲۹ .
 خواطر ، ۱۲۲ .
 دارالنباه ، ۲۱۶ .
 در اهم القدرة ، ۱۱۶ .
 دهریون یا طیمیون ، ۱۷۶، ۱۴۹، ۸۰ .
 دهقانان ، ۶۷ .
 دیصائیه ، ۷۳، ۶۹، ۳۹، ۳۸، ۲۶-۲۵ .
 ذکریّه (فرقه -) ، ۲۵۵ .
 ذمّائیه (فرقه -) ، ۲۵۵ .
 ذمّیه (فرقه -) ، ۲۵۵ .
 رافضه ، ۲۵۶، ۱۰۰، ۹۲، ۵۰ .
 راوندیه یا شیعه آل عباس یا عباسیه ، ۶۵-۶۴، ۵۶، ۵۱ .
 ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۲، ۹۲، ۸۴، ۶۶ .
 ربوئیّت یا الوهیّت ، ۲۵۹، ۱۱۲ .
 رجعت ، ۲۵۶، ۷۵ .
 رجعیّه (فرقه -) ، ۲۵۶ .
 رده (اهل -) ، ۳۰ .
 رزامیه (فرقه -) ، ۲۵۶ .
 رسالت یانیت ، ۴۶۰، ۲۵۹، ۱۷۶، ۱۱۲، ۱۰۳، ۹۳ .
 ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۶۱ .
 رؤیت ، ۲۵۱، ۱۷۵، ۱۳۱، ۷۵، ۶۴ .
 رؤیت (اهل -) ، ۲۵۱ .

جریریّه ، رجوع کنید بسلیمائیه .
 جزء لایتجزأ ، ۱۷۲، ۱۴۱-۱۳۰ .
 جعفری (مذهب -) ، ۲ .
 جعفریه (یا امامیه اثنی عشریه) ، ۲۵۳ .
 جعفریه (از فرق معتزله) ، ۲۵۳ .
 جعفریه (فرقه -) ، ۲۵۴، ۱۶۴، ۱۵۳ .
 جناحیه ، ۲۶۴، ۳۵۳ .
 جوهر و عرض ، ۱۷۲ .
 جواهر (بقای -) ، ۱۷۶ .
 جهّمیه ، ۱۳۹ .
 جوالیقیّه ، ۲۵۴ .
 حارثیه ، ۲۵۴ .
 حال ، ۱۶۹ .
 حاکی ، ۱۲۳ .
 حجّة الحق علی الخلائق (لقب امام فخر رازی) ،
 ۱۲۲ .
 حجریه ، ۲۰۷-۲۰۵ .
 حدیث و سنت (اصحاب -) رجوع کنید باصحاب سنت
 و جماعت .
 حرّیه ، ۲۵۴ .
 حرکت و سکون ، ۱۷۲ .
 حرکات (تناهی -) ، ۹۰ .
 حسینیه (فرقه -) ، ۲۵۴ .
 حسینیه (فرقه دیگر -) ، ۲۵۴ .
 حلاجیه (فرقه -) ، ۲۵۴، ۲۲۵-۲۲۴، ۱۱۱ .
 حلول ، ۲۵۴، ۲۵۰، ۲۲۷-۲۲۵، ۱۱۲، ۷۵ .
 حلولیه (فرقه -) ، ۲۵۸، ۲۵۴، ۲۲۴ .
 حلویه (فرقه -) ، ۲۵۴ .
 حکایت ، ۱۲۳ .
 الحمراء ، ۶۲ .
 حنفیه (اصحاب ابوحنیفه) ، ۱۲۱، ۷۷، ۷۴، ۷۰ .
 خبر آحاد ، ۱۳۳ .
 خزّمیّه ، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۴، ۲۵۲ .
 خشبیّه ، ۲۵۵ .

- ریاضت ، ۴۱ .
- زراریه (فرقه -) رجوع کنید بتدبیر .
- زردشتیان (مجوس) ، ۱۷۶، ۱۳۹، ۷۳، ۳۳، ۲۶ .
- زناده (مانویه) ، ۷۰، ۶۹، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۲۵ .
- ۸۶، ۸۴، ۷۳ .
- زندقه ، ۱۳۸ .
- زیدیه (فرقه -) ، ۷۳، ۷۰، ۶۹، ۶۵، ۶۴، ۵۸، ۵۶، ۵۰ .
- ۲۴۹، ۲۴۶، ۱۱۷، ۱۱۰، ۱۰۹، ۹۴، ۹۲، ۸۵، ۷۴ .
- ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۳ .
- سابه (فرقه -) ، ۲۵۷ .
- ساجیه ، ۲۰۷-۲۰۵ .
- سبائیه (فرقه -) ، ۲۶۰، ۲۵۷، ۱۴۷ .
- سبعیه ، همان اسماعیلیه ، ۲۵۷، ۲۴۹ .
- سداد (کتب -) ، ۹۱ .
- سرحویه (فرقه -) ، ۲۵۷، ۲۵۳ . رجوع کنید بجارودیه
- سرخاییه (فرقه -) رجوع کنید بخشیه .
- سگا کیه (فرقه -) ، ۲۵۷، ۸۲ .
- سلطان ، ۶۸ .
- سلمائیه (فرقه -) ، ۲۵۷ .
- سلمائیه (فرقه -) ، ۲۵۷، ۲۵۳ .
- سمیه ، ۲۶ .
- سمیطیه ، ۲۵۷، ۵۲ .
- سنداریه (فرقه -) ، ۲۵۸ .
- سنت و حدیث (اصحاب -) یا اهل تسنن یا عامه ، ۲۰ .
- ۷۰، ۵۸، ۵۵، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۳۱ .
- ۱۱۷، ۱۰۹، ۱۰۳، ۹۸، ۹۷، ۸۹، ۸۶، ۷۵، ۷۲ .
- ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۴۶، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸ .
- سوفسطائیه ، ۱۳۹ .
- سیاریه (فرقه -) ، ۲۵۸ .
- شاعیه ، ۲۵۸ .
- شافعیه (اصحاب امام شافعی) ، ۱۴۱ .
- شاکیه ، ۲۵۸ .
- شریعتیه ، ۲۵۸، ۲۳۵ .
- شربکته ، ۲۵۸، ۲۴۹ .
- شلمنائیه یا عزاقریه ۲۳۸-۲۲۲ .
- شهادت ، ۲۳۰ .
- شهرگانان ، ۶۷ .
- شیخ المتکلمین لقب ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۰۱ .
- شیطائیه یا نعمائیه ، ۲۵۸، ۷۸ .
- شیعه ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۴، ۴۳، ۳۸، ۲۸، ۲۷، ۸ .
- ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۸، ۹۷، ۹۶ .
- ۲۱۶، ۲۱۲، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۳۹، ۱۲۴ .
- ۲۶۸-۲۴۶، ۲۴۱، ۲۲۰، ۲۱۷ .
- شیعه عباسیه ، رجوع کنید براوندیه .
- شیعه علویه ، ۲۵۸، ۶۵، ۵۶، ۵۱ .
- صائیه ، ۲۵۸ .
- صابین ، ۱۳۹ .
- صاحب الزمان ، ۱۱۴ .
- صالحیه ، ۲۵۱ .
- صانم (اثبات -) ، ۱۷۳ .
- صباحیه ، ۲۵۹ .
- صباحیه (از فرق زیدیه) ، ۲۵۹ .
- صفات خداوندي ، ۱۷۳ .
- صفات (اثبات -) ، ۱۶۸، ۱۱۹-۱۱۷، ۴۱ .
- صفائیه یا اصحاب صفات ، ۱۱۹-۱۱۷ .
- صفات ازلیه ، ۱۶۸، ۱۱۸ .
- صفات خبریه ، ۱۱۸ .
- صفات ذات ، ۱۱۸ .
- صفات فعل ، ۱۱۸ .
- صفریه ، ۴۴ .
- صلاح ، ۱۱۸ .
- صلاح (کتب -) ، ۹۱ .
- ضد (عقیده به -) ، ۲۲۹-۲۲۸، ۲۲۵ .
- طبایع (افعال -) ، ۱۳۲ .
- طفره ، ۱۶۹ .
- طیاریه (فرقه -) ، ۲۵۹ .
- ظاهریه یا اهل ظاهر ، ۱۱۳ .
- عالم (حدوث و قدم -) ، ۲۰۲، ۹۳، ۹۲ .

- عالم (عدم ابدیت -) ۱۷۲۰ .
عباسیه رجوع کنید بر او ندیده .
عثمانیه ، ۹۲۰۸۴ .
عجلیه (فرقه -) ۲۵۹ .
عدل ، ۱۷۵۰۱۷۴ ، ۱۰۳۰۳۶ .
عزاقریه ، رجوع کنید بشلمغانیه .
عشریه (فرقه -) ۲۵۹ .
عصمت ، ۲۳۰۰۱۷۶ ، ۵۸ .
علم (حدوث و قدم -) ۱۲۲ ، ۹۲ ، ۸۰ .
علم (حد و تقسیم و علم بدلیل و علم بمداول) ۱۷۲۰ .
علویه ، ۲۶۰ ، ۲۵۹ .
علیایویه (علیائییه) ۲۶۰ - ۲۵۹ ، ۲۵۰ ، ۱۴۶ .
عماریه ، ۲۶۰ .
عملیه ، ۲۶۰ .
عمیریّه ، ۲۶۰ .
عینیه ، ۲۶۰ .
غالبه یا غلاة ، ۱۱۷ ، ۱۰۳ ، ۸۲ ، ۷۲ ، ۷۰ ، ۵۸ ، ۵۰ .
۱۱۸ - ۱۱۹ ، ۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶ - ۱۴۰ ، ۱۷۶ ، ۲۴۶ .
۲۵۹ ، ۲۵۸ ، ۲۵۷ ، ۲۵۴ ، ۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۲۵۰ ، ۲۴۹ .
۲۶۴ ، ۲۶۲ ، ۲۶۱ ، ۲۶۰ .
غراییه ، ۲۶۰ .
غلو ، ۲۶۰ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۰ ، ۲۳۵ ، ۱۴۷ .
غمامیه ، ۲۶۰ .
غیبت ، ۲۳۱ ، ۲۱۲ ، ۱۱۱ - ۱۰۶ ، ۷۵ .
غیبت صغری ، ۲۱۲ ، ۱۸۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۴ ، ۱۰۶ ، ۹۶ .
۲۴۹ ، ۲۴۳ ، ۲۳۹ .
غیبت کبری ، ۲۴۹ ، ۲۱۲ .
فاسق ، ۳۶ ، ۳۴ .
فاطمیه ، ۲۶۰ .
فترت (اهل -) ۲۵۰ .
فروع ، ۵۶ ، ۳۸ .
فروعی ، ۳۸ .
فسق ، ۱۷۵ ، ۳۴ .
فطحیه یا فطحیه ، ۱۵۴ ، ۱۴۵ ، ۱۰۹ ، ۷۲ ، ۷۱ ، ۵۲ .
۲۶۰ ، ۲۴۹ ، ۲۳۲ .
فطحیه خالص ، ۲۶۰ ، ۱۶۴ ، ۱۵۴ .
فقه ، ۳۸ .
فقه اکبر ، ۳۸ .
فلاسفه ، ۱۳۸ ، ۱۲۳ ، ۱۳۱ - ۱۴۰ ، ۱۲۸ ، ۱۲۳ .
۱۸۰ ، ۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۱۷۷ ، ۱۴۹ .
قائم ، ۲۵۰ ، ۲۳۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۲ ، ۱۵۴ - ۱۴۸ ، ۵۲ .
۲۶۳ ، ۲۶۲ ، ۲۵۳ .
قاسمیّه ، ۲۶۱ .
قدر ، ۱۲۱ ، ۷۵ ، ۳۵ ، ۳۳ .
قدریه ، ۱۳۷ ، ۳۲ .
قدیمین ، ۱۱۷ .
قرآن (بحث در باب -) ، ۹۰ ، ۷۵ ، ۶۹ ، ۴۳ ، ۳۹ .
۲۳۱ ، ۱۳۰ ، ۹۳ .
قرائین ، ۱۱۸ .
قرامطه ، ۲۵۲ ، ۲۲۳ ، ۲۱۹ ، ۵۲ .
قطعیّه ، ۲۶۱ ، ۱۵۱ ، ۱۱۷ ، ۱۰۶ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۷۹ ، ۵۳ .
قولیه ، ۲۶۱ .
قیاس ، ۱۱۹ - ۱۱۷ ، ۷۰ .
قیاس جلی ، ۷۰ .
قیاس خفی ، ۷۰ .
کافر ، ۲۶۱ ، ۲۵۴ ، ۲۵۱ ، ۳۶ ، ۳۴ .
کاملیه ، ۲۶۱ .
کتمان ۶۷ - ۶۶ .
کرامات (جواز ظهور -) ، ۱۷۶ .
کرّامیه ، ۱۱۸ .
کریّه ، ۲۶۱ ، ۲۵۸ .
کسب ، ۱۶۹ .
کسفیّه یا منصوریّه ، ۲۶۱ .
کشف (اهل -) یا متصوفه ۱۲۲ ، ۴۹ ، ۴۲ ، ۴۱ .
۲۴۶ .
کلام (علم -) ۷۲ - ۴۹ ، ۴۸ - ۳۷ .
کلام نفسانی ، ۱۷۴ ، ۱۶۹ .
کورکیه ، ۲۶۲ .

کتابیه، ۲۶۲ .	سرایا، ۱۳۲ .
کيسائيه، ۲۶۱، ۲۵۴، ۲۴۹، ۷۰۰، ۶۹، ۶۵، ۵۶، ۵۱	سرجه، ۱۳۷، ۷۹، ۷۰، ۵۸، ۵۶، ۴۹، ۳۴، ۳۲، ۳۱
۲۶۲ .	۲۶۳، ۲۴۶، ۱۳۸
کيسائيه خالص، رجوع کنيد بمختاريه .	سريه، ۲۶۳ .
لاعتيه، ۲۶۲ .	سرزبانان، ۶۷، ۶۲ .
لذت و الم، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰ .	سرقيوته، ۶۹، ۳۹، ۳۸، ۲۵ .
لطف، ۱۷۵، ۵۵ .	سروايتيه، ۹۲، ۸۵ .
لطف عام، ۵۵ .	مزدکيه، ۲۶۳ .
لطف خاص، ۵۵ .	مستشيه، ۲۶۳ .
مبارکيه، ۲۲۶، ۵۲ .	مسلمين، ۱۲۱، ۹۳، ۸۹، ۵۴، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۶
مبيضه، ۲۶۲، ۲۵۶ .	۲۵۷، ۲۵۰، ۱۸۳، ۱۳۶
متر بصره، ۲۶۲ .	مسوده، ۲۶۳، ۲۶۲، ۶۵
متشيعه معتزله، ۲۶۴، ۲۴۱ .	مشبهه، ۲۶۲، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۰، ۱۱۹، ۸۲، ۴۰
متصوفه، رجوع کنيد باهل کشف .	۲۶۳ .
متکلم، ۳۹ .	مشرک، ۳۴ .
مجاهده، ۴۱ .	مشيت، ۲۳۱ .
مجسمه، ۲۶۳، ۱۴۶، ۴۰ .	مصنفات (در مقابل اصول)، ۷۱ .
محدث، ۳۶ .	معتزله اول، ۳۰ .
محدثه، ۲۶۳ .	معتزله يا اهل اعتزال يا اهل توحيد و عدل، ۲۸، ۴۰
محکي، ۱۲۳ .	۳۲-۳۹، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸
محدثيه، رجوع کنيد بمسلمين .	۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷
محدثيه (طرفداران امامت محمد بن امام علي الهادي)	۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲
۲۶۳، ۱۰۹ .	۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۸
محدثيه، معتقدین بالوحييت حضرت رسول، ۲۵۹	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
۲۶۳، ۲۶۰ .	۲۵۳، ۲۵۶ .
محدثيه (طرفداران امامت محمد بن عبدالله بن حسن بن	معجزه (شرایط -)، ۱۷۶ .
امام حسن)، ۲۶۳ .	معرفت، ۲۳۱، ۱۷۲، ۱۲۲، ۸۲ .
محرره، رجوع کنيد بخرميه .	معصيت، ۷۸ .
محنة، ۴۳، ۴۵، ۴۶ .	معطله، ۲۶۴، ۱۱۸ .
مختاريه يا کيسائيه خالص (اصحاب مختار بن ابی عبيد	معلم، ۵۵ .
ثقفی)، ۲۶۳ .	معمريه يا يعمریه، ۲۶۷، ۲۶۴ .
مخطئه، ۲۶۳، ۲۶۲ .	مفيريته، ۲۶۴ .
مخلوق، ۱۱۹، ۱۰۲ .	مفضليه، ۲۶۴ .
مخمسه، ۲۶۳، ۲۵۹ .	مفضليته، ۲۶۴ .

- | | |
|--|--|
| نصّ ، ۱۷۶، ۸۲، ۷۵، ۵۸-۵۷ . | مفوضه ، ۲۶۵-۲۶۴، ۲۵۲ . |
| نصّ ، (اهل -) ، ۵۷ . | مقتنیّه ، ۲۶۵، ۲۶۲، ۲۵۶ . |
| نصّ جلیّ ، ۱۰۲، ۸۶، ۷۶-۷۵، ۵۸ . | ملاحظه ، رجوع کنید با اسماعیلیّه . |
| نصّ خفیّ ، ۱۷۶، ۱۰۲ . | ملل و نحل یا مقالات (علم - ، کتب -) ۸۶، ۳۰۲ |
| نصیریّه ، ۲۶۶ . | ۱۴۲-۱۳۷، ۱۳۴، ۱۲۸ . |
| نظر (ماهیّت -) ، ۱۷۲ . | مطوره ، رجوع کنید بواقفه . |
| نظر (اینکه - مفید علمست) ، ۱۷۲ . | منجمین یا اصحاب فلک و نجوم ، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۳ |
| نعیم اهل جنت ، ۱۴۲ . | ۱۷۶، ۱۳۹ . |
| نعلیه ، ۲۶۶ . | المنزلة بین المنزلتین ۱۳۱، ۳۶، ۳۵ . |
| نقی و اثبات ، ۱۲۳ . | منصوریّه ، رجوع کنید بکسفیّه . |
| نقیسیّه ، ۲۶۶، ۱۶۴ . | منطق (اهل -) ، ۱۳۴، ۱۲۸، ۱۰۵ . |
| نمیریّه ، ۲۶۶، ۲۳۵، ۱۴۷، ۱۴۴ . | منهالیه ، ۲۶۵ . |
| نور ساعیه ، ۲۶۶ . | موالی ، ۷۵، ۶۳، ۶۰، ۳۳ . |
| نواب اربعه ۲۱۲-۲۱۴، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۹ . | موسائیه یا موسویّه ، ۲۶۵، ۲۶۴ . |
| واقفه ، ۱۶۴، ۱۴۸، ۱۱۷، ۱۰۳، ۷۹، ۷۲، ۷۱، ۵۳ | مؤلفه ، ۲۶۵ . |
| ۲۶۶، ۲۶۱، ۲۵۲ . | مهاجرین ، ۵۶ . |
| وساوس ، ۴۱ . | مهدی ، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۵۳، ۲۴۹، ۵۲، ۵۱ . |
| وعدو وعید ، ۱۷۵، ۱۴۱، ۳۶ . | میمیه ، ۲۶۵، ۲۶۰ . |
| هاجس رجوع کنید بخطاب نفسانی . | میمویّه ، ۲۶۵ . |
| هاشمیه ، ۲۶۶ . | موجود ، ۱۷۳-۱۷۲، ۹۰ . |
| هریریّه ، ۲۶۷ . | مؤمن ، ۲۵۰، ۱۷۵، ۵۶، ۳۵-۳۴، ۳۱، ۳۰ . |
| هشامیه ، ۲۶۷، ۲۵۴، ۸۰ . | ناصریه ، ۲۶۵ . |
| هلالیه ، ۲۶۷، ۲۳۵ . | ناووسیّه ، ۲۶۶، ۵۱ . |
| یزیدیّه ، ۲۶۷ . | نبوت ، رجوع کنید برسالات . |
| یعقوریّه ، ۲۶۷ . | نجاریّه ، ۱۳۷ . |
| یعقوییّه ، ۲۶۷ . | نجدات ، ۵۴، ۳۴ . |
| یهود ، ۲۵۹، ۱۷۶، ۱۱۹، ۹۳، ۹۰، ۸۹، ۷۳، ۲۶ . | نحلیّه ، ۲۶۶ . |
| یونسیّه ، ۲۶۷، ۸۲ . | نصاری یا عیسویان ، ۲۵۹، ۱۸۳، ۱۷۶، ۷۳، ۲۶ . |

فهرست اسامی کتب مذکور در متن (۱)

- | | |
|---|---|
| الابتداء والاعاده (ابن الرّاوندی) ، ۹۰ . | الآثار الباقیه (ابوریحان بیرونی) ، ۲۲۵ . |
| الابتهاج (ابواسحاق نوبختی) ، ۱۷۷-۱۸۰ . | الآراء والدّیانات (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) |
| ابطال قیاس (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل | ۱۴۰-۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۶، ۷۶، ۸۰، ۳۰۲ |

(۱) این فهرست فقط شامل اسامی کتبی است که در متن یا حواشی بمناسبتی ذکر از آنها بمیان آمده .

- نوبختی، ۱۱۸ .
 اجتهد رأی (کتابی در -) از ابن الرّاوندی، ۹۴ .
 احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام (کتابی در -) از
 ابوسهل اسماعیل نوبختی، ۱۱۹ .
 احکام نجومی (نوبخت) ۹۰ .
 « (ابوسعید دامغانی) ۲۱۰ .
 اخبار وکلاء اربعه (ابوالعباس سیرافی) ۲۲۱۰ .
 اختلاف السّیعه (ابوعلی وراق) ۱۴۰۰، ۸۶۰ .
 ارجاء (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی،
 ۱۲۳ .
 ارجوزه در شرح یاقوت (شهاب الدّین عاملی)،
 ۱۷۷ .
 الارزاق والآجال والاسعار (ابو محمد حسن بن
 موسی نوبختی) ۱۳۰۰ .
 ارشاد الطالبین (فاضل مقداد) ۱۲۳۰ .
 الارکان فی دعائم الدّین (شیخ مفید) ۷۳۰ .
 الاستغاثه (یا الاغاثة) از ابوالناسم کوفی، ۱۳۷۰ .
 استطاعت (کتابی در -) از ابو جعفر سگاک، ۹۲۰ .
 « « از ابو محمد نوبختی، ۸۲۰ .
 الاستبفاء (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۶۰ .
 الاسماء والاحکام (ابن الرّاوندی) ۹۰۰ .
 الاعتبار والتمییز والانتصار (ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی) ۱۳۰۰ .
 الاعتبار (عزّ الدّین بن ابی الحدید) ۱۷۰۰ .
 الاغانی (ابو الفرج اصفهانی) ۱۹۶۰، ۹۰ .
 الافصاح (شیخ مفید) ۸۶۰ .
 الامامة (ابن الرّاوندی) ۹۱۰ .
 « (عیسی بن روضه) ۷۵۰ .
 « (شلمغانی)، بزرگ، ۲۳۱۰ .
 « « کوچک، ۲۳۱۰ .
 امامت (کتابی در -) از ابوعلی وراق، ۸۴-۸۵ .
 « « از ناشی، اصغر، ۱۰۵۰ .
 امل الآمل (حرّ عاملی)، ۲۲۲، ۱۸۷۰ .
 الانتصاف (ابو الحسن خباط)، ۸۵۰ .
 الانساب (سمعانی)، ۲۴۸، ۲۴۱، ۸۳۰ .
 الانصاف (ابن قبه)، ۹۴۰ .
 الانقاذ (سوسنجر دی)، ۱۰۶۰ .
 انکار رؤیت باری تعالی (کتابی در -) از ابو محمد
 حسن بن موسی نوبختی، ۱۳۱۰ .
 الانوار (حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت)، ۲۰۰ .
 الانوار (ابوعلی اسکافی)، ۲۵۱۰ .
 « (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۲۱۵، ۷۱ .
 « (شلمغانی)، ۲۳۱۰ .
 انوار الملکوت (علامه حلی)، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۲۳، ۲ .
 ۱۷۰-۱۷۷، ۱۷۲ .
 الاوائل (ابو عبیدالله مرزبانی)، ۴۸۰ .
 اوائل المقالات (شیخ مفید)، ۱۶۸۰ .
 الاوراق (کتاب -) از ابوبکر صولی، ۱۹۴۰ .
 الايضاح (شلمغانی)، ۲۳۱۰ .
 بحار الانوار (علامه مجلسی)، ۱۶۷، ۱۴۱، ۱۹۰ .
 البداء والمشیة (شلمغانی)، ۲۳۱۰ .
 البداية والنهاية (ابن کثیر شامی)، ۲۴۱، ۱۲۵۰ .
 بصائر الدّرجات (سعد بن عبدالله اشعری)، ۱۴۱۰ .
 البقاء والفناء (ابن الرّاوندی)، ۹۰۰ .
 البهجة (ابوالمظفر محمد نیمی)، ۱۴۱۰ .
 بیان الادیان (ابوالعالی محمد بن عبیدالله)، ۲۴۸۰ .
 التاج (ابن الرّاوندی)، ۱۲۰۰، ۹۳، ۹۲۰ .
 تاریخ ابن الاثیر، ۲۲۵۰ .
 تاریخ الاسلام (شمس الدّین ذهبی)، ۱۳۰۰ .
 تاریخ بغداد (احمد بن ابی طاهر)، ۱۸۰۰ .
 « « (خطیب بغدادی)، ۱۳۵۰، ۱۱۰، ۷۰ .
 تاریخ طبری، ۸۰ .
 تاریخ حلب (ابن شحنة)، ۲۲۲۰ .
 تاریخ یحیی بن ابی طیّ، ۲۲۱، ۲۱۴۰ .
 تبصرة العوام (سیّد مرتضی بن داعی)، ۲۲۹، ۸۰۰ .
 ۲۴۸ .
 تثبیت الرسالة (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۱۱۹۰ .
 تجارب الامم (ابوعلی مسکویه)، ۲۴۴، ۲۲۵۰ .

- تجارب السلف (هندو شاه نخبوانی) ۱۶۶ .
تحقیق ما آلفه: لکعبی فی المقالات (ابو القاسم علی کرفی) ،
۱۳۷ .
التدبیر (علی بن منصور) ، ۸۳ .
التسلیم (شلهفانی) ، ۲۳۱ .
التشبیہ والتمثیل (ابوسهل بن نوبخت) ، ۱۳ .
تلبیس ابلیس (ابن الجوزی) ، ۱۳۰ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹ .
التکلیف (شلهفانی) ، ۲۲۹ - ۲۳۰ .
تکملة تاریخ الطبری (محمد بن عبد الملك همدانی) ،
۲۴۴ .
التنبیه (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ، ۱۱۱ ، ۱۱۶ ، ۱۲۸ .
تنزیه و ذکر متشابه قرآن (ابو محمد حسن بن موسی
نوبختی) ، ۱۴۰ .
توحید (کتابی در -) ، کوچک ، از ابو محمد حسن بن
موسی نوبختی ، ۱۴۰ .
توحید (کتابی در -) ، بزرگ ، از ابو محمد حسن بن
موسی نوبختی ، ۱۴۰ .
توحید (کتابی در -) از ابو جعفر سگاک ، ۱۳۰ .
« » از ابن الراوندی ، ۹۳ .
« » از ابوسهل اسماعیل نوبختی ،
۱۴۲ .
الجامع (کتاب) از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ،
۱۲۹ .
جزء لا یتجزأ (کتابی در -) ، بزرگ ، از ابو محمد
حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۰ .
جزء لا یتجزأ (کتابی در -) ، مختصر ، از ابو محمد
حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۱ .
جواب بابو جعفر بن قبه از ابو محمد حسن بن موسی
نوبختی ، ۱۳۳ .
جواب بابو جعفر بن قبه از ابو محمد حسن بن موسی
نوبختی ، ۱۳۳ .
الجمال (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ، ۱۱۷ .
الحاسة السادسة (شلهفانی) ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ .
الحجج (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ، ۱۲۹ .
حدث العالم (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ، ۱۴۰ .
« » (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ، ۱۲۲ .
الحکایة والحکمی (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ، ۱۲۳ .
« » (جعفر بن مبشر) ، ۱۲۳ .
« » (ابن جتنی) ، ۱۲۳ .
« » (ابن قتیبه) ، ۱۲۳ .
الحوادث الجامعة (ابن الفوطی) ، ۱۶۶ .
الحکم علی سورة لم یکن (ابو عیسی وراق) ، ۸۶ .
خبر واحد (کتابی در -) از ابو محمد حسن بن
موسی نوبختی ، ۱۳۳ .
خصوص و عموم (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل
نوبختی ، ۱۲۳ .
خصوص و عموم (کتابی در -) از ابو محمد حسن بن
موسی نوبختی ، ۱۳۱ .
خلق القرآن (ابن الراوندی) ، ۹۰ .
الخواطر (کتاب -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی ،
۱۲۲ .
الدماغ (ابن الراوندی) ، ۹۴ .
الذریعة الی اصول الشریعة (سید مرتضی) ، ۱۷۰ .
الرافضة (کتاب -) از جاحظ ، ۸۵ .
ربیع الابرار (زنجشیری) ، ۲۰ .
ردّ بر ابن الراوندی در باب انسان از ابوسهل
اسماعیل نوبختی ، ۱۲۰ .
ردّ بر ابوالعناهیة از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۰ .
ردّ بر ابوعلی جبائی از ابو محمد حسن بن موسی
نوبختی ، ۱۳۳ .
ردّ بر ابوعلی وراق از ابو محمد حسن بن موسی
نوبختی ، ۱۳۲ .
ردّ بر ابوالهذیل علاّف در باب نعیم اهل جنت از
محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۲ .
ردّ بر ابوالهذیل علاّف در باب معرفت از ابو محمد
حسن بن موسی نوبختی ، ۱۴۲ .
ردّ بر اصحاب تناسخ از ابو محمد حسن بن موسی
نوبختی ، ۱۳۴ .

- ردّ بر واقفه (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۱۷۰ .
 ردّ بر هشام بن سالم جوابی از هشام بن الحکم ۷۸۰ .
 ردّ بر یحیی بن اصفح از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۱۹ .
 ردّ بر یهود (ابو سهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۹۰ .
 رجال کُشی ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۸-۱۵۵، ۱۶۵-۲۴۷، ۲۱۴ .
 رجال نجاشی ۱۴، ۱۱۶، ۱۲۹، ۲۵۵، ۲۲۹ .
 رساله ابن القارح ۲۲۵ .
 « (امام شافعی) ۱۲۰ .
 رساله ای از شلمغانی خطاب بابوعلی اسکافی ۲۲۰ .
 « از قطب الدین راوندی ۷۷ .
 « در باب لذت (ابن ابی الحدید) ۱۷۸ .
 روضات الجنّات (خونساری) ۲۲۲ .
 ریاض العلماء (عبدالله افندی) ۱۶۷ .
 زاد المسافرین (ناصر خسرو) ۱۷۹ .
 الزّاهر بالحجج العقلیه (شلمغانی) ۲۳۰ .
 الزّمرد (ابن الراوندی) ۹۳ .
 الزّهاد والتّوحد (شلمغانی) ۲۳۱ .
 زهر الآداب (قیروانی) ۱۹۴، ۱۹۷ .
 الزیّدیه (کتاب -) از جاحظ ۸۵ .
 السّبک (ابو سهل اسماعیل نوبختی) ۹۳، ۱۲۰ .
 سرّ الحیاة (ابو الحسن مسعودی) ۱۶۱ .
 السقیفه (کتاب -) از ابو عیسی وراق ۸۶ .
 سیاست نامه (خواجہ نظام الملک) ۱۵۶ .
 شافی (سید مرتضی) ۸۰، ۸۵، ۹۴ .
 شاهنامه فردوسی ۶ .
 شرح انوار الملکوت (سید عمید الدین حلّی) ۲۰ .
 ۱۷۷ .
 شرح حال حسین بن منصور حلاج (لوئی ماسین یون) ۱۲۲ .
 شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ۲۰، ۴۸، ۹۴ .
 ۱۳۹ .
 شرح نهج البلاغه (قطب الدین راوندی) ۷۷ .
- ردّ بر اصحاب صفات از ابو سهل اسماعیل نوبختی ۱۱۸ .
 ردّ بر اصحاب المنزلة بین المنزلّین از ابو محمد حسن بن موسی ۱۲۱ .
 ردّ بر اهل تعجیز از ابو محمد حسن بن موسی ۸۷ .
 ۱۳۲ .
 ردّ بر اهل منطق از ابو محمد حسن بن موسی ۱۳۴ .
 ردّ بر ثابت بن قرّه « « « ۱۳۴ .
 ردّ بر جبریه از ابو سهل اسماعیل نوبختی ۱۱۹ .
 ردّ بر جعفر بن حرب از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۲۹ .
 ردّ بر الحکایة والمحکّی ابن جتنی از سید مرتضی ۱۲۳ .
 ردّ بر الحکایة والمحکّی ابن قتیبہ از شیخ مفید ۱۲۳ .
 ردّ بر طاطری از ابو سهل اسماعیل نوبختی ۱۱۷ .
 ردّ بر عیسی بن ابان در باب قیاس از ابو سهل اسماعیل نوبختی ۱۱۷ .
 ردّ بر عیسی بن ابان در باب اجتهاد از ابو سهل اسماعیل نوبختی ۱۱۸ .
 ردّ بر غلاة (ابو سهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۷ .
 « (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۳۴-۱۲۶ .
 الردّ علی الفرق الثلاث من التصاری (ابو عیسی وراق) ۸۷ .
 ردّ بر فرق شیعہ بجز امامیه از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ۱۳۴ .
 ردّ بر محمد بن الازهر (ابو سهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۷ .
 ردّ بر مجسمه (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۳۵ .
 ردّ بر منجّین « « « ۱۳۳ .
 ردّ بر منکرین وجوب امامت بنصّ (ابو جعفر سگاک) ۸۲، ۷۶ .
 ردّ بر واقفه (ابو سهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۷ .

- شرح یاقوت (ابن ابی الحدید) ، ۱۶۶، ۲ .
« (علامه حلی) رجوع کفید بانوار-
الملکوت .
السَّیِّعَة وَفَنَرَنَ الْإِسْلَام (سید حسن صدر) ، ۱۶۷ .
الصَّراط (کتاب -) از ابویعقوب اسحاق الاحمر ،
۱۳۵ .
الصِّفَات (کتاب -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی ،
۱۱۹ .
الطَّبَائِع (ابن الرّاوندی) ، ۹۰ .
طبقات المفسّرين (سیوطی) ، ۲۲۲ .
العبّاسیّه (کتاب -) از جاحظ ، ۸۴، ۸۵، ۹۲ .
عبث الحکمة (ابن الرّاوندی) ، ۹۳، ۱۲۰ .
العروس (ابن الرّاوندی) ، ۹۱ .
عقود الجواهر (یحیی بن ابی طیّ) ، ۲۲۲ .
العیون والمحاسن (شیخ مفید) ، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴ .
غریب المشرقی (ابو عیسی وراق) ، ۸۷ .
الغیبة (شیخ طوسی) ، ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۵ .
۱۶۵، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸ .
الغیبة (شلمغانی) ، ۲۳۱، ۲۳۵ .
الْقَالَ التَّجْوِمِ (ابوسهل بن نوبخت) ، ۱۳ .
الفتیاء (کتاب -) از جاحظ ، ۸۵، ۹۳ .
فرج الهموم (سید بن طاوس) ، ۷، ۱۹ .
الفرق بین الفرق (ابومنصور بغدادی) ، ۲۲۵،
۲۴۷ .
فرق السَّیِّعَة (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ، ۲ ،
۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۶۵، ۲۴۸ (؟) .
« (نصر بن صبیّاح) ، ۱۴۰ .
« (ابوطالب عبدالله انباری) ، ۱۴۰ .
« (سعد بن عبدالله اشعری) ، ۱۴۱، ۱۶۱ .
الفصل فی الملل والاهواء والتّحل (ابن حزم ظهري) ،
۲۲۵، ۲۴۷ .
الفصول (سید مرتضی) ، ۱۴۳ .
فضائل العمرّین (شلمغانی) ، ۲۳۱ .
فضل التّطرق علی الصّمت (شلمغانی) ، ۲۳۱ .
- فضیحة المعتزله (ابن الرّاوندی) ، ۹۰-۹۱ .
فضیلة المعتزله (جاحظ) ، ۹۱ .
الفهرست (ابن التّیم) ، ۱۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰ .
فهرست کتب السَّیِّعَة (شیخ طوسی) ، ۷۱، ۱۲۹ .
۱۳۰ .
فوات الوفيات (ابن شاکر کتبی) ، ۱۶۶ .
کافی در احداث از منه (ابن کبریاء نوبختی) ، ۲۳۹ .
الکامل فی علوم الدّین (شیخ مفید) ، ۷۳ .
کامل در امامت (ابوالحسن میثمی) ، ۸۱ .
کتابی در ذکر اصول (ابوالحسن غضائری) ، ۷۱ .
کتابی در ذکر مصنّفات « ۷۱ .
کتابی در سرقات شعریّه ابونواس (مهلهل بن موت)
۲۳ .
کتابی از یحیی بن عدی بر ردّ ابو عیسی وراق ، ۷۸ .
کتب بنی فضال ، ۲۴۲ .
کتب مانی و مرقیون و ابن دیصان ، ۲۶، ۲۷ .
کشف الحجب والاستار (اعجاز حسین کذتوری)
۱۷۷ .
کشف الظّنون (حاجی خلیفه) ، ۹ .
کلام در باب انسان (ابوسهل اسماعیل نوبختی)
۱۲۲ .
کمال الدّین و تمام النّعمه (شیخ صدوق) ، ۲۸، ۹۴ .
۱۱۱، ۱۱۶، ۱۶۱، ۲۴۸ .
الکون والفساد (ارسطو) ، ۱۲۹ .
« (اختصار -) از ابو محمد حسن بن
موسی نوبختی ، ۱۲۹ .
لاشبئی الا موجود (ابن الرّاوندی) ، ۹۰ .
لذت (مقاله ای در -) از ابو محمد زکریای رازی
۱۸۰ .
اللؤلؤة (ابن الرّاوندی) ، ۹۰ .
ماهیه العصمة (شلمغانی) ، ۲۳۰ .
المباهلة (شلمغانی) ، ۲۳۱ .
مجالس ابوسهل نوبختی با ثابت بن قرّه ، ۱۱۹ .
« با ابوعلی جبائی ، ۱۲۰ .

مقالات (التاشی الاکبر) ۱۳۸۰ .
 المقالات فی اصول الدیانات (ابوالحسن مسعودی)
 ۱۶۱، ۱۳۸، ۸۶ .
 الملل والتحل (شهرستانی) ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۴-
 ۲۴۸ .
 مناقب الطالیین (ابن شهر آشوب) ۲۱۴ .
 منتخبات کتاب یاقوت (یکی از علمای امامیه) ۱۷۷ .
 المنتخل (ابوسهل بن نوبخت) ۱۳۰ .
 المنتظم (ابن الجوزی) ۲۴۱ .
 منهاج الستة النبویه (ابن تیمیّه) ۱۳۴، ۱۴۳، ۲۴۸ .
 المواعظ والاعتبار (مقریزی) ۲۴۸ .
 الموالب (ابوسهل بن نوبخت) ۱۳۰ .
 الموضح (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۲۹ .
 نصرت مذهب معمر بن عبّاد (ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی) ۱۲۳ .
 نظم القرآن (شلمغانی) ۲۳۱ .
 نعت الحکمه یاعبث الحکمه (ابن الرّاوندی) ۹۳ .
 نفس الرحمن (میرزا حسین نوری) ۱۴۲ .
 نفی و اثبات (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل
 نوبختی ۱۲۲ .
 نقض رساله امام شافعی از ابوسهل اسماعیل نوبختی
 ۱۲۰ .
 نقض عبث الحکمه از ابوسهل اسماعیل نوبختی ۱۲۰ .
 نقض مسئله ورّاق در باب قدمت اجسام از ابوسهل
 اسماعیل نوبختی ۱۲۰ .
 نقض المستثبت (ابوالقاسم کعبی) ۹۵ .
 نقض مقاله محمد زکریّا در باب لذّات از شهید بلخی ۱۸۰ .
 نقض منطق (ناشی اکبر) ۱۰۵۰ .
 نقض نقض شهید از محمد زکریّا ۱۸۰ .
 التّوح علی البهائم (ابو عیسی ورّاق) ۸۷ .
 الوافی بالوفیات (صلاح الدین صفدی) ۲۲۲ .
 و فیات الاعیان (ابن خلّکان) ۲۲۵ .
 یاقوت (ابواسحاق ابراهیم نوبختی) ۲، ۲۸، ۱۶۶-۱۸۰ .
 الیهبطان (ابوسهل بن نوبخت) ۱۳۰ .

مجالس ابو عیسی ورّاق ۸۶ .
 محال بودن رؤیت حق تعالی (ابوسهل نوبختی)
 ۱۲۲ .
 المدخل (ابوسهل بن نوبخت) ۱۲۰ .
 مرایا (کتابی در -) از ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی ۱۲۲ .
 المرجان (ابن الرّاوندی) ۹۴ .
 المروایه (کتاب -) از جاحظ ۹۲ .
 مروج الذهب (مسعودی) ۱۳۹، ۸۶، ۱۹۹ .
 مسائل ابو محمد حسن بن موسی نوبختی با ابو علی جیانی
 ۱۳۲ .
 المسائل العثمانیه (جاحظ) ۸۵ .
 المستثبت (ابن قبه) ۹۵ .
 مستدرک الوسائل (میرزا حسین نوری) ۱۴۳ .
 المسترشد (ابوالقاسم کعبی) ۹۴ .
 المشرقی (ابو عیسی ورّاق) ۸۷ .
 المعارف (کتاب -) از شلمغانی ۲۳۱ .
 معجم الادبیه (یاقوت حموی) ۱۵، ۱۹۶، ۲۲۵ .
 المعرفة (کتاب -) از ابو جعفر سگّاک ۸۲ .
 « « از ابوسهل اسماعیل نوبختی
 ۱۲۲ .
 المغنی (قاضی عبدالجبار همدانی) ۸۵ .
 مقالات الاسلامیین (ابوالحسن اشعری) ۸۶، ۱۲۸ .
 ۲۴۷ .
 مقالات (ابو عیسی ورّاق) ۱۲۸، ۸۶ .
 « (ابوالقاسم کعبی) ۱۳۸، ۱۲۷، ۸۶ .
 « (احمد بن حسن مصمّی) ۱۴۸ .
 « (ابو محمد عبدالله خالیدی) ۱۲۸ .
 « (زرقان) ۱۴۷، ۸۶ .
 (عبّاد بن سلیمان صیمری) ۱۴۷ .
 مقالات غیر الاسلامیین (ابوالحسن اشعری) ۱۳۸ .
 مقالات (محمد بن شیب) ۱۲۷ .
 « (محمد بن عیسی برغوث) ۱۳۷ .
 « (محمد بن الهیصم) ۸۶ .

فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی

- آبه، ۲۱۴ .
- آدم، ۲۲۸ .
- آذربایجان، ۲۶۱ .
- ابان بن تغلب، ۵۲ .
- ابراهیم پیغمبر، ۲۲۸، ۹۳ .
- ابراهیم نوبختی، ۲۴۴-۲۴۳، ۱۷۰ .
- ابراهیم بن عبدالله المحض، ۹۰۸ .
- « مالک الاشتر، ۶۲ .
- « مهدی خلیفه (ابو اسحاق)، ۱۷۰ .
- « نوبخت (ابو اسحاق)، ۱۳۳، ۴۰۲-۱۶۶ .
- ۱۸۱ .
- ابن ابی اصیبعه (احمد بن قاسم)، ۱۴۰ .
- ابن ابی الحدید (ابو حامد عزالدین عبدالحمید)، ۲۰ .
- ۱۴۷، ۱۲۸، ۹۴، ۹۳، ۸۶، ۸۰، ۴۸، ۲۸ .
- ۱۷۹، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۳۹ .
- « قاضی موقق الدین قاسم، ۱۶۶ .
- ابن ابی دؤاد (احمد)، ۴۲۰-۴۵۰، ۴۶۰ .
- ابن ابی السوارب (قاضی علی بن محمد)، ۱۰۸ .
- ابن ابی طی (ابوزکریا یحیی)، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۴ .
- بنی ابی طی، ۲۲۲ .
- ابن ابی عقیل عثماني (حسن -)، ۱۱۷ .
- ابن ابی العوجاء (عبدالکریم)، ۳۷ .
- ابن ابی عون (ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون)، ۲۳۶-۲۳۷ .
- ابن الاثیر (عزالدین)، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۷ .
- ابن اخشید (ابوبکر احمد بن علی بن اخشید)، ۴۷۰ .
- ابن بابویه (ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه)، ۱۴۱ .
- « (ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه)، ۲۳۰ .
- « (شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسن بن بابویه)، ۱۶۱، ۱۱۶، ۱۱۱، ۹۴، ۲۸ .
- ایقورس، ۱۴۰ .
- احمد بن ابراهیم نوبختی، ۲۴۳، ۱۷۰ .
- « حسن بن اسحاق کاتب نوبختی، ۲۴۴، ۱۸۳ .
- « سهل مصمعی، ۱۸۲ .
- « حنبل (امام -)، ۴۳۰، ۴۶-۱۱۹ .
- « عبدالله بن ابی سهل بن نوبخت (ابو عبدالله)، ۲۴۳ .
- « کتال، ۲۶۲ .
- « محمد بن عبدوس، ۲۳۶، ۲۲۴-۲۳۷ .
- « بشر بن زید، ۱۴۵ .
- « امام موسی کاظم، ۲۴۹ .
- « یحیی جلخت (ابوالفرج)، ۱۸۷، ۱۸۶ .
- « اخفش (ابوالحسن علی بن سلیمان)، ۱۹۹ .
- ادریس پیغمبر، ۲۲۸ .
- ارسطو، ۱۲۹، ۱۲۸ .
- ازهری (ابو القاسم عبدالله بن احمد صیرفی)، ۲۴۰۰-۲۴۱ .
- اسامة بن زید بن حارث، ۳۰ .
- اسپانیا، ۲۳ .
- استانبول، ۱۴۱ .
- اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت، ۱۹۳، ۱۸ .
- « ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (ابو یعقوب)، ۳۰۲، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۱، ۱۸۱، ۷ .
- ۲۴۵، ۲۱۹ .
- « اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت، ۲۴۴، ۱۹۳، ۱۸۳، ۱۸۱ .
- « حنین (ابو یعقوب)، ۱۲۹، ۱۲۷ .
- « زید بن حارث انصاری، ۲۵۴، ۲۴۹ .
- « محمد بن احمد بن ابان نخعی کوفی (ابو یعقوب)، ۱۳۵-۱۳۶، ۲۵۰ .
- « عمرو، ۲۴۹ .
- ابو اسحاق نوبختی، رجوع کفید بابر ابراهیم بن نوبخت .
- الازدري (علی)، ۲۴۹ .

انطاکیه ۱۸۳۰ .	اسدي (محمد بن بشير کوفي) ۱۴۵۰-۱۵۵۰
اهواز ۱۹۰۰-۱۸۹۰-۱۲۰۰-۱۱۶۰-۱۱۴۰-۱۰۸۰-۱۰۴۰ .	۲۵۲۰-۱۵۸۰-۱۵۷۰ .
۲۰۲-۲۰۵-۲۰۷-۲۰۸ .	اسکافي (ابو جعفر محمد بن عبدالله معتزلی) ۸۱۰ .
ایتالیا ۲۵۰ .	۲۴۱۰-۱۳۷۰-۸۵۰ .
ایران ۲۵۰ .	« (ابو علی محمد بن احمد بن جنید) ۱۱۷۰ .
بابک خرمی ۲۵۴۰ .	« (ابو علی محمد بن همام بخارادی) ۲۱۵۰ .
باقطانی (ابو عبدالله) ۲۱۵۰ .	۲۳۴۰-۲۳۰۰-۲۲۷۰ .
بجکم امیر الامراء ۲۴۴۰-۲۰۸۰-۲۰۷۰-۲۰۴۰ .	اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ۱۲۵۰-۱۸۰-۱۵۰-۱۲۰ .
بجتری (ابو عباده ولید بن عبید) ۱۰۴۰-۹۶۰-۴۰۱۰ .	۱۹۳۰-۱۸۲۰ .
۱۸۳-۱۸۴-۱۹۲۰-۱۹۴۰-۱۹۶۰-۱۹۸۰ .	« (امام جعفر صادق) ۲۵۰۰-۴۸۰ .
۲۱۱۰ .	« شرف الدین عودی عاملی (شیخ شهاب -
ابی بحر (جده حسین بن روح نوبختی) ۲۱۴۰ .	« (الدین) ۱۷۷۰ .
بخارا ۲۶۲۰-۲۲۵۰ .	« عباده (صاحب ابوالقاسم) ۴۸۰-۱۷۰ .
برامکه ۶۷۰ .	« علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت
برغوث (محمد بن عیسی) ۱۳۷۰ .	(ابو سهل) ۸۹۰-۷۷۰-۷۶۰-۲۴۰-۱۸۰-۶۰-۳۰-۲۰ .
برقانی (ابوبکر احمد بن محمد) ۲۴۱۰-۲۴۰۰ .	۱۶۲۰-۱۳۳۰-۱۲۸۰-۱۲۵۰-۱۲۴۰-۹۶۹۴۰-۹۳۰ .
بریدی (ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق)	۱۹۴۰-۱۹۲۰-۱۸۳۱۸۱۰-۱۶۹۰-۱۶۸۰-۱۶۵۰ .
۲۰۹۰-۲۰۷۰-۲۰۵۰-۲۰۳۰-۲۰۱۰-۱۸۹۰-۱۸۸۰ .	۲۱۴۰-۲۱۷۰-۲۱۵۰-۲۱۳۰-۲۱۲۰-۱۹۹۰-۱۹۸۰ .
« (ابو الحسین علی بن محمد بن یعقوب بن اسحاق)	اسواری (علی) ۸۱۰ .
۲۰۷۰-۱۸۹۰ .	« (یونس) ۳۳۰ .
« (ابو یوسف یعقوب بن محمد بن یعقوب بن اسحاق)	اشعری (ابوالقاسم سعد بن عبدالله قلی) ۱۴۱۰ .
۲۰۰۰-۱۸۹۰ .	۱۶۰-۱۴۲۰ .
بزینغ (موسی الخائک) ۲۵۱۰ .	« (ابوالحسن علی بن اسماعیل) ۵۰۰-۴۷۰ .
بزوفری (ابوالعلا محمد بن علی) ۱۰۰۰-۹۹۰ .	۱۷۰-۱۶۷۰-۱۴۱۰-۱۳۸۰-۱۲۸۰-۱۱۹۰-۸۶۰ .
بسطام (یسران -) ۲۸۳۰-۲۳۴۰-۲۳۲۰-۲۲۴۰ .	۲۴۷۰ .
ابن بسطام (ابوالعباس احمد بن محمد) ۲۳۲۰ .	اصفهان ۲۶۶۰-۵۸۰ .
« (ابو جعفر -) ۲۲۴۰ .	افریقیه ۲۶۶۰-۵۸۰ .
« (جعفر -) ۲۳۳۰ .	افشین سردار معتصم ۲۵۴۰ .
« (ابو علی -) ۲۲۴۰ .	افطح (عبدالله بن امام جعفر صادق) ۲۶۰۰-۱۴۵۰-۵۲۰ .
« (ابوالقاسم علی بن احمد بن محمد) ۲۳۲۰ .	الیدس (مستر) ۱۴۲۰-۱۴۱۰ .
« (ابوالحسن محمد بن علی بن احمد بن محمد) ۲۳۲۰ .	امین (محمد بن هارون الرشید) ۱۹۰ .
بشر بن معتمر (ابو سهل) ۳۶۰ .	بنی امیه ۳۲۰-۳۴۰-۵۹۰-۶۰۰-۶۴۰-۸۵۰-۶۵۰ .
بصره ۱۹۰۰-۱۸۹۰-۶۴۰-۶۱۰-۶۰۰-۵۹۰-۵۸۰-۳۴۰ .	انبار ۱۰۵۰ .
۲۰۱-۲۰۷۰-۲۰۵۰-۲۱۰۰ .	انباری (ابوطالب عبدالله بن محمد) ۱۴۰۰ .

بصري، ٢٣٧ .
بطايح، ٢٦ .
بطايني (ابو الحسن علي بن حمزة)، ٧٢ .
بغداد، ٩٩، ٩٧، ٨٠، ٦٨، ٤٢، ٤١، ٢٣، ١١، ٩، ٨ .
١٩٢، ١٨٩، ١٨٥، ١٤١، ١١، ٢، ١٠، ٩، ١٠، ٨ .
٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٧، ٢٠٦، ٢٠٣، ٢٠١، ٢٠٠ .
٢١٩، ٢١٧ - ٢٣٢، ٢٢٤، ٢٢٣، ٢٢١ .
٠، ٢٣٧ .
ابوبكر صديق (خليفة أول)، ٥٧، ٥٠، ٤٩، ٣٠ .
٢٦٧، ٢٦٤، ٢٥٧، ٢٥١، ٢٢٨ .
ابوبكر اصم معتزلي، ٥٤ .
بلالي (ابوطاهر محمد بن علي بن بلال)، ٢٢٥، ١٦٢ .
بلخ، ٩٤ .
بيان بن سمعان تميمي نهدى، ٢٥٨، ٢٥٢ .
يب رجوع كنيد بگيو .
بيت الحكمة يا خزنة الحكمة، ١٢ .
بشر ميمون، ١٢ .
بيروني (ابوريجان احمد بن محمد -)، ٢٦٢، ٢٢٥، ٨٦ .
تبرخي (قاضي ابو القاسم علي بن محسن -)، ٢٤٠ .
٢٤١ .
توحيدى (ابوحيان علي بن محمد)، ٨٩، ١٦ .
توزون، ٢٤٥ .
ابن تيميه (احمد بن عبد الحليم)، ٢٤٨، ١٤٣ .
ثابت بن قرّة حراني (ابو الحسن)، ١١٩، ١٠٤ .
١٣٤، ١٢٧، ١٢٠ .
ثعلب نجوي (ابوالباس احمد بن يحيى)، ١٠٥ .
ثقفى (ابوعبيد)، ٦١ .
ثمارة بن اشرس، ٤٢، ٣٧ .
جابر بن يزيد جعفى، ٦٨ .
جاحظ (ابو عثمان عمرو بن بحر)، ٨٠، ٥٥، ٣٧، ٢٣ .
٨٤، ٨١ - ١٣٧، ١٢٩، ١٢٣، ٩٢، ٩١، ٨٥ .
١٩٧ .
جالوت، ٢٢٨ .
جبائى (ابو علي محمد بن عبد الوهاب)، ٨٩، ٨٨، ٤٧ .
١٣٢، ١٢٨، ١٢٧، ١٢٠، ١١٦، ١٠٤، ٩٣ .

٢٦٦، ١٦٩، ١٣٤ .
جبائى (ابوهاشم عبدالسلام بن محمد)، ٨٩، ٨٨، ٤٧ .
٢٦٦، ١٦٩، ٩٣ .
آل جراح، ٩٨ .
جرادة (آل -)، ٢٢٢ .
جرجان، ٦١، ٦٠ .
جرير بن حازم ازدي، ٢٦ .
الجزيره، ٦١، ٦٠، ٥٩، ٥٨ .
جعدين درهم، ٤٤، ٣٣ .
جعفر بن احمد بن ابراهيم نوبختى (ابو ابراهيم)، ٢٤٤، ٤٠ .
٢٤٥ .
« حرب معتزلى (ابو الفضل)، ٨١، ٤٥، ٣٧ .
٢٣٥، ١٢٩ .
« امام علي الهادى ملقب بكذاب، ١٠٩، ١٠٨ .
١٤٩ - ٢٥٣، ١٦٣، ١٥٩، ١٥٤ .
« مبشر معتزلى (ابو محمد)، ١٣٧، ١٢٣، ٣٧ .
٢٥٣ .
« محمد الصادق (امام ابو عبدالله)، ٥٢، ٥١ .
٦٥ - ٦٦، ٦٩، ٧٠، ٧٤ - ٨٣، ٧٧، ١٥٠ .
٢٤٩، ١٥٩ - ٢٥٣، ٢٥١، ٢٥٨، ٢٥٥ .
٢٦٦، ٢٦٤، ٢٥٩ .
ابن جنى (ابو الفتح عثمان)، ١٢٣ .
جوابقى (هشام بن سالم)، ٢٥١، ٨١، ٨٠، ٧٨، ٥٢ .
٢٦٧، ٢٥٤ .
جوبر (نهر -)، ٩٠ .
جوذرز رجوع كنيد بگودرز .
جوز جانان، ٧٨ .
ابن الجوزى (جمال الدين ابو الفرج عبد الرحمن)،
١٢٩، ١٣٥، ١٣٠، ٨٩ .
جهم بن صفوان، ١٢٩، ٧٩ .
حامد بن العباس وزير، ٩٩ - ١٠١، ١١٤، ٢١٧، ٢٢٣ .
٢٣٢ .
حجاج بن يوسف ثقفى، ٦٤، ٦٣، ٣٤ .
حجاز، ٢١٩، ٦١، ٥٩، ٥٨ .
حداد (ابو حفص عمرو نيشابوري)، ٩٠، ٨٣ .

حدیث ما در امام یازدهم شیعیان امامی ۱۰۸۰ .
ابن حزم ظاهری (ابو محمد علی بن احمد) ۲۲۵۰ .
۲۴۷ .
حسن بن اسحاق کاتب نوبختی ۲۴۴، ۱۹۳، ۱۸۳ .
« اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ۲۴۳ .
« جعفر نوبختی ۲۴۵، ۱۰۸ .
« حسین بن علی بن عباس بن اسماعیل بن ابی
سهل بن نوبخت (ابو محمد) ۱۰۵، ۲۴، ۳ .
۲۴۲-۲۴۰، ۲۱۱ .
« سهل بن ابی سهل بن نوبخت ۲۰ .
« سهل سرخسی ۲۰، ۱۸، ۱۷ .
« صالح بن حی ۲۵۱ .
« علی بن ابی طالب (امام دوم شیعیان امامی)
۲۶۶، ۲۵۹، ۲۴۹، ۲۲۶، ۱۳۵، ۶۸، ۵۷ .
« علی المسکری (امام یازدهم شیعیان امامی)
۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۴-۱۴۸، ۱۱۰-۱۰۶، ۵۳ .
۲۴۹، ۲۳۵، ۲۳۲، ۲۲۷، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۶۵ .
« علی الوجیه نصیبی (ابو عبدالله) ۲۱۷، ۲۱۵ .
« موسی نوبختی (ابو محمد) ۵۰۰، ۲۴، ۳۰، ۲ .
۱۰۳، ۱۰۲، ۸۹، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۳، ۸۰، ۷۶ .
۲۱۴، ۱۹۳، ۱۸۲، ۱۶۹، ۱۶۵-۱۲۵، ۱۲۰ .
« یسار بصری ۳۴، ۳۳ .
حسین بن ابی منصور عجلی ۲۵۴ .
« روح نوبختی (ابو القاسم) ۹۹، ۹۷، ۳۰ .
۲۰۰-۱۷۰، ۱۲۶، ۱۱۲-۱۱۰، ۱۰۶ .
۲۴۳، ۲۳۹، ۲۳۸-۲۱۲ .
« علی بن ابی طالب (امام ابو عبدالله الشہید)
۲۵۴، ۲۴۹، ۲۲۶، ۱۳۵، ۶۰، ۵۹، ۵۰ .
۲۶۷، ۲۵۹ .
« دلی بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن
نوبخت (ابو عبدالله) ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۳، ۳ .
۲۴۲، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۳، ۲۱۱-۲۰۰ .
« قاسم بن عبدالله وزیر مقتدر خلیفه ۲۲۴ .
۲۳۷-۲۳۶ .
ابوالحسن بصری (محمد بن علی) ۱۷۰، ۵۵، ۴۸ .

حصری قیروانی (ابو اسحاق) ۱۹۶، ۱۹۴ .
حضرمی (ابو مالک ضحاک) ۸۱۰ .
حلاج (ابو منیث حسین بن منصور یضائی) ۹۹۰ .
۱۶۲، ۱۴۲، ۱۱۶-۱۱۰، ۱۰۱، ۱۰۰ .
۲۵۴، ۲۲۶-۲۲۴، ۱۶۵، ۱۶۴ .
حلب ۲۲۲، ۱۸۴، ۱۸۳ .
حلی (علامه حسن بن یوسف) ۱۲۳، ۱۲۳، ۲۸، ۲ .
۲۳۰، ۱۷۷، ۱۷۱-۱۷۰، ۱۶۷-۱۶۶ .
« سید عبداللہ بن عبدالمطلب (۱۷۷، ۲۰ .
حماد عجرد ۳۸ .
حمزہ بن حسن اصفہانی (ابو عبدالله) ۲۰، ۱۸، ۱۷ .
۲۴۵، ۲۳، ۲۲ .
حمیمہ ۶۵ .
ابو حنیفہ نعمان بن ثابت (امام) ۷۷، ۷۰-۶۹، ۴۲ .
۱۲۱، ۱۱۸، ۱۱۷ .
حنین بن اسحاق ۱۲۹ .
حیرہ ۱۲۰ .
خالد بن عبدالله قسری ۲۶۴، ۳۳۰ .
خالدی (ابو محمد عبدالله بن محمد) ۱۳۸ .
خاقانی (ابو القاسم عبدالله بن محمد بن یحیی بن عبدالله بن
یحیی) ۲۲۴، ۱۸۴ .
« (ابو عای محمد بن یحیی) ۹۹، ۹۸ .
خراسان ۲۶۵، ۲۵۲، ۶۵، ۶۴، ۶۰، ۵۸ .
خرشاذماه ۱۱- رجوع کنید بابو سهل بن نوبخت .
خزاز (علی بن طاحن) ۱۴۹ .
خصیبی (ابو العباس احمد بن عبدالله) ۱۹۰، ۱۸۵، ۱۸۴ .
ابو الخطاب محمد بن ابی زینب کوفی ۲۵۱، ۷۲، ۵۲ .
۲۵۹، ۲۵۵ .
خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی) ۱۰۵، ۷۰ .
۲۴۰، ۲۱۵، ۱۹۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۲۸ .
۲۴۱ .
خلال (ابوسلمه حفص بن سلیمان) ۲۵۲، ۶۵ .
ابن خلال (ابو القاسم) ۲۴۰ .
خلف بن عبدالصمد ۲۵۵ .

- ابن خلکان (شمس الدین احمد) ، ۲۵۴،۲۲۵ .
- خلیج فارس ، ۲۱۹ .
- حاجی خلیفه کتاب چلبی ، ۹ .
- خوزستان ، ۲۱۰،۲۰۵ .
- خویندین مرّة الهذلی (ابوخراس) ، ۱۹۷-۱۹۸ .
- خیاط (ابوالحسن عبدالرحیم بن محمد معتزلی) ، ۳۷، ۹۳،۹۱،۹۰،۸۹،۸۸،۸۵،۸۰،۴۴ .
- داود یغمبر ، ۲۲۸ .
- داود بن ابی سهل بن نوبخت ، ۱۸ .
- « اسدبصری (ابوالاحوص) ، ۱۰۲،۸۳،۷۶، ۱۲۷،۱۰۳ .
- داود اصفهانی ، ۱۱۹ .
- دجله (شطّ -) ، ۲۳۷،۱۸۵،۹ .
- دمشق ، ۱۷ .
- ابن دیصان ، ۳۹،۳۷،۲۵ .
- دیصان (نهر -) ، ۲۵ .
- دیصانی (ابوشاکر) ، ۹۰،۲۶ .
- ابوذرقاری ، ۲۶۳،۴۹ .
- ذکاء ، ۲۱۶ .
- ذکیر بن صفوان ، ۲۵۵ .
- ذوالجناحین (عبدالله بن معاویة بن جعفر) ، ۲۵۳ .
- ذوالکفایتین (علی بن محمد بن العمید) ، ۱۶ .
- ذهبی (شمس الدین) ، ۱۹۶،۱۹۴،۱۳۶،۱۲۸ ، ۲۴۱،۲۳۷،۲۲۲،۲۱۹،۲۱۴ .
- ذیمقر اطلیس ، ۱۳۰ .
- رائق غلام معتضد خلیفه ، ۲۰۱ .
- ابن رائق (ابوبکر محمد) ، ۲۱۴،۲۱۰-۲۰۰ ، ۲۲۰ .
- « (ابواسحاق ابراهیم) ، ۲۰۱ .
- رازی (ابوبکر محمد بن زکریّا) ، ۱۷۰،۱۶۷،۱۳۸ ، ۱۸۰-۱۷۹ .
- راضی خلیفه ، ۲۲۰،۲۰۵،۲۰۴،۲۰۰،۱۹۱،۱۶۸ ، ۲۳۷-۲۳۶،۲۲۵ .
- راغب اصفهانی ، ۱۲۱ .
- راوندی (ابوهریره) ، ۲۶۷ .
- « (عبدالله) ، ۲۵۶ .
- « (قطب الدین ابوالحسن سعید) ، ۷۷ .
- ابن الراوندی (احمد بن یحیی) ، ۸۴،۸۳،۷۷-۷۵ ، ۱۲۳،۱۲۰،۱۹۳،۱۰۲،۹۴-۸۷،۸۵ .
- ۲۵۶،۱۳۲،۱۲۷ .
- رتبه ، ۱۹۱ .
- رحبه ، ۲۴۴ .
- رزّام ، ۲۵۶ .
- رستی (قاسم بن ابراهیم بن طباطبا) ، ۲۶۱ .
- رقّه ، ۲۳۷ .
- امام رضا ، رجوع کنید بعلی بن موسی .
- رضوی (جبل -) ، ۲۶۱ .
- روح بن ابی بحر (یدر حسین بن روح نوبختی) ، ۲۱۴ .
- روم ، ۱۸۵ .
- ابن الرومی (ابوالحسن علی بن عباس) ، ۱۰۴،۴،۱ ، ۱۹۹-۱۹۸،۱۹۶،۱۹۵،۱۹۴،۱۲۴ .
- ری ، ۲۶۳،۶۴،۵۸ .
- ریشر (هلموت) ، ۱۴۱ .
- ریحانه ، ۱۰۸ .
- زاب ، ۶۵،۱۸ .
- زید بن عوام ، ۳۱،۳۰ .
- زجاجی نحوی (ابوالعبّاس) ، ۱۹۹ .
- زرارة بن اعین ، ۲۵۳ .
- زرقان معتزلی ، ۱۳۸،۱۳۷،۸۶ .
- زرّین زن نوبخت ، ۲۱ .
- زنخشری (ابوالقاسم محمود بن عمر) ، ۴۸،۲۰ .
- زنبور کتاب ، ۲۲ .
- بنی زهره ، ۲۲۲ .
- الزّیّات (ابن شیب) ، ۲۳۶،۲۲۴ .
- ابن زیاد (عبدالله) ، ۶۱ .
- زید بن امام علی بن حسین ، ۹۶۵،۱۱۰،۶۴،۵۱،۵۰ ، ۲۵۶،۲۵۴،۲۵۳ .
- ابوزید مروزی ، ۱۶ .

ابن سینا (ابوعلی حسین) ١٢١٠ .

سیوطی (جلال الدین) ٢٢٢٠ .

شام ، ٢٠٦٠١٨٥٠٣١٠٢٥ .

شافعی (ابو الحسن محمد بن ابراهیم) ٨٥٠ .

» (امام محمد بن ادريس) ١٢١٠١٢٠٠٤٠٠ .

ابن شجنه (ابو الفضل محمد حلبی) ٢٢٢٠ .

شریعی (ابو محمد حسن) ٢٥٨٠٢٣٥ .

ابو شعيب معتزلي ، ١٧٨٠ .

شعیری (بشار) ٢٥٩٠ .

شلمغان ، ٢٢٢٠ .

شلمغانی (ابو جعفر محمد بن علی بن العزافر) ١٦٢ .

٢٥٨٠٢٤٠ - ٢٢٢٠٢١٨٠٢١٦ .

شوشتر ، ١١٤٠ .

ابن شهر آشوب (محمد بن علی سروی) ٢١٥٠ .

شهرستانی (ابو الفتح محمد بن عبد الكريم) ٨٦٠ .

٢٥٤٠٢٤٨٠١٦١٠١٤٧٠١٤٤ .

» (سید هبة الدین) ١٤٢٠١٤١٠١٢٦٠ .

شهید بن حسین بلخی (ابو الحسن) ١٨٠٠ .

شیبانی (ابوعلی عبدالله بن بکیر) ٧٢٠ .

شیطان الطاق رجوع کنیدی و من الطاق محمد بن نعمان .

صائد نهدي ، ٢٥٨٠ .

صابی (ثابت بن ابراهیم) ١٢٧٠ .

» (ابو الحسن هلال بن حسن) ٢٤٠٠ .

صاحب الزنج ١٠٨٠ .

صالح پیغمبر ، ٢٢٨٠ .

صباح (حسن) ٢٥٩٠ .

صدوق ، رجوع کنیدی باین بابویه محمد بن علی .

صفدی ، صلاح الدین خلیل بن آیبک ، ٢٢٢٠ .

صقین ، ٣١٠ .

صیقل ، ٢٤٥٠١٠٨٠ .

صولی (ابوبکر محمد بن یحیی) ١٩٤٠١٠٦٠٢٣٠ .

٢٢٠٠١٩٧٠١٩٦ .

صیدری (عمر بن امیه) ٢٦٣٠ .

ضبی (ضرار بن عمرو) ٧٥٠ .

ساباط (بلاش آباد) ١٩٧٠ .

ساباطی (عمار بن موسی) ٢٦٠٠ .

سرحوب (ابو الجارود زیاد بن المنذر العبدی) ٢٥٣٠ .

٢٥٧٠ .

سرخاب طبری ، ٢٥٥٠ .

سر من رأی ، ١٠٧٠ .

سعد بن ابی وقاص ، ٣٠٠ .

سعد بن یعقوب دمشقی (ابو عثمان) ١٢٩٠١٢٧٠ .

ابو سعید بن منصور بن علی دامغانی ، ٢١٠ .

سفاح (ابو العباس) ٦٦٠ .

سفیان ، ١١٩٠ .

سگاک (ابو جعفر محمد بن خلیل) ٨٣٠٨١٠٧٦٠ .

سلمان فارسی ، ٢٦٣٠٢٥٩٠٨٢٠٤٩٠ .

سلمی (ابو عمرو معمر بن عبّاد) ٢٥٧٠١٣٣٠١٢٢٠ .

سلیم بن قیس هلالی ، ١١٠٠ .

سلیمان بن ابی سهل بن نوبخت (ابو ایوب) ١٨٠ - ٢١٠ .

» حین (ابو القاسم) ٢٠٥٠ .

» جریر ، ٢٥٧٠ .

سماعة بن مهران ، ٧٢٠ .

سمری (ابو الحسن علی بن محمد) ٢١٣٠ .

سمعانی (عبد الكريم بن محمد) ٢٤٨٠٢٤١٠٨٢٠ .

ابن ابی السمیط (یحیی) ٢٥٧٠٥٢٠ .

سمیع بن محمد بن بشیر کوفی ، ٢٥٢٠١٤٦٠ .

سنباد مجوسی ، ٢٥٨٠ .

سنبویه اسواری ، ٣٢٠ .

سواد ، ١٨٥٠ .

ابو السوداء ، ٢٥٧٠ .

سوسن ، ١٠٨٠ .

سوسنجر دی (ابو الحسن محمد بن بشر) ١٠٦٠٩٤٠٢٨٠ .

سوق العطّارین ، ٢٢١٠ .

آل سهل ، ٦٧٠ .

ابو سهل بن نوبخت ، ١١٠٣٠٢٠١ - ٢٤٣٠١٩٤٠٢٥٠ .

سهل بن ابی سهل بن نوبخت ، ٢٠٠ .

سیده مادر مقتدر ، ٢٢١٠١٩٥٠ .

سیرافی (ابو العباس احمد بن علی بن نوح) ٢٢١٠ .

- طابق (محله نهر -) ۹۰ .
طاطری (ابوالحسن علی بن حسن بن محمد طائی)
۱۱۷۰، ۸۱۰، ۷۲ .
طاق محامل ، ۷۷ .
ابن طاوس (سید رضی الدین علی) ۱۳۳، ۲۰۰، ۱۹۰ .
ابوطالب نوبختی ، ۲۴۵، ۱۸۷، ۲۴، ۳، ۲ .
آل ابی طالب ، ۲۲۸، ۹۷ .
طبرستان ، ۲۶۵ .
طبری (ابوجعفر محمد بن جریر) ۱۸۰، ۱۷ .
طلحه ، ۳۱، ۴۰ .
طناجیری (ابوالفرج حسن بن علی) ، ۲۴۰ .
طوس ، ۹۴ .
شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن حسن) ۷۱، ۲۸ ،
۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴ ،
۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۱ ،
۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۷ .
طبمارث ، ۱۴ .
عایشه (ام المؤمنین) ، ۳۱، ۳۰، ۹ .
عباد بن سلیمان بن صیمری ، ۱۳۷ .
بنی عباس ، ۲۲۸، ۹۷، ۸۴، ۶۵، ۵۷ .
عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ، ۱۹۴ .
« عبدالمطلب ، ۲۶۷، ۲۶۶، ۸۴، ۵۷، ۵۶ .
عبدالجبار بن احمد همدانی اسدآبادی (قاضی ابوالحسن)
۹۱، ۸۵، ۴۸ .
عبدالرحمن بن سیابه ، ۲۵۸ .
« عیسی بن جراح ، ۲۰۵ .
« محمد جعفری ، ۲۵۳ .
عبدالقاهر اشعری بغدادی (ابومنصور) ۲۲۵، ۸۶ ،
۲۴۷ .
عبدالله بن ابراهیم نوبختی (ابوجعفر) ، ۲۴۴، ۱۷۰ .
« ابی سهل بن نوبخت ، ۱۸۰، ۱۳۸، ۲۰۰، ۱۹۰، ۴ .
« حارث مدائنی ، ۲۵۴ .
« حمدان (ابوالهیجا) ، ۲۲۴، ۲۱۸ .
« زبیر ، ۶۱ .
- عبدالله بن سبأ ، ۲۵۷، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۴۷ .
« عمر ، ۴۰ .
« عمرو بن حرب کندی ، ۲۵۴ .
« فطیح کوفی ، ۱۴۵ .
عبدالله المحض ، ۶۶-۶۵ .
عبدالله بن محمد بن الحنفیه (ابوهاشم) ، ۲۵۲، ۶۴، ۵۱ ،
۲۶۶، ۲۵۴ .
« معاویه بن عبدالله بن جعفر ، ۲۵۴، ۲۴۹ .
عبدالله افندی ، ۱۶۷ .
ابوعبدالله محمد کاتب ، ۲۱۵ .
حاج میرزا ابوعبدالله زنجانی ، ۱۴۲، ۱۳ .
عبدالمک بن مروان ، ۶۳، ۶۲، ۴۲ .
عبدالواحد بن موقوف ، ۱۹۹ .
ابن العبری (ابوالفرج ملطی) ، ۲۰۰، ۱۸، ۱۴ ،
عبدالله بن زیاد ، ۸۱ .
« یحیی بن خاقان ، ۱۰۸ .
ابوالعتاهیه (اسماعیل بن قاسم) ، ۱۲۲-۱۲۰ .
عتبی ، ۱۲۳ .
عتیقی (ابوالحسن احمد بن محمد) ، ۲۴۱-۲۴۰ .
عثمان (خلیفه سوم) ، ۲۶۶، ۸۵، ۳۰ .
عثمان بن عیسی (ابو عمرو) ، ۷۲ .
ابوعثمان دمشقی رجوع کنید به سعید بن یعقوب
عجلی (عمیر بن بیان) ، ۲۶۰ .
« (مغیره بن سعید) ، ۲۶۴، ۲۵۶، ۷۲ .
« (ابومنصور) ، ۲۶۴، ۲۶۱، ۲۵۴ .
« (هارون بن سعید) ، ۲۵۹ .
عدل (حاجب بجکم) ، ۲۴۴ .
عراق ، ۱۴۲، ۱۴۱، ۸۱، ۶۵، ۶۱ ،
عربستان ، ۳۰ .
عروة بن مرة الهذلی ، ۱۹۸ .
علاف (محمد بن هذیل) ، ۱۴۳، ۸۱، ۷۵، ۴۲، ۴۶ .
علی بن ذراع اسدی ، ۲۵۹ .
علی بن ابی سهل بن نوبخت (ابوالحسن) ، ۲۲، ۱۹ .
« ابی طالب (امیر المؤمنین) ، ۳۱، ۳۰، ۲۲، ۹ .

عمری (ابو جعفر محمد بن عثمان) ٢١٢، ١١٢، ٢١٢	٧٨، ٧٣، ٦٩، ٦٨، ٥٨، ٥٧، ٥١، ٥٠، ٤٩
٢١٥ - ٢١٧، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٢، ٢٢٢، ٢٢٢	١٤٧، ١٣٥، ١٢٩، ١١٠، ١٠٢، ٨٦، ٨٥، ٨٠
٢٢٣، ٢٣٥، ٢٣٥، ٢٣٥، ٢٣٣	٢٦٧، ٢٤٩، ٢٣٨، ٢٣٣، ٢٢٨، ٢٢٦، ١٧٦
عمر بن عبید بن باب معتزلی، ٣٦، ٣٥، ٣٦	علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت، ١٨٢، ١٢٥
ابن العمید وزیر، ٨٩	١٩٣
عواصم، ١٨٣ - ١٨٤	» اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت
هتاشی (ابوالتضر محمد بن مسعود)، ١٤٠	١٩٣، ١٨٣، ٢٤
عیسیٰ یغمبر، ٢٢٨، ٩٣	» احمد بن علی نوبختی، ٢٢١، ٢١٠ - ٢٠٩
عیسیٰ بن ابان، ١١٧ - ١١٨	» « نوبخت (ابوالحسن)، ٢٤٥
« روضه، ٧٥	» ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی (ابوالحسن)
» زید بن امام زین العابدین، ٢٥٤	١٨١، ١٠٥
» صبیح المردار (ابو موسی)، ٣٧	» حسن، ١٦٠، ١٦٣
ابو عیسیٰ بن متوکل، ١٠٧	» (امام زین العابدین)، ٢٥٦، ٢٤٩، ٥١، ٥٠، ٥٠
ابو عیسیٰ وراق، رجوع کنید وراق	٢٦٤
غزالی (امام محمد)، ١٧٨	عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت
غضایری (ابوالحسن احمد بن حسین)، ٧١	(ابوالحسن)، ١٩٣، ١٨٧، ١٠٤، ٩٧، ٣، ٢
غیلان دمشقی، ٣٣	٢٤٠، ٢١٩، ٢١١، ٢٠٠
فاتک (ابوشجاع)، ١٩٥	» عیسیٰ بن جراح (ابوالحسن)، ١١٤، ٩٩، ٩٨، ٩٨
فارابی (حکیم ابونصر)، ١٢١	٢٠٩، ٢٠٠، ١٩٠، ١٨٩، ١٨٦، ١٨٥
فارس بن حاتم بن ماهویه و خواهرش، ١٤٩، ١٠٩	» ابوعلی بن جعفر نوبختی (ابن زهومی؟)، ٢٤٤
فارس، ٢٠٨، ٢٠٧، ٢٠٥، ١٨٧	» ابوعلی نوبختی، ٢٤٥ - ٢٤٤
فاطمه الزهراء، ٢٥٩، ٢٥٠، ٢٣٨، ٢٣٣، ٢٢٧، ٥٠	علی بن محمد الهادی (امام)، ١٨٢، ١٤٤، ١٠٦، ٥٣
فاطمه دختر ابومسلم خراسانی، ٢٦٠	٢٤٩، ٢١٣، ١٨٣
» عبداللہ بن یزید کوفی، ٧٩	» موسیٰ الرضا (امام)، ٨٢، ٧٩، ٧٣، ٥٣، ٢٠
امام فخر رازی، ١٢٢، ١٢١	٢٦٥، ٢٦٣، ٢٤٩، ١٤٦، ٩٤
فرات (شط)، ١٩٠، ١٨٩	» عماد الدوله دیلمی (ابوالحسن احمد)، ٢٠٨
آل فرات، ٢٣٢، ٢١٨ - ٢١٧، ٢١٦، ٩٨، ٩٧	» عمار یاسر، ٢٦٣، ٤٩
ابن الفرات (احمد بن محمد بن موسی)، ١٤٤	» عمر بن الاشرف بن امام زین العابدین، ٦٦ - ٦٥
» (محمد بن موسی بن حسن بن الفرات)	» الخطّاب (خلیفه دوم)، ٢٥٧، ٢٥١، ٥٠
١٤٨، ١٤٤	٢٦٧، ٢٦٤
» (ابو الحسن علی بن محمد)، ١٠٠، ٩٨٠	» عبدالعزیز اموی (خلیفه)، ٣٧
٢٢٤ - ٢٢٣، ٢١٩، ١١٣	» محمد (قاضی)، ١٨٧
ابوالفرج اصفهانی (علی بن محمد اموی صاحب	جزیره ابن عمر، ٢٢٤
اغانی)، ١٩٦، ٩٠	عمری (ابو عمرو عثمان بن سعید)، ٢١٣، ٢١٢

ابن کبریا ، نوبختی ، رجوع کنید بموسی بن حسن .
 ابن کثیر شامی ، ۲۶۱،۱۳۵ .
 کثیر شاعر ، ۲۶۱،۲۵۱ .
 ابوکرب ضریر ، ۲۶۱ .
 کرخی (ابوجعفر محمد بن قاسم) ، ۲۰۵۰ .
 کشی (ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز) ، ۱۴۰۰ .
 ۲۴۷،۲۱۴،۱۵۹،۱۵۸،۱۵۵ .
 کعبی (ابوالقاسم عبدالله بن احمد بلخی) ، ۵۵،۴۷ .
 ۱۲۸،۱۲۷،۹۵،۹۴،۹۳،۸۸،۸۶،۸۵،۸۰ .
 ۱۳۷،۱۳۴ .
 کلایی (عبدالله بن سعید) ، ۱۱۹ .
 « (عثمان بن عیسی) ، ۱۴۵ .
 ام کلثوم ، ۲۱۵،۲۲۱،۲۲۷،۲۳۲،۲۳۴-۲۳۹ .
 ۲۴۳ .
 کثر ، ۱۸ .
 کلوذانی (ابوالقاسم عبدالله بن محمد) ، ۱۸۵،۱۸۷ .
 کوفی (ابو عبدالله احمد بن علی) ، ۱۹۰،۲۰۲-۲۰۴ .
 ۲۰۸-۲۱۰ .
 « (ابوالقاسم علی بن احمد) ، ۱۳۷ .
 « (علی بن یزید خارجی) ، ۷۹ .
 کوفه ، ۱۲،۵۸،۵۹،۶۰،۶۱،۶۴،۷۷،۷۸،۷۹،۸۱ .
 ۲۵۶ .
 کوکی (ابو علی حسین بن قاسم) ، ۷،۱۰۶ .
 کیسان ، ۵۱،۲۶۲ .
 گودرز (جوذرز) ، ۶،۷ .
 گیو (یب) ، ۶،۷ .
 ابن اللجلاج طیب ، ۱۲ .
 ماسین یون (استاد لوئی) ، ۱۲۲،۱۹۹،۲۲۲ .
 مأمون خلیفه ، ۱۷،۲۰،۲۷،۳۹،۴۲-۴۵،۵۴،۶۸ .
 ۹۷،۲۵۴ .
 مانی ، ۲۵،۳۷،۳۹ .
 ماورالنهر ، ۶۰،۶۴،۲۶۵ .
 مبارک ، ۵۲،۲۶۲ .
 متنبی (ابوطیب احمد بن حسین) ، ۱۹۵ .

بنی فضال ، ۷۲،۲۳۲ .
 ابن فضال (احمد بن حسن بن علی) ، ۲۳۲ .
 « (ابو محمد حسن بن علی) ، ۲۳۲ .
 « (علی بن حسن بن علی) ، ۲۳۲ .
 « (محمد بن حسن بن علی) ، ۲۳۲ .
 فضل بن ابی سهل بن نوبخت (ابوالعباس) ، ۱۴۰،۲۰۰ .
 « سهل ذوالریاستین ، ۱۷،۱۸،۲۰۰ .
 میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی ، ۱۴۲-۱۴۴ .
 ۱۵۷-۱۶۱،۱۶۷،۱۶۸،۲۲۲ .
 فورون لذی ، ۱۷۹ .
 فوطی (هشام بن عمرو) ، ۳۷،۵۴،۱۳۷،۲۶۷ .
 ابن الفوطی (کمال الدین عبدالرزاق) ، ۱۶۶ .
 فید ، ۱۲ .
 ابن القارح ، ۲۲۵ .
 قاسم بن عیبدالله بن سلیمان بن وهب ، ۱۹۹ .
 قاهر خلیفه ، ۱۸۶-۱۹۱،۱۹۵،۲۰۰،۲۰۲،۲۳۲ .
 ۲۴۵ .
 ابن قبه (ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن رازی) ، ۹۶-۹۷ .
 ۹۵،۱۲۸،۱۳۳ .
 ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم دینوری) ، ۱۲۳ .
 قتیبه بن مسلم باهلی ، ۶۳،۶۴ .
 قداح (عبدالله بن میمون) ، ۲۶۵ .
 قراریطی (ابواسحاق محمد بن احمد اسکافی) ، ۲۰۱ .
 ۲۰۲ .
 قرمطویه یا کرمتویه ، ۵۲،۲۶۱ .
 قرية النعمان ، ۱۲۴ .
 قطری بن الفجاءه ، ۳۳ .
 قفطی (علی بن یوسف) ، ۱۳،۲۰۰ .
 قلانسی (ابوالعباس) ، ۱۱۹ .
 قم ، ۱۱۱،۱۱۲،۲۱۴ .
 قنسرین ، ۱۸۳-۱۸۴ .
 ابن قولویه (محمد بن جعفر) ، ۱۴۱،۱۴۵ .
 کارون ، ۴۴ .
 ابی کامل ، ۲۶۱ .

- متوکل خلیفه ، ۱۰۸۰۶۸۰۶۴۰۴۲ .
- مجلسی (علامه محمد باقر) ، ۱۴۳۰۱۴۹۰۲۸۰۱۹۰ ، ۱۶۷۰۱۵۵ .
- محاسبی (حارث بن اسد) ، ۱۱۹۰ .
- محماملی (قاضی ابو عبدالله حسین بن اسماعیل) ، ۲۴۰۰ .
- محسن بن ابی الحسن بن الفرات ، ۲۱۹۰۱۰۰۰۹۹۰ ، ۲۲۴-۲۲۳ .
- محمد بن ابراهیم صوفی (ابو حمزه) ، ۴۱۰ .
- « ابی سهل بن نوبخت ، ۱۹۰ .
- « الازهر ، ۱۱۷۰ .
- « اسماعیل بن امام جعفر صادق ، ۲۵۰۰۲۵۰ ، ۲۶۲۰۲۶۱ .
- « بشیر کوفی ، رجوع کنید باسدي .
- « امام جعفر صادق ، ۲۵۷۰ .
- « حسن ، ۱۶۲۰۱۶۰ .
- « الحسن العسكري (امام ، قائم و مهدی) ، ۲۴۹۰۲۱۲ .
- « حسن بن اسحاق کاتب نوبختی ، ۲۴۴۰۱۸۳ .
- « الحنفیه ، ۲۶۲۰۲۶۱۰۵۰ .
- « خلف نیرماني (ابو عبدالله) ، ۱۸۸-۱۸۷ .
- « داود اصفهاني (ابوبکر) ، ۱۱۴۰۱۱۳۰ .
- « روح نوبختی ، ۲۴۵۰۲۴۰ .
- « شیرزاد (ابو جعفر) ، ۲۴۴۰۱۸۸-۱۸۷ .
- « عبدالله (حضرت رسول) ، ۴۹۰۳۱۰۲۹۰۸۰ ، ۲۶۷-۲۴۹۰۲۲۷۰۲۲۶۰۹۳۰۸۲۰۵۸۰۵۰ .
- « عبدالله شیب (ابوبکر) ، ۱۳۸۰۱۴۷۰ .
- « المحض النفس الزکیه ، ۲۵۳۰۸۰ ، ۲۶۳۰۲۵۶۰۲۵۴ .
- « عبدالله بن مطلب (ابو الفضل) ، ۲۲۹۰۲۲۴ .
- « عیدالله (ابو المعالی) ، ۲۴۸۰ .
- « علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (ابو جعفر) ، ۱۹۹-۱۹۸۰۱۹۳۰۱۲۵۰۱۲۴۰۱۰۴۰۱۸ .
- « علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، ۶۴۰۵۱ .
- « علی باقر (امام ابو جعفر) ، ۲۴۹۰۶۷۰۵۱۰ ، ۲۶۴۰۲۶۱۰۲۵۲۰۲۵۱ .
- محمد بن علی جواد (امام ابو جعفر) ، ۲۴۹۰۵۳۰ .
- « امام علی هادی ، ۱۶۳۰۱۵۳-۱۴۹۰۱۰۹۰ ، ۲۶۳۰۲۴۹ .
- « عیسی بن عید ، ۱۴۵۰ .
- « فضل بن تمام ، ۲۳۵۰ .
- « فضل موصلی ، ۲۱۷۰ .
- « قاسم علوی ، ۲۵۳۰ .
- « قاسم بن عیدالله بن وهب (ابو القاسم) ، ۱۸۸-۱۹۰ .
- « مسلمه انصاری ، ۳۰۰ .
- « یاقوت (ابوبکر) ، ۲۰۵-۲۰۱۰ ، ۲۶۷۰۲۶۱ .
- « یعقوب ، ۲۶۷۰۲۶۱ .
- مختار بن ابو عبید ثقی ، ۲۶۲-۲۶۲۰۶۳-۶۱۰۵۱ .
- مداین ، ۱۹۷۰۶۴۰ .
- مدینه ، ۸۰۰ .
- مرقزی بن داعی حسنی ، ۲۴۸۰۸۰۰ .
- سید مرتضی (سید اجل علم الهدی ابو القاسم علی بن حسین شریف) ، ۸۹۰۸۷۰۸۶۰۸۵۰۷۷۰۲۸۰ ، ۱۳۸۰۱۴۳۰۱۲۴۰۱۰۶۰۱۰۳۰۹۴۰۹۱ .
- ۱۷۱۰۱۷۰۰۱۴۳ .
- مرد و ایچ بن زیار دیلمی ، ۲۰۴۰ .
- مرزبانی (ابو عبیدالله محمد بن عمران) ، ۱۸۲۰۴۸۰ ، ۲۴۱ .
- مرقیون ، ۳۹۰۳۷۰۲۵۰ .
- مرکلیوث ، ۱۹۶۰۱۶۰ .
- مرو ، ۲۲۵۰۲۲۵ .
- آل مروان ، ۸۵۰۸۵۰ .
- مروالروذ ، ۸۷۰۸۷۰ .
- مروزی (ابوزید) ، ۱۷۰۱۷۰ .
- مسکویه (ابو علی احمد بن یعقوب رازی) ، ۲۲۵۰۲۲۵ .
- مسلم بن عقیل بن ابی طالب ، ۶۱۰۶۱۰ .
- ابو مسلم خراسانی ، ۲۶۷۰۲۵۶۰۲۵۲۰۶۶-۶۵۰۶۵۰ .
- مسمعی متکلم ، ۱۳۸۰۱۳۸۰ .
- مسمودی (ابو الحسن علی بن حسین) ، ۹۰۰۸۶۰۷۹۰ ، ۲۶۴۰۲۶۱۰۲۵۲۰۲۵۱ .

ابن مقله (ابو علي محمد بن علي) ١٨٩-١٨٦
 . ٢٣٦'٢٢٠'٢٠٩'٢٠٦-٢٠٢'١٩٥
 « (ابو الحسين) ٢٢٠'٢٠٤-٢٠٣
 مقتنع (هاشم بن حكيم صروزي) ٢٦٢'٢٥٢
 مكتفي خليفه ١٩٩
 مکه ٦١'١٢
 ابن مملک (ابو عبدالله محمد بن عبدالله اصفهاني)
 « ١٣٤'١٢٨
 منبج ١٨٤
 منجيك شاعر ٩٣
 منصور خليفه ٢٥٦'٧٥'٦٦'١٢-٧'٥
 ابن منظور مصري ١٨
 منهل بن ميمون ٢٦٥
 موسي كلیم الله ٢٢٦'١٤٧'٩٣
 موسی بن جعفر کاظم (امام) ١١٧'٨٣-٧٨'٥٢
 ٢٥٧'٢٥٢'٢٥٠'٢٤٩'١٤٦-١٤٥
 ٢٦٥'٢٦٣'٢٦١
 « حسن بن كبرياء نوبختي (ابو الحسن) ٣
 ٢٢٩'١٩٣'١٢٦-١٢٥
 موصل ٢٢٤'٢٠٦'٢٠٣'٦٤
 مؤمن الطاق (ابو جعفر محمد بن نعمان = شيطان الطاق)
 ٢٥٨'٨٨-٧٧'٧٦'٥٢
 مونس المظفر ٢١٨'٢٠١'١٩١'١٨٨-١٨٥
 مهدي خليفه ٣٩'٣٧
 مهلب بن ابني صفرة ٣٤
 مهلبی (ابو محمد حسن بن محمد) ٢٣٨-٢٣٨
 مهلهل بن يوت بن مزرع ٢٣
 ميثم (ابو سالم) ٨٠
 ميثمي تمار (ابو الحسن علي بن اسماعيل) ٧٥
 ٢٦٥'٨١-٨٠'٧٦
 ناشی اصغر (ابو الحسين علي بن عبدالله) ٢٨
 ١١٣'١٠٥
 ناشی اکبر (ابو العباس عبدالله بن محمد بن شرشير)
 ١٣٨'١٠٥

١٦١'١٣٩'١٣٨'١٣٥'١٢٩'١٢٨'١٠٤
 . ١٩٩'١٦٢
 سليح ٢٢٥
 مصر ٢٥
 مصعب بن زبير ٦٣
 مطيع بن اياس ٢٥٠
 مظفر بن محمد باخي (ابو الجيش) ١٠٥'٢٨
 « ياقوت ٢٠٥
 معاوية بن ابي سفيان ٨٥'٦٩'٥٩'٣١
 معبد جهني ٣٣-٣٢
 معتصم خليفه ٢٥٤'٤٥
 معتضد خليفه ٢٤٥'٢٠١'١٠٩'٦٨
 معتمد خليفه ١٠٩'١٠٧
 معري (ابو العلاء احمد بن سليمان) ٨٩
 معز الدولة ديلمی (ابو الحسن علي بن بويه) ٢٠٢
 ٢٢٨-٢٣٧'٢٠٨'٢٠٧'٢٠٥
 معمر بن اوس البارقي ٩
 معلثايا ٢٢٤
 معمر بن خيثم ٢٦٤
 مفصل بن صيرفي ٢٦٤
 « عمر جعفي ٢٦٤
 شيخ مفيد (ابو جعفر محمد بن محمد بن نعمان) ٢٨
 ١١٦'١٠٦'١٠٥'٨٦'٨٥'٧٧'٧٣'٧١
 ١٥٣'١٤٧'١٤٤'١٤٣'١٣٦'١٣٣'١٢٣
 ١٧٠'١٦٨'١٦٤'١٦٠'١٥٩'١٥٧'١٥٤
 ٢٣٠
 مقاتل بن سليمان ١٣٩
 ابن مقاتل (ابو بكر) ٢١٠-٢٠٨
 مقتدر خليفه ١٨٤'١١٣'١٠٩'١٠٠-٩٧'٦٨
 ٢٠١'٢٠٠'١٩٥'١٨٩'١٨٨'١٨٦
 ٢٢٤'٢٢١'٢١٩-٢١٨
 مقداد بن الاسود ٢٦٣'٤٩
 مقداد (فاضل) ١٢٣
 مقريري (تقى الدين) ٢٤٨'٢٢٢
 ابن المقفع (عبدالله) ٢٦

- مورد تعقیب قرار گرفته بود از ترس جان آنرا برای تقرب باسلام تألیف کرده (۱)؛
 ۱۷ - کتابی در موضوع اجتهاد رای که آنرا ابوسهل اسماعیل نوبختی نقض کرده (۲)؛
 ۱۸ - کتاب الترجّان در اختلاف اهل اسلام و کتب دیگر.

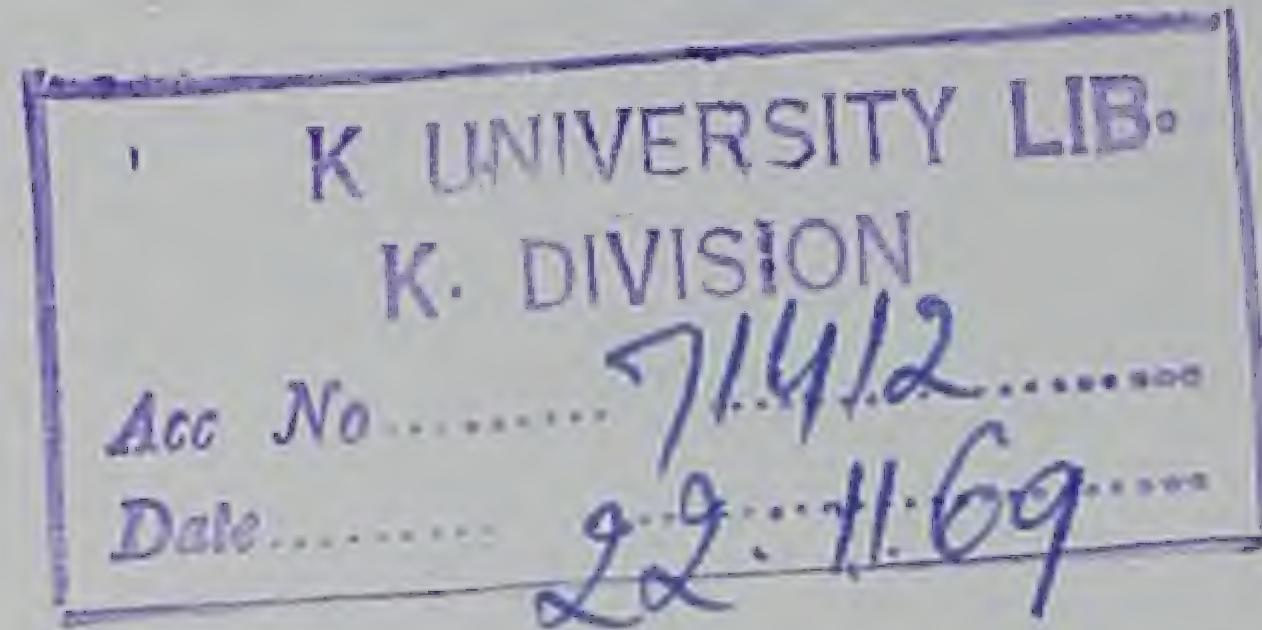
وفات ابن الرّاوندی را بعضی از مؤلفین کمی پس از مرك و راق یعنی اندکی پس از سال ۲۴۷ و بعضی دیگر در ۲۴۵ و عده ای هم در ۲۹۸ نوشته اند.
 برای شرح حال و تألیفات و عقاید او رجوع کنید بکتاب الانتصار خیطاط که صفحه ای از آن از ذکر ابن الرّاوندی خالی نیست و مقدمه نفیس آن بقلم نیرک (۳) و الفهرست ص ۴-۵ از ضمیمه چاپ مصر و مروج الذهب ج ۷ ص ۲۴۷ از چاپ فرنک و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۸ چاپ طهران و البداية والتهایة ابن کثیر (خطی) و المنتظم ابن الجوزی (خطی) و تلبیس ابلیس ص ۷۲ و ۱۱۸ و تبصرة العوام ص ۳۹۸ و ۴۴۰ و مواضع متعدده از مقالات اشعری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و الفرق بین الفرق و شهرستانی و ابن حزم و کتاب شافعی و فصول سید مرتضی و روضات الجنّات ص ۵۴ و رساله ابن القارح در جزء مجموعه رسائل البلغا چاپ مصر ص ۲۰۱ و کنز الفوائد کراجکی ص ۵۱ و غیره.

۱۳ - ابو جعفر بن قبه رازی (اوایل قرن چهارم)

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی از بزرگان متکلمین شیعه است که در ابتداء جزء معتزله بوده و بعد از آن فرقه رو گردانده و بمذهب شیعه امامیه گرویده است و او از شاگردان ابو القاسم کعبی بلخی بوده سپس از معارضین او گردیده و در ردّ برریدیه و اثبات امامت موافق عقیده امامیه کتب چند تألیف کرده است و مشهورترین تألیفات او کتابی است در امامت بنام کتاب الانصاف که فضلالی بعد از آن مطالب بسیار نقل کرده اند از آن جمله شیخ صدوق در کمال الدین و سید مرتضی در شافعی و فصول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و غیره.

ابوالحسین محمد بن بشر سوسنجردی از شاگردان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی نقل میکند که پس از زیارت مزار امام علی بن موسی الرضا از طوس ببلخ پیش ابو القاسم کعبی رفتم و کتاب الانصاف ابو جعفر بن قبه بامن بود او را مطالعه کرد و کتابی بنام المُستَرشد در نقض آن نوشت ، بری برگشتم و مستر شد را بر ابو جعفر

يعقوب بن ليث صفار، ۱۰۸.	يعحي بن زيد بن امام زين العابدين، ۲۵۴.
« علي كوفي، ۲۶۷.	« عدي، ۸۷.
يمان بن رباب، ۱۳۷.	« عمر صاحب كوفه، ۲۵۳.
يمن، ۶۱، ۵۹، ۵۸.	يزيد بن عبد الملك خليفه، ۳۷.
يوسف بن ابراهيم كاتب (ابو الحسن)، ۱۷.	« معاويه، ۶۱، ۵۹.
« عمر، ۶۴.	يعقوب بن اسحاق بن اسماعيل بن ابي سهل بن نوبخت
يوشع بن نون، ۱۴۷.	۱۹۳، ۱۸۳-۱۸۲، ۲۴، ۳.
يونان، ۳۹.	« اسحق بن ابي سهل اسماعيل بن علي بن
يونس بن عبد الرحمن قمي، ۲۶۷، ۲۶۵، ۸۳-۸۲، ۷۶.	اسحاق بن ابي سهل بن نوبخت (ابو الفضل)،
يونس شمري، ۲۶۷.	۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۲-۱۹۱، ۱۸۲، ۶، ۳، ۲.





Iranian Culture and Literature

43

KHANADAN - I NAWBAKHTI

BY
ABBAS IQBAL

Second impression,
1966

A. GH. Tahuri
Publisher & Bookseller

Avenue Shahabad No. 67 & 88
Branch No. 2 Avenue Shah Reza
Opposite Tehran University No. 282
Telephone 33044
Tehran - Iran

IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. _____

Call No. _____

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Call No. _____

Acc. No. _____
This book should be returned on or before the last date

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

Call No. _____

Acc. No. _____

Date _____

CENTRAL LIBRARY OF KASHMIR
UNIVERSITY

THE UNIVERSITY
This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

سال ۲۵۰۰